

شکل گیری چریکهای فدائی خلق

و

نقد تاریخ جعلی

اشرف دهقانی

شکل گیری چریکهای فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

نویسنده: اشرف دهقانی

چاپ اول: اردیبهشت 1400 (می 2021)

آدرس پستی:

BM BOX 5051

LONDON

WC1N 3XX

ENGLAND

ایمیل:

ipfg@hotmail.com

سایت:

<http://www.siahkal.com>

<http://www.ashrafdehghani.com>

تقدیم به دو چریک فدائی خلق،

رفقا اصغر عرب هریسی و شیرین معاضد که
نمونه‌های برجسته‌ای از شجاعت و حقیقت‌طلبی
بودند.

قدردانی

در نوشتن این کتاب علاوه بر اطلاعات و مشاهدات عینی خودم از گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" و از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، از اطلاعات رفیق فریبرز سنجری نیز سود برده‌ام که خود در مبارزات توده‌ای در نیمه دوم دهه چهل در تهران شرکت داشت و به دلیل آن که در کنار رهبران و کادرهای چریکهای فدائی خلق در زندان یکی از رفقای نقش آفرین در سال تاریخی ۵۰ بود، از تاریخ چریکهای فدائی خلق مطلع بوده و دارای اطلاعات دقیق و قابل اتکاء از زندانهای رژیم شاه می‌باشد. ضمن سپاس از این رفیق باید از رفقائی هم تشکر کنم که نسخه اولیه این کتاب را خوانده و نظراتشان را با من در میان گذاشتند. همچنین سپاسگزار رفیق عزیزی هستم که بی دریغ، کار صفحه بندی و آماده کردن این کتاب برای چاپ را به عهده گرفت.

فهرست

صفحه	عنوان
	بخش اول
۲	آغاز سخن
۱۵	ماران خوش خط و خال" و جوانان انقلابی بعد از "قیام"
۲۳	شکل‌گیری مجدد "چریک‌های فدائی خلق"
۳۰	چه واقعیت‌هایی گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز میکند؟
۳۰	شرحی در مورد گروه جزنی
۴۸	شرحی در مورد گروه جنگل
۵۹	نظرگاه‌های متفاوت و گروه جنگل
۷۲	شرحی در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده
	بخش دوم
۸۵	تاریخ جعلی توسط چه کسی یا کسانی و...
۹۱	رفیق جزنی و بخش اول تاریخ جعلی
۱۰۳	نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم
۱۲۰	رفیق جزنی و گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده"
۱۲۶	جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی...!
	بخش سوم
۱۴۳	خصوصیات گروه احمدزاده از نظر تاریخ جعلی
۱۴۳	اولین خصوصیت: آموزش مارکسیسم و شناخت جامعه
۱۵۳	دومین خصوصیت: طرفداری از چین
۱۶۲	سومین خصوصیت: حاکمیت حالت محفلی
۱۶۸	چهارمین خصوصیت: بی اعتمادی به کار صنفی
۱۸۴	ادعای عدم "تربیت عمیق ایدئولوژیک" در گروه احمدزاده

- ۱۹۰ کُدهای درون گروهی با اسامی انقلابیون جهان!
- بخش چهارم**
- ۲۰۰ شیوه برخورد غیر پرولتری در مبارزه ایدئولوژیک
- ۲۰۴ اطلاعات نادرست در تاریخ جعلی
- ۲۱۸ سکتاریسم، عامل انشقاق در زندان
- بخش پنجم**
- ۲۲۴ خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران
- ۲۲۶ شکست تاکتیکی، پیروزی استراتژیک
- ۲۳۷ عملیات مسلحانه قبل و بعد از سیاهکل
- ۲۴۳ بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند...
- ۲۵۳ دفاع ایدئولوژیک، دفاع حقوقی
- ۲۷۲ پایان سخن
- ۲۷۶ یاداشت‌ها
- ۳۱۳ تعدادی از اولین اعلامیه‌های چریک‌های فدائی...
- ۳۲۳ عکس‌هایی از روزنامه‌های سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰
- ۳۲۷ لیست منابع
- ۳۳۱ برخی دیگر از آثار نویسنده این کتاب

پیشگفتار

در آستانه پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل قرار داریم. ۵۰ سال پیش یک دسته از انقلابیون جان بر کف در جهت پیوند با توده‌ها و بسیج و سازماندهی مسلح آنان برای سرنگونی رژیم شاه و پایان دادن به سلطه امپریالیسم در ایران، به یکی از پاسگاه‌های واقع در شمال کشور در روستای سیاهکل، حمله نمودند و با این عمل شجاعانه، تاریخی را در جنبش نوین کمونیستی ایران رقم زدند که با نام چریک‌های فدائی خلق گره خورده است. با توجه به مبارزات درخشانی که متعاقب رستاخیز سیاهکل توسط چریک‌های فدائی خلق در جامعه ایران جاری گشت، بن بست‌ی که سالها در مبارزات توده‌ها به وجود آمده بود در هم شکست و مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق، فضای محنت زده در اثر حاکمیت رژیم سرکوبگر شاه برای اکثریت توده‌های دربند ایران را به فضای شاداب مبارزاتی تبدیل کرد. این مبارزات سلحشورانه توأم با فداکاری‌ها و قهرمانی‌های بی نظیر در همان آغاز بر روند مبارزات توده‌ها، بر مبارزات کارگران که نمونه برجسته آن به حرکت در آمدن کارگران مبارز جهان چیت بود، بر مبارزات دانشجویان که دانشگاه‌ها را به صحنه پرشور مبارزه علیه رژیم حاکم تبدیل کردند، بر روی روشنفکران و بر شعر و ادبیات، تا آنجا که الهام بخش زیباترین و پر محتواترین آثار ادبی و هنری گردید و... تأثیراتی شگفت انگیز همراه با دست‌آوردهای ارزشمند و توأم با خلاقیت توده‌ها به جای گذاشت که هرگز از صفحات تاریخ مملو از مبارزه مردم ستم‌دیده ایران پاک نخواهند شد. این حقیقتی غیر قابل انکار است که حتی دشمنان مردم و نیروهای راست هم نمی‌توانند آن را تأیید نکنند.

با چریک‌های فدائی خلق، یک جنبش انقلابی در ایران آغاز گشت که

پشتوانه‌اش یک تئوری انقلابی بود. این تئوری انقلابی حاصل ۴ سال کار مداوم و شبانه روزی آگاه‌ترین و متعهدترین و پرشورترین کمونیست‌های ایران بود، کمونیست‌هایی که در یک گروه منسجم و منضبط که بعدها با نام گروه رفقا پویان، مفتاحی، احمدزاده شناخته شد، متشکل شده بودند. تئوری تدوین شده با نام تئوری "مبارزه مسحانه هم استراتژی هم تاکتیک" مبتنی بر پژوهش و تحلیل‌های واقع بینانه از جامعه بود که به مثابه تئوری انقلاب ایران اهداف و چشم اندازهای مبارزه را ترسیم و راه انقلاب در جامعه تحت سلطه امپریالیسم ایران را گشود. بر این مبنا جنبش نوین کمونیستی ایران که پس از قیام خونین ۱۵ خرداد مستقل از حزب توده آغاز شده بود، به چنان بلوغی رسید که توانست برای عمل رهنمود مشخصی عرضه کند. از وحدت این گروه با گروه جنگل، چریک‌های فدائی خلق پدید آمد و جنبش نوین کمونیستی ایران در پرتو تئوری و اعمال انقلابی چریک‌های فدائی خلق موفق شد پس از سال‌های طولانی، بختک ننگین حزب توده را از سر راه کمونیسم در ایران کنار زده و کمونیسم را با نام فدائی در جامعه ما زنده نموده و به توده‌ها بشناساند. به واقع، حضور چریک‌های فدائی خلق در صحنه مبارزه بیانگر بلوغ جنبش نوین کمونیستی ایران و تبلور آن بود.

چریک‌های فدائی خلق طی نبردهای سهمگین و نشان دادن صداقت و صمیمیت خود به توده‌های تحت ستم ایران، به قیمت رنج و خون شیر زنان و شیر مردانی که تنها محرک آنها در این مبارزه، تحقق آرمان‌های کمونیستی‌شان بود، توانستند در دل توده‌هایی که قدرت دشمن را مطلق و ضعف خود را نیز مطلق تصور می‌کردند، امید به مبارزه را زنده کنند و آنها را برای رهائی از ظلم و بیداد رژیم وابسته به امپریالیسم شاه به میدان مبارزه بکشانند. این به معنی آن بود که موتور کوچک پیشاهنگان مسلح خلق،

طی جنبش مسلحانه، موتور بزرگ توده‌ها را برای دست‌یابی به استقلال و سوسیالیسم به حرکت در آورد. چنین بود که نام سیاهکل و نام چریک‌های فدائی خلق با همه ارزش و افتخار آفرینی‌های خود، در تاریخ معاصر ایران حک گردید و بر صفحات آن، برگ زرینی از جنبش کمونیستی ایران نقش بست. بعد هنگامی که حرکت این موتور بزرگ با قهرمانی‌ها و فداکاری‌های توده‌های مبارز، انقلاب سالهای ۵۷-۵۶ را در ایران جاری نمود و قیام شکوهمند بهمن را بر پا کرد، رزمهای دلاورانه چریک‌های فدائی خلق در شعارهای توده‌های میلیونی تبلور یافت که در همان روزهای آغازین قیام فریاد می‌زدند: "فدائی فدائی تو افتخار مائی" و یا "ایران را سراسر سیاهکل می‌کنیم". توجه به این واقعیات اصول دیالکتیک و ماریچپی تکامل را برای کسانی که خواهان فهم و درک آن می‌باشند، آشکار می‌سازد.

هر چند که شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق در دوره شاه در دهه ۵۰، به شکل مختصر و فشرده‌ای که در بالا ذکر شد برای همه نیروهای جنبش آشکار و شناخته شده بود، پس از قیام بهمن، در شرایطی که رهبری سازمان چریک‌های فدائی خلق به اشغال افراد سازشکار و خائن به منافع طبقه کارگر و دیگر توده‌های دربند ایران در آمده بود، تاریخ تحریف شده‌ای از این واقعیت در جنبش اشاعه یافت و باعث شد که متأسفانه نسل جوان آن دوره با تاریخی جعلی در رابطه با شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق مواجه شوند. کوشش این کتاب آن است که در جریان نقد این تاریخ جعلی، واقعیت شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق را با تکیه بر اسناد و شواهد و تجارب زنده برای خوانندگان مبارز روشن نموده و با تفصیل لازم توضیح دهد.

من به عنوان فردی که به طور زنده در جریان تکوین بخشی از روند تشکیل چریک‌های فدایی خلق بوده‌ام از سالها پیش بر ضرورت نقد آنچه آن

را "تاریخ جعلی" می‌نامم واقف بودم، با این حال واقعیت مبارزه طبقاتی حادی که در جامعه ایران جاری است با مسائل گوناگونش و از جمله سرعت وقوع حوادث، تا کنون فرصت پرداختن به این امر مهم و بسیار ضروری را از من سلب کرده بود. اما، این وظیفه تخطی ناپذیری بود که در هر حال می‌بایست انجام شود، به خصوص که این تاریخ جعلی در رژیم جمهوری اسلامی منبع اصلی تاریخ نویسی‌های غیر واقعی به ویژه از طرف نیروهای راست و مرتجع در مورد چریک‌های فدائی خلق و به این اعتبار ابزاری برای فریب نسل جوان آگاه و مبارزی تبدیل گشته که از تجربه چریک‌های فدایی خلق جویای راه مبارزاتی امروزشان هستند. اکنون خوشحالم که بالاخره توفیق تلاش برای پاسخگوئی به این ضرورت و روشنگری و شفاف سازی در مورد شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق در حین نقد "تاریخ جعلی" را یافته‌م. باید اعتراف کنم که تنها با اقدام به این کار، درجه عظیم اهمیت این ضرورت هر چه بیشتر بر من آشکار شد، و به راستی هر چه جلوتر رفتم این احساس حسرت که چنین نوشته‌ای می‌بایست چند سال زودتر از این به نگارش در می‌آمد بیشتر در من قوت گرفت.

جوانان انقلابی امروز و فردای ما باید مسائل مربوط به دهه ۵۰ که جنبش کمونیستی ایران تاریخ شکوهمندی از خود به جای گذاشته است را به درستی بشناسند تا بتوانند در انجام وظیفه پیشبرد این جنبش، در جهت رسیدن به آزادی، هر چه آگاهانه‌تر و سنجیده‌تر عمل کنند. تلاش این نوشته نیز یاری رسانی به جوانان انقلابی‌مان در این مسیر می‌باشد. در اینجا، در فرصت پیش آمده، یاد همه انقلابیونی که با هر تفکری، در جهت سعادت مردم ایران و رسیدن به دموکراسی و آزادی به مبارزه با رژیم

وابسته به امپریالیسم شاه پرداخته، شکنجه‌ها و سختی‌ها دیده و خونشان در راه باروری انقلاب پیروزمند ایران بر زمین ریخته شد را گرامی می‌دارم. به خصوص درود می‌فرستم به همه کمونیست‌های فدائی که برای سعادت کارگران و توده‌های تحت ستم ایران به هر تلاش انقلابی دست زده، رنج‌ها دیده، سختی‌ها کشیده و توانستند نقش مؤثری در پیشبرد تاریخ ایفاء کنند، همانها که خونشان در رگ‌های جوان جاری است تا راه ظفرنمون آنها را تا رسیدن به پیروزی ادامه دهند. به امید آن که در پاسداری از خون انقلابیون کمونیست افتخار آفرین میهن‌مان که نام و یادشان گرمی بخش وجود هر فرد مبارز و آزادیخواه بوده و برای کارگران و توده‌های تحت ستم و در بند ما در مبارزه علیه ظلم و ستم بی حد کنونی، الهام دهنده است، توانسته باشم روشنگر بخش کوچکی از تاریخ واقعی چریک‌های فدائی خلق باشم.

بخش اول

آغاز سخن

در رابطه با چریک‌های فدائی خلق و سازمان آنها تا کنون بسیار نوشته شده و عنوان‌های مربوط به چریک‌های فدائی خلق در روی جلد بسیاری از مقالات و کتاب‌ها نقش بسته است. به خصوص در رژیم جمهوری اسلامی مقالات متعددی در ارتباط با این جریان انقلابی انتشار یافته‌اند و کتاب‌هایی نیز در رابطه با تاریخ این سازمان از طرف به اصطلاح تاریخ نویسان به تحریر در آمده‌اند. همچنین بسیاری در آمریکا و کشورهای اروپایی به عنوان کاری آکادمیک، تز و پایان نامه دانشگاهی خود را به نوشتن در مورد تاریخ سازمان چریک‌های فدائی خلق، اختصاص داده‌اند. این واقعیات همه بیانگر وزن و اهمیت جریان چریک‌های فدائی خلق در تاریخ معاصر ایران می‌باشد. در اغلب آثار منتشر شده مربوط به تاریخ این جریان، صرفنظر از مواضع و محتوای متفاوت آنها، نکته‌ای که جلب توجه می‌کند ارائه تاریخی غیر واقعی و تحریف شده از چگونگی شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق است که در همه آنها مشترک می‌باشد. آشکارا می‌توان دید که همه از روی یک نسخه واحد کپی برداری کرده‌اند- که البته چنین نیز می‌باشد.

واقعیت این است که در مقطعی که مربوط به بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷ است، یک تاریخ جعلی از طرف سازمان خوش نام چریک‌های فدائی خلق ایران که متأسفانه در رأسش یک باند تبه‌کار (باند فرخ نگهدار و همپالگی‌هایش) قرار داشتند، در جنبش اشاعه یافت. در مورد این باند باید گفت که روندی که اینان در رأس آن سازمان در پیش گرفتند به گونه‌ای

شبهه به روند دیگری بود که مرتجعین تازه به حکومت رسیده در همان مقطع در سطح جامعه به پیش می‌بردند. اگر خمینی و دار و دست‌هاش به نام توده‌ها و در رأس انقلاب آنها، سیاست‌های خود را علیه انقلاب و علیه توده‌ها بر جامعه تحمیل می‌کردند، باند تبهکار در رأس سازمان چریک‌های فدائی خلق نیز به نام چریک فدائی خلق، سیاست‌های رفرمیستی و غیرانقلابی خود را علیرغم خواست اعضای صدیق و هواداران انقلابی این سازمان در جنبش پیاده می‌کرد. در این مقطع بود که یک تاریخ غیر واقعی در مورد شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق در جامعه وسیعاً اشاعه یافت و جا انداخته شد تا آنجا که در شرایط توده‌ای بودن جنبش به ذهنیت عمومی تبدیل گردید. در حقیقت در اوج قدرت آن سازمان، یک برداشت غیر واقعی از تاریخ شکل‌گیری سازمان ما در میان نسل جوان و حتی آنهایی که خود در جنبش مسلحانه شرکت داشته ولی در مورد تاریخ شکل‌گیری این سازمان اطلاعی نداشتند، همه گیر گردید و همان شد که در این مثل به خوبی نمایان است که تا حقیقت بجنبد، دروغ همه جا را فرا گرفته است.

در رژیم جمهوری اسلامی، دوره‌ای که تاریخ نویسی در مورد سازمان ما آغاز شد، تاریخ جعلی در مورد چگونگی شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق از آنجا که پرده ساتر بر حقایق کشیده بود، با استقبال نیروهای راست و مرتجع مواجه گردید و از آکادمیسین‌ها و تاریخ نویس‌های نان آلوده خور گرفته تا خود وزارت اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی با استناد به آن، به تاریخ نگاری در مورد سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران پرداختند.

اما، حقیقت تلخ آن است که منبع اصلی و نگارنده اولیه تاریخ جعلی مورد بحث، نه دشمن بود و نه نیروئی از صف مخالفین کینه توز چریک‌های فدائی خلق و شیوه مبارزه آنان. بلکه این امر از جانب یک نیروی خودی و از

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

طرف کسی صورت گرفت که در انقلابی و آزادیخواه بودن آن هیچ شکی وجود ندارد. کسی که به سبک خود همواره از چریک‌های فدائی خلق دفاع نموده و حتی جان عزیزش را نیز در این راه از دست داد. این فرد خودی مبارز و انقلابی، رفیق بیژن جزنی می‌باشد. بیژن جزنی در زندان با گردآوری اطلاعاتی از زندانیان سیاسی که در رابطه با گروه جنگل و گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده دستگیر شده بودند و همچنین با دریافت مخفیانه کتاب‌ها و جزوه‌ها و یا اعلامیه‌های صادر شده از طرف چریک‌های فدائی خلق، در همان زندان دست به تاریخ نویسی در مورد چگونگی شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق زد. در بهمن ۱۳۴۹ هنگامی که حمله به پاسگاه سیاهکل صورت گرفت، رفیق جزنی ۳ سال بود که در زندان به سر می‌برد و از این رو، او نیز همانند دیگر زندانیان سیاسی از چگونگی شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق بی اطلاع بود و پیشاپیش نه در مورد گروه جنگل اطلاع دقیقی داشت و نه در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده که از وحدت آنها چریک‌های فدائی خلق به وجود آمد می‌توانست اطلاعی داشته باشد. با این حال وی در زندان وقتی متوجه شد که بعضی از رفقای مرتبط با رستاخیز سیاهکل، قبلاً با گروه خود وی مستقیم یا غیر مستقیم در ارتباط بودند، با کمال تعجب (تعجب برای کسانی که به تاریخ شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق واقف بودند و یا هستند)، گروهی که خود در رأس آن قرار داشت را برپا کننده مبارزه مسلحانه در سیاهکل در بهمن ۱۳۴۹ معرفی نمود. اما در واقعیت امر گروهی که در اینجا از آن به عنوان گروه جزنی یاد می‌شود در سال ۱۳۴۶ به دلیل نفوذ پلیس در درون آن و همچنین ضربه‌ای که به دلیل ارتباط با تشکیلات پلیسی حزب توده به آن وارد گردید از هم پاشیده بود.

بخش اول - آغاز سخن

در طی ۳ سال که رفیق جزنی در زندان بود روندهای مبارزاتی‌ای در جامعه ایران گذشته بود که در زمان فعالیت او در بیرون از زندان وجود نداشت. در نتیجه وی بدون توجه به آن روندها که انقلابیونی را در درون خود پرورانده بودند، و به طور کلی بدون اطلاع از این که رفقائی که وی می‌شناخت در طی ۳ سال چه پروسه‌ای را از سر گذرانده بودند، به صرف وجود اسامی آشنا در گروهی که بعداً به اسم گروه جنگل شناخته شد (در آن زمان هیچ کدام از گروه‌ها اسم نداشتند و اسامی‌ای که امروز به کار می‌روند بعدها به کار گرفته شدند) و به خصوص با دیدن نام رفیق علی اکبر صفائی فراهانی که قبلاً عضو گروه جزنی بود و تازه خود وی نیز به واقع پس از شکل‌گیری گروه جنگل به آن پیوسته و فرماندهی تیم جنگل را به عهده گرفته بود، هیچ شکی به خود راه نداد که وجود گروه جنگل را نادیده گرفته و گروه خود را به جای آن گروه، در اتحاد با گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده، و وجود آورنده چریکهای فدائی خلق بنامد. این اولین برخورد غیر واقعی در تاریخ نویسی مربوط به سازمان چریکهای فدائی خلق بود که بعد از قیام بهمن ۱۳۵۷، دار و دسته سازشکار حاکم بر این سازمان از آن برای فریب توده‌ها سود جست که منجر به هرز رفتن نیروهای ارزشمند بسیاری در صفوف این جریان و انقلاب رهایی بخش مردم ما گردید. در عین حال این اولین برخورد غیر واقعی نسبت به تاریخ چریکهای فدائی خلق بود که در دوره رژیم جمهوری اسلامی مورد سوء استفاده افراد نان آلوده خور در برخورد به چریکهای فدائی خلق قرار گرفته است.

بیژن جزنی، سازمان چریکهای فدائی خلق را نیروئی از آن خود می‌دانست و از مبارزه مسلحانه این سازمان و قهرمانی‌های چریکهای فدائی خلق ستایش می‌کرد. اما وی درک درستی از تئوری مبارزه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مسلحانه‌ای که چریک‌های فدائی خلق بر پایه آن تئوری تشکیلات خود را بنا نهاده بودند، نداشت و از همان آغاز بین تفکرات خود که متأثر از نظریه پردازی‌های حزب توده بود و نظراتی که در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" مطرح شده بودند، تناقض می‌دید. از این رو تمجید و ستایش او از چریک‌ها محدود به شیوه مبارزه، فداکاری‌ها و برخوردهای شجاعانه و قهرمانانه آنان می‌شد. بدون این که توجه کند که پشتوانه آن برخوردهای انقلابی تأثیر گذار، باورهائی است که از یک تئوری انقلابی نشأت گرفته بود که به صورت مدون در نوشته‌های رفقا پویان و احمدزاده منعکس می‌باشد. او در زندان اقدام به نوشتن نظرات خود که در تقابل با این تئوری قرار داشتند، نمود و از آنجا که نظرات حاکم بر چریک‌های فدائی خلق را نادرست می‌دانست، برای بردن نظرات خویش به درون این سازمان دست به تلاش گسترده‌ای زد تا بتواند نظرات خود را بر آن مستولی گرداند. تلاش‌های او بالاخره به ثمر نشست و در اواخر سال ۱۳۵۳ در اوضاعی که سازمان ما مرحله اول جنبش مسلحانه را با موفقیت از سر گذرانده و در اوج قدرت خود بود، به طوری که توانسته بود در میان توده‌ها از محبوبیت چشمگیری برخوردار شده و نیروی گسترده‌ای را به طرف چریک‌های فدائی خلق جلب نماید، به درون آن راه یافت. در این موقع، سازمان در مناسبترین شرایطی قرار داشت که می‌توانست با پیروی از خط مشی‌ای که بنیانگذاران چریک‌های فدائی خلق ترسیم نموده بودند، مبارزه مسلحانه را صرفاً در شهرها محدود نساخته و دست به ایجاد کانون‌های چریکی در خارج از شهر بزند تا بتواند مبارزه مسلحانه را در شهر و کوه گسترش دهد. اما متأسفانه رهبری سازمان دیگر حاضر به پیروی از مشی مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نبود. نتیجه این سرپیچی از پیاده کردن کامل

تئوری انقلابی چریکهای فدائی خلق آن شد که رهبری در مقابل نیروی انقلابی بزرگی که به سویش آمده بودند خود را ناتوان از سازماندهی آنان می‌دید. به واقع اکنون سازمان خود را با یک خلاء مواجه می‌دید: چه راه‌هائی برای سازماندهی جوانانی که حتی پس از آزادی از زندان نیز به این سازمان می‌پیوستند و خواهان تداوم راه رفقای شهید چریکهای فدائی خلق بودند، وجود داشت؟ این موضوع در شرایطی که گسترش مبارزه مسلحانه به روستاها از نظر رهبری منتفی گردیده بود، برای وی به صورت معمائی در آمده بود که راه حل می‌طلبید. در چنین اوضاعی بود که نوشته‌های رفیق جزنی مورد استقبال برخی رفقا در رأس سازمان قرار گرفت. رفیق جزنی ظاهراً برای سازماندهی نیروها راه نشان داده بود، راه "پای دوم جنبش" همراه با "تبلیغ مسلحانه"! مطابق این راه که به وضوح در کتاب او به نام "مبارزه مسلحانه چگونه توده‌ای می‌شود" توضیح داده شده است، سازمان می‌بایست تعدادی از اعضای خود را بدون سلاح نموده و برای سازماندهی سیاسی - صنفی توده‌ها به میان طبقات و اقشار مختلف جامعه بفرستد و در عین حال "تبلیغ مسلحانه" نیز بکند. ظاهراً رفیق جزنی معمای رهبری آن زمان سازمان را حل کرده بود و ظاهراً راه تازه‌ای در مقابل سازمان گشوده شده بود. بی دلیل نیست که رفقای ما در آخرین شماره "نبرد خلق" (شماره ۷)، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران "قویا" به نیروهای جنبش توصیه کردند که "آثار تئوریک جنبش مسلحانه را مورد مطالعه قرار دهند و به ویژه به جزوه درخشان رفیق شهید بیژن جزنی تحت عنوان "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود" توجهی ویژه مبذول دارند". بر این اساس، اگر پیش از این، تئوری‌های تدوین شده توسط رفقا پویان و احمدزاده انطباق خلاق مارکسیسم-لنینیسم در ایران

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

خوانده می‌شدند، حال در ارگان رسمی سازمان از نظرات جزئی به مثابه "بهترین نمونه‌های تئوری انطباقی مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط ایران" یاد شد (نبرد خلق شماره ششم، اردیبهشت ۱۳۵۴). به این ترتیب نظرات بیژن جزئی به جای تئوری مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق اولیه، از اواخر سال ۱۳۵۳ عملاً راهنمای حرکت سازمان چریک‌های فدائی خلق گردید. البته این تغییر خط سازمان رسماً و به وضوح به جنبش اعلام نشد. اما بر اساس رهنمودهای بیژن جزئی، به جای "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"، شعار سازمان به "تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق ما" تقلیل داده شد و این شعار در روی جلد نشریه نبرد خلق قرار گرفت.

با در نظر گرفتن واقعیت فوق، قبل از قیام بهمن ۱۳۵۷، نام بیژن جزئی دو بار با نام سازمان چریک‌های فدائی خلق گره خورد و وابستگی پیدا نمود. بار اول بعد از شهادت این رفیق بود. در فروردین سال ۱۳۵۴، واقعه‌ای خونین که تا آن زمان در زندان‌های شاه سابقه نداشت، به وقوع پیوست و رژیم شاه با زیر پا گذاشتن قوانین دست‌ساز خود، ۹ تن از زندانیان سیاسی دارای محکومیت را که ۷ تن از آنها از رفقای گروه جزئی و خود رفیق جزئی بود (۲ تن دیگر از مجاهدین خلق ایران بودند)، اعدام نمود. پس از این واقعه دردناک، در شماره ۶ نشریه نبرد خلق از رفیق جزئی و رفقای هم‌گروهش به عنوان رفقای "وابسته" به سازمان چریک‌های فدائی خلق نام برده شد. در این نشریه هم بود که در رابطه با نوشته‌هایی که بیژن جزئی در زندان به تحریر در آورده بود، اعلام شد که: "رفیق جزئی این آثار را مرتباً از زندان برای سازمان می‌فرستاد و ما آن را در سطحی محدود تکثیر و در اختیار اعضا و طرفداران سازمان قرار می‌دادیم". همچنین ضمن اعلام این امر که "این آثار

از بهترین کتابهای آموزشی تئوریک رفقای سازمان بود"، گفته شد که در آن آثار "برای مبارزه رهنمودهای ارزنده‌ای ارائه گردیده" است.

نام رفیق جزنی یک بار دیگر و در مقطعی دیگر، در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران مطرح گردید و آن پس از وارد آمدن ضربات پی در پی و مرگبار دشمن در تابستان سال ۱۳۵۵ به این سازمان بود که به واقع سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را تا ورطه نابودی پیش برد. در ۱۶ آذر سال ۱۳۵۶ که این سازمان کاملاً دچار اپورتونیسیم راست گشته و نه قادر به درک وظایف تاریخی خود بود و نه به وظایف انقلابی‌ای که شرایط جامعه در مقابلش گذاشته بود، عمل می‌کرد، بدون پیشبرد کمترین مبارزهٔ ایدئولوژیک درونی و رعایت حقوق دموکراتیک افرادی از این سازمان که در آن مقطع در خارج از کشور به سر می‌بردند (مجد حرمتی پور و اشرف دهقانی که هر دو عضو شورای عالی سازمان و از اعضای قدیمی باقیمانده از ضربه‌های سال ۱۳۵۵ بودند)، نظرات غالب بر آن سازمان را رسماً نظرات بیژن جزنی اعلام کرد. این امر فرصتی ایجاد نمود تا مرکزیت وقت در شرایط انقلابی سال ۱۳۵۷ و حضور توده‌های مردم در میدان مبارزه، با عنوان "عضوگیری ویژه"، کسانی را که در زندان با خط راستین فدائی (که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می‌شود)، ضدیت نموده و به عنوان طرفداران بیژن جزنی شناخته می‌شدند، به درون آن سازمان آورد. این اعضای "ویژه" همراه با برخی دیگر از همپالگی‌هایشان چون فرخ نگهدار، جمشید طاهری پور، حسن پور رضای خلیق، بهزاد کریمی که بعداً به این سازمان آورده شدند و به قول خودشان دیگر نه مسعود و نه بیژن، هیچ کدام را قبول نداشتند، باند تبهکار یاد شده در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را تشکیل دادند. اسامی برخی از افرادی که مرکزیت وقت، با

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

عنوان "عضوگیری ویژه" به درون سازمان خود راه داد و بعد از قیام بهمن هر یک به عنوان مسئولین تشکیلات، کنترل مناطقی را به نفع این "باند تبهکار" به عهده گرفتند، عبارت بودند از: ماشاالله فتاپور (دستیار فرخ نگهدار)، هادی میر مؤیدی (با نام مستعار بهمن، مسئول تبریز)، علیرضا اکبری شانديز (مسئول کردستان).

با پیش زمینه‌ای که توضیح داده شد، در شرایط حضور میلیونی توده‌ها در صحنه مبارزه، در حالی که همه اعتبار حاصل از مبارزات خونین و مقاومت‌های سخت و جانانه چریک‌های فدائی خلق در مقابل دشمن، در پشت نام بیژن جزنی قرار گرفته بود، وی برای توده‌ها و نیروی وسیع جوانان انقلابی که به عشق چریک‌های فدائی خلق در سالهای آغازین و افتخار آفرین دهه ۵۰، رو به آن سازمان آورده بودند، به عنوان هم‌تئوریسین و هم‌بنیانگذار سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران معرفی و شناسانده شد. با پشتیبانی باند مذکور، در همه جا از تجمعات در دانشگاه‌ها گرفته تا دبیرستان‌ها در سراسر کشور برای بیژن جزنی تبلیغ می‌شد و پوستری از عکس رفقای شهید گروه جزنی نیز در همه جا پخش می‌شد- البته تمرکز تبلیغ اصلی روی بیژن جزنی بود و از بقیه رفقای گروه آنها تنها نام و عکسی مطرح بود و نه این که از آنان هم تجلیل خاصی صورت بگیرد. حتی برای شناساندن رفیق حسن ظریفی و تجلیل از او که نامش با بیژن جزنی مطرح می‌شد (گروه جزنی - ظریفی) هم اقدامی صورت نمی‌گرفت. از خود شهدای چریک‌های فدائی خلق هم، چه از آنها که با مقاومت‌های جانگدازشان در زیر شکنجه شهید شده و خونشان به پای نهال انقلاب ریخته شده بود و چه از آنها که رنج و خونشان در تار و پود این تشکل کمونیستی جاری بود، تجلیل شایسته‌ای به عمل نمی‌آمد. واقعیات

تاریخی، در آن مقطع حساس، اینچنین در زیر سایه سنگین تبلیغاتی که رهبری منحط وقت آن سازمان برای مخاطبان میلیونی این جریان مردمی به راه انداخته بود، گم شده بودند.

امروز در سایه تلاش‌ها و روشننگری‌هایی که ما (تشکل چریک‌های فدائی خلق که در بهار سال ۱۳۵۸ دوباره برپا شد) در جهت شفاف سازی در مورد تاریخ چریک‌های فدائی خلق انجام داده و فرازهایی از تاریخ سازمان خود را آشکار و به مقابله با آن تاریخ جعلی برخاسته‌ایم، همچنین با توجه به مبارزه ایدئولوژیکی‌ای که از همان آغاز طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه با نظرات انحرافی رفیق جزنی انجام دادند و ارائه نوشتجات مختلف از طرف ما در دفاع از نظرات پایه‌ای، راه و سنت‌های کمونیستی و تاریخ سازمان خود در دهه ۵۰، اولاً این واقعیت بر علاقمندان به تاریخ این سازمان آشکار گشته که چریک‌های فدائی خلق حاصل وحدت دو گروه جنگل و گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده بود و بر خلاف آنچه "تاریخ جعلی" سعی کرده بود به دیگران بقبولاند، گروهی که از آن با نام گروه جزنی-ظریفی یاد می‌شود، نه اساساً در چنین وحدتی مطرح بود و نه دخالتی در آن داشت. ثانیاً مبنای نظری اتحاد دو گروه نامبرده دو اثر جاودان "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تا کتیک" بود که حاصل کار ۴ ساله تشکیلات گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده بود که رفیق جزنی اساساً در آن تشکیلات جای نداشت. بنابراین، با تلاش‌های تشکل دوباره پا گرفته چریک‌های فدائی خلق در بعد از قیام بهمن، امروز تئورسین‌های اولیه و بنیانگذاران واقعی چریک‌های فدائی خلق در جنبش در سطح چشمگیری شناخته شده‌اند و دیگر کمتر مبارزی در جنبش انقلابی به آن تاریخ تحریفی استناد می‌کند. اما، هنوز همه زوایای تاریخ جعلی مورد بحث برای همگان

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

آشکار نشده و از طرف دیگر، ما با این واقعیت روبرو هستیم که نگارش غیر واقعی از تاریخ شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق، امکان سوء استفاده به مرتجعین علیه جنبش انقلابی و فریب نیروهای مبارز را داده است. تاکنون حجم بزرگی از مقالات و کتاب‌ها به تحریر در آمده و در جنبش اشاعه یافته‌اند که در آنها شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق به همان صورتی مطرح شده است که "تاریخ جعلی"، مبلغ آن بود. حتی کار به جائی کشیده که بر مبنای آن تاریخ جعلی، صدای آمریکا یک فرد رسوا و بسیار منفور در میان نیروهای آزادیخواه یعنی فرخ نگهدار را به دلیل آن که یکی از اعضای گروه جزنی بود (و بر اساس تاریخ جعلی گویا آن گروه بنیان‌گذار چریک‌های فدائی خلق و بر پا کننده رستاخیز سیاهکل بوده است)، "از اولین چریک‌های فدائی خلق" نامید. در حالی که این شخص نه در دهه ۴۰ و نه بعداً در سال‌های خونین دهه ۵۰ هرگز کمترین سنخیتی با چریک‌های فدائی خلق نداشت و در هیچ ارتباطی هم با این تشکل کمونیستی نبود تا این که در سال ۵۷ در جریان انقلاب توده‌ها به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران راه یافت و با توجه به سلطه اپورتونیسیم در آن سازمان خیلی زود همراه با یک باند تبهکار در رأس آن قرار گرفت. صدای آمریکا با اشاعه این دروغ بزرگ در حالی که از نفرت عمومی مردم ایران از فرخ نگهدار مطلع می‌باشد، در واقع، در صدد مخدوش کردن چهره "چریک فدائی خلق" بر آمد. با توجه به چنین واقعیاتی است که زدودن غبار از چهره تاریخ و شرح واقعی چگونگی به وجود آمدن سازمان پرافتخار چریک‌های فدائی خلق امری لازم بوده و ضرورتی است که هنوز به صورت مبسوط پاسخ نگرفته است. امروز در شرایطی که واقعیات جامعه تحت سلطه ما در طول چهار دهه حاکمیت رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی هر روز بیش از پیش بر صحت آموزش‌ها و

نظرات بنیانگذاران واقعی سازمان چریکهای فدایی خلق صحنه گذارده و بر حقانیت تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به مثابه تئوری انقلاب ایران تاکید کرده و جوانان پیشرو و آگاه را به پوییش در زندگی و مبارزه و راه اسلاف خود به ویژه چریکهای فدایی خلق ایران سوق می‌دهد، شکی نیست که روشننگری در مورد تاریخ واقعی این سازمان و نمایاندن زوایای گوناگون چگونگی شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق اهمیت عاجلتری نیز پیدا کرده است. همچنان که این امر مسلماً برای درک درست وقایع تاریخی از اهمیت به سزائی برخوردار می‌باشد و از این لحاظ نیز انجام این کار به عنوان وظیفه‌ای تخطی ناپذیر مطرح است.

در این کتاب کوشش خواهد شد که آنچه رفیق جزئی به عنوان تاریخ شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق تحریر نموده است عیناً و مورد به مورد به خواننده معرفی و یادآوری شود؛ و سپس خواهیم کوشید تا بر مبنای واقعیت‌ها و حقایق غیر قابل انکار و به یاری اطلاعات و دانسته‌های خودم در این زمینه، آنچه که درست و منطبق بر واقعیت می‌دانم را در اختیار خواننده قرار دهم به امید آن که تصویری واقعی از چگونگی شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق به دست داده شود. بی شک، کوشش در وفاداری و مؤمن بودن نسبت به حقیقت و در همان حال نقد قاطع و بدون گذشت برخوردها و نظرات کسی که بر آزادیخواه و مبارز بودن او واقعی، کار دشواری است. اما، من این را بار سنگینی از یک وظیفه بر دوش خود می‌بینم و می‌دانم که انجام این وظیفه به برخورد واقع بینانه و دقت لازم نیازمند است. در عین حال بر این امر هم آگاهم که تغییر یک اندیشه و نظر و اعتقاد غلط که به ذهنیت عموم تبدیل شده علیرغم وجود همه شواهد و مدارک و دلیل و استدلال به آسانی ممکن نیست.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

تردیدی نیست که هر انسان کمونیست و هر فرد آزادیخواه بر ارزش و اهمیت حقیقت‌گویی واقف است و می‌داند که رهائی طبقه کارگر و برپائی جامعه‌ای آزاد و رها از استثمار و فقر و فلاکت، جامعه‌ای سالم و بری از هر گونه فساد و جهل و خرافات، با اشاعه حقیقت‌تنیده شده است. بنابراین، ضمن پافشاری بر این اصل، در حالی که باید به فعالیت‌های انقلابی یک فرد یا یک نیروی سیاسی ارج لازم را قائل شد ولی نباید اجازه داد که این امر باعث ندیدن نقص و خطا و خط کشیدن روی حقایق گردد. تقدس قائل شدن به یک نظر و اعتقاد، به صرف این که گوینده و طراحش این یا آن فرد مبارز می‌باشد، همان برخورد مذهبی مذهبیون به مسائل است، و به زبان دیگر دچار شدن به دگماتیسم می‌باشد. حقانیت طبقه کارگر ایجاب می‌کند که در مقابل هر آنچه حقیقت نیست و از حقانیت برخوردار نمی‌باشد بی‌هیچ ملاحظه‌ای با قاطعیت ایستاد و به نشر حقایق در جهت خدمت به اعتلای جنبش کمونیستی یاری رساند.

بخش اول - "ماران خوش خط و خال" و جوانان انقلابی بعد از "قیام"

"ماران خوش خط و خال" و جوانان انقلابی بعد از "قیام"

در بهمن‌ماه سال ۱۳۴۹، پس از آن که مردم مبارز ایران عمدتاً از طریق روزنامه‌ها و دیگر دستگاه‌های تبلیغاتی خود رژیم در جریان وقوع مبارزه مسلحانه در شمال کشور و رویداد سیاهکل قرار گرفتند، رژیم شاه در جهت نمایش قدرقدرتی خود و نشان دادن پنجه‌های خونین‌اش به توده‌ها، بلافاصله در ۲۶ اسفند ۱۳۴۹، اقدام به اعدام رزمندگان سیاهکل و دیگر یاران دستگیر شده در شهر از گروه جنگل نمود. به واقع دست اندرکاران آن رژیم دیکتاتور به انواع ترفندها متوسل شدند تا مبارزه مسلحانه انقلابیون مسلح را علیه خود بی ثمر قلمداد نمایند. از جمله برای این که بتوانند رژیم شاه را برای توده‌ها، ابدی و ازلی جلوه دهند، مرتب در رادیو و تلویزیون خود علیه چریکها تبلیغ می‌کردند تا جایی که حتی یکی از رؤسای ساواک یعنی پرویز ثابتی را با عنوان "مقام امنیتی" پشت تلویزیون آوردند که شکست سیاهکل و به خیال خود نابودی چریکها را به مردم اعلام کند. اما انجام چند عمل مسلحانه پس از آن اقدامات رژیم که نشانگر تداوم مبارزه بعد از سیاهکل بودند و اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق در اواخر فروردین ۱۳۵۰ در طی ۱۳ اعلامیه و پخش کتاب و جزوه‌هایی که مبین نظرات این تشکیلات کمونیستی بود، نیروهای آگاه جامعه را از تداوم رزم دلاورانه انقلابیون مسلح در جنگل‌های شمال و آغاز حرکت انقلابی نوین در ایران مطمئن ساخت. چریکهای فدائی خلق، با تئوری و اعمال انقلابی خویش به منزله ظهور پدیده‌ای نوین در جامعه‌ای دیکتاتور زده و خفقان بار، و منادیان رهائی توده‌های رنج‌دیده ما از قید سلطه امپریالیسم و رسیدن به

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

رفاه و آزادی بودند. آنها ضمن پیشبرد مبارزات خود در جامعه که با قهرمانانه‌ترین و اعجاب‌انگیزترین برخوردها همراه بود، پوچی تبلیغات و القائات زهرآگین ارتجاع که "نمی‌شود مبارزه کرد" را افشاء و تأثیرات مخرب و یأس‌آور خیانت‌ها و سازشکاری‌های نیروهای سیاسی معروف گذشته را با خون خود شستند و عشق خود به توده‌ها و نفرت عمیق شان از دشمن را با فداکاری‌های جانانه خود به کارگران و ستم‌دیدگان ایران ثابت کردند. حاصل این مبارزات از یک طرف برگشت اعتماد از دست رفته مردم به پیشاهنگان خود و از طرف دیگر شکست "دو مطلق" در ذهن آنها بود، همان دو مطلق که به بهترین و گویاترین وجه از طرف رفیق امیرپرویز پویان در رساله‌اش "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" جمع‌بندی شده بود: "توده‌ها قدرت دشمن خود را مطلق و ضعف خود را نیز مطلق می‌پندارند". به این ترتیب چریک‌های فدائی خلق، این کمونیست‌های راستین، با رزم‌های دلاورانه خود، در تقابل با حزب توده، کمونیسم را با نام فدائی در ایران زنده نموده و در جنبش کمونیستی ایران تاریخ پر افتخاری را رقم زدند. اما با صد افسوس که سازمان پر افتخار آنها در روند مبارزه به دلایلی با نفوذ اپورتونیسم در درون خود مواجه شد که موجب ضربات سنگینی بر پیکر آن گشت، و بالاخره کار به جایی رسید که در شرایطی که بر زمینه تضادهای حاد طبقاتی در جامعه و به عبارتی دیگر بر زمینه وجود شرایط عینی انقلاب در جامعه، جنبش مسلحانه به عنوان یک عامل روبنایی قدرتمند و تأثیرگذار، توده‌ها را به صحنه مبارزه کشانده و این موتور بزرگ محرک تغییر برای ساختن تاریخی نوین در جامعه را به حرکت در آورده بود، دیگر سازمان چریک‌های فدائی خلق با ماهیت انقلابی سابق در صحنه مبارزه وجود نداشت تا به سازماندهی توده‌ها در جهت تداوم انقلاب آنان بپردازد.

بخش اول - "ماران خوش خط و خال" و جوانان انقلابی بعد از "قیام"

اپورتونیسیم راست در این سازمان جا خوش کرده و به از بین بردن دست‌آوردهای گرانقدر چریک‌های فدائی خلق راستین مشغول بود.

امروز دیگر بر همگان آشکار است که پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ در شرایطی که سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با تاریخ درخشان خود در نیمه اول دهه ۵۰، به سازمانی با پشتیبانی توده‌ای تبدیل شده بود، رهبری آن به دست کسانی افتاده بود که کمترین سنخیتی با ایده‌ها، نظرات، خط مشی و فرهنگ چریک‌های فدائی خلق نداشتند. آنها ماران خوش و خط و خالی بودند که در یک دوره حساس از تاریخ مبارزاتی مردم ایران، با اتخاذ سیاست‌های سازشکارانه و مماشات‌گرایانه با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، انرژی انقلابی نیروهای مبارز در جامعه را به هرز برده و خدمت شایانی به تحکیم پایه‌های رژیم فریبکار و جنایتکار جمهوری اسلامی نمودند. این افراد ریاکار که متأسفانه تا مقطعی از همراهی و پشتیبانی دیگر دست اندرکاران آن سازمان (که بعداً تحت نام اقلیت شناخته شدند)، برخوردار بودند، پس از انشعاب در آن سازمان، تحت نام "اکثریت" با بلند کردن پرچم سیاست ضد مردمی "شکوفائی جمهوری اسلامی" و "اتحاد" با آن، مستقیماً در سرکوب خونین توده‌ها با رژیم سرکوگر حاکم همکاری نموده و همدست و شریک جنایات جمهوری اسلامی در ریختن خون صدها هزار جوانه امید در سرزمین ما گردیدند.

سازمان بزرگ چریک‌های فدائی خلق ایران که حالا دیگر با پیوستن نیروی عظیم هواداران به آن، بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه خوانده می‌شد، از همان آغاز، ضمن نزدیکی و همکاری با حزب توده و کهنه کاران مرتجع آن و با تبلیغ و ترویج نظرات و ایده‌های انحرافی در جنبش، باعث سردرگمی‌های بسیار گشته و باعث اغتشاش در جنبش انقلابی گردید.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

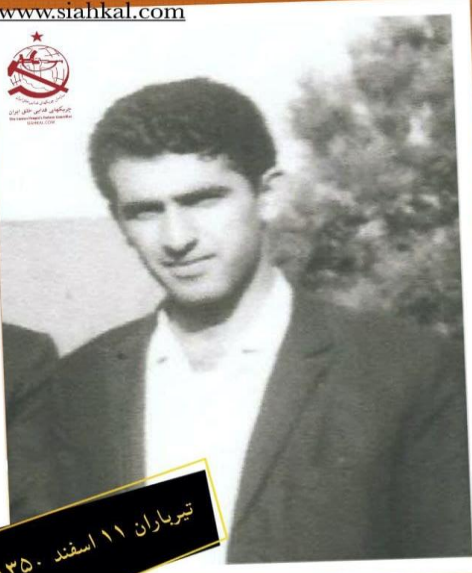
یکی از حوزه‌های آن اغتشاش که کمتر در موردش نوشته شده به اشاعه تاریخی جعلی از چگونگی شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق توسط آن سازمان مربوط می‌شود. در شرایط فضای کار علنی بعد از قیام بهمن، در شرایط روی آوری توده‌ها به سوی سازمانی که تصور می‌کردند همان سازمان چریک‌های فدائی خلق محبوب آنها می‌باشد، دست اندر کاران این سازمان، به کتمان نام و اندیشه‌های برپا کنندگان و رفقائی که در شرایط یکی از سپاه‌ترین دیکتاتوری‌ها با رنج و خون خود، آن سازمان را ساخته بودند پرداختند. با تکیه بر اتوریته این سازمان، در آن مقطع، رهبری حاکم توانست این نظر غیر واقعی را در جنبش جا بیاندازد که گویا سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران توسط رفیق بیژن جزنی بنیانگذاری شده بود و گویا او، تئوریسین این سازمان بوده است؛ و بر این اساس نام و پوستر و عکس‌های او در کنار نام رفیق حمید اشرف که آخرین رزم دلیرانه و قهرمانانه او همراه با یارانش به مدت ۴ ساعت با نیروهای مسلح رژیم شاه در سال ۱۳۵۵ باعث ۹ بار تجدید چاپ روزنامه‌های رژیم شده و خاطره درخشان‌اش همچنان در ذهن‌ها زنده بود، با برجستگی مطرح می‌شد. با توجه به این تبلیغات و از آنجا که در سال ۱۳۵۶ نیز اعلام شده بود که آن سازمان نظرات مسعود احمدزاده را رد کرده و حالا پیرو نظرات بیژن جزنی است، مقالات و کتابهائی که جزنی در زندان نوشته بود در اشکال و عناوین و جلد‌های گوناگون (و از جمله به صورت کتابهای جلد سفید) به طور بسیار وسیعی در سراسر ایران چاپ و منتشر شدند. بر این اساس، در شرایط نسبتاً آزادی که در نتیجه قیام بهمن به وجود آمد، جوانان و نوجوانانی که با عشق به چریک‌های فدائی خلق و جهت تداوم راه آنان به صحنه مبارزه پا گذاشته بودند، دسته دسته در جلسات مطالعاتی خود، آن نوشتجات را

بخش اول - "ماران خوش خط و خال" و جوانان انقلابی بعد از "قیام"

می‌خواندند و یا با "رهنمودهای" مسئولین هسته‌ها برای ارتقاء دانش سیاسی خود به طور فردی آنها را مطالعه می‌کردند. همچنین در فضای باز و نسبتاً آزاد پس از قیام، در محیط دانشگاه‌ها و یا بساط‌های میز کتاب که در خیابان‌های شهرهای مختلف به طور روزمره بر پا می‌شدند و یکی از محل‌های تجمع و ارتباط‌گیری هزاران دختر و پسر نوجوان هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند، گروه‌های بحث و کلاس‌های تدریس و مطالعه برگزار می‌شد که در آنها مستقیماً نظرات بیژن جزنی تبلیغ و نظرات بنیانگذاران واقعی سازمان، به اصطلاح نقد می‌شد. جالب است که برخی از این مدرسین کاملاً تحت نفوذ افکار حزب توده بودند و بعضاً نیز خود رسماً از اعضای آن حزب بودند. آنها از "چپ روی"‌های چریک‌های فدائی خلق در دوره شاه سخن می‌گفتند و در مقابل توضیح می‌دادند که جزنی اصلاح کننده آن چپ روی‌ها بود. در آن مقطع، این نوع مبلغین "توده‌ای" که به نقد نظرات تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق می‌پرداختند در همه جا بودند و سعی می‌کردند در نزد هواداران سازمان خود را طرفدار فدائی جلوه دهند. به طور برجسته در مازندران گروهی به اسم "سرخه روجا" به وجود آمده بود که در رأس‌اش یک توده‌ای قرار داشت و خود را هوادار سازمان چریک‌های فدائی خلق می‌نامید.

در آن دوره، نامی از رفیق عباس مفتاحی که با توجه به درک عمیق‌اش از مارکسیسم و با رفتار و خصلت‌های انقلابی خود، از توانائی جذب و سازماندهی نیروهای انقلابی برخوردار بود و بسیاری از نام‌آوران چریک از طریق او به چریک‌های فدائی خلق پیوسته بودند، در میان نبود و کسی نمی‌دانست که او یکی از بنیانگذاران چریک‌های فدائی خلق بود.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی



www.siahkal.com

چریک‌های فدائی خلق ایران
www.siahkal.com

تیرباران ۱۱ اسفند ۱۳۵۰

یکی از بنیان‌گذاران چریک‌های فدایی خلق
رفیق عباس مفتاحی

@BazrhayeMandegar2
@BazrhayeMandegar
Siahkal Fadayee

رفیق عباس مفتاحی، یکی از بنیان‌گذاران و رهبران چریک‌های فدایی خلق، با توجه به دانش عمیق مارکسیستی‌اش و داشتن خصال عالی کمونیستی نظیر منضبط و در عین حال منعطف و صمیمی بودنش، به عنوان یک رفیق سازمانده توانا شناخته می‌شد. او رزمندگان زیادی و از جمله رفقای ارزنده‌ای چون مهرنوش ابراهیمی و چنگیز قبادی را جذب گروه کرده بود. ایده تشکیل یک گروه مارکسیستی که در تداوم خود به شکل‌گیری چریک‌های فدایی خلق انجامید، اولین بار بین او و رفیق امیر پرویز پویان مطرح شد.

وجود رفیق پویان غیر قابل انکار بود. ولی او نیز بیشتر به عنوان کسی که در خانه محاصره شده‌اش به نبرد مسلحانه دلاورانه پرداخته و

بخش اول - "ماران خوش خط و خال" و جوانان انقلابی بعد از "قیام"

جزوه‌ای هم در رابطه با ضرورت مبارزه مسلحانه نوشته و آثار ادبی هم از وی در جنبش باقی مانده، مطرح بود و شخصیت و تلاش‌های نظری و عملی‌اش برای برپائی چریک‌های فدائی خلق ناشناخته بود. اما نام رفیق مسعود احمدزاده در سطح وسیعی بر سر زبانها بود. البته نام او به عنوان کسی مطرح بود که گویا نظرات نادرست و چپ روانه‌ای داشته و بیژن جزنی با نفی نظرات او، مسائل را به طور درست مطرح کرده بود. مثلاً گویا توجه احمدزاده تنها به کار نظامی بوده است و بس (جزنی به دلیل این که قادر به درک رابطه دیالکتیکی و ارگانیک کار سیاسی با کار نظامی مطرح شده در کتاب رفیق احمدزاده نبود، با توسل به تفکر دوآلیستی خود، انجام کار سیاسی در کنار کار نظامی را با چشم اندازی مغایر با استراتژی ترسیم شده توسط چریک‌های فدائی خلق، به مثابه پای دوم جنبش بیان نموده بود). بنابراین، بر اساس تبلیغات گزاف و بی پایه اشاعه یافته، بیژن جزنی در تقابل با مسعود احمدزاده و نفی نظرات گویا "نادرست" و "نظامی" او، به تصحیح کار سازمان چریک‌های فدائی خلق و "نجات" سازمان از چپ روی‌های گذشته پرداخته و چریکها را متوجه انجام کارهای سیاسی کرده بود. خلاصه، با در نظر گرفتن همه اعمال افتخار آفرین سازمان چریک‌های فدائی خلق در نیمه اول دهه ۵۰، این طور جلوه داده شد که سرچشمه هر کار خوب و ارزشمند در آن سازمان، بیژن جزنی بوده است. به این ترتیب، در شرایط حضور توده‌های میلیونی در صحنه مبارزه، رهبری و دست اندرکاران حاکم بر سازمان غصب شده چریک‌های فدائی خلق ایران با کمک ضد انقلابیون توده‌ای و با اتکاء به نفوذ و قدرت و شبکه روابط سازمانی که در راس آن نشسته بودند، توانستند یک تاریخ جعلی را در جامعه اشاعه داده و آن را به ذهنیت عموم تبدیل نمایند.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

با اشاعه تاریخ جعلی یاد شده، در شرایط بعد از قیام بهمن، باند تبهکار حاکم بر سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، بیشترین سوء استفاده را از نظرات رفیق جزنی در طرد نظرات اولیه چریک‌های فدائی خلق (و همچنین نظرات و مواضع انقلابی اتخاذ شده توسط تشکل جدید چریک‌های فدائی خلق در رابطه با مسائل روز جنبش) و توجیه سازشکاری‌ها و مماشات‌گری‌ها خود با نیروهای ضد انقلابی حاکم نمود. این باند که مدت‌ها از ارائه تحلیل در مورد ماهیت رژیم تازه روی کار آمده طفره رفته و موضع سازمان چریک‌های فدائی خلق تحت رهبری خود در مورد این مبرمترین مسأله روز را ناروشن گذاشته بود، بالاخره ماهیت آن را عمدتاً خرده بورژوائی و در درون صف خلق قلمداد کرد. در توجیه این موضع سازشکارانه، آنها برای فریب اعضای صادق و هواداران نزدیک آن سازمان، به نظر بیژن جزنی استناد می‌کردند که گفته بود با انقلاب توده‌ها امکان قدرت‌گیری خرده بورژوازی و به وجود آمدن "دموکراسی ملی" وجود دارد. در حالی که رفقای اولیه چریک‌های فدائی خلق مطرح کرده بودند که دستیابی به دموکراسی در ایران تنها با پیروزی انقلاب به رهبری طبقه کارگر امکان‌پذیر می‌باشد.

شکل‌گیری مجدد "چریک‌های فدائی خلق"

با استناد به نظر جزئی که حزب توده را علیرغم اقرار به "انحراف‌ها و کمبودهای اساسی" و حتی "بی‌توجهی فاجعه‌آمیز به مبارزه ضد امپریالیستی" در دوره فعالیت‌اش در دهه ۲۰ و علیرغم همه اعمال ضد انقلابی‌اش در دهه‌های بعد، به عنوان جریانی در درون جنبش کارگری معرفی کرده بود، رهبری سازمان غصب شده چریک‌های فدائی خلق زمینه را به طور سیستماتیک برای نفوذ و گسترش اندیشه‌های حزب توده‌ای در درون سازمان و در بین عناصر صادق آن فراهم می‌کرد. این "ماران خوش و خط و خال" در رأس سازمان غصب شده چریک‌های فدائی خلق، در حالی که با رادیکالسم موجود در نظرات رفیق جزئی (قبول مبارزه مسلحانه)، مرزبندی داشتند از اعتبار او برای غالب کردن یک خط راست و مماشات طلبانه در سازمان و در کل جنبش استفاده نمودند. آنها در پرتو اتوریته‌ای که در آن سازمان به دست آورده بودند و بیژن جزئی را رهبر شهید چریک‌های فدائی خلق معرفی می‌کردند، توانستند از فعالیت رفقای وفادار به خط راستین چریک‌های فدائی خلق در درون آن سازمان جلوگیری نمایند. لذا در چنان اوضاعی، در بهار سال ۱۳۵۸، دو تن از اعضای آن سازمان یعنی اشرف دهقانی و مجد حرمتی پور همراه با عده‌ای از انقلابیون فدائی که در زندان به انحرافی بودن نظرات بیژن جزئی واقف گشته و مدافع نظرات راستین چریک‌های فدائی خلق بودند، متحداً تشکل چریک‌های فدائی خلق را مجدداً بر پا نموده و صف خود را از رهبری حاکم بر آن سازمان جدا ساختند. نیروی این تشکل جدید در مقابل قدرت و وسعت سازمان چریک‌های فدائی خلق بسیار ناچیز بود. ولی درحقیقت، قدرت واقعی و پر اهمیت این نیرو، در حقانیتش نهفته بود.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

در آن مقطع، جریان‌ات سیاسی دیگر، از سازمان "پیکار در راه آزادی طبقه کارگر" گرفته تا "راه کارگر" مشوق رهبران و دست‌اندرکاران سازمان به یغما رفته چریک‌های فدائی خلق در رد مبارزه مسلحانه به مثابه شکل اصلی مبارزه بودند. این جریان‌ات اپورتونیست، با تأسی از حزب توده و تکرار خزعبلات آن علیه چریک‌های فدائی خلق، هم‌آواز با یکدیگر در رد و انکار تئوری مبارزه مسلحانه، یک مسابقه ترتیب داده بودند و در هم‌نوائی با باند تبهار حاکم بر سازمان، علیه نظرات ما صفحات سپاه کرده و به خیال خود میخ تابوت تئوری مورد قبول ما را می‌کوبیدند. در عین حال، همه اینها همراه با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران هم عصر خود، صرفنظر از این که تحلیل‌هایشان در مورد ماهیت رژیم تازه روی کار آمده جمهوری اسلامی در تئوری چه تفاوت‌هایی با هم داشت، در عمل، در یک برخورد کلی، راه رفرمیستی در پیش گرفته بودند. البته آنها در مبارزه طبقاتی جاری در جامعه در برخورد به رویدادهای مختلف اجتماعی، از قیام مردم تبریز علیه خمینی و رژیمش گرفته تا توطئه خلع سلاح توده‌ها از طرف رژیم جمهوری اسلامی تا در رابطه با مسائلی چون شرکت در انتخابات مجلس خبرگان، تا گرم کردن تنور انتخابات برای مجلس (از طریق معرفی کاندیدهای خود و به این شکل خوش رقصی برای رژیم جمهوری اسلامی)، تا اشغال سفارت آمریکا توسط بسیج شدگان از طرف جمهوری اسلامی به نام "دانشجویان پیرو خط امام"، تا در چگونگی برخورد به ضرورت شرکت در مبارزه مسلحانه‌ای که توده‌ها خود در مناطقی آن را آغاز کرده بودند و غیره، مواضع و عملکردهای متفاوتی داشتند. با این حال همگی پشت در پشت هم در یک جبهه واحد اعلام نشده، علیه مواضع انقلابی تشکل جدید چریک‌های فدائی خلق به سم پاشی می‌پرداختند و ایزوله کردن و در بایکوت

بخش اول - شکل‌گیری مجدد "چریکهای فدائی خلق"

قرار دادن تشکل نوپای ما (چریکهای فدائی خلق)، محور یکی از کوشش‌ها و تلاش‌های همه آنها بود. در چنین اوضاعی، در حالی که لازم بود انرژی انقلابی جوانان مبارز و سرشار از عشق به چریکهای فدائی خلق (در دوره مبارزات درخشانشان در نیمه اول دهه ۵۰)، به طور عمده صرف سازماندهی مسلح توده‌ها و پیشبرد مبارزه مسلحانه توده‌ای برای آزاد سازی مناطق و برپائی شوراهای مردمی در آن مناطق و... ..گردد، با سردرگمی‌های ایجاد شده تحت نام پیروی از نظرات رفیق جزئی به عنوان گویا رهبر و بنیان گذار سازمان، آن جوانان از ادامه راه چریکهای فدائی خلق باز داشته شدند.

تشکل نوپای چریکهای فدائی خلق، ماهیت قدرت دولتی جدید را با تکیه بر عملکردهای این دولت که تماماً در جهت حفظ سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران بود، با بهره‌گیری از آموزش‌های مارکسیسم در مورد "دولت" و تحلیلی که رفیق مسعود احمدزاده از جامعه نو مستعمره ایران و سیر تاریخی شکل‌گیری آن در کتاب خود ارائه داده است، ضد انقلابی و وابسته معرفی کرده بود. این در شرایطی بود که در همه جا از قیام و انقلاب پیروزمند صحبت در میان بود و باند حاکم بر سازمان ما و وابستگان‌شان، شارلاتان مآبانه برای منزوی کردن تشکل چریکهای فدائی خلق تازه شکل گرفته با شدت تمام علیه آنها تبلیغ می‌کردند. مثلاً باند تبهار، پس از سخنرانی من در مهاباد به مناسبت نهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل، برای خنثی کردن تأثیرات مثبت این سخنرانی در جنبش، بلافاصله جزوه‌ای تحت نام "اشرف دهقانی، بازمانده‌ای از دوران کودکی" منتشر نمود و این طور تبلیغ کرد که مطالبی که در آن سخنرانی گفته شدند گویا به دلیل احساساتی بودن سخنران بوده است؛ که همچنان به

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

گذشته چسبیده، عاشق اسلحه است و حاضر نیست شرایط جدید را درک نماید و از این قبیل تبلیغات و ادعاهای بی اساس. آخر در آن سخنرانی به وضوح گفته شده بود که انقلاب بهمن شکست خورده و "وقتی هیچکس، هیچکدام از طبقات به خواسته‌هایشان نرسیده‌اند نمی‌توان گفت انقلاب تمام شده است". و یا ضمن توضیح واقعیت‌هایی که نشان می‌داد رژیم تحت رهبری خمینی با کارهای ضد انقلابی‌اش در فکر تأمین منافع سرمایه داران وابسته می‌باشد، مطرح شده بود که "این وضع اگر ادامه پیدا کند خیلی خطرناک است، خیلی. این همه خون رفت، این همه مادر داغدار شد، این همه بچه بی‌پدر شد، که چی؟ که حکومت آنچنان کارهایی بکند که عده‌ای بگویند شاه جلاد، شاه پست، بهتر بود؟" (نقل از سخنرانی اشرف دهقانی در مهاباد). در آن سخنرانی به وضوح توده‌ها به تداوم مبارزاتشان تا رسیدن به خواسته‌های خود تشویق شده بودند.

با توجه به اتخاذ چنین مواضع انقلابی و توضیح و تشریح واقعیت‌های جامعه در حد امکان از طرف ما، به تدریج جوانان آگاه و متعهدی به هواداری از این تشکل برخاستند. اما هر جا شمار اندک محافل و هواداران این تشکل جدید چریک‌های فدائی خلق و مدافعین نظرات رفیق مسعود احمدزاده می‌کوشیدند با استفاده از شرایط بی ثبات نیمه دموکراتیک موجود در دوره کوتاه پس از قیام بهمن، با برپایی میز کتاب به پخش نشریات این تشکل نوپا در رابطه با مسائل جاری در جامعه و یا کتابها و نظرات بنیانگذاران و تئوریسین‌های واقعی چریک‌های فدائی خلق پرداخته و خلاف جریان و علیه جهت باد به فعالیت مشغول شوند، علاوه بر برخورد با فالانژها و حزب‌اللهی‌های مزدور جمهوری اسلامی، مجبور بودند بار سنگین و غم انگیز ناشی از ایجاد تنش و مزاحمت و درگیری با هواداران پر شمار سازمان به

بخش اول - شکل‌گیری مجدد "چریک‌های فدائی خلق"

یغما رفته را نیز به دوش بکشند. وضعیت ما در آن زمان در تشکل جدید چریک‌های فدائی خلق درست شبیه وضعیتی بود که در دوره‌ای بلشویک‌ها گرفتار آن بودند. لنین در آن مقطع گوئی وضعیت ما را هم پیشاپیش توصیف کرده بود: "ما به شکل گروه فشرده‌ی کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار، دست یکدیگر را محکم گرفته و به پیش می‌رویم. دشمنان از هر طرف ما را در محاصره گرفته‌اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنا بر تصمیم آزادانه‌ی ما است، تصمیمی که همانا برای آن گرفته‌ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلاب مجاورمان در نغلطیم که سکنه‌اش از همان آغاز ما را به علت این که به صورت دسته‌ی خاصی مجزا شده نه طریق مصالحه بلکه طریق مبارزه را برگزیده‌ایم سرزنش نموده‌اند....". ("چه باید کرد"، بخش دگماتیسم و "آزادی انتقاد")

به لحاظ تاریخی، پایان کار گروه جزنی، سورکی، ظریفی در سال ۱۳۴۶ (یاد آوری شود که جزنی در عنوان گروه خود نام رفیق سورکی که یکی از دست اندرکاران اصلی آن گروه بود را ذکر نمی‌کند. در هر حال در اینجا به اختصار عمدتاً از عبارت "گروه جزنی" استفاده خواهد شد)، در حقیقت، آغاز شکل‌گیری گروه‌های تشکیل دهنده چریک‌های فدائی خلق (گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" یا به اختصار گروه احمدزاده در سال ۴۶ و گروه جنگل در سال ۴۷) بود. اما، ربط دادن گروه جزنی به چریک‌های فدائی خلق و آن را بانی و پایه گذار این تشکیلات کمونیستی معرفی نمودن، در شرایط حضور میلیونی توده‌ها در صحنه مبارزه، نتایج زیان بخش و وخیم خود را به بار آورد. اشاعه این تاریخ جعلی و تبلیغات منفی علیه خط "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" (به عنوان گویا اپورتونیسم چپ)، و به واقع علیه نظرات انقلابی‌ای که یک دوره شکوفائی در جنبش کمونیستی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

ایران به ارمغان آورده بود، و در همان حال با تمام قوا دست زدن به تلاش‌هایی جهت ایزوله کردن تشکل نو پای چریک‌های فدائی خلق، به آنجا منجر شد که در آن مقطع، انرژی نیروی بزرگی از جوانان انقلابی با همه شور و شوق مبارزاتی و عشقی که نسبت به چریک‌های فدائی خلق داشتند، در کوره راه‌هایی به هرز رود. چرا که این جوانان انقلابی هرگز نتوانستند رهبران واقعی خود را بشناسند و به این حقیقت پی ببرند که رهبران اصلی و بنیانگذاران سازمان مورد تأیید و عشق و علاقه آنها، کمونیست‌های قهرمانی چون امیرپرویز پویان، عباس مفتاحی و مسعود احمدزاده بودند تا بتوانند راه آنها را پی بگیرند. این جوانان مبارز در عین حال در طوفان تبلیغات فریبکارانه اپورتونیست‌های حاکم بر سازمان و جنبش، علیه "مشی چریکی" (نامی که آنها به تئوری مبارزه مسلحانه داده بودند) هرگز ندانستند که چه تلاش‌های عملی و نظری و توسط کدام رفقا برای شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق صورت گرفته بود تا مشتاقانه به مطالعه آثار باقی مانده از آن دوران و از رهبران واقعی خود برآیند و درس‌های ناشی از آموزش آن نظرات انقلابی را سرچشمه پراتیک خود قرار دهند. در پشت جنبش انقلابی‌ای که چریک‌های فدائی خلق در دهه ۵۰ در جامعه برپا نموده بودند، یک تئوری انقلابی وجود داشت. به واقع بدون آن تئوری هرگز یک جنبش انقلابی در جامعه به وجود نمی‌آمد. اما جوانان مبارز و انقلابی آن دوره در جو مسموم ایجاد شده، از شناخت تئوری‌سین‌های واقعی سازمان مورد علاقه خود یعنی رفقا امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده باز ماندند و نتوانستند با مطالعه آموزش‌های عمیقاً مارکسیستی آنان، تئوری انقلاب ایران را فرا گیرند. همچنین، آن مبارزین جوان نه توانستند واقعیت گروه جنگل را بشناسند و نه بدانند که رفیق غفور حسن‌پور به عنوان یک

بخش اول - شکل‌گیری مجدد "چریک‌های فدائی خلق"
کمونیست متعهد، سازمانده اصلی گروه جنگل بود.

چه واقعیت‌هایی گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

اکنون ببینیم که به طور مبسوط، تاریخ جعلی در رابطه با شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق چه ادعائی دارد؟ پاسخ صریح و بی واسطه آن است که تاریخ جعلی، موجودیت گروه جنگل را انکار کرده و به جای آن گروه جزنی را یکی از گروه‌های تشکیل دهنده چریک‌های فدائی خلق معرفی می‌کند. در این تاریخ تحریفی، ناتوانی و شکست گروه جزنی در دست زدن به مبارزه مسلحانه که خود از واقعیت‌های یک دوره تاریخی در ایران نشأت گرفته و بیانگر آن بود، انکار می‌شود. در عوض، تلاش‌هایی که در شرایط تاریخی متفاوت خاص نیمه دوم دهه چهل برای ساخته شدن گروه جنگل به مثابه یک گروه نوپا صورت گرفت را به حساب گروه جزنی می‌گذارد. در بررسی این امر خواهیم دید که تنها دلیل برای این جعل یا تحریف در تاریخ، عضویت پیشین یا در ارتباط قرار داشتن برخی از اعضای گروه جنگل با گروه جزنی بود. حال برای دریافت واقعیت‌هایی که گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند با استناد به شواهد و اسناد غیر قابل انکار موجود در جنبش، به شرحی از هر دو گروه می‌پردازیم.

شرحی در مورد گروه جزنی

رفیق جزنی تشکیل گروه خود را نوروز سال ۱۳۴۲ ذکر کرده است (درستی یا نادرستی این تاریخ فعلاً موضوع این بحث نیست). این گروه مخفی بدون این که قادر باشد دست به حرکتی در جامعه زده و با اعمالش خود را به توده‌ها بشناساند، در اواخر سال ۱۳۴۶ از طریق توده‌ای‌های

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

ساواکی شده‌ی مرتبط با آن گروه مورد شناسائی ساواک قرار گرفت و با دستگیری رهبران و اکثر اعضای آن، گروه از هم پاشید و از بین رفت. در سال ۱۳۴۲ پس از شکست مبارزات علنی و قانونی‌ای که از سال ۱۳۳۹ شروع شده بود، دیگر هیچ نیروی سیاسی در درون اپوزیسیون رژیم شاه به شیوه‌های مبارزه علنی و قانونی اعتقاد نداشت و با توجه به شدت گیری دیکتاتوری که راه را بر هر گونه مبارزه مسالمت‌آمیز بسته بود و در شرایطی که همگان شاهد بودند که رژیم شاه توده‌های بی سلاح را در جریان تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ با چه قساوت و شقاوتی با مسلسل درو کرده و جویبار خون در خیابان‌ها جاری ساخته بود، به تدریج ضرورت مبارزه مسلحانه در میان نیروهای سیاسی مقبولیت می‌یافت. این در حالی بود که رشد و گسترش مبارزات انقلابی و مسلحانه در برخی از نقاط جهان نیز گرایش به مبارزه مسلحانه را در ایران تقویت می‌نمود. با این حال علیرغم پذیرش ضرورت مبارزه مسلحانه از طرف نیروهای آگاه جامعه، در مورد این که چه موقع و چگونه باید آن را آغاز کرد در میان نیروهای مبارز و چپ اتفاق نظر وجود نداشت. در این میان موفقیت انقلاب در کوبا که شور مبارزاتی و امید به پیروزی انقلاب را در سراسر جهان برانگیخته بود، مورد توجه روشنفکران چپ قرار گرفت و اندیشه ضرورت آغاز مبارزه مسلحانه در ایران را تقویت و فضای مبارزاتی را برای دست زدن به مبارزه مسلحانه هر چه بیشتر آماده نمود. گروه رفیق جزئی شاخص‌ترین نمونه‌ای است که با قرار گرفتن رفقا حسن ضیاء ظریفی و عباس سورکی (که هر دو قبلاً عضو حزب توده بودند) در مرکزیت آن در سال ۱۳۴۵ بر زمینه عدم امکان مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز در شرایط دیکتاتوری حاکم، بر تجربه کوبا ارج نهاد و کوشید با درکی که از انقلاب کوبا داشت و بر اساس آموزش‌های آن انقلاب،

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

دست به مبارزه مسلحانه در ایران بزند. جزئی نوشته است: "موقعیت جنبش مسلحانه کوبا نسبت به حزب کمونیست کوبا (یا حزب سوسیالیست خلق) و نسبت به جریان‌های پراکنده دیگر مشابهت چشمگیری را بین موقعیت ایران و کوبا جلوه‌گر می‌ساخت. اعضای گروه که از قبل تمایلات مساعدی نسبت به مشی قهرآمیز داشتند آماده بودند تا نتایج عام انقلاب کوبا را پذیرفته و در تعیین استراتژی و تاکتیک گروه از آن مدد بگیرند". در آن زمان، مسئله تشکیل حزب طبقه کارگر و سپس دست زدن به مبارزه مسلحانه، یکی از معضلات مطرح برای نیروهای مارکسیست-لنینیست بود. در همین رابطه رفیق جزئی مطرح نموده که "تجارب کوبا از نظر نقش پیشاهنگ و مسئله حزب با تجارب قبلی گروه مطابقت می‌کرد و مورد قبول آنها قرار گرفته بود." و بعد با افتخار از این که راه انقلاب کوبا الهام بخش آن گروه بوده است، اضافه کرده است که: "در اذهان، این گروه با تمایل "کاستروئی" دیده می‌شد" (رجوع شود به " طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران- قطع جیبی صفحه ۲۰۲). البته او توضیح نداده است که تجربه قبلی گروه در رابطه با نقش پیشاهنگ و مسئله حزب چه بود و مبارزه مسلحانه مورد نظر او چگونه می‌خواست به ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر پاسخ گوید و اساساً کدام استراتژی را در مقابل خود داشت که مدعی گشته "تجارب کوبا از نظر نقش پیشاهنگ و مسئله حزب یا تجارب قبلی گروه مطابقت میکرد و مورد قبول آنها قرار گرفته بود" (تاکید از نویسنده این سطور می‌باشد). با این وجود با توجه به این که تلاش برای انجام مبارزه مسلحانه به واقع پاسخگوئی به ضرورت جامعه ایران بود و بسیاری از جوانان مبارز آن دوره با درک واقعیات جامعه ایران، مبارزه مسلحانه را تنها راه برای تغییر شرایط ناگوار موجود می‌دیدند، تلاش

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟
رفقای این گروه برای انجام مبارزه مسلحانه در سال ۶۶ حتی اگر با الهام از انقلاب کوبا و بدون ترسیم چشم انداز و استراتژی مشخص این مبارزه تلقی شود، خود بیانگر رادیکالیسم و وجود روحیه انقلابی در این گروه بود. کما این که دست اندرکاران اصلی این گروه پس از دستگیری، با چنین روحیه‌ای در مقابل رژیم شاه ایستاده و سر خم نکردند.

اما، واقعیت این است که گروه جزنی علیرغم اعتقاد به ضرورت آغاز مبارزه مسلحانه در ایران و علیرغم خواست و تلاش‌های مبارزین دست اندرکارش برای انجام این امر مهم، اساساً پتانسیل تدارک و حرکت مسلحانه در جامعه را دارا نبود. صرفنظر از این که این گروه از فقدان یک تئوری مدون که مورد پذیرش افراد گروه قرار گرفته باشد در رنج بود و این باعث عدم انسجام فکری در میان افراد متشکل در آن گروه گشته و بی شک تأثیر خود را در عمل به جای می‌گذاشت، عوامل منفی دیگری نیز وجود داشتند. اما اساساً زمینه اصلی که مانع از انجام چنان حرکتی می‌شد، خود شرایط تاریخی‌ای بود که گروه در آن آغاز به فعالیت نموده بود. با نگاهی به شرایط کل نیروهای مبارز در جامعه در نیمه اول دهه ۶۰ می‌توان گفت که ناکامی گروه جزنی در دست زدن به مبارزه مسلحانه، جلوه‌ای از این واقعیت است که در نیمه اول دهه ۶۰ در خود جامعه شرایط برای تشکیل یک گروه سیاسی- نظامی آماده نبود. در نیمه اول دهه ۶۰ هنوز جنبش نوین کمونیستی که یکی از خصوصیاتش تجمع ساده نیروها بود در جامعه به حد لازم رشد نیافته بود و در میان نیروهای مبارز در جامعه در کمیتی قابل توجه جوشش انقلابی به حد کافی مشاهده نمی‌شد؛ و به طور کلی جنبش هنوز از پختگی لازم برای پرورش نیروهای انقلابی در درون خود برخوردار نبود.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

واقعیت را بخواهیم پس از شکست مبارزات سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ و آغاز جنبشی مستقل از حزب توده یعنی جنبش نوین کمونیستی، در بین نیروهای مبارز در ایران "تجمعات ساده" نیروها شکل گرفت. هر چند رفیق جزئی از تشکیل "گروه" خود در نوروز سال ۴۲ صحبت می‌کند، اما شواهد بیانگر آنند که این رفقا نیز همانند دیگر نیروهای سیاسی چپ، در شرایطی که یکی از خصوصیات جنبش نوین کمونیستی "تجمع ساده نیروها" بود مجموع روابطی بودند که پس از کشتار خونین ۱۵ خرداد که شیوه مبارزه مسلحانه به صورت کلی عموماً امری پذیرفته شده در بین نیروهای مبارز بود، به این مبارزه گرایش پیدا کردند. آنها در سال ۴۶-۴۵ در شرایطی که گرایش به مبارزه مسلحانه به خصوص با توجه به موفقیت انقلاب در کوبا در میان نیروهای مبارز در ایران تقویت گشته بود، سعی کردند به صورت گروهی متشکل در آیند که ضربات ساواک به گروه وارد آمد. در همین رابطه، خود طرفداران جزئی نیز به واقعیتی اشاره کرده و نوشته‌اند: "گروه جزئی-ظریفی نیز که حاصل آشنائی و نزدیکی برخی از فعالین سابق سازمان جوانان حزب توده طی فعالیت‌های دانشجویی ۴۲-۱۳۳۹ در کادر تشکیلات جوانان وابسته به جبهه ملی بود، هنوز تا تحول به یک تشکیلات سازماندهی روشن و تعریف شده فاصله داشت. روابط فیما بین اعضای گروه غیر تعریف شده و محفلی بود. اگر چه ایده سازماندهی مبارزه قهر آمیز در آن نقش محوری ایفاء می‌کرد، آمادگی اعضای گروه، نوع زندگی علنی و مناسبات فیما بین اعضای گروه هنوز از ضوابط حاکم بر یک سازمان چریکی دور بود...." (نقل از "به زبان قانون"، ناصر مهاجر- مهرداد بابا علی، صفحه ۱۰۹).

در واقع تا جایی که به موضوع دست زدن به مبارزه مسلحانه بر

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟ می‌گردد، می‌توان دید که خود رفیق جزنی و دیگر مبارزین مرتبط با وی به اقتضای شرایطی که در آن فعالیت می‌کردند، هر یک شغل و زندگی عادی و خانوادگی خود را داشتند که طبیعتاً این امر مانع از صرف وقت کافی برای تدارک مبارزه مسلحانه بود. به عبارت دیگر آنها نمی‌توانستند همه کار و زندگی خود را رها کرده و وقت لازم را صرف تدارک برای آغاز مبارزه مسلحانه بنمایند. همین واقعیت باعث آن بود که روحیه نظامی لازم در گروه وجود نداشته باشد. خود رفیق جزنی مطرح کرده است که "فقدان روحیه نظامی کافی مهمترین کمبود گروه در این دوره بود" (۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ صفحه ۲۶). در سال‌های رشد جنبش دانشجویی نیز ساختار و چگونگی سازماندهی آنها به گونه‌ای بود که بخشی از انرژی‌ها صرف کار صنفی- سیاسی می‌شد که در آن حتی دانشجویانی چون فرخ نگهدار که حداکثر مخالفتش با رژیم در حوزه مسائل صنفی دانشگاه بود نیز عضویت داشتند. این ساختار و چگونگی سازماندهی آن، نامناسب بودن ساختار "گروه جزنی" را برای آغاز مبارزه مسلحانه نشان می‌دهد. اتفاقاً رفیق حمید اشرف نیز که در سال ۴۶-۴۵ با این گروه در ارتباط قرار گرفته بود، توصیف زیر را از گروه جزنی به دست داده است: "کادرهای این گروه از لحاظ سازمان دهی عمل مسلحانه کاملاً بی تجربه بودند، اگر چه از نظر فعالیت سیاسی سابقه دار به شمار می‌آمدند و با این که سازمان دهی نظامی داشتند، کمبودهای بسیاری وجود داشت. افراد غالباً شاغل بوده و کادر حرفه‌ای در میانشان نبود و همین امر باعث می‌شد که برنامه‌هایشان خیلی کند پیشرفت نماید و انرژی لازم برای به نتیجه رساندن برنامه وجود نداشته باشد. به هر حال این گروه به خاطر نفوذ یک عنصر "توده‌ای سابق" که در خدمت پلیس سیاسی قرار گرفته بود و نقش نفوذ در گروه‌های

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

اپوزیسیون چپ را داشت مورد شناسائی قرار گرفت و در زمستان ۷۶ کادرهای اصلی آن دستگیر شدند و عده‌ای از افراد باقیمانده پس از هشت ماه زندگی مخفی به علت عدم امکان برای ادامه کار و نیز به علت بی‌تجربگی در امور نظامی قرار شد از مرز خارج شده و به انقلاب فلسطین بپیوندند و پس از کسب پاره‌ای از تجارب به ایران مراجعت کنند". ("جمع‌بندی سه ساله"، صفحه ۷).

بی‌شک تدارک مبارزه مسلحانه و دست زدن به آن، نیازمند وجود کادرهای حرفه‌ای بود که بتوانند بدون صرف نیرو در مسائل دست و پاگیر زندگی و یا در کارهائی نظیر مبارزه صنفی-سیاسی که اساساً در دانشگاه‌ها جریان داشت، تمام انرژی خود را مصروف هدف اصلی خود بنمایند. گروه جزئی فاقد چنان کادرهای حرفه‌ای بود. وجود ارتباطات با عناصر فعال در کار صنفی-سیاسی در شرایطی که آن گروه با ساختار لازم مبارزه مسلحانه‌ای را هم در جامعه پیش نمی‌برد، امکان ضربه پذیری را قبل از این که گروه بتواند دست به مبارزه مسلحانه بزند بالا می‌برد. یک گروه سیاسی، به همانگونه که رفیق امیرپرویز پویان در نوشته خود "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، جمع‌بندی کرده است، به صرف مخفی کاری قادر به حفظ خود در شرایط دیکتاتوری حاکم نبود و دیر یا زود چه به دلیل اشتباه در کار تشکیلاتی و قصور در رعایت کامل مسائل امنیتی و چه به خاطر نفوذ پلیس در آن تشکل، از هم می‌پاشید. اتفاقاً آنچه برای گروه جزئی پیش آمد، دقیقاً یکی از بارزترین شواهد عینی در تأیید سخنان داهیانه رفیق امیرپرویز پویان بود. رفیق پویان با برخورداری از دانش و تجربه گروهی که به آن متعلق بود، مطرح کرده بود که در شرایط دیکتاتوری در ایران، چنان گروه‌هائی به محض این که از قالب خود در آمده و بخواهند

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

دست به حرکتی در جامعه بزنند، مورد هجوم دشمن قرار می‌گیرند. خود رفیق جزنی در مورد این که چطور آن گروه برای پلیس "کشف شد" به یک اشتباه تشکیلاتی اشاره کرده و نوشته است: در مهر ماه ۱۳۴۶ بر سر عملیات بین رفیق "ب" و بقیه اعضای هسته مرکزی به خصوص رفقا جزنی، ظریفی، سورکی اختلاف بروز کرد و موجب اخراج او از گروه شد... به این ترتیب رفیق "ب" در حالی که اطلاعات زیادی داشت از گروه کنار رفت و این دومین درجه برای ورود دشمن به گروه و غافلگیری احتمالی آن به شمار می‌رفت (قبلاً رفیق ج کنار رفته بود)". (نقل از ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ صفحه ۲۲). او سپس نوشته است: "پلیس از زیر فشار گذاردن رفقا جزنی و سورکی به جانی نرسید. در شانزدهم بهمن رفیق "ب" که از همه جا بی خبر بود و از ماه‌ها پیش زیر نظر قرار داشت، بازداشت شد... رفیق "ب" که در بازداشت‌های قبلی (در سال ۳۲ و ۳۹) از خود مقاومت خوبی نشان داده بود، این بار بدون احساس مسئولیت جدی خیلی زود تسلیم شد و بخش مهمی از اطلاعات خود را در اختیار پلیس گذاشت. گروه کشف شد. رفقا جزنی، سورکی، ظریفی، زاهدیان، سعید کلانتری، ایزدی، صفائی فراهانی، "الف"، فرخ نگهدار، مجید احسن، و قاسم رشیدی از جانب رفیق "ب" لو رفتند". (همان منبع صفحه ۲۴).

موضوع دیگر، ارتباط گروه جزنی با برخی از اعضای حزب توده بود. رفیق جزنی و دیگر پایه گذاران این گروه قبلاً عضو حزب توده بودند. با توجه به این سابقه، آنها ارتباطاتی را با برخی از اعضای حزب توده حفظ کرده بودند. این واقعیت آشکارا نشان می‌دهد که اعضای گروه جزنی از نگرشی که جوانان انقلابی بعدی (نیمه دوم دهه چهل) نسبت به حزب توده داشتند و به موجب آن خود را شدیداً از تماس با اعضای این حزب دور نگاه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

می‌داشتند، برخوردار نبودند. در واقعیت امر، مبارزین درون گروه جزنی با این که به لحاظ تشکیلاتی کاملاً از آن حزب گسسته و تشکیلات دیگری به وجود آورده بودند ولی افکار و علایق توده‌ای را هنوز با خود حمل می‌نمودند و هنوز با فعالین توده‌ای در ارتباط بودند. بنابراین، داشتن سابقه توده‌ای و عدم احتیاط در ارتباط گیری با توده‌ای‌ها یکی دیگر از مشخصات و مختصات گروه جزنی بود که این گروه را از گروه‌های تشکیل دهنده چریک‌های فدائی خلق متمایز نموده و امکان پیشرو بودن در امر آغاز مبارزه مسلحانه را از آن گروه سلب کرده بود. ارتباط با حزب توده، گروه جزنی را در معرض خطر جدی قرار داد و این گروه قبل از این که بتواند حرکتی در جامعه انجام دهد، در ارتباط با آن حزب رسوا، از سه طرف مورد هجوم ساواک قرار گرفت. از یک طرف فردی به اسم ناصر آقایان که قبلاً عضو حزب توده بود و بعد به عضویت ساواک در آمده بود در آن گروه به مثابه جاسوس رژیم شاه نفوذ کرده و یکی از مسئولین گروه جزنی به شمار می‌رفت. این جاسوس پس از چند سال حضور در این گروه (از اواخر سال ۱۳۴۴- این تاریخ بر مبنای نوشته خود جزنی، تاریخ اتحاد گروه جزنی با گروه سورکی که ناصر آقایان نیز با وی بود می‌باشد)، در موقعیتی موجب دستگیری رفقا سورکی و جزنی گردید. از طرف دیگر رفیق حسن ضیاء ظریفی که پس از دستگیری رفقا جزنی و سورکی مجبور شده بود مخفی شود، ضمن حضور در خانه یکی از دوستان حزب توده‌ای خویش به نام ایرج واحدی پور و در حالی که در آن خانه با عباس شهریاری به عنوان مسئول تشکیلات تهران حزب توده - که در حقیقت یکی از مشاورین برجسته ساواک بود- مذاکراتی انجام داده بود، در دام آن جاسوس گرفتار آمد و تحت تعقیب قرار گرفت. این رفیق در ۲۵ بهمن ۱۳۴۶ هنگامی که به سر قرار احمد جلیل افشار یکی دیگر از اعضای

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

گروهشان رفته بود، همراه با این رفیق دستگیر شد.

حسن ضیاء ظریفی به مثابه مبارزی آگاه و انقلابی که علی‌رغم شکنجه‌هایی که ساواک در مقاطع مختلف به طور وحشیانه بر او اعمال کرده بود، تا آخر در مقابل رژیم شاه ایستادگی نمود، در زندان، پس از کنکاش در مورد چرائی دستگیری‌اش، با هشیاری خاص خودش و دقتی که به مثابه یک وکیل دادگستری روی امور داشت، پی به عامل این دستگیری یعنی عباس شهریاری و پلیس بودن او برد. وی این موضوع را در نامه‌ای مطرح کرده است. برای این که خوانندگان بتوانند هر چه عینی‌تر در جریان چگونگی "کشف گروه" جزنی توسط پلیس قرار بگیرند متن نامه حسن ظریفی را تا آنجا که به این موضوع مربوط است، در اینجا نقل می‌کنم. این نامه در عین حال متأسفانه درجه توهم رفیق ظریفی به حزب توده را نیز آشکارتر نشان می‌دهد. او نوشته است:

"آنچه به دستگیری و لو رفتن گروه انجامید در حوصله این مقال نیست. ولی شروع کار پلیس ناشی از فروخته شدن یکی از افراد بود که برخی اطلاعات و سرنخ‌ها را در اختیار پلیس گذاشت و منجر به این شد که در روزی که یکی از رفقای کمیته اصلی می‌خواست دو تا اسلحه را که پیش او بود از او بگیرد- چون مورد احتیاج فوری بود- محل ملاقات را به پلیس گزارش می‌کند و پلیس با تعقیب این رفیق که چند دقیقه بعد از گرفتن اسلحه با رفیق دیگری از کمیته قرار داشت، هر دو را دستگیر می‌سازد. رفیق دومی بدون ارتباط با این قضایا مورد تعقیب پلیس در گذشته بود و به همین جهت یکی از خانه‌هایی را که رفت و آمد می‌کرد پلیس کشف کرده بود. این همه چیزی بود که پلیس می‌دانست. مدت یک ماه این دو رفیق را شکنجه می‌کنند ولی نتیجه‌ای نمی‌گیرند تا پلیس دوباره به سراغ کسی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

که اطلاعات را به او می‌داد یعنی "ناصر آقایان" می‌رود. این ناصر حدود ۷-۸ ماه پیش از این وقایع با یکی دیگر از اعضاء ارتباط داشت ولی اسم واقعی او را نمی‌دانست، ولی محتمل است که در همان هنگام که ناصر زیر نظر بود، پلیس هویت این شخص را هم کشف کرده باشد و ناصر با گفتن اسم مستعار او کمک بزرگی به پلیس کرد. عضوی که با ناصر ارتباط داشت یعنی آقای دکتر که اطلاعات زیادی هم از گروه داشت پس از چندی در اثر اختلاف نظر از سازمان کناره گرفت. پس از آن که ناصر اسم مستعار دکتر را گفت، پلیس دکتر را دستگیر ساخت و با بیان اسم مستعار او و این که این اسم را رفقای تو (اسم آن دو نفر اول را برد) این را گفته‌اند و با مقدار کمی شکنجه و تهدید همه آن چیزی را که در مورد افراد و برخی از برنامه‌ها و اسامی مستعار می‌دانست، افشاء کرد. روزی که دکتر، اسامی مستعار و واقعی را که می‌دانست (از جمله اسم مرا) گفت، ۱۸ بهمن ۴۶ بود. این جریان کلی دستگیری گروه بود. اما آنچه مربوط به دستگیری من می‌شود. من از فردای روزی که دو رفیق اولی را گرفتند وضع مخفی به خود گرفتم. به اداره و خانه نمی‌رفتم و در خانه یکی از دوستان موقتاً مخفی شدم. یعنی از روز ۲۱ دی ماه من زندگی مخفی را شروع کردم. پس از دستگیری دو رفیق اولی که عضو کمیته اصلی بودند، من تصمیم گرفتم برنامه را با قبول ریسک بیشتری انجام دهم. زیرا به نظر من متلاشی شدن در میدان نبرد خیلی خیلی بهتر از متلاشی شدن در سلاخ خانه سازمان امنیت بود، منتها تصمیم داشتیم که تا نوروز ۴۷ صبر کنم که با استفاده از هوای مناسب و رو به گرما و جبران فوری یک سری کمبودهای مهم اقدام را شروع کنم. در تاریخ جمعه ۳۰ دی یکی از رفقای تشکیلات تهران حزب توده که من آن را آقای دکتر الف می‌نامم و کاملاً به او از نظر شخصی و سیاسی اعتماد

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

داشتم و دارم پیغام فرستاد که می‌خواهد من را ببیند و همان روز مرا دید. پس از صحبت‌هایی در زمینه کار آینده ما و تقاضای من که اگر می‌توانید کمکی در زمینه کار تبلیغاتی در شهرها بکنید، با من قرار گذاشت که در صورت لزوم با یکی از رفقای بالای تشکیلات تماس بگیرم، قرار گذاشت و واسطه کار را من خانم ب می‌نامم. روز ۳ بهمن من با خانم ب تماس گرفتم و خواستم چون احساس می‌کنم وضعم خراب شده، جایی برای من تهیه کند و در ضمن خواستم که به آن رفیق بالای تشکیلات هم اطلاع دهد که می‌خواهم او را ببینم. من از همان روز ۳ بهمن در منزل خانم ب مسکن گزیدم. در روز ۱۱ بهمن اولین ملاقات بین من و رفیق بالای تشکیلات تهران که با اسم مستعار مهندس به من معرفی شد تماس گرفتم. نظراتم را برایش تشریح کردم و او هم در مجموع گفت که با نظراتم موافق است و حاضر است از نظر برخی وسایل و کار تبلیغاتی به ما کمک کند و حتی پیشنهاد کرد که کمیته مشترکی با هم تشکیل دهیم که بعداً این پیشنهاد را پس گرفت. ما چندین بار همدیگر را دیدیم و من از او خواستم که شما کمکی که به ما بکنید این است که صدای ما را از پیک ایران پخش کنید و اعلامیه‌هایی را برای ما در شهرها پخش کنید. یعنی من به جای ایجاد کارهای تخریب‌نمایشی در شهرها به کار تبلیغاتی اکتفا کردم و او قول داد که این کار را انجام دهد. این آخرین مذاکرات در روز سه شنبه ۲۴ بهمن بود و او پیشنهاد کرد که فردا بیاید و متن اعلامیه را بگیرد و برود تا موقعی که ما دستور پخش‌اش را از پیک ایران و در شهرها بدهیم. من به او اطلاع دادم که فردا قرار دارم و نمی‌توانم و پس فردا این قرار را بگذارم. فردا که چهارشنبه ۲۵ بهمن ماه بود محل قرارم در محاصره پلیس بود و آنجا دستگیر شدم. به دلیل این که رفیق ملاقات‌کننده با من از خانه‌ای می‌آمد

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

که پنج رفیق دیگر ما در آن مخفی بودند و همه هم زندگی مخفی داشتند و پلیس برای دستگیریشان تلاش می‌کرد، رفیق ملاقات کننده با من نمی‌توانست تحت تعقیب باشد. پس من تحت تعقیب بودم و قطعاً از منزلی که در آن سکونت داشتم (و مهندس نیز به همان جا می‌آمد. چون با خانم ب و آقای الف روابط نزدیکی داشت) تحت تعقیب قرار گرفتم" (نقل از کتاب زندگی نامه حسن ضیاء ظریفی، به قلم برادرش دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی).

رفیق ظریفی بقیه نامه را به حقایقی که در زندان دست یافته و متوجه شده بود که "مهندس" جاسوس پلیس بوده، اختصاص داده است. رفیق ظریفی در موقع نوشتن نامه‌اش، هنوز اسم واقعی "مهندس" که همان عباس شهرداری بود را نمی‌دانست. همچنین اشاره او به رفیق اولی و دومی از کمیته اصلی همان رفقا بیژن جزنی و عباس سورکی می‌باشد. منظور از "آقای دکتر"، دکتر حشمت‌اله شهرزاد است که در تاریخچه نوشته شده توسط جزنی از او به عنوان رفیق "ب" نام برده شده است. منظور از دکتر الف، ایرج واحدی پور می‌باشد که در آن زمان یکی از اعضای تشکیلات تهران حزب توده بود بدون آن که بداند آن یک تشکیلات پلیسی است.

همانطور که در این نامه آشکار است، ظریفی تا به آن حد نسبت به ماهیت حزب توده آنهم در مقطع سال ۱۳۴۶ توهم داشت که در آن مذاکره با عباس شهرداری جاسوس، نظراتش را برای او تشریح نموده و آن جاسوس نیز برای فریب وی حتی از تشکیل یک کمیته مشترک نیز سخن گفته بود، و وی از او خواسته بود که "راديو پیک ایران"، رادیوی متعلق به حزب توده، نوشته‌های آنان را پخش کند. در این نامه همچنین از "ایجاد تخریب نمایشی در شهرها" صحبت شده است. هر چند در اینجا منظور از

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟
آن کاملاً روشن نیست، ولی در بخش دیگر کتاب مذکور تحت عنوان "چه می‌گفتم" که وی در زندان نوشته، رفیق ظریفی با به کار بردن عبارت "یک سری عملیات نمایشی" آشکار کرده است که منظورش عملیات مسلحانه در شهرها می‌باشد. اما نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این است که او در سال ۴۶ واقعاً چه دیدی نسبت به حزب توده داشته و تا چه حد از ماهیت ضد مردمی این حزب غافل بود که نظراتش را برای "مهندس" تشریح کرده. در این نظرات "برخی وسایل و کار تبلیغاتی" مطرح بوده که مسئول تشکیلات تهران حزب توده (مشاور ساواک) هم ظاهراً با او ابراز موافقت کرده و قول همکاری داده بود. در آن نامه آمده است که او نظراتش را برای عباس شهریاری تشریح کرده و او هم قول داده بود که "از نظر برخی وسایل و کار تبلیغاتی" به آنها کمک کند. اما رفیق ظریفی خواستار کمک از عباس شهریاری در زمینه انجام "کارهای تخریب نمایشی" نشده و فقط کمک به امر تبلیغات را از او خواسته بود. او نوشته است: "من از او خواستم که شما کمکی که به ما بکنید این است که صدای ما را از پیک ایران پخش کنید. یعنی من به جای ایجاد کارهای تخریب نمایشی در شهرها به کار تبلیغاتی اکتفا کردم". پرسیدنی است که دلیل اعتماد رفیق ظریفی به عباس شهریاری به مثابه "رفیق بالای تشکیلات" تهران حزب توده چه بود؟ پاسخ بر اساس تلقی‌ای که اکثر افراد مبارز آن دوره با سابقه عضویت در حزب توده نسبت به این حزب داشتند، این است که ظریفی علیرغم همه ایرادات و عدم اعتمادش به رهبران حزب توده در خارج از کشور که از آنها به عنوان "کمیته مرکزی" یاد می‌شد، نسبت به کسانی که در ایران در تشکیلات تهران حزب توده فعالیت می‌کردند، نظر مساعدی داشت. این امر از عدم شناخت درست او از ماهیت حزب توده ناشی می‌شد، چرا که

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

ظریفی، حزب توده در دهه ۲۰ که خود زمانی عضو سازمان جوانان آن بود را حزب طبقه کارگر ایران می‌پنداشت و متأسفانه در دهه چهل نیز به دلیل نداشتن تحلیل درست از ماهیت آن حزب، هنوز نظر مثبتی نسبت به حزب توده داشت. در واقعیت امر نیز وی نتوانسته بود با افکار و نظرات آن حزب مرزبندی قاطعی داشته و از هرگونه ارتباط با تشکیلات حزب توده در ایران احتراز نماید. با در نظر داشتن چنین خطائی، اما در نامه رفیق ظریفی نکته مهمی وجود دارد که باید به آن توجه داشت. آن نکته این است که این رفیق بعد از دستگیری رفقا جزئی و سورکی، در رأس بقیه افراد گروه بر اساس آنچه خود نوشته است همچنان خواهان انجام مبارزه مسلحانه در ایران بود. نظرات توضیح داده شده در فوق از رفیق ظریفی، به روشنی بیانگر علقه و گرایش نسبت به توده‌ای‌ها و وجود افکار توده‌ای در گروه جزئی می‌باشد. البته این امر در همه رفقای متشکل در این گروه یکسان نبود، و در عین حال به طور طبیعی هر یک از افراد این گروه خصوصیات و شخصیت خاص خود را داشتند. از یک طرف در این گروه کسانی حضور داشتند که بعد از دستگیری برخوردهای مثبتی از خود نشان ندادند، و از طرف دیگر انسان‌های واقعاً مبارز و انقلابی‌ای وجود داشتند که تا آخر همچنان در موضع مبارزاتی خود پا برجا ماندند. مثلاً نامه‌ها و نوشته‌ای که از رفیق ظریفی در دست است نشان می‌دهند که وی به عنوان یک انقلابی متعهد تا چه حد به آزادی و رهائی توده‌های ستم‌دیده از قید دیکتاتوری و ظلم و ستم و غارتگری امپریالیست‌ها مؤمن بود. به لحاظ خصوصیت اخلاقی هم مثلاً بر اساس توصیف برخی از زندانیان سیاسی در دهه ۵۰ از سعید کلانتری، او به راستی یک انقلابی شجاع، جسور و پر شور بود و یا عباس سورکی یک انقلابی مقاوم بود و به دلیل صفا و صمیمیت‌اش، زندانیان سیاسی کم سن

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

و سال‌تر از او، وی را "پاپا جان" سورکی خطاب می‌کردند.

در مورد عباس شهریاری، جاسوس ساواک که در بالا ذکرش رفت، وی از یک طرف همه کاره تشکیلات تهران حزب توده بود و از طرف دیگر یک جاسوس کارگشته بود که پس از فراهم کردن موجبات دستگیری رفیق ظریفی برای پلیس، دوباره با پنج تن از رفقای این گروه در تماس قرار گرفت. در نامه رفیق ضیاء ظریفی نیز در این مورد نوشته شده و معلوم گشته که آن جاسوس را هم ایرج واحدی پور ندانسته به عنوان رفیق بالای "تشکیلات تهران حزب توده" به آن پنج رفیق معرفی کرده بود. در نامه مذکور آمده است: "پس از دستگیری من و گذشت چند ماهی چون فشار برای دستگیری پنج نفر از دوستان ما که اسمشان لو رفته بود زیاد شده بود آنها خواستند از راه مرز جنوب خارج شوند، به وسیله آقای دکتر الف کمک خواستند و او دوباره آقای مهندس را به دوستان ما که طبعاً از جریانی که بر من گذشته بود اطلاعی نداشتند معرفی کرد. کار ندارم به جزئیات کار، نتیجه این شد که درست در سر مرز که فقط یک رودخانه بین ایران و عراق فاصله بود و آنها منتظر بلم بودند تا به آن طرف بروند پلیس با تجهیزات کامل آنها را که سه نفر بودند محاصره و دستگیر می‌سازد". در واقع، عباس شهریاری که مقدمات این خروج را ظاهراً آماده کرده بود، با اتخاذ تاکتیکی امکان گذشتن از مرز را به دو تن از آنان داد و در عوض سه تن دیگر به اسامی محمدمجید کیانزاد، سعید (مشعوف) کلانتری و مجد چوپانزاده را اسیر دست ساواک ساخت. شهریاری امید داشت که با گذشتن آن دو تن از مرز، دولت عراق آنها را دستگیر و تحویل ایران خواهد داد. آن دو رفیق، علی اکبر صفائی فراهانی و مجد صفاری آشتیانی بودند که در عراق دستگیر و به زندان افتادند. ولی با کودتائی که در همان زمان در عراق رخ

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

داد، آنها نیز از زندان آزاد شده و خود را به کمپ انقلابیون فلسطین رساندند.

اگر شرایط دشوار این پنج رفیق که برای پلیس شناخته شده و مجبور به اختفای خود بودند را با شرایط دوره بعد که چریک‌های فدائی خلق پا به عرصه وجود گذاشتند مقایسه کنیم می‌بینیم که این پنج رفیق، خود را قادر به ماندن در ایران و تجدید سازمان گروه خود و تداوم آن نمی‌دیدند. در آن زمان تصویری از خانه‌های تیمی و زندگی مبارزاتی مخفی در آن خانه‌ها وجود نداشت و به واقع شرایط برپائی چنان خانه‌های تیمی فراهم نبود. در نتیجه تصور می‌شد که برای انقلابیون لو رفته، راه چاره برای گریز از دست دشمن، خروج از کشور و مبارزه در کنار انقلابیون فلسطین می‌باشد.

در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" در بخشی که به توضیح و تشریح "شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی" در ایران پرداخته شده، به کسانی اشاره شده است که قصد دست زدن به عمل مسلحانه را داشته‌اند که امروز آشکار شده است که آنها مبارزین گروه جزئی بوده‌اند. مطلب بیان شده در آن کتاب چنین است: "تحت تأثیر تجربیات انقلابی و جنگ‌های توده‌ای، گرایش (نظری) به مبارزه مسلحانه توده‌ای روز به روز بیشتر شد. در این ضمن تجربه کوبا هم مورد توجه قرار گرفت. کسانی پیدا شدند که می‌خواستند با اشکالی که برای ما کاملاً مشخص نیست، دست به عمل مسلحانه بزنند. اما هنوز شروع نکرده در بند افتادند و بنابراین نتوانستند تجربه مثبت یا منفی برای جنبش فراهم کنند". رفیق احمدزاده در اینجا ضمن تشریح واقعیتی در رابطه با گروه جزئی، در جهت تأیید ضرورت مبارزه مسلحانه در جامعه روی این نکته تأکید می‌کند که: "بنابراین علیرغم ادعای برخی، شکست گروه‌هایی که

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟ می‌خواستند دست به عمل مسلحانه بزنند، به هیچ وجه نمی‌تواند دال بر نادرستی مبارزه مسلحانه باشد، زیرا شکست‌ها ناشی از یک رشته اشتباهات تشکیلاتی و عدم ملاحظه قواعد مخفی کاری بودند".

متأسفانه، علیرغم همه واقعیات بر شمرده در فوق که آشکارا دلایل و چگونگی پایان کار گروه جزنی، سورکی، ظریفی را توضیح می‌دهند، رفیق جزنی در حالی که ۳ سال بود که در زندان دوره محکومیت خود را می‌گذراند، وقتی در سال ۱۳۴۹ از رستاخیز سیاهکل اطلاع یافت و متوجه شد که بعضی از رفقای مرتبط با این حرکت تاریخی، قبلاً با گروه او در ارتباط بودند، بدون در نظر گرفتن روندهائی که در طی ۳ سال که وی در زندان بود در جامعه طی شده بود، و بدون تعمق روی این واقعیت که آن روندها چه تأثیری روی مبارزین در بیرون از زندان گذاشته و رفقائی که وی می‌شناخت در طی ۳ سال چه پروسه‌هائی را از سر گذرانده بودند، و بدون توجه به این امر که آنها در مسیر حرکت خود گروه جدیدی با مشخصات و مختصات متفاوت از گروه جزنی ایجاد کرده بودند، به صرف وجود رفقای آشنا در حرکت سیاهکل به خصوص رفیق علی اکبر صفائی فراهانی به مثابه فرمانده دسته جنگل (که اتفاقاً خود این رفیق هم پس از تشکیل گروه جنگل به آن پیوسته بود)، دیگر هیچ شکی به خود راه نداد که وجود گروه جنگل را نادیده گرفته و به واقع گروه خود را به جای گروه جنگل نشانده و با روحیه‌ای کاملاً بالا اعلام کند که گروه خود وی رستاخیز سیاهکل را برپا نمود. او در "تحلیل کوتاهی از تکوین و تکامل گروه پیش‌تاز جزنی- ظریفی" که اولین بار در نشریه ۱۹ بهمن ۱۳۷۱ منتشر شد، پس از اعلام این امر که "سازمان چریکهای فدائی خلق از رشد و پیوند دو جریان یا گروه" به وجود آمد، این ادعای بی اساس را مطرح کرده است که "یکی از این دو گروه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

گروهی بود که در سال ۱۳۴۲ توسط رفیق جزنی و عده‌ای از مبارزین دیگر ایجاد شد" و گویا این گروه بود که "حماسه سیاهکل را به وجود آورد".

شرحی در مورد گروه جنگل

واقعیت نشان داد که گروه جزنی ظرفیت آغاز مبارزه مسلحانه را نداشت و رسالت شروع این مبارزه با تأثیرات سراسری‌اش را تاریخ بر دوش گروه جنگل همراه با گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده (به اختصار گروه احمدزاده) قرار داده بود که هر دو در نیمه دوم دهه چهل شکل گرفتند و به پشتوانه یک تئوری انقلابی، خود را با نام چریک‌های فدائی خلق به جامعه شناسانند.

همانطور که در رابطه با گروه جزنی مطرح شد در نیمه اول دهه ۴۰ افراد مبارز و انقلابی شرایط لازم برای تشکیل گروهی منضبط با کارآئی خاصی جهت انجام مبارزه مسلحانه در جامعه را دارا نبودند. ولی در نیمه دوم دهه چهل، چه تحت تأثیر عوامل خارجی و چه عوامل داخلی در کل جامعه شرایط نوینی در جهت ایجاد و تقویت زمینه برای دست زدن به مبارزه مسلحانه به وجود آمد. در رابطه با عوامل مثبت خارجی میتوان رشد مبارزات انقلابی مسلحانه در برخی از کشورهای آمریکای لاتین و با تأکید بیشتر، رشد جنبش انقلابی خلق فلسطین که نیروهای کمونیست به طور مؤثر در آن حضور داشتند، تأثیر موفقیت‌های درخشان و دست‌آوردهای چشمگیر کمونیست‌های ویتنامی در جنگی سترگ با امپریالیسم آمریکا و غیره را نام برد. البته این تأثیرات تنها در رابطه با عوامل داخلی و با ترکیب با آنان می‌توانستند در ایجاد شرایط نوین در جامعه نقش ایفاء نمایند. در رابطه

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

با عوامل داخلی، در آغاز نیمه دوم دهه چهل (در سال ۴۶)، ما شاهد مبارزه مسلحانه در کردستان هستیم که با سازماندهی و رهبری زنده یاران اسماعیل شریف زاده، ملا آواره و سلیمان معینی جریان یافت. این مبارزه انقلابی تأثیر به سزائی روی روشنفکران مبارز و نیروهای آگاه جامعه در سراسر کشور به جای گذاشت. مثلاً رفیق صمد بهرنگی به عنوان یک کمونیست پیشرو و صادق و صمیمی با توده‌های خویش، درست در رابطه با مبارزه مسلحانه در کردستان و با تصدیق و تأیید آن مبارزه بود که مطرح کرد که: "اگر به موقع قلم خود را زمین نگذاشته و به جای آن تفنگ در دست بگیریم، در آن صورت به روشنفکران ذهن‌گرای گسسته از خلق تبدیل خواهیم شد" ("صمد" چگونه رشد کرد، یکی از رفقای او، " یادمان صمد بهرنگی"، علی اشرف درویشیان، صفحه ۵۳۴). واقعه‌ای دیگر که به رشد نیروهای انقلابی در درون جامعه یاری نمود، بر پا شدن تظاهرات بزرگ توده‌ای در اعتراض به قتل تختی، کشتی‌گیر مردمی و محبوب توده‌های مردم ایران بود. در روز ۱۷ دی ماه ۱۳۴۶ تختی به طرز مشکوکی کشته شد و رژیم شاه علت مرگ او را خودکشی اعلام نمود. ولی توده‌های مردم که با توجه به شخصیت مردمی تختی و محبوبیت او در جامعه، با تکیه بر تجارب خود یقین داشتند که تختی را رژیم شاه کشته است، در مراسم هفتم مرگ او (۲۳ دیماه) در تهران دست به تظاهرات بسیار بزرگی زدند. در چهل‌م مرگ تختی، تظاهراتی حتی بزرگتر و پراکنده‌تر از اولی برپا شد. این تظاهرات که بعد از تظاهرات‌های مردم در طی سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ اولین تظاهرات عظیم توده‌ای بود در عین حال که تجربه‌های جدیدی در اختیار نیروهای جوان مبارز قرار داد، آنها را در دسته‌های مختلف به هم نزدیک ساخت. متعاقب این حرکت عظیم توده‌ای، تجمعات دیگری نیز رخ داد که

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

یکی از آنها در رابطه با مسابقه ایران و اسرائیل بود که حتی منجر به آتش زدن "دفتر هواپیمائی ال عال" متعلق به اسرائیل شد. اما از تظاهرات مهم و بسیار تأثیر گذار در آن دوره باید به تظاهرات مربوط به اعتراض به گران شدن بلیط اتوبوس‌ها یاد کرد. این تظاهرات که تاریخ آن از قبل، دوم اسفند ۱۳۴۸ اعلام شده بود به یک معنا تظاهرات از قبل سازمان یافته بود. به این معنا که جوانان مبارز، از مدتی پیش، این تاریخ را روی دیوارها نوشته و مردم را جهت اعتراض به گران شدن بلیط اتوبوس، به برپائی تظاهرات دعوت می‌کردند. بسیاری از آن جوانان اغلب همان‌هایی بودند که بعداً به عنوان چریک فدائی خلق شناخته شدند (از جمله بنا به روایت‌های عینی، سه برادر مبارز، رفقا خشایار، کیومرث و فریبرز سنجرى به همراه دوستانشان چون رضا یثربی، جلال فتاحی، عبدالله پنجه شاهی و.... در زیرزمین خانه سنجرى‌ها، وسایل کار را برای نوشتن متن روی دیوار آماده نموده و برای دیوار نویسی عازم خیابان‌ها شده و تاریخ تظاهرات را همراه با شعارهایی روی دیوارها می نوشتند. همچنین رفیق فریبرز سنجرى از رفیق مسعود احمدزاده نقل می‌کند که در زندان از شرکت فعال خود و رفقاییش در آن تظاهرات سخن گفته بود). در روز موعد، جمعیت بزرگی در جلوی دانشگاه تهران گرد آمده و دست به تظاهرات زدند. در طی این تظاهرات آسیب‌های جدی به اتوبوس‌های شرکت واحد وارد آمد و برخی به آتش کشیده شدند. وقوع مبارزات پراکنده توده‌ای چون جنبش دهقانی رازلیق در آن مقطع که گزارش و تجزیه و تحلیل آن توسط رفیق علیرضا نابدل به ثبت رسیده و یا جنبش دهقانی "چیچالی غلامرضا خان" در خوزستان و به دنبال آن حرکت مبارزاتی‌ای که با رهبری شخصی به نام "حطه" در همان منطقه پیش آمد، و یا حرکت مشابه با حطه در خوزستان، با رهبری "آشو" در آذربایجان (در

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

فاصله بین حوالی خوی و شاپور و مهاباد) صورت گرفت (گزارشی کامل از تأثیرات اصلاحات ارضی در روستای چیچالی غلامرضا خان و درگیری‌های رخ داده در این روستا در دهه ۵۰ توسط رفقائی از چریک‌های فدائی خلق تهیه شده بود، که در حال حاضر در "سایت سپاهکل" چریک‌های فدائی خلق موجود است). همه اینها نشانه‌هایی از تغییر فضای سیاسی جامعه بود که در مجموع شرایط نوینی را در ایران به وجود آورد. ناگفته نماند که در تمام این مدت موج بزرگی از مبارزه صنفی- سیاسی در دانشگاه‌ها جریان داشت و جنبش دانشجویی رو به رشد بود. البته مبارزه دانشجویان صرفاً در چهارچوب دانشگاه محدود نبود بلکه مبارزترین و پرشورترین آنها به خصوص در تهران در همه مبارزات توده‌ای پیش آمده شرکت کرده و نقش انقلابی ایفاء می‌نمودند. در همین ایام کتاب‌های صمد بهرنگی به عنوان تأثیر گذارترین نوشته‌های روشنگرانه و آگاهگرانه مطرح بود. نه فقط مجموع مقالات روشنگرانه وی که با دیدی مارکسیستی و به زبان ساده مسائلی را توضیح و تشریح کرده بودند، بلکه کتابهایی از او نقش بارز و غیر قابل انکاری در تشویق و کشاندن جوانان آگاه به سوی مبارزه انقلابی ایفاء نمودند. به خصوص آموزش‌های او در کتاب‌هایی چون کوراوغلو و کچل حمزه، افسانه محبت، یک هلو هزار هلو ، ۲۴ ساعت در خواب و بیداری، که بعد از شهادت وی در نهم شهریور ۱۳۴۷، به همت رفیق و یار دیرینه‌اش بهروز دهقانی با همکاری برادرش اسد بهرنگی به چاپ رسیدند، و از همه برجسته‌تر، کتاب ماهی سیاه کوچولو که آن نیز بعد از شهادت وی توسط "کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان" منتشر شد، در تقویت فرهنگ مبارزاتی و روشن کردن راه اصلی مبارزه به جوانان انقلابی، بسیار تأثیر گذار بودند. اساساً این واقعیت غیر قابل انکار است که کتابهای صمد بهرنگی، هم در آن زمان یک

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

نسل انقلابی را در ایران پروراند و هم بعداً نسل‌های انقلابی دیگری را در آینده پرورش داد. در همین دوره بود که شاعران ما تحت تأثیر جو مبارزاتی به وجود آمده در جامعه، بهترین شعرهای خود را می‌سرودند. مجموعه این عوامل، زمینه ساز تکوین شرایطی نوین در ایران در سالهای آخر دهه چهل و رشد شدید گرایش به انجام مبارزه مسلحانه در ایران بودند. در چنین شرایطی جای تعجب نیست که حتی حزب توده هم برای عقب نماندن از غافله به فکر انجام مبارزه مسلحانه در ایران افتاده بود، که البته با توجه به ماهیت این حزب هدفی ضد انقلابی را تعقیب می‌کرد. حزب توده می‌خواست در ائتلاف با تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک که مورد غضب شاه واقع شده و در عراق به صورت تبعید زندگی می‌کرد، به این کار اقدام نماید که البته با توجه به ماهیت ضد مردمی این حزب به رسوائی ختم شد و تنها به ساواک امکان رجز خوانی علیه توده‌ها و هر نیروی انقلابی در جامعه را داد. در این رابطه پرویز ثابتی، رئیس اداره سوم ساواک (با عنوان مقام امنیتی) شوئی در تلویزیون با هدف به رخ کشیدن قدرت رژیم شاه و تحقیر مردم اجرا کرد. روزنامه‌ها با آب و تاب در این مورد نوشتند و از جمله روزنامه اطلاعات به تاریخ دوم دی ماه ۱۳۴۹ نوشت که: "۵ هزار قبضه سلاح های مختلف به ایران حمل شده بود" و این تیتراژ موزان را در سرتیتر خود قرار داد: "مرد هزار چهره حزب منحل توده در تهران دستگیر شد". منظور از مرد هزار چهره هم، جاسوس خود آنان یعنی عباس شهریاری بود که به اسم یک عضو بالای تشکیلات حزب توده، با رضا رادمنش، دبیر کل وقت حزب توده و تیمور بختیار (رئیس سابق ساواک که با شاه اختلاف پیدا کرده بود) در عراق جهت انجام عملیات مسلحانه در ایران در تماس قرار گرفته بود. این واقعیت نیز به نوبه خود شدت گرایش به مبارزه مسلحانه در

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

جامعه که حزب توده را هم وادار به همراهی با آن نموده بود بیان می‌کند. به طور کلی در نیمه دوم دهه ۴۰ شرایط نوینی به وجود آمده بود که در دل خود به نیروهای انقلابی تجارب نوین می‌آموخت و آنها را برای مبارزه هر چه قاطع‌تر علیه رژیم شاه، پرورش می‌داد. در این مقطع، به وجود آمدن جوشش انقلابی چشمگیر در میان جوانان مبارز ایران غیر قابل انکار بود. نسلی در دل آن شرایط نوین پرورش یافت که فوج فوج به سوی مبارزه سیاسی روی آورده و زمینه شکل‌گیری و یا تقویت گروه‌های جدی مبارزاتی را به وجود آوردند. در بطن چنین شرایطی بود که گروه بویان، مفتاحی و احمدزاده که در سال ۱۳۴۶ شکل گرفته بود راه رشد و تکامل خود را طی کرد و آگاه‌ترین جوانان کمونیست ایران را در خود متشکل نمود. گروه جنگل نیز در شرایط نوین ایجاد شده در جامعه، "در پائیز سال ۴۷ با هشت کادر سازمان داده شد و تعداد نفرات در فاصله پائیز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر رسید" (حمید اشرف، "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه").

سازمانده اصلی گروه جنگل، رفیق غفور حسن‌پور بود. امروز بر اساس برخی اسناد و گواهی برخی از زندانیان سیاسی مطلع در دوره شاه معلوم گشته که بیشترین رفقای گروه جنگل توسط این رفیق عضوگیری و سازماندهی شدند. او که اهل لاهیجان بود از یک طرف رفقائی از این منطقه (رفقا اسکندر رحیمی مسچی، منوچهر بهایی پور، رحمت الله پیروندیری، ایرج و هوشنگ نیری و ...) و از طرف دیگر از میان هم‌دوره‌ای‌ها و آشناهای خود در دانشکده پلی تکنیک و روابط دیگر (رفقا هادی فاضلی، هادی بنده خدا لنگرودی، محمد علی محدث قندچی، عباس دانش بهزادی، سیف (ناصر) دلیل صفائی، شعاءالدین مشیدی، اسماعیل معینی عراقی،

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی



رفیق غفور حسن‌پور به عنوان یک کمونیست متعهد، سازمانده اصلی گروه جنگل بود. بیشترین رفقای گروه جنگل توسط این رفیق عضوگیری و سازماندهی شدند. در این امر به خصوص رفیق هادی فاضلی یاور رفیق حسن‌پور بود.

رحیم سماعی و در ارتباط با رحیم، مهدی اسحاقی و... و... مبارزینی را در گروهی که بعداً به نام گروه جنگل از آن یاد شد سازماندهی نمود. در این امر به خصوص رفیق هادی فاضلی یاور رفیق حسن‌پور بوده است. لازم به یاد آوری است که در آن مقطع ارتباط رفیق حمید اشرف با رفیق حسن‌پور قطع بود. پس از مدتی این دو تصادفاً در خیابان همدیگر را دیده و به این ترتیب ارتباط بین آنها برقرار می‌شود. پس از آن، رفقا حمید اشرف و اسکندر صادقی نژاد در سازماندهی گروه شرکت کرده و به گفته رفیق حمید اشرف، نقش مرکزی را در آن گروه ایفاء می‌کنند(رجوع شود به "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" نوشته حمید اشرف). بدون این که لازم باشد این بحث را دنبال کنیم که گروه جزنی قبل از

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟
تلاشی در چه وضعیتی قرار داشت، آنچه امروز آشکار شده نشان دهنده آن است که عده‌ای از دانشجویان مبارز آن دوره که در فعالیت‌های سیاسی-صنفي در دانشگاه شرکت داشته و در ارتباط مبارزاتی با یکدیگر بودند و همچنین در رابطه با افرادی از یک گروه کوهنوردی قرار داشتند که در آن افراد غیر دانشجو نظیر رفیق کارگر اسکندر صادقی نژاد هم شرکت داشتند، در ارتباطی سلسله وار به گروه جزنی وصل می‌شده‌اند. مثلاً رفقا غفور حسن‌پور و حمید اشرف از طریق محمدمجید کیانزاد به رفیق علی اکبر صفائی فراهانی و از آن طریق به دیگر افراد گروه جزنی وصل بودند و همدیگر را (چه بسا که با اسم مستعار) می‌شناختند. یا با توجه به ارتباطات گسترده‌ای که غفور حسن‌پور با نیروهای مبارز در جامعه داشت، او با رفیق ظریفی نیز که هر دو لاهیجانی بودند، مستقیماً ارتباط داشت. رفیق اسکندر صادقی نژاد با رفیق صفائی فراهانی در ارتباط بود. در ضمن رفیق جلیل انفرادی هم با رفیق اسکندر صادقی نژاد ارتباط داشت و از این طریق بود که به گروه جنگل وصل شد. بنابراین، پس از دستگیری رهبران و اکثر اعضای گروه جزنی، از آنجا که اسامی همه این شبکه از ارتباطات، از طریق مبارزین دستگیر شده لو رفت و یا به خاطر داشتن اسم مستعار، برای پلیس شناخته نشد، برخی از گزند پلیس سیاسی در امان مانده و توانستند به طور علنی فعالیت نمایند.

رفیق علی اکبر صفائی فراهانی که پس از تلاشی گروه جزنی از کشور خارج و مدتی در فلسطین در صفوف انقلابیون خلق فلسطین به مبارزه پرداخته بود هنگامی که در تابستان سال ۱۳۴۸ به ایران برگشت گروه جنگل تشکیل شده و به قول رفیق حمید اشرف در جزوه فوق‌الذکر، "تهیه نقشه مناطق شمالی ایران، اجرای برنامه‌های شناسائی سیستماتیک

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

نواحی کوهستانی، ایجاد بایگانی اطلاعاتی " توسط آن گروه صورت گرفته بود. به همین خاطر رفیق علی اکبر صفائی با دیدن گروهی حاضر و آماده مبارزه، مجدداً و این بار برای تهیه سلاح و دیگر لوازم جنگی جهت تقویت این گروه، دوباره از کشور خارج شد و در بهار ۱۳۴۹ همراه با رفیق صفاری آشتیانی با دستی پر از سلاح و دیگر لوازم جنگی به ایران برگشت. در این مورد باز رفیق حمید اشرف نوشته است: "او به تنهایی و بدون هیچ اطلاعی از وضع کنونی گروه به ایران بازگشته بود. هدف او جمع‌آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستائی بود. هنگامی که به ایران رسید علیرغم تصوراتش، با گروه آماده‌ای مواجه شد که بسیاری از عوامل لازمی را که برای اجرای برنامه‌اش به آنها نیازمند بود در اختیار داشت" (تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه). همان طور که می‌دانیم رفیق صفائی پس از برگشت از فلسطین، با توجه به قابلیت‌های نظامی‌اش، فرماندهی تیم جنگل را به عهده گرفت.

اگر وضعیت گروه جزئی را با گروه جنگل مقایسه کنیم، تفاوت‌های آشکار بین این دو گروه را می‌توانیم تشخیص دهیم. یکی از تفاوت‌های بارز این است که اعضای گروه جزئی به راحتی نمی‌توانستند خود را از زندگی پیشین خود رها نموده و به صورت انقلابی حرفه‌ای که اولین شرط تشکیل یک گروه مسلح در شرایط جامعه ایران بود، در آیند. اتفاقاً در این مورد اذعان خود رفیق جزئی قابل توجه است. او در رابطه با "کمبودها" و "اشتباهات" گروه خود می‌نویسد: "ضرورت جایگزین شدن اصول مبارزه چریکی و سازماندهی سیاسی- نظامی و ضرورت کامل حرفه‌ای شدن و بریدن رابطه افراد با زندگی عادی مسائلی بودند که گروه دائماً با آنها سر و کار داشت. برخی کادرها حتی هنگامی که زندگی حرفه‌ای را پذیرفته بودند گرایش

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟ بازگشت به زندگی عادی داشتند و در مواردی ضعف‌های بزرگی از این حیث از خود نشان می‌دادند". همچنین وی اعتراف می‌کند که "تربیت قبلی افراد در پروسه سیاسی و شرکت در فعالیت‌های علنی و نیمه علنی مشکلی در پذیرش آموزش و روحیه نظامی می‌شد" (نقل از ۱۹ بهمن تئوریک شماره چهار صفحه ۲۶). بی شک این امر در مورد همه اعضای این گروه صادق نبوده است. ولی اگر همین مورد را در رابطه با گروه جنگل در نظر بگیریم می‌بینیم که افراد دست‌اندرکار این گروه از قید و بندهای زندگی عادی از آن نوع که رفقای گروه جزئی را درگیر خود ساخته بود، رها بودند. چرا که این گروه اساساً از آغاز برای انجام مبارزه مسلحانه شکل گرفته بود و اعضای را کسانی تشکیل می‌دادند که به راحتی همه کارهائی که در گذشته انجام می‌دادند را کنار گذاشته و تمام نیروی خود را به طور حرفه‌ای در جهت تدارک این مبارزه گذاشتند. این افراد انقلابی اگر در دوره‌ای مثلاً در دانشگاه به مبارزه صنفی- سیاسی مشغول بودند، حال همه وقت خود را برای دستیابی به سلاح، درست کردن مواد منفجره و بی سیم و به طور کلی تدارک مبارزه مسلحانه صرف می‌کردند. مثلاً به طور مشخص رفیق حسن‌پور مدتی به کار ساختن مواد منفجره مشغول بود و یا رفیق اسماعیل معینی عراقی بیشترین وقت خود را برای ساختن بی سیم صرف می‌کرد. بنابراین، همانطور که دیده می‌شود حتی زندگی علنی و عادی برای این رفقا صرفاً پوششی برای تهیه الزامات ضروری برای انجام مبارزه مسلحانه بود. در آن دوره که شرکت دختران در مبارزه سیاسی امر نادری بود، پسران انقلابی که خواهان مبارزه‌ای جدی در جامعه بودند در فقدان دختری همفکر و هم پیمان خود، فکر ازدواج را هم از سر خود دور می‌کردند تا بتوانند با همه وجود علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و از بین بردن شرایط

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

ظالمانه حاکم مبارزه کنند. در این مورد سخنی که رفیق حمید اشرف در مورد یک خائن به گروه جنگل یعنی "ابراهیم نوشیروان پور" نوشته، از یک طرف کاملاً بیانگر فضای آن مقطع از جنبش انقلابی مردم ما می‌باشد و از طرف دیگر نشان می‌دهد که مبارزین در درون گروه جنگل چگونه جهت انجام وظایف انقلابی خود آگاهانه سعی می‌کردند خود را از قید و بندهای زندگی عادی که مبارزین پیشین درگیر آن بودند، رها کنند. رفیق حمید اشرف، در باره ابراهیم نوشیروان پور نوشته است: "او در سال ۴۸ بر خلاف برنامه‌های گروه، تصمیم به ازدواج گرفت و علیرغم توصیه‌های گروه با یک دختر معمولی ازدواج کرد. این امر نشان می‌داد که او خود را برای یک مبارزه سخت که در پیش پای گروه قرار داشت آماده نمی‌کرد بلکه به رغم چپ روی‌هایش در پی یک زندگی معمولی خرده بورژوائی بود. با اینهمه او این عمل خود را توجیه می‌کرد و ازدواج خود را مانعی در راه پی‌گیری اهداف مبارزه تلقی نمی‌کرد و علیرغم تمایلات ارتجاعی درونش در ظاهر اظهار می‌داشت که "راه خلق ترک نشدنی است" (نقل از "نبرد خلق"، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، شماره هفتم).

اساساً، یک گروه بدون برخورداری از عناصر حرفه‌ای متعهد در عمل و انضباط در روابط و کار خود نمی‌توانست به صورت یک گروه چریکی در آید. در حالی که در گروه جزنی اگر چه افراد انقلابی وجود داشتند که خواهان مبارزه مسلحانه بودند ولی گروه در مجموع از کیفیت و مختصات که لازمه یک گروه چریکی است، برخوردار نبود و به همین خاطر هم در عمل از انجام مبارزه مسلحانه باز ماند و برخلاف ادعای رفیق جزنی گروه او نبود که "حماسه سیاهکل را به وجود آورد".

واضح است که گروه جنگل در شرایطی که جامعه با جوشش انقلابی در

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟ درون خود، جوانان انقلابی حاضر و آماده به نبرد را در خود پرورش می‌داد، توانسته بود جوانان انقلابی به دور از بدآموزی‌های گذشته و بهره‌مند از تجارب گروه‌های شکست خورده قبلی از جمله گروه جزئی را در خود متشکل سازد. بنابراین، مجموعه عوامل یاد شده در فوق، مختصات و مشخصات متفاوت و متمایزی را بین گروه جزئی و گروه جنگل ترسیم می‌کند. در اینجا است که باید روی این نکته تعمق کنیم که صرف اعتقاد به مبارزه مسلحانه و صادق بودن در باورهای خود، باعث شکل‌گیری یک گروه چریکی نمی‌شود، بلکه الزاماتی برای این کار لازم است که گروه جزئی فاقد آن بود. اما گروه جنگل به مقطعی از تاریخ تعلق داشت که توانست گروه چریکی لازم را برای دست زدن به مبارزه مسلحانه آماده نماید و به همین خاطر هم تعدادی از رفقای جنگل پس از تدارکات لازم، به راحتی زندگی به ظاهر معمول خود را رها کرده و در شهریور سال ۱۳۴۹ برای شناسائی جنگل‌های شمال و آمادگی برای نبرد به آن منطقه رفتند و برخی دیگر در شهر عهده‌دار وظایفی در رابطه با تدارکات مورد نیاز مبارزه در کوه شدند.

نظرگاه‌های متفاوت و گروه جنگل

شکی نیست که رفقای دست اندر کار در گروه جنگل، در امر اعتقاد به ضرورت مبارزه مسلحانه در جامعه، با رفقای گروه جزئی، اگر چه با دید و نظرگاه‌های متفاوت، اشتراک نظر داشتند. ولی تجارب منفی گروه جزئی، پیشاپیش عدم کارائی خود را نشان داده بود. در نتیجه، آنها جهت عملی ساختن اعتقاداتشان، همه تلاش خود را مصروف آن کردند که "گروه جدیدی را متکی بر تجارب گروه شکست خورده سازمان دهند" (نقل از رفیق حمید

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

اشرف در "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" (۱) در نتیجه رفیق حسن‌پور و رفقای همراهش با همه احترامی که برای رفقای مبارز گروه جزنی قائل بودند، هر آنچه که هویت آن گروه بود، از چگونگی کارکرد، ساختار و سازماندهی گروه (از جمله بخش مربوط به صنفی-سیاسی) تا ارتباطاتش با اعضای حزب توده، همه را کنار گذاشته و با گسست کامل از آن گروه، تشکیلات جدیدی را با مشخصات و مختصات خاص خود و کاملاً متفاوت با مختصات و ویژگی‌های خاص گروه جزنی سازمان دادند که همان گروه جنگل بود. به این نکته هم باید توجه کرد که در فقدان یک تئوری مدون و مورد پذیرش اعضاء در گروه جزنی و در شرایطی که گروه جنگل نیز مسلح به یک تئوری تدوین شده‌ای نبود و بر اساس شناخت از واقعیات جامعه ایران و از روی تجربه به ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران پی برده بود، مسلم است و طبیعی بود که برداشت‌های متفاوتی از چرائی، چشم اندازه‌ها و اهداف مبارزه مسلحانه در بین آنها وجود داشته باشد. بر این مبنای می‌توان تفاوت آشکاری که بین نظر گروه جنگل در مورد چگونگی آغاز مبارزه مسلحانه با رفیق جزنی و دیگر افراد آن گروه وجود داشت را نشان داد. رفیق جزنی بر اساس دید و برداشتی که نسبت به رفرم‌های ارضی شاه داشت درست همانند حزب توده بر این باور بود که گویا با آن رفرم‌ها فرماسیون جدیدی در جامعه به وجود آمده و در نتیجه جامعه ایران هم همانند جوامع غربی باید یک دوره طولانی را بگذراند تا تضاد بین دهقانان و سرمایه‌داری حاکم شدت یابد. بر این اساس، وی در رابطه با گروه خود می‌گوید که: "شناخت گروه از اصلاحات ارضی اصلاح شد و با شروع مرحله دوم آن را جدی گرفت.... این شناخت در مشی گروه نیز اثر می‌گذاشت و از اهمیت مبارزه در کوه و مناطق روستائی، می‌کاست. در شرایطی که

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

فئودال و منافع او نمی‌توانست هدف و حمله چریک واقع شود (زیرا داشت از صحنه خارج می‌شد) کشاندن دهقانان به مبارزه مسلحانه بر ضد رژیم و امپریالیسم نیاز به زمان و قطبی شدن بیشتر داشت. با کاهش اهمیت مبارزه در کوه، اهمیت تاکتیکی مبارزه در شهر افزایش یافت" (۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ صفحه ۲۱). ناپاوری به نیروی مبارزاتی دهقانان و این اعتقاد که دهقانان بر خلاف نیروهای شهری آمادگی حمایت از جنبش و پیوستن به آن را ندارند در همه آثار رفیق جزنی به وضوح دیده می‌شود. مثلاً وی در مقاله "رابطه جنبش انقلابی مسلحانه با خلق"، نوشته است: "در جامعه ما در حالی که دهقانان وسیعترین بخش خلق را تشکیل می‌دهند، در حال حاضر از کمترین آمادگی انقلابی برخوردارند". یا در "مبرمترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی (۱۹ بهمن تئوریک شماره ۳ صفحه ۱۱) می‌نویسد: "آنتاگونیسم تاریخی دهقانان با فئودالها حتی در آستانه رفرم....تبدیل به برخورد حاد خشن طبقاتی نشده بود.... اینک نابجاست که انتظار داشته باشیم طی این چند سالی که از رفرم گذشته است تضاد دهقانان با بورژوازی کمپرادور....به آن درجه از رشد و عمق رسیده باشد که دهقانان را علی‌رغم عقب ماندگی و نا آگاهی آماده حرکت و برخورد شدید با سیستم کرده باشد". شدت ناپاوری جزنی به وجود پتانسیل انقلابی در دهقانان حتی در سالهای ۵۳- ۱۳۵۲ که تاریخ نوشته‌های او در زندان می‌باشد، یعنی پس از گذشت سالها از اصلاحات ارضی به حدی بود که در همین مقاله وی حتی در مورد کارگران کشاورزی یا پرولتاریای ده می‌نویسد: "پرولتاریای روستا در آخرین مراحل، هنگامی که انقلاب در آستانه است به جنبش انقلابی می‌پیوندند" (همان صفحه ۹). این اسناد نشان می‌دهند که از رفقای مرتبط با گروه جزنی حتی رفیق

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

علی اکبر صفائی فراهانی که در ارتباطی نزدیک‌تر با آن گروه قرار داشته و عضو آن محسوب می‌شد، از نظرات جزنی در مورد دهقانان مطلع نبود و اگر هم مطلع بود با آنها مخالفت داشت. چرا که به گفته رفیق حمید اشرف در جزوه "یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه"، وی برای سازمان دادن یک جنبش روستائی از جبهه فلسطین به ایران برگشته بود. همچنین رفیق حمید اشرف در همان جزوه از این امر سخن گفته که رفیق صفائی در منطقه لاهیجان "روی تضادهای شدید بین چای کاران با سازمان چای، بین دامداران و اداره منابع طبیعی و بین بوروکراسی و متنفذین از یک طرف و خلق از طرف دیگر" حساب می‌کرده است. این نیز بیانگر دید متفاوت این رفیق با رفیق جزنی می‌باشد که اساساً متوجه شدت‌گیری تضاد بین دهقانان با ارگان‌های دولتی بعد از اصلاحات ارضی نبود. در مورد کل رفقای جنگل هم این واقعیت عیان است که اگر آنها از نظرات جزنی مطلع بودند و اگر قرار بود از رهنمودهای او پیروی کنند هرگز نباید تدارک مبارزه در کوه و در مناطق روستائی را می‌دیدند. در حالی که می‌دانیم که گروه جنگل برخلاف نظر جزنی در مورد دهقانان، بر ضرورت مبارزه در کوه تأکید داشت و همانطور که دیدیم اساس کار خود را تدارک برای مبارزه در روستا قرار داد و نه در شهر. این واقعیتی مهم و اساسی است که به نوبه خود گروه جنگل را از گروهی که جزنی در رأس آن قرار داشت متمایز می‌کند.

اتفاقاً سندی از رفیق حسن ضیا ظریفی نیز در دست است که با ذکر دلایلی متفاوت از جزنی و با دیدی کاملاً متضاد با او در مورد دهقانان، شهر را برای آغاز مبارزه مسلحانه مناسب ذکر نموده است. در آخر کتاب "زندگی نامه حسن ضیا ظریفی"، مطلبی تحت عنوان "چه می‌گفتم" از این رفیق درج شده که مبین نگرش او به جامعه ایران بعد از اصلاحات ارضی و دلایل

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟
وی برای به کار گیری شیوه مبارزه مسلحانه می‌باشد. لازم می‌بینم اشاره کنم که "چه می‌گفتم" را رفیق ظریفی در زندان نوشته و آغاز سخن‌اش دل هر انسان آزادیخواهی را به درد می‌آورد. او نوشته است: "این مختصر را من برای آن که بماند و شاید روزی نیاز به آن باشد که عده‌ای بدانند که من چه می‌گفتم می‌نویسم زیرا همیشه این احتمال وجود دارد که از زندان‌ها یکسره روانه گورستان شوم". با گرامی داشت یاد این رفیق انقلابی، در اینجا در ارتباط با بحث فوق، برای آگاهی خواننده از تفاوت نظرات موجود در گروه جزنی (که حتی در موارد اساسی متناقض هم بودند) و متفاوت بودن آنها با عملکرد گروه جنگل، از نوشته رفیق ظریفی در "چه می‌گفتم" (صرفاً مطالب مربوط به این بحث را) نقل می‌کنم. مسائل مطرح شده در نوشته رفیق ظریفی بیانگر آن است که رفقای گروه جنگل از نظر این رفیق و کلاً از مسائل و نظرات مطرح در مرکزیت گروه جزنی، غیر مطلع بودند.

رفیق ظریفی می‌نویسد: "اصلاحات ارضی باعث شد که قدرت سیاسی و اجتماعی مالک در دهات به شدت زیاد لطمه ببیند و دهقان کم و بیش به سوی حیات سیاسی کشیده شود که این از نظر تاریخی امری است برای نهضت بسیار مثبت. اصلاحات ارضی تا چند سالی امیدهای زیادی در توده دهقان بر انگیخت ولی رژیم به دلیل این که از نظر ماهیت طبقاتی در چنان حدی نیست که مبارزه با فئودالیسم را در سطح سیاسی و اجتماعی تمام و کمال انجام دهد و چون در انجام این اصلاحات ملاحظات و منافع سیاسی ناشی از حفظ رژیم در مرحله اول قرار دارد تا ملاحظات و منافع سیاسی توده دهقان، نتیجه این که در حال حاضر توده دهقان امیدهای خود را مواجه با شکست می‌بیند، اگر چه دستگاه می‌کوشد که هر روز به نامی این امید را زنده نگهدارد ولی عینیات ملموس امروزه دهقان

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

را با حقایق بیشتری آشنا می‌سازد.

پا برجاترین حامیان رژیم در توده دهقان آن‌هائی هستند که زمینی را در مرحله اول در طی اقساط خریدند و این حمایت هنوز ادامه دارد. به علاوه نواقص اصلاحات ارضی - وجود اجاره در کنار ملک فروخته شده به دهقان در حالی که هر دو یک وضع و یک آرزو دارند- وجود اقساط اجاره و فروش- از بین نبردن بدهکاری‌های سابق دهقانان به مالک- و مخصوصاً هدف عمومی رژیم از اصلاحات ارضی یعنی جانشین کردن مالکیت سرمایه‌داری به جای مالکیت فئودالی که به هر حال برای دهقان کلاهی از نمد نخواهد بود، تضادهای جدیدی در عرصه روستای ایران به وجود آورده است که معلوم است حل درست این تضادها به نفع توده محروم دهقانان از ظرفیت سیاسی و طبقاتی رژیم بسیار دور است و سازمان اداری و بوروکراسی فاسد مملکت نیز قادر به انجام وظایف مهمی که در این زمینه در مقابلش قرار دارد نیست. بدین ترتیب ماه عسل تبلیغاتی رژیم در روستا پایان پذیرفت و اکنون هم رژیم و هم دهقان با مسائل عینی ملموس روبرو هستند و به همین جهت در حال حاضر امکان بهره برداری از وضع روستاها را ممکن ساخته است... در روستاها البته توده دهقان در حالت انفجار انقلابی نزدیک قرار ندارد ولی بیش از پیش ناراضیتی اوج می‌گیرد و به هر حال در مجموع وضع طوری است که در یک برخورد بین ملت و رژیم، دستگاه از توده دهقان به عنوان نیروی ذخیره خود نمی‌تواند بهره برداری کند، برعکس نهضت با نزدیکی‌های طبقاتی که به توده دهقان دارد زودتر قادر به جلب حمایت اخلاقی توده دهقان و سپس در طی زمان به جلب حمایت عملی آن است".

همانطور که ملاحظه می‌شود، ظریفی بر خلاف جزنی با اتکاء به

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟

تضاد دهقانان با دستگاه حاکم معتقد به وجود پتانسیل انقلابی در دهقانان بود و از نظر وی نهضت یا جنبش قادر بود ابتدا حمایت اخلاقی یا معنوی دهقانان را به سوی خود جلب کند و بعد در پروسه‌ای موفق به جلب حمایت عملی آنها گردد. در این برخورد به وضوح دیده می‌شود که هر چقدر که رفیق ظریفی نتایج خود را از برخورد به مسائل ریشه‌ای یعنی شرایط اقتصادی و تضاد دهقانان با دستگاه حاکم می‌گیرد، رفیق جزنی در تحلیل خود از وضع دهقانان، روی مسائل روبنایی و ظواهر امور چون عقب ماندگی فرهنگی دهقانان متمرکز است و در نتیجه تحلیل او کاملاً سطحی است. البته او در اساس با این تصور که با از بین رفتن فئودالیسم در ایران در اثر اصلاحات ارضی، همچون جوامع کلاسیک در اروپا پروسه‌ای طولانی طی خواهد شد تا تضاد طبقاتی بین دهقانان با بورژوازی رشد کند، معتقد بود که "تضاد دهقانان با بورژوازی کمپرادور... به آن درجه از رشد و عمق" نرسیده که باعث پیوستن آنها به جنبش انقلابی گردد و "دهقانان... از کمترین آمادگی انقلابی برخوردارند". به واقع جزنی، تفاوت اصلاحات ارضی صورت گرفته توسط شاه در یک جامعه تحت سلطه امپریالیسم (که رفیق احمدزاده به بهترین وجه در کتابش آن را توضیح داده) را با اصلاحات ارضی صورت گرفته در اثر یک انقلاب اصیل بورژوائی در کشورهای اروپائی را درک نمی‌کرد و متوجه تضادهای جدید و شدیدی که پس از اصلاحات ارضی در دهات ایران بین دهقانان و طبقه حاکم به وجود آمده بود نبود و آنها را نمی‌شناخت. در حاشیه، این نکته نیز قابل توجه است که رفیق ظریفی بر اساس تحلیل خود از تضادهای موجود در جامعه، برخلاف رفیق جزنی، شرایط عینی انقلاب را در ایران آماده می‌دید. در حالی که جزنی منطبق با نظر حزب توده وجود شرایط عینی انقلاب در ایران بعد از اصلاحات ارضی را

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

نفی می‌کرد و از این رو به خود اجازه داد که نظرات رفیق مسعود احمدزاده را چپ روانه و آوانتوریستی بخواند (رجوع شود به کتاب او تحت عنوان "نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده‌ترین دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم"، هر چند در این کتاب او بدون ذکر نام رفیق مسعود و به صورت غیر صریح چنان ایرادی را به نظرات وی گرفته است).

اما، با در نظر گرفتن اختلاف بین نظرات جزنی و ظریفی، آنها از زوایای متفاوت - بر آغاز مبارزه مسلحانه در شهر تأکید داشتند. مثلاً نظرات ارائه شده توسط ظریفی اگر چه بر این باور استوار است که "نهضت با نزدیکی‌های طبقاتی که به توده دهقان دارد زودتر قادر به جلب حمایت اخلاقی توده دهقان و سپس در طی زمان به جلب حمایت عملی آن است". با این حال وی بر شروع مبارزه مسلحانه بر شهر تأکید کرده و نوشته است: "بدیهی است که به نظر من تکیه گاه اولیه این راه نیروهای شهری هستند، زیرا نیروهای شهری آگاه‌تر، روشن‌تر، مقدم‌تر و آماده‌ترند". در اینجا هم بر اساس این اسناد می‌توان آشکارا مشاهده کرد که رفقای گروه جنگل در جریان چنان بحث‌هایی نبوده‌اند. چه همانطور که دیدیم رفیق علی اکبر صفائی فراهانی بر برپائی یک "جنبش روستائی" با توسل به مبارزه مسلحانه تأکید داشت و کل رفقای گروه جنگل هم مبارزه مسلحانه را در مناطق روستائی آغاز نمودند.

در جزوه "مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، و عمده‌ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی" که طرفداران رفیق جزنی بعداً از آن به عنوان "تذکره جزنی" یاد کردند نظرات کاملاً متضاد و متفاوت با نظر جزنی به طور آشکار قابل مشاهده است. در حالی که نظرات مندرج در آن جزوه با مطالبی هماهنگی دارد که در "چه می‌گفتم" ظریفی

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟
آمده است. (۲) در این جزوه نیز در رابطه با دهقانان به شرایط اقتصادی آنها و تضادهای به وجود آمده بعد از اصلاحات ارضی توجه شده و گفته شده که "از نظر روابط نهضت با توده دهقان، عمومی کردن سیستم اجاره، عامل مساعدی است برای ارائه یک شعار واحد در سطح تمامی جامعه و متمرکز کردن ناراضی و مخالفت دهقانان با سیستم اجاره که اکنون مخصوصاً به شکل خودداری از پرداخت اجاره بهاء متظاهر می‌شود". واضح است که شرح همه نظراتی که در این جزوه در تضاد آشکار با نظرات بیژن جزنی قرار دارد در اینجا مقدر نیست. (۳) تنها باید اشاره کنم که جزوه "مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، و عمده‌ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی" اولین بار در سال ۱۳۵۱ در انگلستان از طرف "۱۹ بهمن در خدمت جبهه آزادیبخش" چاپ شد. چاپ دوم آن نیز در انگلستان از طرف همان ناشر در سال ۱۳۵۵ صورت گرفت و این بار عنوان "تذکره جزنی" روی آن گذاشته شد. در همان مقدمه چاپ اول، مطرح گشته که "تنظیم" این جزوه در پائیز سال ۱۳۴۶ بوده، و نوشته شده است که "این جزوه در همان سال در نسخ معدودی در ایران و خارج منتشر گردید". اما تا جایی که به ایران مربوط می‌باشد، شواهد بیانگر آن است که اولاً رفیق جزنی با نقطه نظرات آن موافق نبود. ثانیاً رفقای جنگل این جزوه را در اختیار نداشتند والا می‌بایست بین آنها در مورد این امر که مبارزه را از شهر یا از کوه آغاز کنند بحث‌هایی مطرح می‌شد که چنین نبود. همچنین آنها اگر چنین جزوه‌ای را داشتند در جریان ارتباط خود با گروه احمدزاده آن را در اختیار این گروه هم قرار می‌دادند. در این صورت مطمئناً در گروه احمدزاده هم در مورد آن بحث می‌شد و یا رفقا در زندان در مورد آن صحبت می‌کردند. من نیز به نوبه خود به عنوان عضوی از گروه احمدزاده می‌توانم عدم وجود

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

چنان جزوه‌ای در جریان ارتباط بین دو گروه گواهی دهم. همچنین در "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" از رفیق حمید اشرف هیچ نشانه‌ای از این که او چنان جزوه‌ای را خوانده باشد وجود ندارد. بر عکس ادبیاتی که رفیق حمید در این نوشته به کار برده بیشتر به نوشته‌های رفقای گروه احمدزاده نزدیک است. مثلاً نوشته شده: "در شرایطی که گروه‌های سیاسی به واسطه اعمال فشار نیروهای پلیسی از هر گونه حرکت سازنده باز داشته شده بودند و هر گونه فعالیت نیروهای اپوزیسیون با خشونت تمام متوقف می‌گردید و انبوه عظیم ترس و خفت بر توده‌ها و حتی روشنفکران سنگینی باز دارنده‌ای به وجود آورده بود، گروه جنگل فعالیت خود را آغاز کرد". رفیق حمید سپس هدف گروه جنگل از مبارزه در جنگل را چنین مطرح می‌کند: "هدف گروه به طور خالص و ساده ایجاد برخورد‌های مسلحانه، ضربه زدن به دشمن به منظور درهم شکستن اتمسفر خفقان در محیط سیاسی ایران و نشان دادن تنها راه مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه به خلق میهنمان بود". این سخن با ذکر دلایل ذکر شده تأکیدش بر شروع مبارزه مسلحانه به منظور نشان دادن راه مبارزه به توده‌ها و شکستن جو خفقان در جامعه می‌باشد. در حالی که در جزوه "مسائل جنبش ضد استعماری...."، نویسنده به گونه‌ای دیگر هدف و دورنمای مبارزه مسلحانه را ترسیم کرده است. (۴)

به طور کلی تا جایی که به تفاوت بین گروه جنگل و گروه جزئی بر می‌گردد، برای انسان‌های واقع‌بین مسجل است که گروه جنگل در شرایط متفاوت از گروه جزئی شکل گرفته بود و مشخصات و مختصات گروه جزئی را نداشت. این گروه حتی علی‌رغم اشتراک در اعتقاد به ضرورت مبارزه مسلحانه، از مسائل نظری مطرح در گروه جزئی تا حد زیادی غیر مطلع بود

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزئی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟
و به واقع گروه دیگری با نظرگاه‌های خاص خود بود. به طور کلی، با در نظر گرفتن تفاوت‌ها و واقعیت متمایز بین گروه جنگل و گروه جزئی، بر هیچ اساسی نمی‌توان این ادعای رفیق جزئی را پذیرفت که گویا "گروه پیش‌تاز جزئی - ظریفی"، "تجدید سازمان شد" و تداوم یافت. در حالی که همه واقعیت شرح داده شده در فوق، برای هر انسان حقیقت جو تردیدی باقی نمی‌گذارند که گروه جزئی هر چه بود، گروه جنگل نبود و برعکس.

تاریخ توصیف شده توسط جزئی صرفاً بر سابقه عضویت یا سمپاتی برخی از تشکیل دهندگان گروه جنگل در گروه جزئی تکیه می‌کند. این تنها و اصلی‌ترین دلیل برای این تاریخ تحریفی محسوب می‌شود که بر مبنای آن به خود اجازه می‌دهد که واقعیت گروه جنگل را انکار کرده و مدعی شود که گروه جزئی بر پا کننده رستاخیز سپاهکل و یکی از تشکیل دهندگان چریک‌های فدائی خلق بوده است. در حالی که به صرف سابقه مبارزاتی افراد، دو تشکیلات متفاوت را نمی‌توان یکی دانست. اتفاقاً گسست تشکیلاتی گروه جنگل از گروه جزئی را می‌توان به نوعی به گسست تشکیلاتی گروه جزئی از حزب توده تشبیه نمود. به لحاظ سابقه، همه پایه گذاران گروه جزئی، قبلاً عضو حزب توده بودند و البته افراد بعداً پیوسته به این گروه چنان سابقه‌ای نداشتند. در گروه جنگل به جز چند رفیق که سابقه عضویت یا ارتباط با گروه جزئی داشتند، بقیه اعضای آن هیچگونه رابطه‌ای با گروه جزئی نداشتند. حال، اگر معیار تشخیص این یا آن گروه را بر سابقه افراد قرار دهیم آنوقت می‌توانیم گروه جزئی را همان حزب توده و گروه جنگل را هم همان گروه جزئی بنامیم. در حالی که در واقعیت امر، نه می‌توان واقعیت گروه جزئی را انکار نمود و آن را از حزب توده متمایز نکرد و نه باید واقعیت متمایز گروه جنگل از گروه جزئی را مورد انکار قرار داد. به

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

عبارت دیگر، همانطور که گروه جزنی همان حزب توده نبود، همانطور هم گروه جنگل همان گروه جزنی نبود. بنابراین اکیداً باید این واقعیت را پذیرفت که گروهی که در سال ۱۳۴۹ رستاخیز سیاهکل را به وجود آورد، گروه جزنی نبود بلکه گروه جنگل بود و گروهی که در ارتباط با گروه احمدزاده قرار گرفت، گروه جنگل بود و نه گروه جزنی.

واقعیت این است که گروه جنگل بدون گسست کامل از گروه جزنی و عدم تبعیت از ساختار و راه و روش‌های آن گروه، اساساً نمی‌توانست به صورت یک تشکیلات جدید شکل گرفته و عهده دار رسالتی شود که خود را در حمله به پاسگاه سیاهکل با تأثیرات عظیم و سترگش در جامعه خفقان زده ایران آشکار نمود. بنابراین، این ادعای رفیق جزنی که گویا "گروه پیش‌تاز جزنی-ظریفی"، "علیرغم ضربه‌ای که در سال ۴۶ از جانب پلیس به آن وارد آمد به فعالیت و رشد خود ادامه داد و سرانجام رستاخیز سیاهکل را به وجود آورد"، از هیچ پایه عینی و واقعی برخوردار نیست و به آن، جز تحریف تاریخ نام دیگری نمی‌توان نهاد. با توجه به این که تحریف در تاریخ اساساً باعث عدم تشخیص روندهای تاریخی متفاوت شده و خواه نا خواه به کتمان حقایق منجر می‌شود، این تحریف در تاریخ شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق نیز همانطور که پیشتر توضیح داده شد به خصوص در شرایط توده‌ای شدن مبارزه، تنها دست اپورتونیست‌ها و دشمنان مردم را در سد کردن راه پیشرفت جنبش انقلابی باز گذاشت و علیه نیروهای انقلابی متعلق به طبقه کارگر ایران به کار گرفته شد.

لازم است این موضوع هم در رابطه با گروه جزنی ذکر شود که اگر این گروه در زمینه مبارزه مسلحانه نتوانست "تجربه مثبت یا منفی" برای جنبش فراهم نماید، اما ضربه خوردن آن رفقا از طریق حزب توده، حاوی

بخش اول- چه واقعیت‌های گروه جزنی را از گروه جنگل متمایز می‌کند؟
تجربه منفی برای جوانان مبارز در نیمه دوم دهه ۴۰ بود. می‌دانیم که چه رفقای جنگل و چه رفقای گروه احمدزاده که هیچکدام قبلاً حزب توده‌ای نبودند، این هشیاری را داشتند که اکیداً از تماس با افراد حزب توده‌ای احتراز نمایند. حتی رفقای گروه احمدزاده علاوه بر خط کشی نظری قاطع با افکار و نظرات حزب توده، بر اساس تحلیلی که از این حزب و ماهیت آن داشتند، از شعاری تبعیت می‌کردند که این طور در بین آنها رواج داشت: "هر توده‌ای پلیس است مگر این که عکس‌اش ثابت شود". شکی نیست که در به وجود آمدن چنین هشیاری در برخورد به اعضای حزب توده تجربه‌های منفی ضربه خوردن جوانان مبارز ایران از طریق حزب توده و از جمله ضربه‌ای که از این طریق به اعضای گروه جزنی وارد آمد، دخیل بودند.

شرحی در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده

امیرپرویز پویان و عباس مفتاحی اولین رفقائی بودند که در بهار سال ۱۳۴۶ در همفکری با هم مصمم به تشکیل یک گروه انقلابی شدند و در جهت آن اقدام نمودند. پویان که از نوجوانی به مبارزه علیه رژیم شاه برخاسته بود، پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که فعالانه در آن شرکت داشت، با مطالعه متون مارکسیستی به تدریج با این مکتب آشنا شد به طوری که در سال آخر دبیرستان، او دیگر به مارکسیسم روی آورده بود. (۵) رفیق پویان در سال تحصیلی ۴۴-۱۳۴۳ که دانشجوی رشته علوم اجتماعی در دانشگاه تهران بود در آنجا با رفیق عباس مفتاحی آشنا شد.

رفیق عباس مفتاحی در فضای نسبتاً باز سال‌های ۴۲-۱۳۳۹ در شهر زادگاه خود، ساری در دبیرستان تحصیل می‌کرد و نوجوانی بسیار باهوش و شاگرد اول کلاس بود. او که علاوه بر کتاب‌های درسی، مرتب کتاب‌های غیر درسی مطالعه می‌کرد، در ۱۵ سالگی به طور تصادفی به آثاری از مارکس و انگلس و لنین دست یافت و با مطالعه این آثار، دنیای جدیدی در مقابل چشمانش گشوده شد و با شیفتگی به مارکسیسم روی آورد. او که در دبیرستان با رفیق احمد فرهودی (رفیق فرهودی بعداً معاون فرمانده دسته جنگل شد که رستاخیز سیاهکل را بر پا کردند) همکلاس و دوست بود، موفق به تحکیم گرایشات مارکسیستی موجود در این رفیق شد. رفیق عباس همچنین رفقای دیگری را در شهر زادگاهش ساری به سوی دست یافتن به مارکسیسم رهنمون شد. در تابستان سال ۱۳۴۲، رفیق عباس مفتاحی در حالی که برای گذراندن امتحان کنکور سراسری در تهران به سر می‌برد، دست به فعالیت‌های سیاسی زده و در پخش نشریات مترقی آن دوره شرکت نمود. در همان سال وی در رشته مهندسی معدن در دانشکده فنی دانشگاه تهران به ادامه تحصیل پرداخت. با تشدید شرایط

بخش اول- شرحی در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده

خفقان بعد از سرکوب خونین تظاهرات ۱۵ خرداد، رفیق عباس به انجام فعالیت‌های مخفی روی آورد و در دانشگاه با پویان آشنا شد و به زودی بین این دو رفیق که هر دو مارکسیست- لنینیست بودند، رفاقت عمیقی شکل گرفت.

رفیق مسعود احمدزاده از نوجوانی با رفیق پویان دوست بود و همراه وی از دوره دبیرستان در مبارزات سالهای ۴۲- ۱۳۳۹ شرکت داشت. وی پس از ورود به دانشگاه تهران در حالی که در رشته ریاضی تحصیل می‌کرد رفاقت مبارزاتی خود را با پویان ادامه داد. رفیق مسعود انسانی بسیار ژرف اندیش بود و هر نظر و اندیشه‌ای را تنها با ارائه دلیل و استدلال عمیق و فاکت‌های کافی قبول می‌کرد. از این رو با این که با مطالعه آثار مارکسیستی، مارکسیسم- لنینیسم را به عنوان راه رهائی طبقه کارگر و دیگر توده‌های مردم ایران از ظلم و ستم حاکم بر جامعه پذیرفته بود، اما به دلیل عمق نگری و ژرف اندیشی‌اش، گره‌هائی در رابطه با این مکتب در ذهن خود داشت. او در حالی که فعالانه در تشکیل گروه شرکت داشت موفق شد پس از مطالعه و ترجمه برخی کتب فلسفی و در ارتباط با ماتریالیسم از مارکس و انگلس، مشکل ذهنی خود را حل نماید و این را نیز به رفقایش اعلام نمود.

هر چند سه رفیق نامبرده پایه گذار گروه یادشده محسوب می‌شوند و نام رفقا پویان، مفتاحی، احمدزاده بر تارک آن قرار دارد، این را هم باید دانست و اکیداً لازم است ذکر شود که علاوه بر انقلابیون کمونیستی که در تهران توسط هر یک از این رفقای بنیان گذار به تدریج به گروه مورد بحث وصل شدند، گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده اساساً از به هم پیوستن جمعی از کمونیست‌ها در آذربایجان و شهرهای ساری و مشهد، شکل

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

گرفت. رفقائی در ساری از طریق رفیق عباس مفتاحی به گروه پیوستند و رفیق پویان که با جمعی مبارز در مشهد در ارتباط بود، انقلابیونی را از آن شهر به گروه وصل نمود. این مبارزین چه در ساری و چه در مشهد هیچ یک نه سابقه عضویت در حزب توده را داشتند و نه در درون جبهه ملی- چه در بخش مذهبی یا غیر مذهبی آن- فعالیت کرده بودند. آنها جوانان مبارزی بودند که با توجه به آگاهی مارکسیستی - لنینیستی خود تضادهای موجود در جامعه را درک نموده و حاضر به پذیرش انضباط تشکیلاتی و قدم نهادن به مبارزه‌ای جدی و قاطع علیه رژیم شاه و پایان دادن به سلطه امپریالیسم برای رهائی کارگران و زحمتکش‌شان بودند و با این هدف در مبارزات محیط خود و از جمله در دانشگاه شرکت داشتند.

در مورد رفقای آذربایجان که به لحاظ مبارزاتی با سابقه‌ترین بخش گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده را تشکیل می‌دادند، باید کمی بیشتر توضیح داده شود.

رفقا صمد بهرنگی و بهروز دهقانی و کاظم سعادت‌ی از اولین انقلابیونی بودند که از ابتدای تشکیل گروه در جریان آن قرار گرفته و به آن پیوستند.

پویان پیشاپیش از طریق نشریه "آدینه مهد آزادی" که رفقا بهروز دهقانی و صمد بهرنگی با همکاری دوستانشان در فاصله مهر سال ۱۳۴۴ تا شهریور سال ۱۳۴۵ در تبریز منتشر می‌کردند، با این رفقا آشنا شده بود. پویان از طریق زنده یاد دکتر ساعدی در تهران نشریه آدینه که رادیکال‌ترین نشریه در آن دوره بود را دریافت می‌کرد. اولین ارتباط نزدیک‌تر پویان با این رفقا نیز از طریق رفیق کاظم سعادت‌ی صورت گرفته بود که در سال ۱۳۴۵ در دانشگاه تهران درس می‌خواند و یک بار نیز در همانجا در مورد کتاب اولدوز و کلاغ‌های صمد بهرنگی سخنرانی کرده بود. رفیق کاظم سعادت‌ی در جریان

بخش اول- شرحی در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده

اعتصابات دانشجویی در تبریز با رفیق پویان و از طریق او و دوستان دیگر با جنبش دانشجویی در تهران در تماس بود. رفقا بهروز دهقانی و صمد بهرنگی که با نویسنده مبارز، غلامحسین ساعدی و برخی دیگر از دست اندرکاران در کار ادبی و فرهنگی چون احمد شاملو در تهران ارتباط داشتند، در همین محیط با رفیق پویان که او نیز در کار ادبی و فرهنگی فعال بود، از نزدیک آشنا شده و همدیگر را دیده بودند. رفیق بهروز دهقانی به خصوص در رابطه با کار ترجمه ارتباط نزدیکتری با رفیق پویان داشت. با این حال، با توجه به این که این رفقا در تبریز زندگی می‌کردند و فقط گاه گاهی به تهران می‌رفتند، در شرایط امنیتی حاکم بر محیط و ضرورت مخفی کاری، نمی‌توانستند تا به آن حد بهم نزدیک شوند که مسئله جدی مبارزاتی و تشکیلاتی در بینشان مطرح گردد. در چنان شرایطی مشخص است که لازمه برقراری ارتباط بین آنها که منجر به کار مبارزاتی جدی در کنار هم گردد، در ارتباط بودن آنها با یکدیگر در مدت زمانی آنهم به طور نسبتاً مداوم بود. این شرایط برای صمد بهرنگی و امیرپرویز پویان، این سروهای آزاده کمونیست، در پائیز و اوایل زمستان سال ۱۳۴۶ فراهم شد. در این مقطع، رفیق صمد به منظور چاپ کتاب الفبایش در تهران به سر می‌برد و این فرصتی شد که پویان و صمد بتوانند در ارتباط مدام با یکدیگر قرار گرفته و به همسانی خود در برخورد به مسائل توده‌های دربند ایران و یگانگی نگرش سیاسی و مارکسیستی خود پی ببرند و دوستی و رفاقت عمیقی بین آنان برقرار گردد. در چنین شرایطی بود که بحث ضرورت تشکیل یک گروه برای مبارزه علیه رژیم حاکم بین این دو رفیق گرانقدر مطرح شد و رفیق پویان شکل‌گیری چنین تشکلی را با رفیق صمد در میان گذاشت.

بی‌مناسبت نمی‌بینم بگویم در آن دوره که علیرغم بی‌تحركی در

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

ظاهر، حرکتی توفنده در اعماق جامعه جریان داشت، از آن نوع "همدیگر یافتن‌ها" که رفقا صمد و پویان با یکدیگر داشتند، کم پیش نمی‌آمد. کما این که رفقا عباس مفتاحی و پویان نیز پروسه مشابهی را از سر گذرانده بودند. این تجربه‌ای بود بسیار شگفت‌انگیز که در بستر آن دو طرف آموخته‌ها و روحيات انقلابی خود را به هم منتقل می‌کردند و به عبارت دیگر تأثیر متقابل روی هم می‌گذاشتند و این پروسه باعث نوعی رشد و اعتلا و شکوفایی در وجود آنان می‌شد. این را من با تکیه بر تجربه خودم در سطحی دیگر در رابطه با آشنائی‌ام با رفیق نزهت روحی آهنگرانی و رابطه عمیق رفاقت که بین ما شکل گرفت، می‌گویم.

صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و کاظم سعادت‌ی در تبریز در رأس جمعی قرار داشتند که بسیاری از آنها بعداً اعضای صدیق و جان بر کف چریک‌های فدائی خلق گشتند. برای این که تصویری از سابقه کارهای مبارزاتی این رفقا به دست داده شود در اینجا مطالبی را به طور مختصر توضیح می‌دهم.

رفقا صمد بهرنگی و بهروز دهقانی متولد ۱۳۱۸ بودند و رفیق کاظم سعادت‌ی متولد ۱۳۱۹. بنابراین، این رفقا در سال ۴۶ که گروه تشکیل می‌شد ۲۷ و ۲۸ ساله بوده و در واقع به لحظ سنی از دیگر رفقای گروه مسن‌تر بودند. آنها از نوجوانی با دستیابی به برخی از آثار مترقی و انقلابی به زبان ترکی، آگاهی انقلابی خود را ارتقاء می‌دادند و بعد با دستیابی به کتابهای مارکسیستی، به مارکسیسم روی آوردند. در فاصله سالهای ۴۲-۱۳۳۹ که جنبش معلمان جریان یافت، این رفقا در محدوده جغرافیائی تبریز و شهرهای اطراف، تنها کسانی بودند که با فعالیت‌های خود توانستند معلمان آذرشهر و روستاهای اطراف را به اعتصاب کشانده و در دفاع از حقوق معلمان دست به تظاهرات بزنند. در همین رابطه، آنها در

بخش اول- شرحی در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده

سالهای بعد نیز به طور مخفیانه به کارهای تبلیغی پرداختند. با توجه به پایگاه طبقاتی این سه رفیق که از خانواده‌های کارگری برخاسته بودند و همچنین با توجه به در آمیختن آنان با توده‌های زحمتکش در محل کار خود یعنی روستا به عنوان معلم، و از طرف دیگر در پرتو دید درست سیاسی‌شان، این جوانان مبارز به خوبی قادر به درک تضادهای موجود در جامعه بودند. چنین واقعیتی و برخورداری از حد بالائی از آگاهی طبقاتی، به این سه رفیق امکان داد که در شرایطی که تشکیلات تهران حزب توده در تبریز فعال بود و همه تلاش خود را برای شکار جوانانی چون صمد و بهروز و کاظم به کار می‌برد، از آن حزب فاصله بگیرند؛ و به واقع آنها هرگز به دام آن حزب نیفتادند. همچنین این رفقا علیرغم همه کوشش جریانات سیاسی‌ای چون ساکا که قصد جذب آنها را داشتند، هیچوقت با آن جریان و جریانات مشابه در نیامیختند. ساکا، یک جریان معتقد به کار آرام سیاسی بود که سالها به این کار مشغول بود بدون آن که بتواند تأثیر مبارزاتی در جامعه به جای بگذارد. بعداً معلوم شد که در رأس آن جریان، پلیس قرار داشته و هر از چند گاهی هم افراد صدیقی که به تشکیلات ساکا می‌پیوستند را شکار می‌کرد.

یکی از اقدامات رفقا صمد بهرنگی و بهروز دهقانی بعد از رفرم‌های ارضی شاه که بعداً پایه و سنتی برای کار پژوهشی گروه در دیگر نقاط ایران شد، رفتن به روستاهای مختلف آذربایجان جهت بررسی عینی تأثیرات آن رفرم‌ها در زندگی روستائیان بود (سالهای ۴۴ - ۱۳۴۳). آنها در شرایط تبلیغات پر سر و صدا در مورد اصلاحات ارضی شاهانه، برای این که بتوانند به درک واقعی و نظر درستی در مورد چرایی و تأثیرات آن اصلاحات روی دهقانان دست یابند، رفتن به روستاهای آذربایجان با همه مشکلاتی که

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

این کار در بر داشت را در دستور کار خود قرار داده و عملی نمودند. آنها ضمن صحبت با روستائیان و مشاهده وضع روستاها و روستائیان از نزدیک، سعی کردند متوجه واقعیات، آنچنان که هستند گشته و حقیقت را از دل آنها بیرون بکشند. در جریان این تحقیقات عینی، آنها بسیاری از دشواری‌های زندگی روستائیان و مسائل آنها بعد از به اصطلاح "انقلاب سفید" شاه را کاملاً لمس نمودند. صمد و بهروز در همان زمان مشاهدات خود را روی کاغذ آورده و منتشر کردند که مسلماً با توجه به شرایط دیکتاتوری و سانسور تنها برخی از آنچه خود در روستاها دیده و لمس کرده بودند را مطرح نموده بودند. اگر اشتباه نکنم آن نوشته‌ها را در جزوه‌ای به چاپ رساندند ولی متأسفانه امروز تصویر مبهمی از آن جزوه در ذهنم است. فقط به یقین می‌توانم بگویم که برخی از گزارشات آنها از روستاهای آذربایجان در نشریه بامشاد چاپ شد. امروز تعدادی از آن گزارشات در کتاب "مجموعه کامل آثار صمد بهرنگی- جلد اول"، تنظیم شده توسط اسد بهرنگی درج گردیده‌اند و در دسترس می‌باشند. بر پایه این واقعیت است که می‌توان گفت که مبادرت به کار ارزشمند تحقیق عینی در مورد مسائل موجود و توجه به واقعیات‌های جامعه، اولین بار توسط رفقا صمد بهرنگی و بهروز دهقانی، این کمونیست‌های عاشق کارگران و زحمتکشان و وفادار و متعهد نسبت به آنان صورت گرفته است. بی‌مناسبت نیست این را هم بگویم که داستانی به نام "ملخ‌ها" از رفیق بهروز دهقانی حاصل مشاهدات این رفیق در جریان تحقیقات عینی‌شان از روستاهای آذربایجان بود. در آن داستان، شکل‌گیری تضادهای جدید بین روستائیان و دستگاه‌های دولتی بعد از "اصلاحات ارضی" منعکس می‌باشد. ملخ‌های رنگارنگی که در داستان "ملخ‌ها" تصویر شده‌اند را او به عینه در روستائی به نام "چینار" دیده بود. جا دارد در همین رابطه یک پارگراف از گزارش مربوط به ده "چینار"

را در اینجا بیاورم:

"بلندترین خوشه می‌شد یک وجب با حداکثر ۱۰ گندم چروکیده، بی قوت. از این ۱۰ دانه دست کم ۵ تا را ملخ‌ها خورده بودند و گاه تمام ۱۰ تا را، و سنبل لخت و شرمنده دم باد و آفتاب می لرزید. خیلی از کشت‌ها را دیدیم که اصلاً درو نکرده بودند. صرف نکرده بود. ملخ این قدر هست که زیر پایت له و لورده شود. ریز و درشت، زرد، قرمز، آبی، سیاه، سبز، خاکستری، سفید با خال‌های بنفش. مجموعه نفیسی از ملخ‌های زیبا برای "مرد- بچه"های دوستدار کلکسیون‌های جور به جور! ملخ سبزی دیدیم به اندازه نیم وجب. می‌خواست سوار یک خوشه گندم بشود و خوشه تاب نداشت و خم شد. چه خوش رقصی‌هایی می‌کردند ملخ‌ها. باور کردنی نیست" (نقل از "مجموعه کامل آثار صمد بهرنگی" گزارش مربوط به "چینار"، صفحه ۱۵۶).

در طی سال‌های ۴۴ - ۱۳۴۳ صمد و بهروز و کاظم در جهت یافتن راه انقلاب ایران، بر اساس تجربه انقلاب در روسیه به فکر رفتن به میان کارگران و عضوگیری از میان آنها افتادند. آنها با کارگرانی ارتباط برقرار کردند، و در این مسیر حتی می‌کوشیدند سطح سواد آن کارگران را ارتقاء بدهند تا آنها بهتر بتوانند آموزش‌های مارکسیستی را جذب کنند- این، ظاهراً شبیه همان کاری بود که کمونیست‌های روسیه در شرایط متفاوت از شرایط ایران انجام داده و به نتایج مثبتی رسیده بودند. من خود در جریان بودم که رفیق بهروز علی‌رغم داشتن حقوق اندک و مسئولیت تأمین مخارج خانواده، مقداری از پول خود را برای این منظور صرف می‌کرد. او در مورد برخی از سخنان کارگرانی که با آنها در ارتباط بود در خانه صحبت می‌کرد (از جمله از صحبت‌های کارگران در مورد "آرتیست"های سینما، با شوخی و خنده

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

تعریف‌هایی می‌کرد). اما در آن شرایط، از یک طرف کارگران از سیاست گریزان بوده و اساساً اعتمادی به چنان کارهای سیاسی نداشتند، و از طرف دیگر در شرایط فقدان مبارزات توده‌ای طبقه کارگر، ارتباط با تک تک کارگران نمی‌توانست همان نتایج موفق‌تری را به بار آورد که کمونیست‌های دوره لنین در شرایط خاص خود به طرق دیگر به آن دست یافته بودند. با این حال انجام کوشش‌های عملی برای ایجاد ارتباط با کارگران، تجربه‌ای عینی در اختیار این رفقا قرار داد و به صورت ملموس عدم موفقیت چنان تلاش‌هایی در شرایط حاکمیت دیکتاتوری در جامعه ایران جهت پیشبرد انقلاب را به آنها نشان داد. درک واقعیت روی آوری کارگران به تفریحات مبتدلی که رژیم شاه فراهم ساخته بود و سیاست گریزی آنان و همچنین این امر که کارگران در آن دوره، آمادگی پذیرش آگاهی سیاسی را نداشتند، حاصل تجربه عینی این رفقا بود که به رفقای دیگر در گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده نیز منتقل شد. این تجربه و تجربه‌های مشابهی که دیگر رفقای این گروه در تماس با کارگران به دست آورده بودند، بعداً در جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" منعکس شد و رفیق پویان با توضیح علمی و واقع بینانه دلایل این امر، راه درست پیوند با کارگران را تئوریزه و در اختیار نیروهای صدیق جنبش قرار داد.

البته این را هم بگویم که تجربه این دوره از فعالیت‌های رفقا صمد و بهروز و کاظم، این انسان‌های مبارز و متعهد نسبت به کارگران و زحمتکشان، خالی از دست آورد هم نبود. یکی از بارزترین و شناخته شده‌ترین حاصل از تلاش این رفقا در دوره ذکر شده جذب رفیق مناف فلکی، کارگر نو جوان قالی باف و آشنا کردن او با آموزش‌های مارکسیستی می‌باشد. مناف، به کمک صمد و بهروز درس خواند و در ارتباط با این رفقا، از چنان آگاهی سیاسی برخوردار شد که با تشکیل گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده به این

بخش اول- شرحی در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده

گروه پیوست و بعد به عنوان یک چریک فدائی خلق وارد عرصه مبارزه‌ای قاطع علیه رژیم شاه شد.

در تکمیل تلاش‌های یاد شده در فوق، در همان مقطع رفقا صمد و بهروز به فکر ایجاد یک نشریه افتادند تا در حدی که شرایط سانسور شاهنشاهی اجازه می‌داد، ضمن پخش ایده‌ها و نظرات مترقی و انقلابی در جامعه و رادیکال کردن محیط، از آن طریق دوستان مبارزی را به طرف خود جذب نمایند. ایده کلی این امر را آنها از انتشار ایسکرا در روسیه گرفته بودند که به گفته لنین می‌توانست نقش سازمانده برای حزب را ایفاء نماید. بهروز و صمد اگر چه به تفاوت غیر قابل قیاس آنچه خود قصد انجامش را داشتند با آنچه لنین در روسیه انجام داده بود واقف بودند و می‌دانستند که نشریه‌ای که آنان در شرایط سانسور شدید در ایران قصد انتشارش را دارند به هیچوجه با ایسکرای انقلابی به عنوان ارگان یک حزب کارگر قابل مقایسه نیست، ولی امیدوار بودند که از این طریق حداقل تعدادی از نیروهای صدیق روشنفکر را به دور خود جمع نمایند. آنها با انتشار نشریه "آدینه مهد آزادی" در مهر ماه ۱۳۴۴ به ایده خود جامه عمل پوشاندند. "آدینه"، به گواه تاریخ، رادیکال‌ترین نشریه آن دوره ایران بود که علاوه بر تبریز و نقاطی از آذربایجان و کردستان، در تهران و برخی از شهرها نیز پخش می‌شد و به راستی تا حدی توجه نیروهای مبارز را به طرف خود جلب کرد. این نشریه توانست یک سال به انتشار خود ادامه دهد (آخرین شماره این نشریه تاریخ شهریور ۱۳۴۵ را دارد)، ولی مرتجعین دست اندر کار رژیم شاه دیگر تحمل آن را نداشته و از انتشارش جلوگیری نمودند. در جریان انتشار آدینه، صمد و بهروز با پشتکار تمام برای آن نشریه مطلب نوشته یا ترجمه کردند. در عین حال دوستانی حول این نشریه گرد آمدند و پیوندهای

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مبارزاتی‌ای بین آنان به وجود آمد. یکی از کسانی که از طریق نشریه آدینه توانست با صمد و بهروز و کاظم دوستی برقرار کرده و خود به یکی از نویسندگان این نشریه تبدیل شود، و بعد در پروسه‌ای دیگر یکی از رفقای برجسته چریک فدائی خلق گردد، رفیق علیرضا نابدل بود.

با رشد گرایش به مبارزه مسلحانه در جامعه به خصوص در رابطه با انعکاس مبارزات مسلحانه موفق در سطح جهان و به خصوص کوبا و ویتنام، گرایش به انجام مبارزه مسلحانه در این رفقا نیز تقویت شد. بر این مبنای بود که با شروع مبارزه مسلحانه در کردستان، آنها خواستار ایجاد ارتباط با مبارزین گُرد شدند ولی تلاش‌هایشان ناموفق ماند. در میان این رفقا، گرایش پیوستن به مبارزه مسلحانه در کردستان به حدی بود که به گفته رفیق فریبرز سنجری، رفیق علیرضا نابدل در اتاق معروف شماره ۵ زندان اوین در ارتباط با شهادت رفیق صمد بهرنگی مطرح کرده بود که: "وقتی صمد یک باره پیدایش نشد من فکر کردم او رفته به جنبش مسلحانه کردستان پیوسته است". عین همین جمله را آقای رحیم رئیس نیا، یکی از دوستان قدیمی ما در گفتگو با علی اشرف درویشیان (یادمان صمد بهرنگی - ، صفحه ۵۵۱) از زبان علیرضا نابدل، با توجه به غیبت ناگهانی صمد گفته است: "همان روزی که جنازه صمد را آوردند، با علیرضا کنار جوئی نشستیم و علیرضا می‌گفت من تا همین حالا فکر می‌کردم که صمد رفته و به کردها پیوسته". با توجه به چنین سابقه و گرایش انقلابی در میان رفقای گروه تبریز بود که ارتباط‌گیری رفیق صمد بهرنگی با رفیق پویان، شرایط نوینی را برای این رفقا به وجود آورد.

همانطور که مشاهده می‌شود گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده از به هم پیوستن کمونیست‌های انقلابی صدیقی که در نقاط مختلف ایران فعالیت می‌کردند و هر یک دارای سابقه مبارزاتی متفاوتی بودند، ایجاد شد.

بخش اول- شرحی در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده

در اینجا لازم است به موضوع شهادت رفیق صمد بهرنگی و چگونگی ارتباط مجدد رفیق پویان با رفقای تبریز نیز بپردازم.

در زمانی که صمد زنده بود، پویان برای آشنائی با دوستان او به تبریز سفر کرد و برای این که این سفر کاملاً طبیعی جلوه کند او با دوستان مختلف صمد آشنا شد. در این مورد بهروز دولت آبادی نوشته است: "وقتی در خرداد ۱۳۴۷ پویان به تبریز آمد، شناخت و سابقه ذهنی از جمع ما داشت. پویان که آمد، در خانه بهروز دهقانی جلسه گذاشتیم و آنجا من و کاظم سعادت و علیرضا نابدل حضور داشتیم. صمد هم قرار بود بیاید اما نیامد". (۶) پس از شهادت صمد بهرنگی، پویان بار دیگر به تبریز رفت او در عید سال ۱۳۴۸ مستقیماً بدون حضور دیگر دوستان، با رفیق بهروز دهقانی ارتباط برقرار کرد و آن دو در خانه بهروز دهقانی به بحث و تبادل نظر پرداختند. (۷) . پس از آن رفیق بهروز با جدیت تمام مبارزینی از شاگردان خود و صمد گرفته تا دوستان دیگر را که تعدادشان نیز قابل ملاحظه بود سازماندهی کرد. در تبریز مبارزینی هم در دانشگاه توسط رفیق اسدالله مفتاحی به رفیق عباس مفتاحی (که برادر بزرگتر وی بود)، وصل می شدند. آن مبارزین که تحت مسئولیت تقی افشانی نده و اسدالله مفتاحی قرار داشتند و به واقع بخشی از شاخه تبریز بودند، از طریق رفیق تقی افشانی نده به رفیق بهروز دهقانی وصل شدند. به این ترتیب همه رفقای آذربایجان تحت رهبری یک مرکزیت مرکب از رفقا بهروز دهقانی، علیرضا نابدل و مناف فلکی قرار گرفتند.

با توجه به این که در طول این نوشته در مورد گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده از زوایای گوناگون صحبت خواهد شد در اینجا صرفاً به این نکته اشاره می‌کنم که از مشخصه‌های بارز این گروه که متشکل از

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

کمونیست‌های واقعاً متعهد به طبقه کارگر و ایدئولوژی مارکسیسم -
لنینیسم بود، رعایت انضباط شدید تشکیلاتی و در عین حال برقراری شرایط
کاملاً دموکراتیک در آن بود.

بخش دوم - تاریخ جعلی توسط چه کسی یا کسانی و به چه طریق اشاعه یافت؟

بخش دوم

تاریخ جعلی توسط چه کسی یا کسانی و به

چه طریق اشاعه یافت؟

تحریف تاریخ شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق اولین بار به صورت نوشته‌ای در نشریه‌ای به نام " ۱۹ بهمن تئوریک " شماره ۴ که در لندن منتشر می‌شد در تیرماه ۱۳۵۴ پس از کشتار جنایتکارانه و بی سابقه ۹ زندانی سیاسی توسط رژیم شاه که ۷ تن از آنها، رفقا بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، عباس سورکی، احمد جلیل افشار، مشعوف (سعید) کلانتری، محمد چوپانزاده، عزیز سرمدی بودند منتشر گردید. عنوان مطلب، "تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزنی- ظریفی" بود و گفته شد که این "رساله" "چند ماه قبل از شهادت این رفقا توسط خود آنان تنظیم گردیده است". البته این حکم که گویا همه هفت تن از رفقای شهید نامبرده در نوشتن این "رساله" شرکت داشتند، سخنی گزاف و بی پایه بود و منتشر کنندگان " ۱۹ بهمن تئوریک " بدون اطلاع از وضعیت آن رفقا در زندان چنان حکمی داده بودند. واقعیت این است که همه آن رفقای زندانی اساساً امکان بودن در کنار هم و تبادل نظر با همدیگر را نداشتند. چرا که هر یک از آنها در زندان‌های متفاوت در نقاط مختلف کشور به سر می‌بردند. در عین حال باید دانست که همه آن رفقای شهید برخورد و شیوه کار یکسان نداشتند و مشخصاً تفکرات و شیوه برخوردهای رفیق جزنی را نمی‌توان به دیگر اعضای گروه تعمیم داد.

امروز آشکار شده است که نشریه " ۱۹ بهمن تئوریک " توسط منوچهر کلانتری با همراهی دوست وی محمد عطری منتشر می‌شد. منوچهر

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

کلانتری، دای بیژن جزنی و یکی از افراد اولیه گروه جزنی بود. در همین نوشته "تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیش‌تاز جزنی- ظریفی" در مورد او به عنوان رفیق الف چنین نوشته شده است: "... در جریان این بحث‌ها بر سر مشی، باز در هسته مرکزی اختلافاتی ظاهر شد. رفیق الف به مشی اظهار بی اعتقادی کرد. او که قبلاً مشی سیاسی و بی عملی حزب توده را سخت محکوم می‌کرد اکنون عملاً جز در مورد شوروی و چین اختلافی با حزب توده و مشی آن نداشت. او معتقد بود که رهبران حزب توده صداقت ندارند. رفیق ب به مشی بی اعتمادی نشان نمی‌داد ولی معتقد بود که گروه قادر به تحقق آن نیست. سرانجام پس از یک دوره بحث به این اختلاف نظرها خاتمه داده شد و این دو رفیق مشی گروه را پذیرفتند. ولی معلوم بود که آنان نمی‌توانند در سازماندهی گروه و... مسئولیت داشته باشند. در نتیجه رفیق الف برای معالجه بیماری و در ضمن بررسی امکانات احتمالی نظامی به خارج رفت." (صفحه ۲۱). امروز معلوم شده که منظور از رفیق الف، منوچهر کلانتری بود. همسر بیژن جزنی (میهن قریشی) در مورد وی نوشته است: "منوچهر در فروردین ۱۳۴۵ به لندن رفت." و تأکید کرده که این رفتن با موافقت گروه بوده است (جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی - صفحه ۴۴). در آن کتاب همچنین همسر جزنی گفته است که نوشته‌های رفیق جزنی از زندان را او برای منوچهر کلانتری در لندن ارسال می‌نمود. امروز هم آشکار شده است که منوچهر کلانتری آن نوشته‌ها را با همیاری مجد عطری، آماده چاپ و انتشار می‌نمود. این نکته نیز مهم است یاد آوری شود که بر اساس اطلاعات فعالین سیاسی‌ای که در لندن در جریان فعالیت‌های سیاسی این دو قرار داشتند، قبل از آغاز مبارزه مسلحانه در ایران و قبل از آن که تحت تأثیر مبارزات خونین در داخل، رادیکالیسم در فضای سیاسی در خارج از کشور حاکم شود، نظرات حزب توده‌ای مجد

بخش دوم - تاریخ جعلی توسط چه کسی یا کسانی و به چه طریق اشاعه یافت؟ عطری نمود آشکارتری داشته و به طور کلی، هم منوچهر کلانتری و هم مجد عطری در زمانی که مشغول انتشار نظرات بیژن جزنی در نشریه ۱۹ بهمن تئوریک در لندن بودند، گرایشات و نظرات قوی حزب توده‌ای داشتند. انتشار نظرات رفیق جزنی در نشریه ۱۹ بهمن تئوریک و از این طریق پیشبرد خطی موازی با نظرات شناخته شده چریکهای فدائی خلق تحت عنوان دفاع از جنبش مسلحانه و دفاع از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در این نشریه، اثرات سوئی داشت که توضیح آن به بحث جداگانه‌ای نیازمند است. (۸)

مطمئناً شرط صداقت و صمیمیت با خواننده ایجاب می‌کرد که دست اندرکاران " ۱۹ بهمن تئوریک" اگر واقعا از نویسنده آن "رساله" اطلاع نداشتند همین را به خواننده می‌گفتند. ولی آنها ترجیح داده بودند که اعتبار نوشته مذکور را با خون شهدائی که به طور وحشیانه در تپه های اوین به شهادت رسیدند، تضمین نمایند. در ضمن قابل توجه است که تنها پس از این که ادعاهای قسمت اول آن "رساله" در جنبش جا افتاد، ناشرین ۱۹ بهمن تئوریک، یک سال بعد یعنی در تیرماه ۱۳۵۵ قسمت دوم که مربوط به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده می‌باشد را در شماره ۷ آن نشریه منتشر نمودند. می‌دانیم که جنبش کمونیستی همواره با چنین روش‌های حسابگرانه اپورتونیستی مواجه بوده است.

اما در مورد نویسنده واقعی آنچه در شماره های ۴ و ۷ نشریه ۱۹ بهمن تئوریک به عنوان تاریخچه‌ای از شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق درج شد، هم زندانیان سیاسی همدوره رفیق جزنی و هم، کسانی که از مؤیدین وی در زندان بودند گواهی داده‌اند که بیژن جزنی نویسنده آن بود و در سال ۱۳۵۱ در زندان قزل قلعه آن تاریخچه را نوشته بود. در این مورد

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مهدی سامع نیز که در زندان از زندانیان نزدیک به بیژن جزنی و تأیید کننده او بود در رابطه با این تاریخچه نوشته است: "مهمترین کاری که در زندان قزل قلعه انجام داد تدوین تاریخچه سازمان از شکل‌گیری تا پایان ضربات سال ۵۰ بود. او شب‌ها مطالب را می‌نوشت. صبح آنها را تحویل من می‌داد و من به سرعت یک نسخه از روی آن زیرنویس کرده و نسخه اصلی را تحویل خودش می‌دادم. بعد دو نسخه دیگر هم تهیه کردم...." (مهدی سامع، جُنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی-صفحه ۱۲۷). علاوه بر این شاهد و همچنین گواه دیگر زندانیان سیاسی، در واقعیت امر نیز چگونگی برخورد، دیدگاه و برخی نظرات مطرح شده در این تاریخچه برای کسانی که با نوشته‌های رفیق جزنی آشنائی دارند مؤید آنند که نویسنده آن، جزنی بوده است. در نوشته "تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیش‌تاز جزنی-ظریفی" در ابتدا مطرح شده: "این تاریخچه نمی‌تواند کامل باشد زیرا به همه رفقائی که در جریان ایجاد و رشد این گروه‌ها شرکت داشته‌اند دسترسی نداشته‌ایم" و سپس به طور مشخص در مورد گروهی که آن را "گروه پیش‌تاز جزنی - ظریفی" نامیده، آمده است: "این گروه رسماً در اوان سال ۱۳۴۲ تشکیل شد. ما به درستی نمی‌دانیم که قبل از تشکیل رسمی گروه در نوروز ۴۲، مؤسسین و اعضای فعال آن چه کرده‌اند. لکن مطالعه سوابق سیاسی آنها بازگو کننده نتیجه‌گیری‌های زیر است". بعد با ذکر یکی دو نتیجه‌گیری، نوشته شده: "با این توضیحات احتمال دارد که اولاً عده‌ای از این افراد در فعالیت‌های مخفی سال‌های ۲۵ تا ۳۹ شرکت داشته باشند، ثانیاً در پیرامون جبهه ملی به صورت متشکل یا نیمه متشکل فعالیت کرده باشند".

جملات "ما به درستی نمی‌دانیم که قبل از تشکیل رسمی گروه در اوان سال ۱۳۴۲، مؤسسین و اعضای فعال آن چه کرده‌اند" و یا "احتمال

بخش دوم - تاریخ جعلی توسط چه کسی یا کسانی و به چه طریق اشاعه یافت؟ دارد که اولاً عده‌ای از این افراد در فعالیتهای مخفی سالهای ۳۵ تا ۳۹ شرکت داشته باشند، ثانیاً در پیرامون جبهه ملی به صورت متشکل یا نیمه متشکل فعالیت کرده باشند"، به طور منطقی این برداشت را به دست می‌دهند که انگار نویسنده یا نویسندگان این تاریخچه فرد یا افرادی در خارج از گروه جزنی بوده‌اند. چون واضح است که خود جزنی و دیگر مؤسسين و اعضای فعال گروه مزبور به چگونگی فعالیتهای خود اشراف داشتند. دلیل نگارش مطلب مبهم فوق روشن نیست. مثلاً آیا مصلحتی باعث شده که به عنوان یک نمونه در این تاریخچه با صراحت گفته نشود که در طی سالهای ۴۲-۱۳۳۹، بیژن جزنی، حسن ضیاء ظریفی، عزیز سرمدی و برخی دیگر از مؤسسين و دست اندرکاران گروه جزنی، در جبهه ملی دوم فعالیت می‌کردند؟ می‌بینیم که از این امر تاریخی با جملاتی چون "احتمال دارد... در پیرامون جبهه ملی به صورت متشکل یا نیمه متشکل فعالیت کرده باشند" یاد شده است. اما دلیل این ابهام گوئی‌ها هر چه باشد، واقعیت انکار ناپذیر آن است که طی سالهای ۴۲-۱۳۳۹ که تا حدی امکان فعالیت آزاد در ایران به وجود آمده بود، جزنی و دیگر مبارزینی که بعداً گروه جزنی را شکل دادند، وارد جبهه ملی شده و در آن به فعالیت پرداختند. این واقعیتی است که امروز در جنبش بر کسی پوشیده نیست. در شرایط نسبتاً آزاد آن دوره، با توجه به این که رهبری حزب توده به عنوان "کاریکاتوری از یک حزب مارکسیست-لنینیست"، "عناصر فداکار و مبارز حزب را به زیر تیغ جلادان" انداخته و خود راه فرار در پیش گرفته بود، و به همین دلیل هم "هیچ روشنفکر انقلابی حاضر به همکاری با آن نمی‌شد"، طبیعی بود که برخی از روشنفکران چپ به جبهه ملی بپیوندند. رفیق مسعود احمدزاده در توصیف شرایط آن دوره نوشته است: "سازمان‌های بورژوائی و خرده بورژوائی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

وابسته به جبهه ملی، در شرایطی که خیانتها و اشتباهات حزب توده بالکل از آن سلب اعتماد کرده بود و هیچ روشنفکر انقلابی حاضر به همکاری با آن نمی‌شد، به مثابه تنها سازمان‌های سیاسی موجود قادر به جلب این روشنفکران انقلابی بودند؛ و همین امر در اواخر کار به رسوخ ایدئولوژی‌ها و تاکتیک‌های خرده بورژوائی چپ در این سازمان‌ها منجر شده بود".

رفیق جزنی و بخش اول تاریخ جعلی!

بخش اول تاریخ جعلی تحت عنوان "تحلیل کوتاهی از تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزنی-ظریفی" در نشریه ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ (تیرماه ۱۳۵۴)، ارائه شده است. این بخش با یک مقدمه شروع می‌شود و در ابتدای آن نوشته شده است که: "سازمان چریکهای فدائی خلق از رشد و پیوند دو جریان یا گروه که تا قبل از وحدت در فروردین ۵۰ مستقل از هم عمل می‌کردند، به وجود آمد. یکی از این دو گروه، گروهی بود که در سال ۱۳۴۲ توسط رفیق جزنی و عده‌ای از مبارزان دیگر ایجاد شد و ضمن رشد و تکامل و گذار از موانع و مشکلات فراوان سرانجام در چنان سطحی از سازماندهی و تحرک قرار گرفت که حماسه سیاهکل را به وجود آورد و با ادامه مبارزه مسلحانه پرچم مبارزات مسلحانه را در میهن ما بر افراشت". اگر این ادعا که در آن گویا گروه جنگل اساساً در تاریخ وجود نداشت و هر چه بوده گروه جزنی بوده "که در سال ۱۳۴۲ توسط رفیق جزنی و عده‌ای از مبارزان دیگر ایجاد شد" را بپذیریم، آنگاه به قول قدیمی‌ها "واضح و مبرهن" است که "رفیق جزنی" در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق قرار می‌گیرد و بانی رستاخیر سیاهکل و پرچمدار مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰ می‌گردد! بی شک این ادعا برای رفیق جزنی که گروه مربوطه‌اش چه در اثر نفوذ ساواک در درون آن و چه به دلیل تماس با یک جاسوس سازمان امنیت رژیم شاه تحت عنوان مسئول تشکیلات تهران حزب توده از بین رفت، در زندان روحیه دهنده بود ولی ادعائی است که با واقعیت انطباق ندارد.

در ادامه مقدمه، تصویری از نیروهای سیاسی موجود بعد از ۲۸ مرداد و به خصوص در دوره کار علنی بین سالهای ۱۳۴۲-۱۳۳۹ ارائه شده است

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

که سبک ژورنالیستی رفیق جزنی که سبک کار معمول او در دیگر نوشته‌هایش نیز می‌باشد را می‌توان در آن مشاهده کرد. منظور از سبک ژورنالیستی یعنی شرح رویدادها بدون ارائه تحلیل علمی و نمایان ساختن منافع طبقاتی در پس آنها می‌باشد.

قسمت دیگر نوشته فوق به شرح تاریخچه "گروه پیشتاز جزنی-ظریفی" اختصاص دارد که به قول خود جزنی در نوروز سال ۱۳۴۲ (یعنی قبل از حوادث ۱۵ خرداد) شکل گرفته بود. در این قسمت تأکید می‌شود که آن گروه به ضرورت انجام مبارزه مسلحانه اعتقاد داشت، اما نویسنده قادر نیست با تحلیل شرایط و همه واقعیت‌های مطرح، به صورت علمی توضیح دهد که چرا گروه مزبور تا زمان از هم پاشیده شدنش در سال ۱۳۴۶- یعنی به مدت پنج سال- نتوانست اقدامی در جهت تحقق اعتقادات خود انجام دهد. آیا برای گروهی که از ابتدای سال ۱۳۴۲ معتقد به مبارزه مسلحانه بود پنج سال مدت کمی برای تدارک برای این منظور بود؟ اما نویسنده به جای کوشش در یافتن دلایل واقعی این ضعف و ناکامی، خیلی راحت واقعیات را کنار گذاشته و با یک چرخش قلم، گروه خود، یا به قول خودش "گروه پیشتاز جزنی-ظریفی" را به جای گروه جنگل نشانده و مطرح می‌کند که این همان گروهی است که "حماسه سیاهکل را به وجود آورد!" و در اقدام به این تحریف در تاریخ، دیگر حتی تناقض دیدگاه و نظرات خود با عملکرد انجام گرفته از طرف گروه جنگل را هم به روی خود نمی‌آورد. حتی وقتی مطرح می‌کند که: "گروه اول روی کانون چریکی تأکید می‌کرد و مبارزه در شهر را کمتر از گروه دوم بهاء می‌داد" (صفحه ۳۳- منظور از گروه اول در تاریخ نویسی جزنی، گروه "جزنی-ظریفی" و در اینجا به واقع گروه جنگل است و منظور وی از گروه دوم نیز گروه احمدزاده می‌باشد)، باز به یاد نمی‌آورد که درست بر خلاف رفقای گروه جنگل که تأکیدشان بر مبارزه

مسلحانه در کوه بود، قبلاً در مورد گروه خود گفته بود که پس از اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی از نظر او و همفکرانش "از اهمیت تاکتیکی مبارزه در کوه و مناطق روستائی" کاسته شده است. یا گفته بود که از نظر آنها "با کاهش اهمیت مبارزه در کوه، اهمیت تاکتیکی مبارزه در شهر افزایش یافت." (تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزنی - ظریفی، صفحه ۲۱). در حقیقت اگر اصرار نادرست و غیر موجه جزنی برای جلوه دادن گروه خود به عنوان گروه جنگل نبود، او می‌بایست صادقانه اعتراف می‌کرد که گروه جنگل بر خلاف گروه او به مبارزه در کوه تأکید داشت و به مبارزه در شهر کمتر بهاء می‌داد و بر این مبنا، نیروی خود را در اساس به روی مبارزه در کوه متمرکز کرده بود که حاصلش رستاخیز سپاهکل شد.

مسلماً برای کمونیست‌ها هدف از تاریخ نویسی اصولاً انتقال تجربه و به دست دادن چراغ راهنمایی هر چه پرنورتر و شفاف‌تر برای آیندگان جهت پیمودن راه انقلاب می‌باشد. بنابراین، رفیق جزنی در کار تاریخ نویسی‌اش قبل از هر چیز می‌بایست با توجه به احاطه کاملی که به همه زوایای گروه خود تا سال ۱۳۴۶ داشت، ضمن برخورد و بررسی علمی شرایطی که گروه مذکور در آن شکل گرفته بود در درجه اول نشان می‌داد که چرا آنها با این که از ضرورت مبارزه مسلحانه سخن می‌گفتند در طی پنج سال قادر به تدارک اولیه چنین مبارزه‌ای نشدند؛ و دلایل این امر را یک به یک تشریح می‌نمود به خصوص که در درون گروهش شاهد این واقعیت هم بود که "رفیق ب به مشی بی اعتمادی نشان نمی‌داد ولی معتقد بود که گروه قادر به تحقق آن نیست" (۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ صفحه ۲۲). بی شک با کوشش در یافتن دلایل ناکامی گروه در انجام مبارزه مسلحانه، او متوجه می‌شد که اولاً صرف اعتقاد به ضرورت مبارزه مسلحانه - که در شرایط بعد

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

از شکست مبارزات سال‌های ۴۲-۳۹ به تدریج در جامعه اشاعه می‌یافت - یک گروه را به گروهی سیاسی- نظامی تبدیل نمی‌کند؛ و ثانیاً علت اصلی این نقصان را باید در شرایط تاریخی‌ای که او و رفقاییش در آن فعالیت می‌کردند، جستجو کند. او اگر چنین می‌کرد می‌توانست وجود برخی ضعف‌ها در افراد گروه و بی‌تجربگی‌ها و یا خطاهائی که گروه مزبور مرتکب شده بود را به صورت علمی توضیح دهد. همچنین او می‌توانست این سؤال را از خودش بکند که به چه دلیل خود وی و رفقاییش کاری را که در طی پنج سال نتوانسته بودند انجام دهند، رفیق غفور حسن‌پور با کمک دیگر یاران در مدت کوتاهی انجام داد؟ جزئی در همین تاریخچه درج شده در ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴، اشاره وار این واقعیت را تصدیق می‌کند که این رفیق غفور بود که برای گروهی که حماسه سپاهکل را به وجود آورد اقدام به عضوگیری و سازماندهی کرد. ولی موضوع را این طور مطرح می‌کند که گویا رفیق حسن‌پور به جای ایجاد گروه جدیدی (گروه جنگل) با مشخصات و مختصات کاملاً متفاوت از گروه جزئی، همان گروه جزئی را دوباره فعال کرده است. گفته وی چنین است: "پس از یورش پلیس در سال ۴۶ حسن‌پور نقش فعالی در تجدید سازمان داشت" (صفحه ۳۰). یا "رفیق حسن‌پور کوشش بی‌حدی در جذب افراد به سوی گروه به عمل می‌آورد" (صفحه ۴۶). در نتیجه او وارد این بحث نمی‌شود که چرا و چطور رفقائی که غفور حسن‌پور عضوگیری نمود قادر بودند به راحتی خود را از زندگی عادی بیرون بکشند، و چرا و تحت چه شرایط تاریخی، زندگی عادی برای رفقای گروه جنگل برخلاف رفقای گروه جزئی، صرفاً پوششی برای تدارک مبارزه مسلحانه بود و غیره. او چنین سئوال‌ات و مسائلی را برای خود مطرح نمی‌کند و در عوض، به جای اعتراف به این امر که گروه جزئی در درجه اول با توجه به حضور یک جاسوس در درونش و خطاهای دیگر با یورش پلیس از

بخش دوم - رفیق جزنی و بخش اول تاریخ جعلی

هم پاشید و از بین رفت، به "سادگی" در مورد گروه خود مدعی می‌شود که "این یورش، نتوانست گروه را نابود سازد و گروه به حیات خود ادامه داد". او حتی این واقعیت را فراموش می‌کند که اگر قرار بود "گروه به حیات خود ادامه" دهد، این به عهده پنج عضو باقیمانده از ضربه‌های سال ۶۶ (سعید کلانتری، محمدمجید کیانزاد، مجد چوپانزاده، صفاری آشتیانی، علی اکبر صفائی فراهانی) که مستقیماً با این گروه در ارتباط بودند قرار داشت و آنها می‌بایست گروه را "تجدید سازمان" داده و تداوم حیات آن را تضمین نمایند. در حالی که همانطور که قبلاً اشاره شد در شرایط آن زمان با بی‌تجربگی‌هایی که وجود داشت و مختص شرایط تاریخی آن دوره بود، آن رفقای انقلابی که اسامی و مشخصاتشان برای پلیس آشکار شده بود راه دیگری برگزیدند.

برای به جا گذاشتن تجربه در جنبش، یکی دیگر از کارهایی که رفیق جزنی می‌بایست انجام دهد، این بود که می‌بایست از مورد یورش پلیس واقع شدن گروه خود به دلیل ارتباطاتش با اعضای حزب توده جمع‌بندی به عمل می‌آورد تا جوانان مبارز بعدی را از تماس با اعضای حزب توده برحذر دارد. اما، جزنی نه تنها به چنین کاری دست نزد بلکه در نوشته‌های خود در زندان نشان داد که او حزب توده را در درون به قول خود "جنبش ترقیخواهانه" به حساب می‌آورد. واضح است که با چنین موضع‌ای او حساسیت درست و لازم را نسبت به این حزب نداشت و از این رو نمی‌توانست، و به واقع نتوانست تجربه درستی را از حزب توده به جوانان بعدی منتقل نماید.

در شرایطی که جنبش نوین کمونیستی ایران تنها با برداشتن سد و بختک حزب توده از مقابل خود توانسته بود راه بالنده خود را طی نماید و

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

چریک‌های فدائی خلق با ترسیم مرزبندی‌های مشخص با آن حزب در تئوری و عمل قادر شده بودند مفهوم واقعی کمونیست بودن را ثابت و جعلی بودن کمونیسمی که با نام حزب توده شناخته می‌شد را به توده‌ها نشان دهند، رفیق جزنی این نظر انحرافی را اشاعه می‌داد که گویا حزب توده در دهه ۲۰، حزب طبقه کارگر بود که البته دارای انحرافات بوده است؛ و در سال‌های بعد نیز گویا آن حزب در بخش کارگری و در صف خلق جای داشت. به واقع او حتی در دهه چهل نیز که حزب توده، مردم را به سازش با حکومت شاه دعوت می‌نمود و توصیه می‌کرد که به جای مبارزه قاطع با رژیم شاه به منظور سرنگونی آن، مردم باید از رژیم خواهان اصلاحاتی شوند، باز قادر نشده بود ماهیت این حزب را شناخته و با آن مرزبندی نماید. حزب توده در دهه چهل در دنباله روی از سیاست‌های شوروی رویزیونیست که وارد معاملات اقتصادی با رژیم شاه شده بود و در جهت تقویت و تحکیم این رژیم حرکت می‌کرد، به توجیه آن سیاست ضد انقلابی می‌پرداخت. در این دوره حزب توده مطرح می‌کرد که گویا رژیم شاه دارای "جنبه‌های مثبت" می‌باشد و در نتیجه امکان اصلاح آن وجود دارد (پس دیگر نیازی به سرنگونی آن نیست)، و از طریق رادیو پیک ایران، مروج چنین تبلیغات گمراه کننده به نفع رژیم شاه در میان مردم ایران بود. اما گویا رفیق جزنی این واقعیت‌ها را نمی‌دید. او در دهه چهل، در شرایطی که عملکردهای حزب توده به طور مشخص نشان می‌داد که این حزب کاملاً به عنوان آلت دست رویزیونیست‌های شوروی (گرگ در لباس میش) عمل می‌کند، همچنان جایگاه آن حزب را در درون "جنبش ترقیخواهانه" و متعلق به بخش مارکسیست-لنینیست جنبش دانسته و با این تلقی با آن برخورد می‌نمود. بی دلیل نیست که در نوشته‌های او به جای تأکید بر ضرورت مبارزه با حزب توده، با این نظر مواجه می‌شویم که مبارزه با حزب توده نباید مقدم بر

مبارزه با دشمن شود، استدلالی که البته توجیهی برای عدم مبارزه با حزب توده در حد و جایگاه خودش بود. (۹) در حالی که اگر او حزب توده را در دهه ۴۰، یک جریان سیاسی‌ای تلقی می‌کرد که در پوشش اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم، اعمال خود را علیه کارگران و توده‌های رنج‌دیده ایران توجیه و به فریب جوانان می‌پردازد، می‌بایست افشاگری در مورد این حزب را بی هیچ ملاحظه‌ای مورد توجه قرار می‌داد- بدون آن که مقدم بر دشمن با حزب توده مبارزه می‌کرد. در تاریخچه مورد بحث، جزنی حتی به گونه‌ای سمپاتی خود به حزب توده را نشان می‌دهد. به این صورت که علیرغم همه خیانت‌های غیر قابل انکار آن حزب به مردم ایران که به خصوص به طور آشکار در جریان کودتای ۲۸ مرداد نشان داده شد، در یک مقایسه بین حزب توده و جبهه ملی مطرح می‌کند که گویا چون رهبران جبهه ملی "هرگز زیر فشار شدید قرار نگرفتند تا مجبور شوند جبهه ملی و آرمان‌های خود را لجن مال کنند"، (این سخن را جزنی از آن رو می‌گوید که رهبران و دست‌اندرکاران حزب توده با ندامت نامه‌های تسلیم طلبانه و مشمئز کننده‌شان چنین کرده بودند)، پس "نسل تازه‌ای که در سال ۳۹ پا به میدان فعالیت عمومی و علنی می‌گذاشت، خاطره مبهم خوبی از از مصدق و جبهه ملی داشت. حال آن که حزب توده و به طور کلی "توده‌ای‌ها" چنین خاطره‌ای را در این نسل بر نمی‌انگیختند". این مقایسه در نظر نگرفته است که مصدق با همه اشتباهاتش و از جمله اعتماد به ارتش و تکیه بر آن، مبارزه ضد امپریالیستی توده‌های در بند ایران را در دوره‌ای رهبری کرده بود و این، علت اصلی "خاطره مبهم خوبی از مصدق" در ذهن مردم بود. حال آن که حزب توده در طی ۱۲ سال به جای پیشبرد مبارزات توده‌ها در جهت سرنگونی رژیم شاه و رهائی مردم ایران از سلطه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

امپریالیسم و قدرت‌گیری کارگران و ستم‌دیدگان، راه مبارزات توده‌ها برای رهائی را با سیاست‌های سازشکارانه و رفرمیستی‌اش سد کرده بود و فاجعه برخوردش به کودتا نیز بر همگان آشکار بود. مشخص است که رفیق جزئی با چنین سمپاتی‌ای نسبت به حزب توده نمی‌توانست رهنمود درستی در اختیار دیگران قرار دهد. حال اگر برخورد او نسبت به حزب توده را با برخورد رفقای اولیه و بنیانگذاران چریک‌های فدائی خلق مقایسه کنیم خواهیم دید که این رفقا بر اساس تحلیل مارکسیستی خود از حزب توده، آن را در دهه ۲۰ نه حزب طبقه کارگر و حزبی انقلابی و مارکسیست بلکه یک حزب رفرمیست می‌دانستند؛ و در دهه ۴۰ آن را آلت دست شوروی رویزیونیست و خدمت‌گزار سیاست‌های ارتجاعی آن در ایران، ارزیابی می‌نمودند. اساساً جوانان آگاه و مارکسیست متشکل در گروه احمدزاده بر مبنای چنان تحلیلی از حزب توده و بر اساس تجارب منفی به دست آمده از فعالیت‌های این حزب مرزبندی کاملاً روشن و مشخصی با آن داشتند و همانطور که قبلاً هم مورد اشاره قرار گرفت حتی مطرح می‌کردند که: "هر توده‌ای پلیس است مگر آن که عکس‌اش ثابت شود". با این فرمول‌بندی از حزب توده، رفقای گروه احمدزاده، هم خود از تماس با افراد حزب توده‌ای احتراز می‌کردند و هم این آموزش را در اختیار جوانان دیگر قرار می‌دادند. دریغا که اغلب نوشته‌های این گروه - که من خود افتخار خواندن بسیاری از آنها را داشتم- به دست ساواک افتاد و در جنبش پخش نشد. یک نمونه از آنها، مقاله‌ای به اسم "نقد دو سند از حزب توده بود" که با دید عمیق مارکسیستی دو سند از حزب توده را با نثری که ادبیات طنز آمیز در آن به کار رفته بود، مورد نقد و تحلیل قرار داده بود.

بی شک اعتراف به شکست، کار ساده‌ای نیست. اما وقتی مسئله بر سر انتقال تجربه جهت هموار کردن راه مبارزه باشد، این انتظار مطرح

می‌شود که رفیق جزنی می‌بایست با شهادت کامل عدم موفقیت گروه خود در تدارک و انجام مبارزه مسلحانه را در طی پنج سال پذیرفته و به از بین رفتن آن گروه به دلیل یورش پلیس از سه جهت در ارتباط با حزب توده، ادعان می‌کرد. بی شک این اعتراف به هیچوجه از بار این واقعیت نمی‌کاست که رفیق جزنی و تعدادی از رفقای هم‌گروهش با هر تفکر نادرستی هم که داشتند به عنوان انسان‌های مبارز و انقلابی علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه به مبارزه برخاسته بودند. درست است که در میان افراد این گروه انسجام نظری وجود نداشت، ولی رفقای صادق، ضرورت مبارزه مسلحانه به مثابه پاسخی به شرایط خفقان برقرار شده در تحت سلطه دیکتاتوری قهر آمیز حاکم را کاملاً احساس و درک نموده و به سهم خود برای انجام این مبارزه تلاش کرده بودند. با این حال، این امری انکار ناپذیر است که گروه جزنی از شرایط لازم برای این که رستاخیز سیاهکل را به وجود آورد، برخوردار نبود و در عمل نیز موفق به برپائی آن نشد. در ضمن برخلاف تبلیغات گزاف و نادرستی که در مورد این گروه صورت گرفته که گویا اولین گروه در ایران بود که به ضرورت مبارزه مسلحانه رسیده بود، مطالعه واقعیت‌های تاریخی، نادرستی و غیر واقعی بودن این ادعا را ثابت می‌کند. البته منشاء چنان تبلیغاتی نیز خود رفیق جزنی می‌باشد که در تاریخچه مورد بحث (نشریه ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۲) در قسمت "ویژگی‌های عمده گروه" پس از اشاره به تجربیات مبارزاتی افراد این گروه، نوشته است: "این تجارب به گروه امکان داد که از اولین جریان‌هایی باشد که به ضرورت مبارزه مسلحانه پی برده و در صدد تدارک آن برآید". این گفته در تبلیغات به صورت "تنها و اولین گروه" در آمده است. در حالی که در واقعیت امر، قبل از گروه جزنی، بسیاری از نیروهای روشنفکر، از درستی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مبارزه مسلحانه صحبت می‌کردند و نیروهائی هم بودند که نه فقط در حرف از ضرورت مبارزه مسلحانه می‌گفتند بلکه دست به تدارک این مبارزه نیز زدند و یا حتی موفق به انجام مبارزه مسلحانه شدند. مثلاً می‌توان از مبارزه مسلحانه بهمن قشقائی و پارانیش در فروردین ۱۳۴۳ که با حمله به پاسگاه ژاندارمری دهرم واقع در استان فارس، شروع شد یاد نمود، و یا از همه برجسته تر، مبارزه مسلحانه در کردستان با رهبری شریف زاده و ملا آواره و سلیمان معینی را متذکر شد. حرکت مسلحانه در کردستان اگر چه پس از حدود یک سال، با دستگیری و شهادت سازمان دهندگانش ادامه نیافت، اما با تأثیراتی که در سراسر ایران به جا گذاشت یکی از عواملی بود که به سهم خود ضرورت مبارزه مسلحانه را به جلوی صحنه برده و به سهم خود زمینه را برای تقویت عنصر قهر و لزوم مبارزه مسلحانه سراسری در جامعه ایران آماده نمود. بنابراین، اگر بحث صرفاً پی بردن به ضرورت مبارزه مسلحانه و کوشش در تدارک آن باشد نیروهائی، حال چه تحت تأثیر موفقیت مبارزه مسلحانه در چین و چه با توجه به اثرات پیروزی درخشان انقلاب کوبا و یا به هر دلیلی قبل از گروه جزئی به این امر پرداخته بودند.

رفیق جزئی وقتی واقفیت گروه جنگل را نفی می‌کند و به صرف این که برخی از رفقای تشکیل دهنده آن گروه قبلاً به گروه جزئی تعلق داشتند، سعی می‌کند این ادعای پوچ بدون پشتوانه را جا بیاندازد که این گروه جزئی بود که به پاسگاه سپاهکل حمله کرد، خواسته یا ناخواسته دست به جعل تاریخ می‌زند و با این کار، بسیاری از واقفیت‌های تاریخی را مخدوش و مانع از درک درست آنها می‌گردد. از جمله این که اگر نظرات و برخوردهای خود رفیق جزئی را معیار قرار داده و آن را عیناً نظر گروه جزئی بدانیم، باید بگوئیم که چنین گروهی (با توجه به درک سطحی رفیق جزئی از مارکسیسم -لنینیسم و تحلیل‌های غیر واقعی‌اش از ساختار و شرایط

جامعه ایران که از محتوای مطالبی که در زندان نوشته آشکار است و مخالفت‌اش با نظرات مندرج در کتاب رفیق احمدزاده)، این پتانسیل درونی را نداشت که نظرات کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک که مورد قبول همه رفقای گروه احمدزاده قرار داشت را بپذیرد تا امکان وحدت با گروه احمدزاده به وجود آمده و عملی گردد. در حالی که رفقای گروه جنگل درست با اعلام پذیرش آن نظرات، شرایط همکاری نزدیک بین دو گروه را به وجود آوردند، تا آنجا که رفیق احمد فرهودی از گروه احمدزاده به جنگل رفت و به دلیل شایستگی‌هایش معاون فرمانده دسته جنگل گردید. همچنین با توجه به توافق نظری بین دو گروه بود که قرار شده بود ۱۰ رفیق دیگر از رفقای گروه احمدزاده به جنگل اعزام شوند. بنابراین، با آن تاریخ جعلی که جزنی ارائه می‌دهد، پایه‌های نظری وحدت دو گروه کتمان گشته و حتی این تصور غلط به دست داده می‌شود که گویا دو گروه علیرغم اختلافات جدی ایدئولوژیکی و نظری با هم، وحدت کردند- که بی شک وحدت غیر اصولی می‌بود. در حالی که چنین نبود و در ارتباط گروه جنگل با گروه احمدزاده هیچ مسئله نظری جدی که مورد اختلاف باشد حتی اگر در واقعیت هم وجود داشت، مطرح نبود و از آنجا که اساس توجه هر دو گروه دادن پاسخ عملی به ضرورتی بود که تاریخ بر دوش آنان گذاشته بود یعنی آغاز مبارزه مسلحانه، در نتیجه مسائل مورد بحث بین آنها نیز حول این موضوع متمرکز بود و حداکثر اختلاف در مورد چگونگی آغاز این مبارزه بود. از طرف دیگر، هرکس که شناخت واقعی از رفقای گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده داشته باشد می‌تواند متوجه شود که انضباط ایدئولوژیک به معنی پایبندی کامل به اصول مارکسیستی در بین این رفقا و تأکیدات به جا و عمیق‌شان به مسائل ایدئولوژیکی به حدی بود که امکان نداشت آنها با

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

گروه جزنی به خصوص با تأییدش از حزب توده و داشتن برخی نظرات توده‌ای، عقد اتحاد ببندند، در حالی که چنین مشکلی را با گروه جنگل نداشتند. می‌بینیم که با تحریف تاریخ شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و جا زدن گروه جزنی به جای گروه جنگل به صرف تعلق برخی از آن رفقا به گروه جزنی، بنیان‌های ایدئولوژیکی وحدت دو گروه جنگل و احمدزاده نیز مخدوش می‌گردد.

نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

یکی از ویژگی‌های تاریخ جعلی مورد بحث بررسی وقایع با نگرشی است که منجر به برخورد سکتاریستی و تعصب قسمتی گشته است. این برخورد به خصوص در تاریخ نگاری در مورد "گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده" خود را با وضوح بیشتری عیان ساخته و حتی گاه به طور آشکار غرض ورزی از آن استنتاج می‌شود. واضح است که سکتاریسم در شکل تعصب داشتن به قسمتی که شخص آن را متعلق به خود می‌داند (تعصب قسمتی)، آشکارا به دور از فرهنگ کمونیستی و نشانگر روحیه خرده بورژوائی می‌باشد. در اینجا به مواردی در این رابطه اشاره می‌کنم و قضاوت را به خواننده می‌سپارم. از این زاویه ابتدا به بررسی آنچه به نام "تحلیلی کوتاه از تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزنی- ظریفی" در شماره چهار نشریه ۱۹ بهمن تئوریک عنوان شده، بپردازیم.

این امر قابل فهم است که در اوایل دهه ۵۰ اطلاعات رفیق جزنی برای نوشتن تاریخ چریک‌های فدائی خلق محدود بوده است و در نتیجه اطلاعات ارائه شده از طرف وی الزاماً در واقعیت به همان صورتی نبوده که وی نوشته است به خصوص که خود وی تأکید کرده است که: "این تاریخچه نمی‌تواند کامل باشد زیرا به همه رفقائی که در جریان ایجاد و رشد این گروه‌ها شرکت داشته‌اند دسترسی نداشته‌ایم. بنابراین، لازم است رفقائی که اطلاعات قطعی و کاملتری از رویدادها و مسائلی که در اینجا مطرح شده دارند در تکمیل کردن این تاریخچه همکاری کنند. ثانیاً در اینجا تنها مطالبی ذکر شده که در مراحل مختلف در اختیار پلیس قرار گرفته و علنی شده است. بنابراین احتمال دارد که از جریانها و فعالیت‌هایی ذکر نشده باشد" (نقل از ۱۹ بهمن شماره ۴ صفحه ۱). اما در این تاریخچه دیده

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

می‌شود که او در حد مطالبی که برای پلیس آشکار و علنی شده نیز واقعیت‌ها را علیرغم آگاهی به آنها آنچنان که بود و خیلی از زندانیان سیاسی از آنها مطلع بودند و در زندان مطرح می‌کردند، به درستی ذکر نمی‌کند. نمونه‌هایی از تعصب قسمتی در تاریخچه نوشته شده توسط رفیق جزنی را می‌توان مورد به مورد و به طور مشخص نشان داد.

یک نمونه، به لاپوشانی مسائل مربوط به چگونگی افشاء شدن و دست یافتن ساواک به مسائل امنیتی مربوط به گروه جنگل می‌باشد. رفیق جزنی اگر چه این واقعیت را به درستی مطرح کرده است که حسن‌پور می‌بایست پس از آگاهی از دستگیری یکی از دوستانش در جریان تظاهرات دانشجویی، مخفی می‌شد، ولی در رابطه با رو شدن فعالیت گروه جنگل برای پلیس امنیتی، بر روی برخی از واقعیت‌ها پرده ساطر می‌کشد.

غفور حسن‌پور و مهدی سامع که او نیز یکی از افراد گروه جنگل بود و از طریق رفیق حسن‌پور عضوگیری شده بود، هر دو در روز ۲۳ آذر ۱۳۴۹ دستگیر شدند. در این مورد در تاریخچه مورد بحث آمده است: "در این مرحله، سامع و حسن‌پور اطلاعات کم ارزشی به پلیس می‌دهند تا اسرار خطرناک را حفظ کنند". بعد در این تاریخچه، روی اعترافات حسن‌پور زیر " ۱۷ روز شکنجه " تأکید شده است. اما جزنی دیگر مطرح نمی‌کند که آن اسرار خطرناک که مهدی سامع و حسن‌پور به عنوان دست اندرکاران گروه جنگل از آنها اطلاع داشتند، چگونه برای پلیس آشکار گردید و چه شد که حسن‌پور که به نوبه خود "اسرار خطرناک" را حفظ کرده بود، دوباره به زیر شکنجه برده شد؟ در اینجا دیگر صحبتی از مهدی سامع که از "اسرار خطرناک" مطلع بود به میان نمی‌آید. آیا مهدی سامع نقشی در قرار دادن آن اسرار در اختیار پلیس داشت یا نداشت؟ و آیا اعترافات او و برخی دیگر از دستگیر شدگان باعث نشده بود که ساواک با در دست داشتن اطلاعات

بخش دوم - نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

جدید، حسن‌پور را در شرایط بس دشواری قرار دهد؟ رفیق جزئی سخنی در این مورد نمی‌گوید. واقعیت این است که رو شدن برخی اطلاعات باعث دوباره به زیر شکنجه کشانده شدن حسن‌پور گشته بود. با توجه به چنین فاکتورهایی، رفیق جزئی نمی‌بایست تنها به ابراز این سخن اکتفاء کند که "رفیق حسن‌پور که تصور می‌کرد گروه کاملاً خود را از زیر ضربه کنار کشیده است اعتراف‌های خطرناکی می‌کند". در این گفته، استتار حقیقت نهفته است. در حالی که باید مطرح می‌شد که اطلاع پلیس از آن "اسرار خطرناک"، زمینه‌ای برای دوباره به زیر شکنجه کشیده شدن حسن‌پور بوده که منجر به "اعترافات خطرناک" از سوی او گشت.

رفیق حسن‌پور پیش از دستگیری، از آنجا که درسش را در دانشگاه پلی تکنیک به پایان برده و در رشته شیمی لیسانس گرفته بود و می‌بایست به "خدمت نظام" برود، بیشترِ مسئولیت‌های خود در گروه جنگل را به رفقای دیگر منتقل کرد. بنابراین، او وقتی از رو شدن اسمش برای پلیس در رابطه با فردی خارج از گروه جنگل و در ارتباط با فعالیت‌های دانشجویی آگاه شد، در حال انجام "خدمت نظام" (دانشجویان پس از پایان تحصیل‌شان به اجبار می‌بایست با عنوان افسر وظیفه در ارتش آموزش نظامی دیده و مدتی کار کنند) بود. می‌توان گفت که بی‌تجربگی در رابطه با چگونگی اختفای خود از پلیس و همین‌طور از چگونگی کارکرد ساواک، دلایل دستگیری او بوده است. این خطا را در مقیاس بزرگتر رفقائی از آن گروه که در شهر و کوه فعالیت داشتند، مرتکب شدند. آنها با کم بها دادن به پلیس و همچنین بی‌تجربگی در شناخت حیل‌های آن (مثلاً ساواک برای ایجاد گمراهی، اطلاعات نادرستی در رابطه با دستگیر شدگان پخش می‌کرد) و همچنین در فقدان تجربه در رابطه با شدت شکنجه در ساواک،

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

پس از دستگیری غفور حسن‌پور همچنان در شهر به زندگی علنی خود ادامه دادند و رفقا در کوه نیز به اقدامات امنیتی لازم پس از دستگیری حسن‌پور دست نزدند. رفیق جزنی اصلاً اشاره‌ای هم به این بخش از خطای رفقای گروه جنگل نکرده است. در ضمن باید به اعترافات ابراهیم نوشیروان‌پور یکی دیگر از اعضای گروه جنگل نیز اشاره کرد که پس از دستگیری، به راحتی پشت به توده‌ها نموده و اطلاعات خود را به طور کامل در اختیار پلیس قرار داد. به گزارش برخی از زندانیان سیاسی در آن دوره، نوشیروان‌پور در زندان علناً به رفیق حسن‌پور فحش و ناسزا می‌گفت. وی بعداً حتی در تلویزیون حاضر شد و علیه گروه جنگل و در رد مبارزه مسلحانه به رجز خوانی پرداخت (روزنامه‌های رژیم شاه، در تاریخ ۳۰ فروردین سال ۱۳۵۱ این موضوع را منعکس کردند). نمونه دیگر از برخورد سکتاریستی و داشتن تعصب قسمتی را در تاریخ نویسی رفیق جزنی می‌توان در مطلبی که در صفحه ۲۴ آن نشریه مطرح گشته مشاهده نمود. در آنجا گفته شده است که گروه پس از دستگیری "رفیق ب" در بهمن ۱۳۴۶ کشف شد و بعد اسامی عده‌ای از اعضای گروه جزنی و از جمله فرخ نگهدار را ذکر می‌کند که لو رفتند. در دنبال مطلب نوشته شده: "رفقا نگهدار، احسن، رشیدی و ایزدی بازداشت شدند". این واقعیتی است که فرخ نگهدار به عنوان عضوی از گروه جزنی بازداشت و در آن زمان به ۵ سال زندان محکوم شد. اما او پس از گذراندن حدود ۳ سال از دوره محکومیت خود، ندامت نامه نوشت و عفو دستگاه "ملوکانه" شامل حالش شد و در نتیجه در ۴ آبان سال ۱۳۴۹، روز تولد شاه، او را از زندان آزاد کردند (در همان زمان این امر در روزنامه‌های رسمی رژیم منعکس شد). با توجه به این که خود فرخ نگهدار در دوره شاه در زندان این موضوع را انکار نمی‌کرد و در نزد برخی زندانیان سیاسی به

بخش دوم - نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

نوشتن ندامت نامه معترف بود، واضح است که این واقعیت برای رفیق جزنی هم امر پنهانی نبود.

صفحه ۴
اطلاعات - یکشنبه ۲۳ آبان ماه ۱۳۴۹ - شماره ۱۳۳۲۸

اسامی ۵۲ نفر زندانیان عفوسده

به فرمان شاهنشاه آریامهر و استدعای آقای منوچهر یرتو وزیر دادگستری ۵۲ نفر از زندانیان به مناسبت عید میلاد مسعود شاهنشاه آریامهر مورد عفوملو گانه قرار گرفتند.

اسامی مشمول عفو به ترتیب زیر است:

ابراهیم یدالهی ، بهرام چراغی ، سید رضا سیظامی ، داود الیزیان ، الیاس احمدی ، سید جعفر موسوی ، ابوالحسن آخوندی ، جلال پورهای ، حسن غفاری زاد ، بهلول بهرامی ، ژنوزی ، احمد صوفی ، قاسم سرسرای ، عباس طاهری ، فتح الله مولائی ، سید محمود پاکزاد پور ، سیفالله حمزولو ، میرزا قاسم قاسم خانی ، حسن عربیان ، اصغر دست نشان ، علی درقندار ، بانو زهرا خرمی ، شکرالله سیفی ، اسدالله آقا بزرگی ، اسکندر فرجی - پور ، مسعود جزایری ، احمد خداوردی ، حسینعلی یقوبیان ، حسین پور دینه ، کیخسرو زهرائی ، وزیر میرزائی ، اندرانیک یوحنا ، احمد محمودزاده ، جلیل عزیزی ، شاهدل میرشاه ، تیمور میرشاه ، عباس میرزائی ، سایر آلناصر ، مهدی یوسفی ، فاضل مقدم ، عیدی منگری ، ابوالحسن ریسانی ، محمد رشیدی ، عباس فلاحیان کیشیاری ، محمد خاتمه بیگزاده ، جواد تمجیدی ، صاحب خان سارانی ، موسی سارانی ، سیفالالدین سارانی ، فریح نگهبان ، قاسم رشیدی ، مجید حسن و محمد مجید کیانزاده .



وزیر دارائی عقارن ظفر امروز آقای عنایت‌الله شاپوریان را بسمت معاون وزارت دارائی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر معرفی کرد . آقای شاپوریان بجای آقای رهبر عهده‌دار امور اداری وزارت دارائی خواهد بود .

آقای شاپوریان که دارای مدرک فوق لیسانس اقتصاد است یکی از صاحب‌معینان عالی رتبه وزارت دارائی می باشد . معاون جدید وزارت دارائی دوبار پیشکاری دارائی و مدتی ریاست هیات انتظامی وزارت دارائی را بعهده داشت و آخرین سمت وی مستشار مالی دفتر اقتصادی ایران در واشنگتن بود .

چشم ۴ آبان در کشور - های عزادار درمرکز ناصر برگزار نمیشود

سخنگوی وزارت امور خارجه اعلام کرد که چون بعضی از کشور ها به مناسبت درگذشت جمال عبدالناصر رئیس جمهوری

به خصوص که او از دوره محکومیت همه اعضاء و وابستگان به گروهش اطلاع داشت و می‌دانست که فرخ نگهبان به ۵ سال زندان محکوم شده بود

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

و وقتی در سال ۱۳۴۹ که از زندان آزاد شد تنها حدود ۳ سال از دوره محکومیت خود را گذرانده بود. با این حال در این تاریخچه، رفیق جزنی بدون آن که ندامت نامه نوشتن فرخ نگهدار به درگاه شاه که دلیل آزادیش قبل از موعد بود را ذکر نماید، می‌نویسد: "فرخ نگهدار، احسن و رشیدی نیز پس از ۳ سال از زندان آزاد شدند". در حالی که مجید احسن و قاسم رشیدی هر یک ۳ سال محکومیت داشتند ولی فرخ نگهدار ۵ سال محکومیت گرفته بود. این لاپوشانی حقیقت در مورد فرخ نگهدار، جلب توجه می‌کند. می‌دانیم که فرخ نگهدار بعد از قیام بهمن در رأس سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران قرار گرفت و لطمات شدید و جبران ناپذیری به آن وارد آورد، تا آنجا که این فرد تبهکار به دلیل سازشکاریها و خیانت‌هایش به نیروهای مبارز و انقلابی در جامعه در حالی که با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی نیز در سرکوب خونین توده‌ها همکاری کرد، امروز در کنار خمینی به منفورترین چهره در تاریخ معاصر ایران تبدیل گشته است. بی تردید اگر دلیل آزادی فرخ نگهدار از زندان که نوشتن ندامت نامه بود از طرف رفیق جزنی به همان صورتی که در واقعیت بود در این تاریخچه نوشته می‌شد و لاپوشانی نمی‌گردید، هواداران مبارز سازمان در کنار اعضای صدیق و انقلابی آن نظیر رفقا زهرا (اشرف) بهکیش، مجد رضا (کاظم) بهکیش، لیلا گلی آبکناری، سیامک اسدیان و... احتمالاً از اولین کسانی می‌بودند که او را از جایگاهی که به ناحق در آن قرار گرفته بود به زیر می‌کشیدند.

این هم قابل توجه است که جزنی از این که چه کسی از مرتب‌ترین به گروه وی و در کدام زندان عفو نوشته‌اند آگاه بود. مثلاً در مورد مجدمجید کیانزاد که به زندان کاشان تبعید شده بود، در تاریخچه مزبور نوشته است: "مجد کیانزاد از زندان کاشان تقاضای عفو نوشت و در ۴ آبان سال ۴۹ آزاد شد". با این حال وی از عفو نوشتن فرخ نگهدار سخنی به میان نیاورده

بخش دوم - نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

است. فرخ نگهدار پس از دسته بندی‌ای که در زندان تحت عنوان طرفداران مسعود احمدزاده و بیژن جزنی به وجود آمد، یکی از طرفداران پر و پا قرص رفیق جزنی بود.

مورد دیگر از برخوردهای غیر قابل توجیه و غیر اصولی رفیق جزنی که از آن نیز سکتاریسم و تعصب قسمتی استنباط می‌شود مربوط به نوشتن جزوه‌ای در زندان و ارسال آن به بیرون از زندان به اسم رفیق فرمانده جنگل یعنی علی اکبر صفائی فراهانی می‌باشد. این جزوه، "آنچه یک انقلابی باید بداند" نام دارد. جزنی نام نویسنده آن جزوه را ع. ص گذاشت و این توهم را به وجود آورد که آن جزوه را رفیق علی اکبر صفائی نوشته است.

مبداء افشای امر فوق، برخی زندانیان هم‌دوره رفیق جزنی بودند که در همان زندان وقتی از وجود این جزوه مطلع شدند بر مبنای اطلاعات و یا برخی قرائن از جمله با تشخیص وجود نظرات جزنی در این جزوه مطرح می‌کردند که آن را رفیق صفائی ننوشته بلکه خود بیژن جزنی نوشته است ولی امضای رفیق صفائی را روی آن گذاشته تا با استفاده از محبوبیت و اتوریته فرمانده جنگل، نظرات خودش را با اسم او اشاعه دهد. برخی نیز مطرح می‌کردند که از آنجا که گروه احمدزاده نظرات مدونی داشت ولی گروه جنگل فاقد آن بود، جزنی برای جبران این کمبود و القای این امر که آنها نیز نوشته‌ای داشته‌اند، دست به چنان کاری زده است. این موضوع، در زمان خود یکی از موضوعات مورد بحث و جدل در زندان بود که البته از طرف خود جزنی انکار می‌شده است. اما در سال ۱۳۷۸ همسر جزنی (میهن قریشی) تأیید کرد که جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" را بیژن جزنی در زندان نوشته و خود وی آن را از زندان قم به بیرون منتقل کرده است. همچنین مصطفی مدنی به عنوان یکی از زندانیان سیاسی و از تأیید

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

کنندگان نظرات جزنی در زندان، همزمان مطرح کرد که: "این نوشته را بیژن در سال ۱۳۴۹ در زندان قم نوشت و توسط همسرش به بیرون فرستاد. خود بیژن در زندان قم به میهن گفته بود که عامداً این مقاله را به نام صفائی نوشته و قصدش دادن اتوریت به صفائی بوده. ضمناً از نظر امنیتی خودش نیز زیر ضرب نمی‌رود و زیر آن را ابوعباس- رمص امضاء کرده بود". (نقل از "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی"، صفحه ۳۹۳). این موضوع در همان "جنگ" در صفحه ۶۷ از زبان همسر جزنی به این صورت شرح داده شده است: "یکی دیگر از نوشته‌های بیژن که از زندان قم بیرون آمد، جزوه‌ای است به نام "آنچه یک انقلابی باید بداند". بیژن این جزوه را به امضای ابوعباس- رمص به بیرون فرستاد. ابوعباس اسم مستعار صفائی فراهانی بود در دوره‌ای که او در اردوگاه‌های فلسطین تعلیمات نظامی می‌دید و در آنجا به دلیل قابلیت‌های نظامی به درجه سرگردی رسیده بود" (البته در این "جنگ" ع. ص به اشتباه مص تایپ شده است). خود جزنی در همین بخش از تاریخ شکل‌گیری چفخا (نشریه ۱۹ بهمن شماره ۴ صفحه ۴۹)، آن را "با امضای تابستان ۴۹ ع ص" ذکر کرده است. ع. ص یعنی علی اکبر صفائی.

در رابطه با جزوه مورد بحث (آنچه یک انقلابی باید بداند)، من، نویسنده این سطور نیز به عنوان عضوی از گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده که در جریان ارتباط گیری گروه خود با گروه جنگل بودم می‌توانم به عنوان یک شاهد از دانسته‌های خودم بگویم. در سال ۱۳۴۹ رفیق بهروز دهقانی، با هیجان و شادی به من گفت که با گروهی تماس برقرار شده که مثل ما معتقد به مبارزه مسلحانه هستند؛ و اضافه کرد که البته آنها نظر نوشته شده‌ای ندارند و به طریق دیگری به این ضرورت پی برده‌اند. همانطور که می‌دانیم گروه پویان، احمدزاده، مفتاحی پس از چهار سال مطالعه و برخورد

بخش دوم - نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

عینی و عملی با واقعیت‌های جامعه و به پشتوانه تجارب عینی و مبارزاتی برخی از اعضای گروه در ارتباط با کارگران و زحمتکش‌شان (به طور برجسته رفقای آذربایجان و تجربه رفقای کارگر در گروه)، و پژوهش‌های فراوان صورت گرفته از شرایط عینی جامعه، موفق به تدوین دلایل تئوریک ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران گردیده بود. ولی تئوری می‌بایست در عمل به کار گرفته می‌شد تا صحت آن معلوم گردد. در چنین وضعیتی، اطلاع از این که گروه دیگری هم در همان زمان معتقد به مبارزه مسلحانه می‌باشد، برای ما می‌توانست نشانه‌ای از وجود چنین ضرورتی در جامعه و تأییدی بر درستی آنچه گروه در تئوری به آن رسیده بود، باشد. از طرف دیگر وجود یک گروه انقلابی دیگر برای ما به معنی تقویت جبهه انقلاب علیه ضد انقلاب رژیم شاه بود. درست همین امور دلیل شادی و خوشحالی رفیق بهروز شده بود. اگر جزوه‌ای تحت عنوان "آنچه یک انقلابی باید بداند" از طرف رفیق صفائی نوشته شده بود، در تماس دو گروه در اختیار رفقای گروه ما قرار داده می‌شد و در این صورت رفیق بهروز و من نیز آن را می‌خواندیم و آنوقت فقدان نظر تدوین شده در نزد آن رفقا هم مطرح نمی‌شد. در حالی که جزوه‌ای به نام "آنچه یک انقلابی باید بداند" در نزد رفقای گروه جنگل، وجود نداشت. آن رفقا همانطور که گفته شد اساساً فاقد نوشته‌ای بودند که توضیح‌گر نظرات آنها باشد.

من همانطور که در مقاله "از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری" (به تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۹۰ - ۱۷ ژوئن ۲۰۱۱) نیز نوشته‌ام اولین بار جزوه مزبور را در سال ۱۳۵۲ پس از فرار از زندان و پیوستن دوباره به سازمان چریک‌های فدایی خلق در اولین خانه تیمی که پایگاه رفقای مرکزی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

بود، دیدم. نقل خاطره‌ای هم در این رابطه که بارها برای رفقای نزدیک خود تعریف کرده‌ام لازم است.



حضور زنان دوشادوش مردان در صحنه مبارزه مسلحانه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، ضربه محکمی به فرهنگ مردسالاری در جامعه بود. چریک‌های فدائی خلق مهرنوش ابراهیمی، شیرین معاضد و نسترن آل آقا از پیشگامان این مبارزه سترگ بودند.

در آن پایگاه، رفیق عزیز و فراموش نشدنی شیرین معاضد جزوه مزبور را به عنوان نوشته‌ای از رفیق علی اکبر صفائی به من داد. من با این تلقی که جزوه توسط فرمانده جنگل نوشته شده است آن را با ولع و خوشحالی به دست گرفته و مشغول خواندنش شدم. تصورم آن بود که این جزوه هم از همان عمق مارکسیستی‌ای برخوردار است که من قبل از تشکیل چریک‌های فدائی خلق در نوشته‌های رفقای گروهی که متعلق به آن بودم سراغ داشتم. اما چنین نبود و تازه هر چه آن را بیشتر خواندم، نظرات نادرست و انحرافات بیشتری در آن یافتم. پس از اتمام خواندن آن جزوه، پری (اسم سازمانی رفیق شیرین معاضد) پرسید نظرت چیست؟ من با حالتی که

بخش دوم - نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

مبادا بیان نظرم بی احترامی به رفیق فرمانده جنگل باشد گفتم، راستش آنطور که انتظار می‌رفت نیست، نوشته عمیقی نیست، سطحی است. رفیق شیرین حرف مرا تصدیق کرد و این باعث شد که با هم در مورد آن جزوه صحبت کنیم و موارد نادرست و نظرات انحرافی مطرح شده در آن جزوه را به یکدیگر بگوئیم. هم‌منظر بودن‌مان جای خوشحالی داشت و ما را هرچه بیشتر به هم نزدیک ساخت. اما نکته جالب که امروز کودکانه بودنش می‌تواند موجب خنده شود این بود که پس از همه صحبت‌هایی که من و شیرین در مورد نظرات انحرافی در آن جزوه با هم کردیم به یکدیگر گفتیم: خُب، به احترام آن رفیق که فرمانده یک حرکت مسلحانه قهرمانانه بود، این جزوه را کنار می‌گذاریم و دیگر کاری با آن نداریم. غافل از آن که اگر آن جزوه در جنبش پخش می‌شد (که از طرف سازمان ما تا آن زمان پخش نشده بود) با کنار گذاشتن ما اثراتش از بین نمی‌رفت. در آن روز نه من و نه رفیق شیرین این را هم نمی‌دانستیم که سازمان محبوب ما روزی از خط اصلی‌اش منحرف شده و به جایی خواهد رسید که آن جزوه را علیرغم همه سطحی بودن و انحرافاتش و علیرغم تناقض آشکارش با نظرات اعلام شده چریک‌های فدائی خلق، به طور غیرمسئولانه هم‌ردیف دو اثر مارکسیستی بسیار ارزشمند رفقا مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان معرفی کرده و خواهد نوشت که آن جزوه نیز "اساس تئوریک جنبش مسلحانه ایران را تشکیل می‌دهد. عین آن نوشته چنین است: "پیشاهنگان جنبش مسلحانه که پیشروترین و صادق‌ترین انقلابیون ایران را تشکیل می‌دادند، با تحلیل علمی از اوضاع اجتماعی- اقتصادی و سیاسی جامعه ایران کار خود را آغاز کردند. این تحلیل‌ها که در آثار "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" و "آنچه باید یک انقلابی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

بداند" ارائه شده‌اند، اساس تئوریک جنبش مسلحانه ایران را تشکیل می‌دهند" (نبرد خلق، ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق، شماره ۷ به تاریخ خرداد ۱۳۵۵). به واقع این از اولین جلوه‌های رسمی و آشکار نفوذ ایده‌های انحرافی و به تبع از آن، به کارگیری روش‌های غیر اصولی در سازمان ما بود (قرار دادن کتابی در سطح "آنچه یک انقلابی باید بداند" در کنار نام دو اثر ارزشمند رفقا پویان و احمدزاده و هم‌تراز نشان دادن آن با این دو اثر و در نتیجه اعتبار دادن به آن، نمونه‌ای از برخوردی غیر اصولی بود). با توجه به این که رفیق شیرین در پایبندی به اصول کمونیسم و حقیقت‌گویی نمونه برجسته‌ای در میان رفقای سازمان ما بود (من این ویژگی در مورد رفیق شیرین را قبلاً هم در نوشته‌ای ذکر کرده‌ام)، بی تردید اگر زنده بود عکس‌العمل درست خود را به این امر نشان می‌داد.

بر اساس تجربه امروز، معتقدم که من و رفیق شیرین می‌بایست ضمن حفظ احترام خود به شخصیت نویسنده (که تصور می‌کردیم از آن رفیق صفائی است)، آن جزوه را نقد می‌کردیم و حاصل نقدمان را در اختیار دیگر رفقای سازمان قرار می‌دادیم. در آن زمان آن جزوه در بیرون از سازمان پخش نشده بود، و الا نقد در سطح خارج از سازمان نیز ضروری بود. از نظر من، چنین کاری راه اصولی مبارزه ایدئولوژیک برای ارتقای سطح آگاهی مبارزین و پالایش نظرات صحیح و پرولتری از نظرات انحرافی بوده و هست- که باید بی هیچ ملاحظه‌ای در میان کمونیست‌ها رواج یابد.

جای تردید نیست که اقدام رفیق جزنی در گذاشتن امضای رفیق صفائی فراهانی زیر نوشته خود، با هر نیتی که صورت گرفته باشد- چه به قصد اتوریته سیاسی دادن به رفیق صفائی و رفع کمبود گروه جنگل در نداشتن نظرات تدوین شده، و چه به منظور اشاعه نظرات مورد قبول خود با بهره‌گیری از حسن نظر روشنفکران انقلابی نسبت به رفیق فرمانده جنگل

بخش دوم - نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

- در هر حال یک اقدام غیر اصولی و از نوع برخوردهای خرده بورژوا مآبانه بود. به خصوص اگر توجه کنیم که جزئی از سال ۱۳۴۶ یعنی بعد از دستگیری خود، رفیق صفائی را ندیده بود و نمی‌دانست که او در سال ۱۳۴۹ چه اعتقاداتی داشته و راجع به مسائلی که در آن جزوه مطرح شده چگونه می‌اندیشیده است. این اقدام در عین حال نشانه دیگری از این واقعیت است که رفیق جزئی از آغاز فعالیت چریکهای فدائی خلق در صدق اشاعه و نفوذ نظرات خود به درون سازمان چریکهای فدائی خلق و به خیال خود تقویت بخشی که از نظر او متعلق به گروه خود در این سازمان بودند برآمده بود. او بعدها نیز برای رسوخ دادن نظرات خود به درون سازمان ما تلاش زیادی کرد و این بار وی با نام خودش کوشید تا نظرات رفیق احمدزاده را در سازمان کنار زده و نظرات خود را به جای آن بنشانند که البته این کار را نه با انتقاد صریح و شجاعانه از آن نظرات بلکه به شکلی خزنده و گمراه کننده انجام داد. متأسفانه او بالاخره در کوشش خود موفق شد، موفقیتی که متأسفانه اثرات بسیار ناگوار و مخربی در جنبش انقلابی ایران به بار آورد.

در "تحلیل کوتاهی از تکوین و تکامل گروه پیشتاز جزئی - ظریفی" که بخشی از تاریخ جعلی مورد بحث می‌باشد، رفیق جزئی تحت عنوان "نشریات گروه"، ۱۳ صفحه را به توضیح و تشریح مطالب "آنچه یک انقلابی باید بداند" اختصاص داده است. طرز معرفی این جزوه با آب و تاب در ۱۳ صفحه، امروز برای کسانی که می‌دانند که آن جزوه را خود جزئی در زندان قم نوشته و نه رفیق صفائی در بیرون از زندان - آنهم در تابستان ۴۹ که شدیداً مشغول انجام کارهای تدارکاتی و شناسائی جنگل برای دست زدن به مبارزه مسلحانه بود - موجب تفریح است. مثلاً او در هر پاراگراف چنین

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مطالبی را نوشته است: "صفائی شناخت همه جانبه‌ای از رژیم به دست می‌دهد...." یا "صفائی خشونت و وحشیگری رژیم را در سرکوبی جنبش مسلحانه پیش بینی می‌کند..." یا "اینجاست که در می‌یابیم که برخورد صفائی و هم‌زمانش با رژیم در آغاز جنبش مسلحانه تا چه حد آگاهانه بوده است"، یا "صفائی می‌گوید..."، و غیره. در بخش نشریات گروه، رفیق جزنی حتی به "کمبودها و نارسائی‌های عمده" جزوه نوشته شده توسط خود نیز تحت نام "رساله" رفیق صفائی پرداخته است. قابل توجه است که او در تاریخچه مورد بحث چند بار آن نوشته را معرفی نموده و سعی کرده است در ذهن خواننده جا بیندازد که:

"رساله‌ای زیر نام "آنچه یک انقلابی باید بداند" در سال ۴۹ با امضای "تابستان ۴۹ ع-ص" برای انتشار در سطح عمومی توسط رفیق صفائی فراهانی تنظیم شده و با نظر دیگر اعضای هسته مرکزی به صورت فشرده‌ای از نظرات، مشی، تجارب سیاسی و مبارزاتی گروه در آمده است. با یورش پلیس در آذر و سپس بهمن ۴۹ انتشار این نشریه معوق ماند و بعدها منتشرشد". همچنین، تحت عنوان "تحلیل مختصری از "آنچه یک انقلابی باید بداند" نوشته است:

"این رساله در اواخر تابستان ۴۹ توسط رفیق شهید علی اکبر صفائی فراهانی نوشته شده. در این رساله تجارب و نظرات گروه در سال ۴۹ مورد توجه قرار گرفته و در حقیقت این رساله جمع بندی نظرات سیاسی-ایدئولوژیک و تجارب طولانی گروه است. این رساله در مدتی کوتاه تنظیم شده و نویسنده ضرورت شرح و بسط مطالب آن را احساس کرده..." و باز تأکید کرده است که:

بخش دوم - نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

"بر اثر تهاجم پلیس به گروه این رساله پس از مدتی تأخیر در بیرون از گروه انتشار یافت". در صفحات آخر نیز جزئی برای رفع هر گونه شبهه در مورد نویسنده واقعی "آنچه یک انقلابی باید بداند" تأکید می‌کند:

"آخرین یادآوری این است که امضای نویسنده "ع. ص" با توجه به موقعیت او و گروه انتخاب شده و این رساله در ایران نوشته و تمام شده است".

یک نشانه دیگر در مورد این که جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" نوشته خود جزئی می‌باشد و نه رفیق علی اکبر صفائی فراهانی، این امر است که رفیق جزئی معتقد بود پس از اصلاحات ارضی روستا اهمیت سابق خود را از دست داده است و باید دوره‌ای بگذرد تا دهقانان به مبارزه کشیده شوند. با این اعتقاد، وی به نام رفیق صفائی در جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" نوشته است:

"نویسنده به جریان‌هایی که مشی تقلیدی از چین را برگزیده و در صدد ایجاد پایگاه دهقانی و برپا کردن جنگ چریکی دهقانی هستند، هشدار می‌دهد و می‌گوید: "در حال حاضر هر گونه خیالبافی پیرامون زمینه‌های بالفعل انقلاب دهقانی و جنگ چریکی دهقانی با ناکامی روبرو خواهد شد". یا: "نگاهی عمیق به جامعه ما نشان می‌دهد که مبارزه مسلحانه یعنی تشکیل هسته‌های انقلابی از شهر آغاز خواهد شد... هسته‌های انقلابی نمی‌تواند پس از تشکیل، دست به جنگ‌های چریکی دهقانی بزنند زیرا طبقه دهقان و محیط روستاهای ایران در حال حاضر آمادگی انقلابی ندارد".

در حالی که درست متضاد با نظرات فوق که به واقع نظرات خود رفیق جزئی است، رفیق صفائی فراهانی واقعی، به مبارزه چریکی در روستا

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

معتقد بود و به هیچ وجه این اعتقاد را نداشت که گویا "محیط روستاهای ایران در حال حاضر آمادگی انقلابی ندارد". اگر در "آنچه یک انقلابی باید بداند" تأکید شده و یا در واقع جزئی تأکید می‌کند که "مبارزه مسلحانه یعنی تشکیل هسته‌های انقلابی از شهر آغاز خواهد شد"، رفیق صفائی واقعی به آغاز مبارزه در روستا اعتقاد داشت. این واقعیات را می‌توان در مقاله "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و روستا" مشاهده نمود. رفیق حمید اشرف نوشته است: "... در این هنگام بود که یکی از وفاداران خارج شده از کشور به ایران بازگشت. این رفیق (علی اکبر صفائی فراهانی) بود.... او به تنهایی و بدون هیچ اطلاعی از وضع کنونی گروه به ایران بازگشته بود. هدف او جمع آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستائی بود". بنابراین صفائی واقعی بر خلاف آنچه جزئی نوشته است معتقد نبود که "در حال حاضر هر گونه خیالبافی پیرامون زمینه‌های بالفعل انقلاب دهقانی و جنگ چریکی دهقانی با ناکامی روبرو خواهد شد"، بلکه اتفاقاً برعکس برای سازماندهی یک جنبش روستائی از فلسطین به ایران آمده بود. همچنین، صفائی بر خلاف جزئی که به تعدیل تضادها پس از فرم‌های ارضی معتقد بود و متوجه شدت گرفتن تضادهائی در روستا بین روستائیان و نظام سرمایه‌داری وابسته و ارگان‌های دولتی نبود، به گونه‌ای که رفیق حمید اشرف در همان جزوه نوشته است، روی "آمادگی منطقه لاهیجان به علت تضادهای شدید بین چایکاران و سازمان چای، بین دامداران و اداره منابع طبیعی و بین بوروکراسی و منتفدین از یک طرف و خلق از طرف دیگر"، حساب می‌کرد.

این را هم باید دانست که موقعی که رفیق جزئی جزوه "آنچه یک انقلابی باید بداند" را در زندان قم می‌نوشت، "تحلیل یک سال مبارزه

بخش دوم - نمونه‌هایی از تعصب قسمتی یا سکتاریسم

چریکی در شهر و روستا" از رفیق حمید اشرف هنوز نوشته نشده بود. بنابراین، به طور طبیعی این جزوه در اختیار وی قرار نداشت. (۱۰)

همچنین با کمی دقت به برخی مطالب "آنچه یک انقلابی باید بداند" با نظراتی که جزئی بعدها ارائه داد می‌توان یکسانی آنها را نشان داد. مثلاً این نظر در کتاب وی به نام "تاریخ سی ساله ایران" که: "دهقانان در سی ساله اخیر که فئودالیت‌ها روزهای آخر حیات خود را می‌گذرانند به جنبش توده‌ای کشانده نشدند و به مثابه نیروی ارزنده با نقش تعیین کننده در مبارزات ملی شرکت نکردند. اکنون پس از اصلاحات ارضی ضربه‌ای هشیار کننده لازم است تا آنها را به مبارزه بر ضد دستگاه حاکمه بکشد"، حتی در شکل جمله بندی نیز عیناً با نظری که وی با نام رفیق صفائی نوشته یکسان می‌باشد.

رفیق جزنی و گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده"

با برگشت به موضوع تاریخ جعلی در مورد چگونگی تشکیل چریک‌های فدائی خلق، تا اینجا تا حدودی دیدیم که در "تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیش‌تاز جزنی-ظریفی"، واقعیت گروه جنگل نفی شده و به جای آن گروه "جزنی، ظریفی" نشانده شده است. در ضمن در نوشته مزبور، اگر چه بخش‌هایی به کمبودها و نارسائی‌ها اختصاص داده شده است، ولی در مجموع رفیق جزنی تصویر مثبتی از هر دو گروه جزنی و گروه جنگل (که البته آنها را یکی معرفی می‌کند) به دست می‌دهد. در این قسمت مثلاً نه صحبت از مذهبی بودن این یا آن رفیق در کودکی یا نوجوانی‌اش مطرح شده، نه وجود خصلت‌های روشنفکرانه (روشنفکرانی که صرفاً شیفته مطالعه و بحث و گفتگو هستند) به آنها نسبت داده شده است و نه گفته شده است که آنها حالت محفلی داشته و مخفی کاری را رعایت نمی‌کردند و یکدیگر را به اسم و شهرت می‌شناختند... و غیره.

اما آیا شیوه برخورد جزنی نسبت به گروه رفیق مسعود احمدزاده نیز به همین گونه مثبت است؟ اگر به نشریه شماره هفت ۱۹ بهمن تئوریک رجوع کنیم می‌بینیم که چنین نیست. رفیق جزنی تصویری که از این گروه به خواننده می‌دهد تماماً تصویری منفی و مملو از عیب و ایراد است، به گونه‌ای که بی هیچ اغراقی می‌توان گفت که شرح تاریخچه گروه احمدزاده به شرح عیب و ایرادهائی که جزنی به آن وارد می‌کند، تبدیل شده است. انگار قرار بود به خواننده سال‌های ۵۰ تلقین شود که این گروه به صورتی که شما فکر می‌کنید نبود و نظر ستایش آمیز شما در مورد این گروه، رهبران آن و کل رفقای متشکل در آن واقعی نیست. مسلم است که انقلابی بودن، صداقت، خلاقیت و برخوردهای شجاعانه رفقای گروه احمدزاده با دشمن، مورد انکار رفیق جزنی قرار نداشت و جز این هم

بخش دوم - رفیق جزنی و گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده"

نمی‌توانست باشد. اما جزنی این طور جلوه می‌دهد که آنها (آن کمونیست‌های انقلابی) به گروهی تعلق داشتند که "یک گروه مخفی مارکسیست با برنامه‌ای صرفاً سیاسی و خصلت‌های روشنفکرانه" بود؛ و گویا در پایان سال ۱۳۴۸ تنها موقعی که آنها به مبارزه مسلحانه، گویا به همان خط مشی‌ای که رفیق جزنی و گروهش (به زعم او "گروه پیشتاز") خیلی جلوتر به آن رسیده بودند، دست یافتند، خصلت‌های روشنفکرانه خود را (البته تا حدی) به کناری نهادند. با تبعیت از منطق چنین برخوردی، گویا آنهمه خلاقیت و اعمال انقلابی و برخوردهای مبارزاتی بسیار مؤثر و انکار ناپذیر مبارزین متشکل در گروه احمدزاده که تحت نام جدید خود (چریک‌های فدائی خلق)، کمونیسم را در ایران زنده نمودند و خالق انقلابی‌ترین پدیده‌های نوین در جامعه ایران بودند، ربطی به ۴ سال کار تدارکاتی رفقای آن گروه نداشته و گویا همین که آنها انجام مبارزه مسلحانه را پذیرا شدند، یک باره از یک گروه روشنفکری به گروهی انقلابی غیر روشنفکری (تازه آن هم تا حدی) تغییر ماهیت دادند! به واقع جزنی با چنین برخوردی نه فقط خط بطلان بر منشاء واقعی همه آن اعمال انقلابی و خلاقیت‌ها کشیده است، بلکه نشان می‌دهد که متوجه نبود که در پشت مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق یک تئوری انقلابی وجود داشت. وانگهی نباید فراموش کرد که رفقای متشکل در گروه احمدزاده نیز همچون اکثر جوانان مبارز نیمه دوم دهه ۴۰، معتقد به مبارزه مسلحانه بودند و آن را ضرورت جامعه می‌دانستند ولی بحث بر سر چه موقع و چگونه باید آن را انجام دهند، بود. مثلاً در یک دوره گروه به مفهوم "تبلیغ مسلحانه رسید. با این توضیح که وقتی نتوانیم به طور مسالمت آمیز بین توده‌ها تبلیغ کنیم و به آنها آگاهی دهیم و زمینه تشکل را فراهم نمائیم باید این کار را در پناه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

سلاح و به وسیله آن انجام دهیم" (نقل از جزوه "شمائی از پروسه تکوین نظرات چریک‌های فدائی خلق ایران (۵۰-۴۶)" از چریک‌های فدائی خلق ایران-بهار ۱۳۵۸). ولی رفقای متشکل در گروه احمدزاده از چنان دید عمیق مارکسیستی برخوردار بودند که نمی‌توانستند در اینجا متوقف شوند. چرا که "تبلیغ مسلحانه" هنوز پاسخگوی مسئله اصلی انقلاب نبود.

مسئله اصلی به واقع تعیین شیوه اصلی مبارزه و ترسیم چشم اندازه‌ها و هدفی بود که در ارتباط دقیق با شرایط جامعه ایران باید در پیش گرفته می‌شد تا بتوان به در هم شکستن نیروی سرکوب قدرت حاکم و همراه با آن به تسخیر قدرت دولتی نایل آمد. این رفقا به این نکته مهم توجه داشتند که نیروئی که خود را انقلابی می‌نامد باید بداند که "مسئله اصلی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است" (لنین، "در باره قدرت دوگانه") و قدرت حاکمه یا همان "دولت" در سخن انگلس "مرکب از دسته‌های خاص افراد مسلح که زندانها و غیره را در اختیار دارند" (لنین، "دولت و انقلاب") می‌باشد. لذا در هر کشوری بدون پاسخ به این امر که چگونه باید این "دسته‌های خاص افراد مسلح که زندانها و غیره را در اختیار دارند" را از بین برد، نمی‌توان از شرکت آگاهانه در انقلاب سخن گفت. بنابراین در ایران هم مسئله اصلی این بود که چگونه می‌توان نیروی سرکوب قدرت حاکم یعنی ارتش امپریالیسم ساخته ایران و ضامم آن - که "زندانها و غیره"، ترور و شکنجه و... در سایه آن امکان وجود یافته‌اند- را در هم شکست تا بتوان قدرت دولتی حاکم را نابود و قدرت انقلابی طبقه کارگر را جایگزین آن نمود؟ در نتیجه می‌بایست به طور مشخص به چگونگی تشکیل طبقه کارگر در ایران و این امر که این طبقه در چه مسیری قادر به کسب قدرت سیاسی به دست خود گردد، پاسخ روشن و مشخصی داده می‌شد. این همان موضوع اصلی بود که طرح‌اش به این صورت و پاسخ به

بخش دوم - رفیق جزنی و گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده"

آن در آن زمان در نزد اغلب نیروهائی که از اعتقاد به مبارزه مسلحانه صحبت می‌کردند و از جمله گروه جزنی غایب بود. بنابراین، از همین‌جا می‌توان دید که برای رفقای مارکسیست - لنینیست گروه احمدزاده هرگز این امر که در چین یا کوبا انقلابیون با در پیش گرفتن مبارزه مسلحانه موفق به پیروزی رساندن انقلاب خود شدند، دلیلی برای انجام مبارزه مسلحانه در ایران نبود.

تصویر دیگری که رفیق جزنی سعی کرده از انقلابیون گروه احمدزاده به دست دهد این است که آنها "جوان" و بی تجربه بودند و از سابقه مبارزاتی برخوردار نبودند. جزنی، رفقای متشکل در این گروه را نه تنها فاقد "تجارب پراتیک" نامیده بلکه از نظر وی آنها "تربیت عمیق ایدئولوژیک" هم نداشتند. اینها را جزنی در مقایسه با گروه خود می‌گوید که به دلیل سابقه عضویت افرادش در حزب توده، از نظر وی هم دارای سابقه مبارزاتی بود و هم گویا "تربیت عمیق ایدئولوژیک" داشت!! وی در مورد گروه احمدزاده به طور مشخص مطرح می‌کند که این گروه "جو ان"، "در حالی که فاقد سابقه مبارزاتی قابل توجه بود و این کمبود الزاماً به صورت نارسائی تجارب پراتیک و تربیت عمیق ایدئولوژیک نمایان می‌شد، در عوض گروه از بد آموزی‌های مبارزات گذشته مصون بود" (نشریه ۱۹ بهمن شماره ۷ صفحه ۹). واقعیت این است که مطالعه سابقه مبارزاتی هر یک از رفقای گروه احمدزاده بیانگر آن است که در میان رفقای این گروه، مبارزین باتجربه و دارای سابقه مبارزاتی کم نبودند. اما اساساً "جوان" و "بی تجربه" نامیدن این گروه موقعی می‌تواند بار واقعی بیاید که نشان داده شود که آنها چه می‌بایست می‌کردند که نکردند و این دال بر "جوان" و "بی تجربه" بودن آنها می‌شد. شکی نیست که خود رفیق جزنی و برخی از رفقای هم گروهش از تجاربی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

برخوردار بودند که جوانان بعدی جنبش آن تجارب معین را در عمل تجربه نکرده بودند. ولی وقتی گفته شده که بی‌تجربگی در کار بوده است، باید نمود یا نمودهای مشخص آن نشان داده می‌شد و الاً این اتهام یادآور اتهام حزب توده است که چریک‌های فدائی خلق را "جوانان پرشور و بی‌تجربه" خواند- البته با این تفاوت که حزب توده این برخورد را از همان آغاز برای کوبیدن مبارزه مسلحانه، علیه چریک‌ها عنوان کرد. ثانیاً باید معلوم می‌شد که آیا بی‌تجربگی، خاص این گروه بود و یا کل جنبش کمونیستی از فقدان "تجارب پراتیک" در رنج بود؟ چرا که گذشتگان تجربه‌ای در این زمینه به جای نگذاشته بودند. اتفاقاً باید به طور مشخص پرسید که خود گروه جزئی کدام تجارب پراتیک را در جنبش به جای گذاشته بود و خود آن گروه از کدام تجارب پراتیک برخوردار بود که گویا در گروه احمدزاده نسبت به آن نارسائی وجود داشت؟ آیا به خاطر برخورداری گروه جزئی از تجارب پراتیک بود که ساواک توانسته بود در آن نفوذ کند؟ و... در حالی که می‌دانیم که حداقل گروه احمدزاده در طی چهار سال توانست به گونه‌ای کار مخفی خود را در شرایط دیکتاتوری حاکم پیش ببرد که پلیس امکان نفوذ در آن را پیدا نکرد. بنابراین اگر "نارسائی تجارب پراتیک" یک عبارت توخالی علیه گروه احمدزاده نیست، باید به طور مشخص از آن سخن گفت و نشان داد. والاّ جوان بودن یک فرد یا یک گروه به هیچوجه نمی‌تواند برای آن عیب محسوب شود بلکه باید به عملکرد آن فرد یا گروه توجه داشت. می‌دانیم که هم، گروه جنگل و هم، گروه احمدزاده با عملکردهای درخشان‌شان گروه‌های جوان بودند و دیدیم که آنها انقلابی‌ترین جوانان ایران را در خود متشکل نموده و توانستند عملکردهای تاریخ ساز داشته باشند.

اما در مورد این که از نظر جزئی عدم "تربیت عمیق ایدئولوژیک" گویا در گروه احمدزاده نمایان بود، نیاز به بحث مفصلی است که در انتهای این

بخش دوم – رفیق جزنی و گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده"
قسمت به آن خواهیم پرداخت.

حایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

اکنون از نزدیک به چگونگی برخورد بیژن جزنی به گروه "پویان،
مفتاحی، احمدزاده" بپردازیم.

بخش اول نوشته مربوط به گروه مورد بحث عنوان "پیش از تشکیل هسته" نام دارد. در این بخش رفیق جزنی مطلب را از شرح فعالیت جبهه ملی دوم در طی سالهای ۴۲- ۱۳۳۹ شروع می‌کند و با ذکر این امر که "در مشهد جبهه ملی دوم طی این دوره فعالیت چشمگیری داشت"، این نکته را عنوان می‌کند که "احزاب و جمعیت‌های وابسته به جبهه ملی در مشهد تمایلات مشخص مذهبی داشتند". او سپس از امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده نام می‌برد که "در این سالها دوره دوم متوسطه را می‌گذراندند و در چنین شرایطی به مبارزه رو می‌آورند". مسلم است که روی آوری پویان و احمدزاده در نوجوانی به سوی مبارزه (در سال ۱۳۳۹ آنها تنها ۱۴ سال سن داشتند)، از برخورداری آنها از آگاهی سیاسی و شناخت نسبی‌شان از جامعه و احساس مسئولیت‌شان در قبال توده‌های دربند ایران نشأت گرفته و بیانگر آن بود. اما در نوشته رفیق جزنی، این موضوع برجستگی ندارد بلکه خواننده برجستگی را در مذهبی بودن و داشتن ارتباط آنها با افراد سیاسی مذهبی می‌بیند. این موضوع با متن نوشته‌های زیر به خواننده القاء می‌شود: "پس از شکست جبهه ملی دوم نیز رابطه فکری پویان، مسعود احمدزاده و رفقای‌شان با طاهر احمدزاده که دیگر گرایش مشخص نهضت آزادی داشت ادامه یافت" (طاهر احمدزاده، پدر چریک‌های فدائی خلق مسعود و مجید احمدزاده بود). همچنین جزنی این موضوع را مطرح می‌کند که پویان در سال ۴۲ دانش آموز سال چهارم متوسطه بود و

بخش دوم - جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

"با همکاری عده‌ای از دوستانش، یک محفل مذهبی- سیاسی تشکیل داده بود". او البته دیگر نمی‌گوید که هدف آن محفل، مبارزه با رژیم شاه بود و در این جهت فعالیت می‌کرد.

شکی نیست که تا جایی که موضوع بر سر بیان تاریخ می‌باشد، ذکر این واقعیت که پویان یا احمدزاده در دوره کودکی و نوجوانی در محیط مذهبی قرار داشتند و کمونیست نبودند و غیره از ایرادی برخوردار نیست. اما این نکته در تاریخ نویسی جزئی جلب توجه می‌کند که وی در حالی که نقش تاریخ نویس به خود گرفته، در اولین معرفی‌اش از گروه احمدزاده روی قرار داشتن امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده در نوجوانی در محیط مذهبی و فعالیت سیاسی در آن محیط تأکید کرده. در حالی که سازمان‌های جبهه ملی، چه آمیخته با مذهب یا غیر آن، همگی غیر مارکسیست و دارای یک ماهیت مشترک (بورژوائی و خرده بورژوائی) بوده و قادر به پاسخ گویی به دردی از دردهای مردم نبودند. با این حال با درک شرایط آن مقطع که هیچ گروه و سازمان کمونیستی در جامعه وجود نداشت، فعالیت در درون سازمان‌های آن جبهه برای نیروهای آزادیخواه حتی با گرایش‌های چپ، قابل درک می‌باشد- کما این که خود پایه گذاران گروه جزئی هم سابقه فعالیت در درون سازمان‌های جبهه ملی را داشتند. در نتیجه اگر او قصد سابقه مذهبی تراشیدن برای گروه احمدزاده را نداشت، می‌بایست بر جنبه واقعی موضوع یعنی به امر در صحنه مبارزه بودن پویان و مسعود به مثابه دو نوجوان علیه رژیم شاه با استفاده از شرایط موجود، تأکید می‌کرد؛ چرا که مسئله برای این دو نوجوان، مبارزه علیه رژیم بود و نه تبلیغ مذهب. اتفاقاً در اعلامیه‌ای که پس از شهادت رفیق پویان در سال ۵۰ از طرف

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

چریک‌های فدائی خلق صادر شده، این موضوع به صورت کاملاً واقع بینانه چنین مطرح گشته است: "پویان" در حد همان شناخت ابتدایی از تضاد خلق با دشمن، به اعمالی نظیر پخش اعلامیه و به راه انداختن اعتصابات که جنبه سیاسی داشت در مدرسه و تشویق اطرافیان به فعالیت‌های سیاسی اقدام می‌نمود و در ضمن با مطالعه و بحث و تحلیل از مسائلی که در اطرافش اتفاق می‌افتاد، آگاهی سیاسی خود را رشد می‌داد."

این امر که جزئی در معرفی گروه احمدزاده سعی کرده بنیانگذاران این گروه را دارای سابقه مذهبی نشان دهد، در رابطه با آنچه در مورد رفیق عباس مفتاحی هم گفته است تقویت می‌گردد. وی نوشته است: "عباس هنوز بقایائی از افکار مذهبی سنتی را حفظ کرده بود. او به مارکسیسم گرایش داشت ولی هنوز نماز می‌خواند". به راستی طرح چنین مسائلی چه ربطی به تاریخ نویسی در مورد گروهی دارد که مارکسیسم - لنینیسم پایه نظری‌اش را تشکیل می‌داد؟ آیا در گروه احمدزاده و در آثار منتشر شده توسط این گروه کمترین اثری از تفکر مذهبی وجود داشت؟ می‌توان پرسید که چرا جزئی در مورد مذهبی بودن یا نبودن رفقای اولیه تشکیل دهنده گروه جنگل به کنکاش نپرداخته بود تا ببیند کدام یک از آنها در دوره دبیرستان در سن ۱۵-۱۴ سالگی گرایش مذهبی داشته‌اند، و یا کدام یک "به مارکسیسم گرایش داشت ولی هنوز نماز می‌خواند!" طبیعتاً چون از نظر وی آن رفقا به "گروه پیش‌تاز جزئی-ظریفی" تعلق داشتند و به هر حال گویا از سابقه عضویت جزئی و برخی یارانش در حزب توده نصیبی هم به آنها می‌رسیده است، پس آنها خود به خود از دوران بچگی و خُرد سالی کمونیست بوده و به بخش کارگری تعلق داشتند! به راستی که این نوع بررسی و تحلیل مسائل ربطی به مارکسیسم و شیوه علمی تاریخ نگاری مارکسیستی ندارد.

بخش دوم - جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

با توجه به این‌که جزئی با افتخار از عضویت خود در حزب توده سخن گفته و مثلاً در مورد گروه خود مطرح کرده است: "شرکت در چند دوره مبارزه، تماس با حزب توده و جریان‌های مارکسیست-لنینیستی مختلف موجب شد که گروه از نخست به مثابه جزئی از جنبش کارگری عمل کرده و به نحو قاطع مارکسیسم-لنینیسم را اساس مبارزه و شناخت خود قرار دهد (۱۹ بهمن شماره ۲ صفحه ۲۷)، وی عدم برخورداری افراد متشکل در گروه احمدزاده از سابقه فعالیت در حزب توده را نقص و عیبی برای این گروه محسوب می‌کند که گویا به این دلیل، همانند گروه جزئی "از نخست" به بخش کارگری تعلق نداشته و "به مثابه جزئی از جنبش کارگری" عمل نکرده و "به نحو قاطع مارکسیسم-لنینیسم را اساس مبارزه و شناخت خود" قرار نداده بود. در حالی که در واقعیت امر گروه احمدزاده از همان اول به طور قاطع بر اساس اعتقاد اعضایش به مارکسیسم-لنینیسم تشکیل شد و آگاه‌ترین کمونیست‌های ایران در آن متشکل بودند.

در عین حال باید دانست که این ادعای جزئی نیز که گویا "عباس هنوز بقیائی از افکار مذهبی سنتی را حفظ کرده بود. او به مارکسیسم گرایش داشت ولی هنوز نماز می‌خواند" منطبق بر واقعیت نیست و سندیت ندارد. نقی حمیدیان که یکی از اعضای گروه احمدزاده بود و با عباس مفتاحی هم‌شهری بوده و وی را از دوره‌ای که هر دو در دبیرستان تحصیل می‌کردند، می‌شناخت در مورد او نوشته است:

"عباس مفتاحی شاگرد اول کلاس بود... او مدام مطالعه می‌کرد. از کتاب‌های درسی گرفته تا هر کتاب دیگری. او در پانزده سالگی (در تابستان سال ۱۳۳۹) به طور تصادفی در پشت بام منزل یکی از هم‌کلاسی‌هایش با

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

کتاب‌ها و نشریات سال‌های قبل حزب توده و برخی آثار مارکس، انگلس و لنین آشنا شده بود. از همان زمان شیفته عقاید مارکسیستی شد و در شرایط خفقان پلیسی می‌کوشید بر دوستان و هم‌کلاسی‌های مطمئن تأثیر بگذارد. در تابستان سال ۴۲ درست بعد از شورش و قیام ۱۵ خرداد، عباس در جریان امتحان کنکور سراسری در تهران به فعالیت‌های سیاسی از قبیل پخش نشریات و غیره می‌پرداخت. طی دو سه سال در هر دیدار تصادفی میان ما، عباس محتاطانه حرف‌های به اصطلاح بودار مطرح می‌کرد. او در ادامه نوشته است: "روابط عباس مفتاحی و احمد فرهودی از قبل روابطی دوستانه و سیاسی بود. احمد با مارکسیسم آشنائی‌های اولیه داشت. اما گرایش نشان نمی‌داد. او بیشتر به کار اجتماعی علنی و نیمه علنی تمایل داشت.... عباس برای جذب احمد می‌بایست تفکر طبقاتی مارکسیستی را در او تقویت می‌کرد..." ("سفر با بال‌های آرزو"، صفحه ۲۰). چگونگی مارکسیست شدن عباس مفتاحی نشان می‌دهد که آنچه رفیق جزئی در مورد وی مبنی بر نماز خواندن و حفظ بقایای افکار مذهبی نوشته است، درست نیست و رفیق عباس از ۱۵ سالگی "شیفته عقاید مارکسیستی" بود.

انگار که از نظر جزئی فرد باید از نوجوانی عضو حزب توده می‌بود تا از نظر او غیر "جوان" و "سابقه دار" به حساب می‌آمد! رفیق عباس مفتاحی با توجه به آگاهی مارکسیستی والایش و همچنین با توجه به روحیه رزمندگی و خصال کمونیستی قابل تقدیرش، رفیق سازمانده بی‌باکی بود که موجب پیوستن تعداد زیادی از رفقای سرشناس بسیار تأثیر گذار (که بعداً با نام چریک فدائی خلق شناخته شدند) به گروه بود. در مورد رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده هم که در سال‌های ۴۲-۱۳۳۹، از نوجوانی دست به فعالیت سیاسی علیه دشمنان مردم ایران زده بودند، باید گفت

بخش دوم - جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

که آنها همان‌هائی هستند که امروز با آثاری که در ۲۴ سالگی با عمیق‌ترین دید مارکسیستی نوشته و از خود به یادگار گذاشته‌اند، و با اعمال انقلابی شدیداً تأثیر گذارشان بر مبارزات توده‌ها، در جنبش شناخته می‌شوند. در حقیقت رفقا پویان، مفتاحی، احمدزاده در رأس چریک‌های فدائی خلق، از زمره آن قهرمانان مارکسیست-لنینیست بی بدیلی بودند که در سال تاریخی ۵۰ و به گواه خود این تاریخ، آتش بر خرمن دشمن زدند و توصیف‌های شاعرانه‌ای چون "عاشقان شرز که با شب زیستند"، "دل به دریا افکنان"، "جویندگان شادی در مجری آتشفشان‌ها"، "خنجی خونین بر چهره یِ ناباورِ آبی"، "آذرخش" هائی که "در سخن خویش زیستند" و غیره انعکاسی از واقعیت وجود آنان و برازنده این کمونیست‌های صمیمی و صادق با توده‌های خویش، می‌باشند. به راستی که این سه رادمرد تاریخ معاصر ایران با اعمال و رفتارهای بی نظیر انقلابی خود چه در دوره فعالیت‌های مبارزاتی‌شان در جامعه و چه بعد از دستگیری و مقاومت در زندان و یا در مقابله مسلحانه با دشمن در خانه تیمی، ثابت کردند که به راستی "شیر آهن کوه" مردانی هستند که "تباهی، از درگاه بلندِ خاطره‌شان، شرمسار و سرافکننده می‌گذرد". همان انقلابیون مسلح که با زندگی سرشار از مبارزه و مرگ خونین سرفرازانه‌شان، خانه وطنشان را روشن کردند و در رشد و تکامل جامعه تأثیر پیشبرنده‌ای به جا گذاشتند و رفتند.

مهم است به این نکته نیز توجه شود که اولاً گروهی که از آن به عنوان گروه احمدزاده یاد می‌شود صرفاً شامل پویان و احمدزاده نمی‌شد که با توصیف دوران کودکی و نوجوانی آنان بتوان برای این گروه سابقه تراشید.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

آیا رفیق جزینی در گفتگوهائی که در زندان با رفقای دستگیر شده برای نوشتن تاریخچه‌اش داشته متوجه نشده بود که این گروه اساساً از به هم پیوستن کمونیست‌های انقلابی صدیق در نقاط مختلف ایران که علاوه بر مشهد، در تبریز، تهران و ساری فعالیت می‌کردند به وجود آمد که هر یک نیز سابقه مبارزاتی خاص خود را داشتند و "جوانان" بی ریشه نبودند؟ فراموش نباید کرد که در میان تشکیل دهندگان اولیه چریک‌های فدائی خلق رفقائی با سابقه مبارزاتی درخشان چون صمد بهرنگی و بهروز دهقانی قرار داشتند که در زندگی شخصی شان نیز هیچوقت مذهبی نبودند، و البته "افتخار" عضویت در حزب توده را هم نداشتند! امروز با توجه به حاکمیت یک رژیم مذهبی در ایران، در میان اکثر جوانان، نسبت به مذهب، زدگی وجود دارد و نیروهای راست و دشمنان مردم با سکولار نشان دادن خود از این واقعیت برای مقاصد ضد مردمی‌شان استفاده می‌کنند. آنها برای فریب مردم، به دروغ این طور تبلیغ می‌کنند که گویا با جدائی دین از دولت و سکولاریزه شدن دولت حاکم (صرفنظر از این که چه ماهیتی داشته و مدافع منافع کدام طبقه باشد) سعادت به جامعه روی خواهد آورد. اما، در شرایط آن روز جامعه، وضع به گونه‌ای دیگر بود. در آن زمان، مردم از روحانیون وابسته به دربار و از خیلی از آخوندها متنفر بودند و برخلاف آنچه تبلیغ شده مردم ایران خواهان یک حکومت مذهبی نبودند. کما این که خمینی با آگاهی بر نظر منفی اکثر توده‌ها نسبت به آخوندها، قبل از به قدرت رسیدن برای فریب توده‌ها مطرح کرد که روحانیون در حکومت دخالت نخواهند کرد و خود وی وقتی به ایران بیاید در قم سکنی خواهد گزید و اداره امور به دست سیاستمداران "لایق" سپرده خواهد شد. با این حال، مذهب همانند امروز مورد تهاجم قرار نداشت و معیار انقلابی و مترقی بودن نیز با مبارزه علیه دشمن سنجیده می‌شد. در هر حال واقعیت این است که

بخش دوم - جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

هنگامی که گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" تشکیل شد، از همان آغاز، مارکسیسم-لنینیسم را اساس ایدئولوژی خود قرار داده بود و این گروه از همان آغاز به جنبش کارگری تعلق داشت.

رفیق جزنی در مورد رفقا پویان و احمدزاده همچنین مطرح کرده است که: "پویان در سال ۴۵ مارکسیست شد. مسعود احمدزاده تا سال ۴۶ هنوز بقایای افکار قبلی خود را حفظ کرده بود". معلوم نیست که جزنی بر چه اساسی تاریخ‌های فوق را مطرح کرده است که البته درست نیستند. این راهم باید دانست که مارکسیست شدن رفقای اولیه تشکیل دهنده این گروه از نوع مارکسیست شدن معمول خیلی‌ها نبود که صرفاً به دلیل عدم باور به خدا و یا خواندن منابعی از حزب توده و چند کتاب توضیحی در مورد مارکسیسم، کمونیست و مارکسیست شده و یا به این نام خوانده شده باشند. نوشته‌های دو رفیق مورد بحث که حکایت از فهم عمیق آنها از مارکسیسم-لنینیسم دارد بی نیاز از هر گونه توضیحی، چگونگی مارکسیست شدن آنها را نشان می‌دهد. به طور برجسته، رفیق مسعود با برخورداری از هوش کم نظیر یک نابغه، کسی نبود که به صرف خواندن مثلاً "اصول مقدماتی فلسفه" خود را ماتریالیست و مارکسیست بخواند. واقعیت این است که این رفیق با عشق به توده‌های دربند ایران و در جستجوی راهی برای کمک به رهائی آنان، علاوه بر مطالعه کتابهای مربوط به مبارزه طبقاتی، با مطالعه اقتصاد و فلسفه مارکسیسم آنها هم از منابع اصلی یعنی خود آثار مارکس و انگلس که توأم با ترجمه برخی از آثار آنها بود، خود را مارکسیست خواند. رفیق مسعود احمدزاده مشخصاً اقدام به ترجمه کتاب انگلس (منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت) نمود. این کتاب تأثیر

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

عمیقی روی او داشت به طوری که وقتی ترجمه آن را به اتمام رساند با توجه به جذب عمیق آموزش‌های آن کتاب در رابطه با ماتریالیسم دیالکتیک، گرهی که در ذهن خود در مورد ماتریالیسم داشت را حل شده یافت و این را به رفقایش اعلام نمود. در آن زمان رفقا با افراد بسیاری مستقیماً در ارتباط بودند. از جمله رفیق مسعود با اسماعیل خوئی (شاعر) در تماس بود و ترجمه این کتاب را با یاری او به پایان رساند. خوئی در برنامه‌ای مربوط به چهلمین سالگرد رستاخیز سپاه‌کل در بی بی سی مطرح کرد که مسعود به هنگام ترجمه کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" از انگلس با وی در ارتباط بود و در مورد برخی مطالب آن ترجمه با وی مشورت می‌کرد.

اظهارات فوق‌الذکر از رفیق جزنی در مورد رفقا پویان و احمدزاده، رفقائی که با آثار خود هویت سیاسی-ایدئولوژیکی چریک‌های فدائی خلق را به جامعه شناسانند و از آنها به حق باید به عنوان مارکسیست - لنینیست‌های راستین و کبیر ایران یاد کرد، در رژیم جمهوری اسلامی و در شرایطی که نفرت از مذهب در میان بسیاری از جوانان آگاه و مبارز ما رواج دارد، در دست نیروهای راست و بسیاری از نان‌آلوده خورهای این رژیم و کسانی که با قلم خود به ارتجاع و دشمنان توده‌ها خدمت می‌کنند، متأسفانه به وسیله‌ای برای کوچک جلوه دادن و کوبیدن این دو رفیق ارزنده ما و از این طریق چریک‌های فدائی خلق قرار گرفته است. در این مورد می‌توان از جمله کتاب "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران" را گواه گرفت. نویسنده آن شخصی به نام مازیار بهروز است که آن کتاب را به مثابه یک کار آکادمیک در آمریکا به زبان انگلیسی نوشته است. اما با توجه به محتوای این کتاب و مسائل غیر واقعی‌ای که در آن درج شده، وزارت ارشاد جمهوری اسلامی انتشار و پخش آن در ایران را در جهت انحراف نظر جوانان

بخش دوم - جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

مبارز ایران و به خصوص مخدوش کردن خط انقلابی چریک‌های فدائی خلق در نزد آنان، ضروری دانست؛ و در نتیجه این کتاب ترجمه و به طور وسیع در ایران و خارج از ایران پخش شده است. با در نظر گرفتن این واقعیت که شناخت از ماهیت نویسنده یا مترجم، تا حدی به انسان‌های هشیار، هدف و مقاصد از انتشار یک مطلب و در اینجا یک کتاب را می‌شناساند، لازم است تأکید شود که صرفنظر از این که نویسنده کیست، مترجم کتاب مذکور از انگلیسی به فارسی، یک توده‌ای سابق و فردی توأب به نام مهدی پرتوی می‌باشد. توأب در زندان‌های رژیم جمهوری اسلامی در دهه‌های ۶۰، زندانی سیاسی‌ای بود که در زندان علیه دیگر زندانیان سیاسی با نیروهای سرکوبگر همکاری می‌کرد و خود عامل سرکوب بود؛ به طوری که توأب‌ها برای اثبات وفاداری خود به پاسداران رژیم، کاسه داغ‌تر از آتش بوده و دمار از روزگار زندانیان سیاسی مقاوم در می‌آوردند. در ضمن، مهدی پرتوی امروز در میان نیروهای آگاه جامعه به عنوان همکار وزارت اطلاعات شناخته می‌شود. بنابراین، باید واضح و مشخص باشد که اگر این کتاب با ارائه اطلاعات نادرست و حکم‌های ضد انقلابی در خدمت گمراه کردن ذهن جوانان ما قرار نداشت، نه مترجمش یک توأب همکار نیروهای سرکوبگر در ایران می‌بود و نه اساساً کتاب امکان می‌یافت تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی در سطح وسیعی در ایران پخش شود.

آنچه در کتاب "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران" در رابطه با چریک‌های فدائی خلق مطرح شده از یک طرف تماماً بر اساس تاریخچه نوشته شده توسط بیژن جزنی به تحریر در آمده است، و از طرف دیگر آن کتاب مشخصاً منعکس کننده نظرات و برخوردهای سازمان " فدائیان

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

اکثریت" و دیگر نیروهای راست و ضد انقلابی در مورد چریک‌های فدائی خلق و بنیانگذاران و تئوریسین‌های آنها می‌باشد. روش برخورد به چریک‌های فدائی خلق در این کتاب نیز درست به همان صورتی است که باند فرخ نگهدار در سال‌های اول بعد از قیام بهمن برای فریب نیروهای هوادار سازمان در پیش گرفت، یعنی کوبیدن تئوری و واقعیت چریک‌های فدائی خلق و بنیانگذاران و تئوریسین‌های واقعی‌شان ضمن دفاع ظاهری از بیژن جزنی. نویسنده کتاب (مازیار بهروز) در توصیف گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده تماماً از روی دست تاریخ نگاری بیژن جزنی رونویسی کرده و نوشته است: "مسعود احمدزاده هروی (۱۳۲۶-۵۱) و امیرپرویز پویان (۵۰- ۱۳۲۶)، گروهی را رهبری می‌کردند که، برخلاف دیگری {منظورش از دیگری گروه جزنی است که در مورد این گروه در صفحات قبل کتابش به گونه‌ای که خود جزنی از آن گروه توصیف کرده نوشته است}، از فعالان جوان تشکیل می‌شد که پیشینه جبهه ملی و مذهبی داشتند و در فعالیت سیاسی کم تجربه و نسبت به تئوری مارکسیستی کم اطلاع بودند. احمدزاده و پویان به شدت مذهبی بودند و در شهر بومی خود مشهد، در استان خراسان، چندین محفل سیاسی - مذهبی تشکیل داده بودند تا در جنبش مخالف رژیم فعالانه‌تر مشارکت جویند" (صفحه ۹۵ کتاب مزبور). همانطور که مشاهده می‌شود، کلمه و عبارت و جمله به کار برده شده در اینجا چون "جوان" و "کم تجربه" و "نسبت به تئوری مارکسیستی کم اطلاع بودند" همان‌هایی است که جزنی در نوشته خود سعی در القای آن به نیروهای جنبش کرده بود. البته ایشان یک محفل سیاسی- مذهبی مطرح شده از طرف جزنی را به میل خود (به منظور تأکید بر گویا غیر مارکسیست نشان دادن گروه احمدزاده) تکثیر کرده و از آن "چندین محفل" در آورده است. همچنین اگر جزنی فقط به ارتباط مسعود و پویان با طاهر احمدزاده که

بخش دوم - جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

مبارزی ملی و ضد امپریالیست و غیر کمونیست بود اشاره کرده، ایشان با فرصتی که نوشته جزنی در اختیارش گذاشته بر شدت اظهارات جزنی افزوده و تأکید کرده است که آنها "به شدت مذهبی بودند".

آنچه در کتاب مذکور واضح و کاملاً چشمگیر می‌باشد این است که نویسنده آشکارا در پوشش دفاع از جزنی به تحقیر گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده پرداخته و نظرات رفیق احمدزاده را می‌کوبد. او در سراسر این بخش از کتابش مرتب جزنی و احمدزاده را در مقابل هم قرار داده و در حالی که به تعریف و تمجید از جزنی به عنوان "نظریه پرداز بزرگ مارکسیست و بنیانگذار فدائیان" می‌پردازد، با تحریف نظرات احمدزاده آنها را نادرست و غیر واقعی و بی ربط به جامعه ایران جلوه می‌دهد. مثلاً می‌نویسد که احمدزاده به تئوری توطئه اعتقاد داشته و قدرتهای خارجی را عامل بدبختی مردم ایران می‌دانست. عین جمله وی چنین است: "احمدزاده عامل خارجی را سرنوشت ساز می‌دانست {منظورش امپریالیسم می‌باشد} ولی جزنی چون "قابل تر" بود و "درک عمیقی از تاریخ معاصر ایران داشت"، "همواره می‌کوشید عوامل داخلی و خارجی را در یک ارتباط دیالکتیکی قرار دهد". این را هم باید دانست که باند فرخ نگهدار بعد از قیام بهمن تلاش نمود که نام "فدائیان" را به جای چریک‌های فدائی خلق در جنبش رواج دهند که نویسنده "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران" نیز از این عنوان برای معرفی چریک‌های فدائی خلق استفاده می‌کند.

مازیار بهروز که به خاطر ماهیت کارش قادر نبود و خواهان آن هم نبود که بین نیروهای واقعاً کمونیست و اپورتونیست‌های درون جنبش

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

کمونیستی مرزی ترسیم نماید، بر موفقیت کمونیست‌ها در دهه ۵۰ در آفرینش یک تاریخ پر افتخار در جنبش کمونیستی در پرتو تئوری‌های تدوین شده توسط رفیق امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده قلم بطلان کشیده و از سلطه اپورتونیسیم بر جنبش کمونیستی ایران به عنوان ناکامی کمونیسم در ایران سخن می‌گوید. او "ناکامی" مورد نظر خود را در مورد مشخص چریک‌های فدائی خلق در آن دهه به این صورت توضیح می‌دهد که به خاطر دگماتیسمی که وجود داشته گویا "نظرات جزئی هیچ گاه مورد توجه قرار نگرفت". از این سخن منطقاً باید نتیجه گرفت که والا (در غیر این صورت) چپ در ایران دچار ناکامی نمی‌شد. در مقابل، او در مورد نظرات رفیق احمدزاده نوشته است که گویا آن نظرات بر اساس مدل کشورهای بی‌خبر بود که در آنها "طبقه دهقان انقلابی عامل تعیین کننده‌ای به شمار می‌رفتند" و منطبق بر جامعه ایران نبود و...

به راستی پرسیدنی است که مازیار بهروز یا مترجم تواب و همکار وزارت اطلاعات کدامیک "مارکسیست" و طرفدار قدرت‌گیری و نه "ناکامی" چپ در ایران هستند که چنین گویا با دلسوزی به اصطلاح دلیل "ناکامی چپ در ایران" را یادآور می‌شوند!!؟ در این کتاب اینطور دیده می‌شود که نویسندگان شدیداً نگران آن است که مبدا جوانان امروزی دنبال کتاب رفیق مسعود احمدزاده بروند و آنوقت باز چپ دچار "ناکامی" گردد! لذا به آنان یادآوری می‌شود که "نظریه پرداز بزرگ مارکسیست" در ایران بیژن جزئی است و در نتیجه جوانان چپ در ایران باید از او بیاموزند تا دچار ناکامی نگردند! آیا نویسندگان به خاطر دلسوزی به سرنوشت "چپ در ایران" است که در این کتاب سعی کرده است تا جزئی را به عنوان "نظریه پرداز بزرگ مارکسیست" به جوانان بشناساند؟ آیا رفیق جزئی واقعاً مورد احترام نویسندگان کتاب بوده و یا او طرفدار مثلاً "تبلیغ مسلحانه" مورد نظر جزئی در

بخش دوم - جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

ایران بود یا هست؟ جواب سئوالات فوق منفی است. واقعیت این است که کتاب "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران" به منظور کوبیدن خط انقلابی چریک‌های فدائی خلق و برای خام کردن و فریب انسان‌های ظاهر بین، سعی کرده است به خودش چهره طرفداری از رفیق بیژن جزنی بدهد. یعنی در اینجا همان تاکتیکی به کار گرفته شده است که فرخ نگهدار و باندش برای انحراف نظر هواداران سازمان چریک‌های فدائی خلق و دور کردن آنها از نظرات درج شده در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"، به آن متوسل شده بودند. در کار این فریب و ریاکاری، مازیار بهروز حتی کتابش را هم به رفیق بیژن جزنی تقدیم کرده است. در حالی که در واقعیت امر اگر او کمترین نزدیکی با آزادیخواهی بیژن جزنی و کمترین اشتراک با ضدیت این رفیق با امپریالیسم و دیکتاتوری در ایران داشت هرگز اجازه نمی‌داد که کتابش توسط مهدی پرتوی تواب و همکار وزارت اطلاعات ترجمه شود. در حالی که چون محتوای کتاب "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران" خلاف حقیقت بوده و مبشر ایده‌های انحرافی در جامعه ایران می‌باشد، بنابراین طبیعی است که پرتوی، همکار وزارت اطلاعات آن کتاب را ترجمه کند و وزارت ارشاد جمهوری اسلامی هم به آن اجازه انتشار دهد. بنابراین خواننده خود باید هشیار باشد تا دریابد دلیل آن تعریف و تمجیدها از جزنی و در مقابل او کوچک جلوه دادن رفیق مسعود احمدزاه و غیر واقعی و غیر منطبق نشان دادن نظرات وی با شرایط جامعه ایران و به طور کلی کوشش در ایجاد بدبینی نسبت به نظرات رفیق مسعود احمدزاده برای چیست!

در جای جای کتاب "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران"

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

سخنانی به نفع جزئی و گروه وی مطرح شده که برخی با ارائه اطلاعات کاملاً نادرست همراه است. مثلاً از جمله اطلاعات نادرست در کتاب مذکور ظاهراً در تأیید رفیق جزئی، این امر است که گویا گروه جزئی سازمانده تظاهرات توده‌ای در رابطه با مرگ جهان پهلوان تختی بوده است. مثلاً نوشته شده است: "... سازمانده اصلی تظاهراتی بود که به دنبال مرگ مشکوک غلامرضا تختی، قهرمان کشتی، در آذر ۱۳۴۵ صورت گرفت" (صفحه ۹۵). این مطلب در تاریخ‌نگاری مازیار بهروز بیشتر به مثل معروف خسن و خسین هر سه دختران معاویه بودند شباهت دارد. اولاً تاریخی که ارائه شده نادرست می‌باشد. در آذر ۱۳۴۵ هنوز تختی زنده بود و در نتیجه تظاهراتی به خاطر مرگ او در آن تاریخ صورت نگرفته بود!! ثانیاً اولین تظاهرات برپا شده در اعتراض به مرگ مشکوک تختی روز ۲۳ دیماه ۱۳۴۶ یعنی در هفتم روز مرگ او صورت گرفت. تظاهرات بسیار گسترده بعدی هم در چهل‌م مرگ تختی بود. ثالثاً در تاریخ‌های ذکر شده، رفقا جزئی و سورکی دستگیر شده و در زندان بودند و بقیه رفقای مرتبط با آن دو رفیق نیز برای گریز از دستگیری مجبور به اختفای خود شده و در نتیجه امکان سازماندهی نداشتند. رابعاً چه تظاهرات هفتم و چه چهل‌م مرگ تختی، تظاهرات خود انگیخته توده‌ای بودند و هیچ نیروئی آن را سازمان نداده بود بلکه خشم از رژیم شاه در رابطه با کشتن تختی که کشتی‌گیر مردمی و قهرمان برای توده‌ها بود آنها را به طور خود انگیخته به خیابان کشانده بود. اساساً برای سازماندهی چنان تظاهرات عظیم نیاز به وجود یک نیروی متشکل قوی بود که در آن مقطع در ایران تحت سلطه دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز رژیم شاه موجودیت نداشت. بنابراین واضح است که این اطلاعات نادرست را نویسنده کتاب ظاهراً برای اعتبار دادن به جزئی و گروه وی مطرح کرده است. به طور کلی هدف از این برخوردهای به ظاهر تأییدآمیز از

بخش دوم - جایگاه بنیانگذاران و تئوریسین‌های چریک‌های فدائی خلق در تاریخ جعلی!

بیژن جزنی آن است که اگر جوانی در ایران با دید غیر طبقاتی و بدون توجه به ماهیت نویسنده و مترجمش به مطالب این کتاب نگرسته و مطالب نوشته شده را بی هیچ تعمقی بپذیرد، باید دنبال توصیه‌های این کتاب در زمینه مورد بحث را گرفته و برای یادگیری مارکسیسم به سراغ کتاب‌های بیژن جزنی برود، و دور نوشته‌های پویان و احمدزاده و پروان صدیق آنها (آثار مربوط به تشکل چریک‌های فدائی خلق کنونی) را خط کشیده و اساساً به آنها نزدیک هم نشود. این از نوع همان برخوردی است که سعید حجاریان، مؤسس اولیه وزارت اطلاعات و طراح پروژه کلان اصلاحات خاتمی، در یک سخنرانی در خطاب به دانشجویان انجام داد. وی به آنها خط داد که اگر می‌خواهید با مبارزه مسلحانه دهه ۵۰ آشنا شوید به جزوه "تبلیغ مسلحانه" تورج بیگوند رجوع کنید. نام کامل آن جزوه «تبلیغ مسلحانه» انحراف از مارکسیسم- لنینیسم» می‌باشد. در توضیح این جزوه هم باید گفت که پس از ضربات سنگین وارده به سازمان چریک‌های فدائی خلق در سال ۱۳۵۵، تعدادی از این سازمان جدا شده و به حزب توده پیوستند و حزب توده جزوه مذکور را در شرایطی که تورج بیگوند شهید شده بود (آنهم در صفوف سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران) به او منتسب نمود و وی را رهبر شهید گروه منشعبین معرفی کرد. در جزوه «تبلیغ مسلحانه»، انحراف از مارکسیسم- لنینیسم» تماماً علیه مبارزه مسلحانه و نظرات اولیه چریک‌های فدائی خلق و مشخصاً علیه رفیق مسعود احمدزاده تبلیغ شده است. بنابراین رهنمود سعید حجاریان به دانشجویان برای خواندن آن جزوه - گویا برای درک چرایی و فهم مبارزه مسلحانه در ایران!!- بی دلیل نبود. این نیز قابل تأکید است که مقایسه دو طرز برخورد همگون یاد شده در بالا

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

بی شک برای خواننده آگاه جای تردید باقی نخواهد گذاشت که در اینجا نوشته‌های رفیق جزنی با نوشته منتسب به تورج بیگوند یکسان گرفته نشده بلکه منظور آدرس غلط دادن به جوانان ایران از طرف قلم به دستان خدمت گزار ارتجاع جمهوری اسلامی می‌باشد. در ضمن اشتباهات و "سهل انگاری"های فراوانی در کتاب مزبور به چشم می‌خورد، به طوری که ذکر همه اشتباهات، "سهل انگاری"ها و اطلاعات غیر واقعی ارائه شده در کتاب "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران"، می‌تواند مطلب یک کتاب را تشکیل دهد. یکی دو نمونه عبارتند از: تاریخ تولد مسعود احمدزاده و امیرپرویز پویان در این کتاب ۱۳۳۶ ذکر شده که نادرست است و تاریخ تولد هر دوی آن رفقا ۱۳۲۵ می‌باشد. همچنین تاریخ شهادت رفیق مسعود احمدزاده هم به نادرست ۱۳۵۱ قید شده است. در حالیکه این رفیق سرفراز در ۱۱ اسفند ۱۳۵۰ همراه با تعداد دیگری از چریک‌های فدائی خلق توسط رژیم جنایتکار شاه تیرباران شد.

واضح است که در اینجا از کتاب "شورشیان آرمانخواه - ناکامی چپ در ایران" - که با الگو قرار دادن تاریخچه نوشته شده توسط جزنی، در مورد چریک‌های فدائی خلق نوشته شده- تنها به عنوان یک نمونه نام برده شد. واقعیت این است که این قبیل نوشته‌ها و حتی تاریخچه‌هایی که از موضع غیر مغرضانه در مورد چریک‌های فدائی خلق در رژیم جمهوری اسلامی به تحریر در آمده‌اند، همگی منبع خود را تاریخ جعلی مورد بحث، قرار داده و از این طریق به نوبه خود در خدمت تکرار و بسط هر چه بیشتر محتوای غیر واقعی آن قرار گرفته‌اند.

بخش سوم

خصوصیات گروه احمدزاده از نظر تاریخ جعلی

در تاریخچه‌ای که در نشریه ۱۹ بهمن تئوریک درج شده، رفیق جزنی "زندگی گروه" احمدزاده را به دو دوره تقسیم کرده است. دوره اول را از اواخر سال ۴۶ تا اواخر سال ۴۸ در نظر گرفته و مطرح کرده که گروه هنوز به مشی مسلحانه نرسیده است؛ و دوره دوم از اوایل سال ۴۹ تا فروردین ۵۰. او در رابطه با دوره اول دست به عیب جوئی‌های آشکار زده و آنها را تحت عنوان خصوصیات گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده که گویا ویژگی‌های آن در دوره اول بوده، مطرح نموده است. جزنی در رابطه با گروه خود هم که از آن به عنوان "گروه پیشناز جزنی- ظریفی" نام می‌برد و از نظر وی در برگرفته گروه جنگل نیز می‌باشد، تحت عنوان "ویژگی‌های عمده گروه"، چهار خصوصیت برشمرده و همه آنها را مثبت و در خدمت به جنبش ارزیابی کرده و در آخر نیز تأکید کرده است که: "این ویژگی‌ها علی‌رغم کمبودها و نارسائی‌های یاد شده، چهره‌ای مبارز به گروه می‌بخشد". اما، در مورد ویژگی‌ها و یا خصوصیات گروه احمدزاده (به گفته او در دوره اول)، جزنی چهار خصوصیت برای آن بر می‌شمارد که جمعندی آن از نظر وی چنین است: "مجموعه این خصوصیات به گروه سیمای یک گروه مخفی مارکسیست، با برنامه‌ای صرفاً سیاسی و خصلت‌های روشنفکرانه را می‌بخشد".

اولین خصوصیت: آموزش مارکسیسم و شناخت جامعه

رفیق جزنی بر اساس تقسیم بندی حیات گروه احمدزاده از نظر خود،

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

در اثبات این امر که گویا این گروه "خصلت‌های روشنفکرانه" داشت، یکی از نشانه‌ها را به عنوان اولین خصوصیت، چنین مطرح کرده است:

"اولین خصوصیت گروه، گرایش به آموزش تئوریک مارکسیسم-لنینیسم و شناخت جامعه بود". اصولاً از نظر هر مبارز کمونیست، این امر باید به عنوان حُسن تلقی شود. اما از نظر رفیق جزئی چنین نیست و او، این را اولین خصوصیت دارای عیب و ایراد گروه احمدزاده برمی‌شمارد. رفیق احمدزاده توضیح داده بود که حزب توده "حتی نتوانست برای مراحل بعدی مبارزه یک سابقه تئوریک و تجربی فراهم کند. به این ترتیب، در شرایط خفقان و ترور، در شرایط شکست مبارزه خلق ما، در شرایطی که روشنفکران انقلابی عمدتاً فاقد هرگونه سابقه تئوریک و تجربی بودند، کار از نو باید شروع می‌شد. پس جنبش نوین کمونیستی پا گرفت. تجمع ساده نیروها آغاز شد. هدف از این تجمع، نه جمع آوری نیرو و تعرض دوباره بلکه تعمیق در شرایط و پیدا کردن راه نوین مبارزه بود" (تأکید از نویسنده این سطور می‌باشد). سپس او نوشته بود که: "گروه ما نیز همین جریان را از سر می‌گذراند. گروه ما نیز با هدف عاجل آموزش مارکسیسم- و تحلیل شرایط اقتصادی- اجتماعی میهن ما تشکیل شده بود". رفیق جزئی با نادیده گرفتن کلمه "نیز" و تکرار آن در نقل قول بالا مطرح می‌کند: "احمدزاده در "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" در باره تشکیل گروه می‌نویسد: "گروه ما با هدف عاجل آموزش مارکسیسم- لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی میهن ما تشکیل شده بود." با کمی دقت می‌توان دید که او در اینجا کلمه "نیز" که در متن کتاب مذکور وجود دارد را جا انداخته و به این ترتیب رابطه این جمله با شرایط تاریخی‌ای که گروه مزبور در آن شکل گرفته بود را قطع کرده است. در حالی که با در نظر گرفتن همه جملات و کل مفهومی که در نوشته رفیق احمدزاده وجود دارد، بحث

این است که در شرایط فقدان هر گونه تجربه تئوریک و عملی در جنبش، این گروه نیز به دنبال پیدا کردن "راه نوین مبارزه" بود و به همین منظور کار خود را با آموزش مارکسیسم-لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی میهن آغاز کرد. اتفاقاً، این حُسن بزرگ گروه احمدزاده بود که بر خلاف نیروهای دیگر در جنبش که تحت تأثیر این یا آن جنبش و انقلاب در سطح جهان، راه و حرکت خود را تعیین می‌کردند و علناً هم می‌گفتند که راه این یا آن انقلاب مثلاً چین یا کوبا و ... را دنبال می‌کنند، رفقای این گروه، سعی کردند با اقدام به تحلیل خود شرایط جامعه ایران و در رابطه با توده‌های همین سرزمین، "راه نوین مبارزه" را در ایران کشف بکنند. در عین حال که آنها از مطالعه تجربیات جنبش‌ها و انقلابات دیگر هم غافل نبودند. به واقع گروه احمدزاده تنها گروه کمونیستی در ایران بود که از آغاز بدون دنباله روی از این یا آن انقلاب در جهان و تقلید از آنها، در خود جامعه ایران دنبال راه حل گشت. "ما سرسختانه اعتقاد پیدا کردیم که تنها با مطالعه مشخص جامعه خود می‌توانیم به شناخت صحیح و راه‌های درست دست یابیم. رفقای ما به خوبی این حکم مارکسیستی-لنینیستی را جذب کردند که "حقیقت مشخص است مجرد نیست". مجموع این دلایل و تجربیات، ما را قادر می‌ساخت تا هدف خود را بدون ابهام و با قاطعیت روشن کنیم: ما می‌بایست به مطالعه عینی جامعه می‌پرداختیم، جواب هر گونه سؤال در باره نحوه مبارزه و دیگر مسائل اجتماعی جز بر این اساس امکان نداشت. در یکی از اولین اسنادی که در آغاز تشکیل گروه بیرون آمد، این طور نوشته شده بود: "اگر از ما بپرسند جامعه شما چگونه جامعه‌ای است؟ ما می‌گوئیم هنوز نمی‌دانیم و در حال مطالعه‌ایم. اگر بپرسند مشی شما چیست؟ باز هم جواب می‌دهیم ما دارای مشی نیستیم، ما در حال

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مطالعه‌ایم. اما، ما می‌خواستیم از موضع پرولتاریا مبارزه کنیم، لاجرم می‌بایست از موضع او و با دیدگاه او پاسخ می‌گفتیم. تنها سلاحی که برای بر آورده کردن این شرط وجود داشت، مارکسیسم-لنینیسم بود، ما می‌بایست فعالانه آن را می‌آموختیم، می‌بایست در این امر پیگیرانه فعالیت می‌نمودیم". (رجوع شود به اثری تحت عنوان "سه رساله" صفحه ۸ از انتشارات چریک‌های فدائی خلق به تاریخ ۱۳۵۸/۹/۲۵).

جزنی بدون درک اهمیت آنچه در فوق آمد، در ادامه نوشته است: "به این ترتیب اولین خصوصیت گروه گرایش به آموزش تئوریک مارکسیسم-لنینیسم و شناخت جامعه بود. این آغاز کار بسیاری از محفل‌های روشنفکرانه مارکسیست در کشور ما بوده است. با قرار دادن این هدف در مقابل گروه، تجارب یک دهه جنبش کارگری مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته است. مبارزات گذشته نادرست بودن چنین برنامه‌ای را به طور مکرر اثبات کرده بود. ولی رفقای مؤسس گروه و اعضای مؤثر آن این تجارب را در اختیار نداشتند. پس به ناچار در اینجا جریان از صفر شروع شد". به راستی رفیق جزنی از کدام تجارب یک دهه جنبش کارگری صحبت می‌کند که رفقای مؤسس گروه احمدزاده و اعضای مؤثر آن گویا به دلیل جوانی و نداشتن تجربه از آن غافل بوده‌اند؟ امروز آشکار شده است که ضرورت تشکیل گروه مورد بحث برای تحقق آرمان‌های کمونیستی، اولین بار در بهار سال ۱۳۴۶ بین رفقا پویان و عباس مفتاحی مطرح شده بود. حال پرسیدنی است که یک دهه قبل از تاریخ شکل‌گیری گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده، جنبش کارگری چه تجاربی از خود به جای گذاشته بود که به زعم جزنی "رفقای مؤسس گروه و اعضای مؤثر آن" به دلیل بی‌تجربگی متوجه آن نشده بودند؟ کدام گروه قبلاً "با هدف عاجل آموزش مارکسیسم-لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی میهن ما تشکیل شده بود" که تجربه،

نادرستی‌اش را نشان داده بود؟ رفیق جزنی توضیحی در این موارد نمی‌دهد و گویا خواننده باید حکم او را چشم بسته بپذیرد. کاملاً قابل تصور است که در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد و در شرایط خیانت رهبران حزب توده که "زمستان" با پرودتی طاقت فرسا بر جامعه حاکم گردید و "سرها در گریبان" بود، محافلی از روشنفکران به وجود آیند که به مطالعه پناه ببرند و بعد از مدتی هم آن کار را کنار بگذارند. ولی این برخورد کجا و پس از آغاز جنبش نوین کمونیستی در ایران، کوشش در آموزش مارکسیسم-لنینیسم و تحلیل شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم بر کشور برای پیدا کردن راه انقلاب ایران کجا؟ واقعیت این است که پس از گذشت حدود یک دهه از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پس از شکست مبارزات سالهای ۱۳۴۲-۱۳۳۹، مبارزاتی که قانونی و مسالمت آمیز بودند و پس از آشکار شدن بی ثمری شعارهای آن مبارزات که طالب استقرار حکومت قانون و انتخابات آزاد بودند، همانگونه که رفیق احمدزاده در کتاب خود نوشته است "در شرایط خفقان و ترور، در شرایط شکست مبارزات خلق ما، و در شرایطی که روشنفکران انقلابی عمدتاً فاقد هر گونه سابقه تئوریک و تجربی بودند، کار از نو باید شروع می‌شد". در چنین شرایطی جنبش نوین کمونیستی در ایران پا گرفت. مشخصه این جنبش نوین "تجمع ساده" نیروهای مبارز و انقلابی بود. این توضیحات بیان واقعی تاریخی است که روشنفکران مبارز در دهه چهل با آن روبرو بودند. آیا حزب توده به جز باقی گذاشتن سابقه‌ای رسوا از برخوردهای اپوتونیستی و اعمال منفی خود در جنبش، دستاوردی هم در زمینه عملی یا تئوریک جهت تداوم مبارزه برای جوانان بعد از خود به جای گذاشته بود که رفیق جزنی از آن سخن می‌گوید؟ او به گروه احمدزاده ایراد می‌گیرد که "تجارب یک دهه جنبش کارگری" را زیر پا گذاشت. در

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

حالی که اتفاقاً در فقدان تجربه و دست‌آوردهای مبارزاتی در جنبش کارگری بود که نیروهای آگاه جامعه با تجمعات ساده‌شان که رفیق احمدزاده از آن سخن گفته، سعی در پیدا کردن راه نوین مبارزه بودند و آگاه‌ترین آن نیروها سعی کردند با "تعمیق در شرایط" این راه نوین را پیدا نمایند.

رفیق احمدزاده در کتاب خود، روندی که از مقطع بعد از شکست مبارزات سالهای ۴۲- ۱۳۳۹ تا شکل‌گیری گروه‌های کمونیست در نیمه دوم دهه چهل در جامعه ایران طی شده بود را به طور فشرده شرح داده و تصریح کرده بود که: "تجمع ساده نیروها" در نیمه دوم دهه چهل رشد کردند و "رشد بیشتر گروه‌ها وابسته به ارتباطی جدی با توده‌ها، شرکت واقعی در زندگی توده‌ها و نیز پیوندی که مقدمه اتحاد باشد، میان گروه‌های کمونیست بود..."

ایراد رفیق جزئی تحت عنوان "اولین خصوصیت گروه" به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده، در نگاه اول شاید به راحتی قابل فهم نباشد. اما با اندکی تعمق می‌توان دید که او گروه احمدزاده را تجمعی از جوانان بی تجربه و روشنفکران بی عمل که خود را مشغول خواندن کتاب و دلخوش به بحث و ارائه تحلیل کرده بودند، در نظر گرفته و این طور به خواننده معرفی می‌کند. آیا به راستی از نظر رفیق جزئی آموزش مارکسیسم-لنینیسم کار نادرستی بود؟ ولی مگر می‌توان خود را کمونیست نامید و از آموزش مارکسیسم-لنینیسم غافل بود؟ از نظر وی گویا اقدام به تحلیل شرایط اقتصادی-اجتماعی ایران نیز کاری غیر ضروری بود و به نظر وی گویا می‌شد بدون داشتن تحلیل از شرایط اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران به حرکتی آگاهانه در جامعه دست زد! البته این ویژگی گروه‌های روشنفکری آن دوره بود که بدون این که خود را ملزم به تحلیل شرایط خود جامعه ایران بدانند، با افتخار خود را پیرو این یا آن انقلاب در سطح جهان معرفی می‌نمودند و این

را هم کاملاً طبیعی می‌پنداشتند. این امر در یک دوره در میان روشنفکران مبارز ایران به قدری طبیعی بود که از یکدیگر می‌پرسیدند تو پیرو راه کدام انقلاب هستی؟ چین یا کوبا یا...؟ اما، این واقعیت شامل گروه رفقا پویان، مفتاحی، احمدزاده نبود. کمونیست‌های آگاه متشکل در این گروه ضمن توجه به تجربیات انقلابات جهانی و حتی جنبش‌های جاری در آمریکای لاتین، قاطعانه دست به تحقیق در مورد شرایط جامعه ایران زدند و این گروه، تنها و اولین گروه کمونیستی در ایران بود که کوشید راه انقلاب را از دل بررسی خود جامعه ایران کشف نموده و به آن دست یابد.

اما، جزئی که مدعی است از سال ۱۳۴۲ انجام مبارزه مسلحانه را در دستور کار خود قرار داده بود، به واقع به خواننده می‌گوید که او و افراد گروهش بر اساس تجربیات "مبارزات گذشته" می‌دانستند که باید دست به مبارزه مسلحانه زد و بنابراین دیگر نیازی به تحلیل شرایط جامعه ایران و مطالعه مارکسیسم-لنینیسم نداشتند. ولی جوانان بی تجربه بعدی چون مطلع نبودند که گویا "تجارب یک دهه جنبش کارگری" نادرست بودن چنان برنامه‌ای را "به طور مکرر اثبات کرده بود"، "پس به ناچار در اینجا جریان از صفر شروع شد."!! صرف نظر از این که در واقعیت امر منظور جزئی کدام "مبارزات گذشته" و کدام تجربیات می‌باشند، واقعیت این است که این برخورد وی از دو ضعف اساسی در رنج است که منجر به تحریف تاریخ می‌گردند.

ضعف اساسی اول این است که صرف اعتقاد به مبارزه مسلحانه بدون ترسیم چشم اندازهای این مبارزه با اتکاء به تحلیلی علمی از شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران و به عبارت دیگر، بدون داشتن یک پشتوانه تئوریک که پاسخگوی ضرورت‌های جامعه باشد، نمی‌توانست یک

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

جنبش انقلابی در جامعه ایران به وجود آورد. رفیق جزنی حتی پس از مطالعه کتاب رفیق مسعود احمدزاده و آشنائی با بسیاری از مسائل و ترم‌های مطرح شده در آن کتاب و حتی پس از گذشت چند سال و تجربیات به دست آمده از جنبش مسلحانه جاری در ایران، همانطور که از مطالبی که در زندان نوشته است نشان داده می‌شود، باز قادر نشده تا بگوید که مبارزه مسلحانه مورد نظر او در رابطه با امر انقلاب قرار بود چه مسائلی را در جامعه حل کند؟ "تبلیغ مسلحانه" ای که وی سعی کرد به جای "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" بنشانند چه مسیری را می‌بایست طی کند تا توده‌ها قادر به در هم شکستن نیروهای نظامی دشمن شده و به پیروزی انقلاب نایل آیند؟ مثلاً آیا آن مبارزه می‌بایست به قیام مسلحانه آگاهانه بیانجامد؟ توجه شود "قیام آگاهانه" و نه مثل قیام بهمن ۵۷ که "خود به خودی" بود و از قبل سازماندهی و رهبری نشده بود. مثلاً بلشویک‌ها با توجه به شرایط جامعه خود و در شرایط بین‌المللی‌ای که جنگ جهانی اول به وجود آورده بود، توانستند توده‌های از پیش سازماندهی شده که در مقطعی به صورت یک نیروی متشکل مسلح در آمده بودند را با یک فرمان (آنهم نه یک روز زودتر و نه یک روز دیرتر) به یک قیام مسلحانه آگاهانه دعوت کنند. آیا "تبلیغ مسلحانه" مورد نظر جزنی هم در شرایط جامعه ایران می‌توانست همان مسیر در روسیه را طی کند؟

رفیق جزنی که بر ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران تأکید داشت و نیاز هم نداشته که همچون رفقای گروه احمدزاده به مطالعه مارکسیسم-لنینیسم و شناخت جامعه ایران بپردازد، در کتاب "چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود" رهنمودهای مشخصی را مطرح نموده که سازماندهی سیاسی- صنفی به مثابه "پای دوم جنبش" یکی از ارکان آن رهنمودها را تشکیل می‌دهد. اما سازماندهی سیاسی- صنفی در شرایط حاکمیت

دیکتاتوری امپریالیستی شاه نه تنها امکان پذیر نبود بلکه کوشش در آن جهت، جنبش را با خطرات جدی مواجه می نمود (به طور مشخص کاربست چنان رهنمودی ضربه های مهلکی را متوجه سازمان چریکهای فدائی خلق در سالهای ۵۴ و ۵۵ نمود که باید در جایی دیگر به طور جداگانه به آن برخورد شود).

ضعف اساسی دوم برخورد رفیق جزنی، عدم درک این امر است که کمونیست ها با وفاداری به این اصل که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد به خود اجازه نمی دهند با تکیه صرف روی تجربیات گذشته - اگر حتی از "یک دهه جنبش کارگری" واقعاً تجربه ای مدون باقی بود - دست به حرکتی آنهم حرکت مسلحانه در جامعه بزنند. از نظر آنها چنین حرکتی حتی اگر واقعیات جامعه ضرورت آن را نشان دهند، بدون داشتن یک پشتوانه تئوریک انقلابی، حرکت کوری خواهد بود. با چنین اعتقاد و وفاداری به مارکسیسم-لنینیسم بود که رفقای دست اندرکار گروه احمدزاده شناخت جامعه و تحلیل از شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران را در دستور کار خود قرار دادند و کوشیدند تا ضمن شناخت از واقعیت های جامعه ایران، با بهره گیری از تئوری های عام مارکسیستی و تجربیات انقلابات دیگر، راه انقلاب در کشور خود را کشف و آن را به صورت یک تئوری مدون تنظیم نمایند. آنها به چنین کار مسئولانه ای با پیگیری کامل دست زدند و توانستند چرائی و چگونگی مبارزه ای که پیشرو باید در جهت بسیج و سازماندنی توده ها در پیش گیرد را برای نیروهای آگاه جامعه و برای کل توده ها کاملاً روشن و آشکار سازند. رفقای متشکل در گروه احمدزاده با تکیه بر این اصل مارکسیستی که برای کسب قدرت سیاسی باید تکیه گاه اصلی این قدرت یعنی نیروهای مسلح آن را در هم شکست و این کار از

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

عده توده‌های مسلح و سازماندهی شده ساخته است، چشم انداز مبارزه مسلحانه مورد قبول خویش را تشکیل ارتش خلق برای در هم شکستن ارتش ضد خلق موجود قرار دادند.

واقعیت این است که رفیق جزنی و رفقای هم گروهش، پس از شکست مبارزات سالهای ۱۳۴۲-۱۳۳۹ که "دیگر کسی نمی‌توانست به شعارهای کهنه گذشته، به شیوه‌های کهنه مبارزه و به اشکال مهجور سازمانی اعتماد بکند" و در شرایطی که به تدریج "تحت تأثیر تجربیات انقلابی و جنگ‌های توده‌ای، گرایش (نظری) به مبارزه مسلحانه توده‌ای" روز به روز بیشتر می‌شد (کتاب رفیق احمدزاده- قسمت شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی)، با تکیه بر تجربه کوبا و دیدن شرایط دیکتاتوری در جامعه که راه هر گونه مبارزه‌ای را در جامعه بسته بود، به مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کرده بودند- که البته خود رفیق جزنی در نوشته‌های خود نشان می‌دهد که منکر این امر نیست. بنابراین، می‌توان گفت که رفیق جزنی با وارد کردن ایراد مذکور به گروه احمدزاده به عنوان "اولین خصوصیت گروه" اساساً متوجه اهمیت کار سترگ و با عظمتی که رفقای اولیه تشکیل دهنده چریک‌های فدائی خلق در گروه احمدزاده - بدون الگو برداری از کوبا یا چین یا روسیه یا هر انقلاب دیگر در جهان- برای تدوین تئوری انقلاب در ایران انجام دادند نبود؛ و نه تنها نبود بلکه به دلیل عدم برخورداری از دیدی وسیع در این زمینه، از موضع بالا به آن می‌نگریست. در تصور او این رفقا به دلیل بی تجربگی خود را مشغول مطالعات روشنفکرانه کرده بودند، ولی چون انسان‌های صادقی بودند (او به این موضوع در نوشته‌اش تأکید می‌کند)، دست از چنان کار روشنفکرانه کشیده و گویا به همان مبارزه مسلحانه‌ای که رفیق جزنی و رفقای پیش‌پیش بدون ارتکاب به گناه "آموزش مارکسیسم- لنینیسم" و اقدام به "تحلیل شرایط اقتصادی- اجتماعی"

بخش سوم - خصوصیات گروه احمدزاده از نظر تاریخ جعلی

ایران، دست یافته و پرچمدارش بودند، رسیدند.

دومین خصوصیت: طرفداری از چین

ایراد دوم رفیق جزنی به گروه احمدزاده که آن را تحت عنوان "دومین خصوصیت گروه" مطرح کرده این است که گویا این گروه "گرایش‌های طرفداری از چین" داشته است و یا "تحت تأثیر جدی چین" بوده است. البته او معلوم نکرده است که این اتهامات بر چه اساسی به گروه احمدزاده زده می‌شوند.

می‌دانیم که رفقای این گروه بر تجارب انقلاب چین ارج نهاده و آموزش از درس‌های این انقلاب که توسط مائوتسه دون، رهبر حزب کمونیست آن کشور جمع‌بندی و به تحریر در آمده است را برای هر کمونیست امری لازم و ضروری می‌دانستند. رفیق احمدزاده نیز در کتاب خود در مورد تجارب انقلاب چین و از "اندیشه‌های مائوتسه دون" صحبت کرده است. اما با تکیه بر این امور نمی‌توان رفقای آن گروه را به داشتن گرایش به طرفداری از چین متهم نمود. کما این که کوشش در آموزش از تجارب انقلابات جهانی را رفیق احمدزاده در کتاب خود در مورد انقلاب در روسیه و کوبا نیز انجام داده بود.

اتفاقاً انقلاب چین تجاریبی عرضه کرده بود که کمونیست‌های ایران حتماً باید از آن می‌آموختند. اما به طور تأسف بار، مطالعه نوشته‌های هم رفیق جزنی و هم رفیق ظریفی بیانگر آنند که این رفقا توجه لازم را به تجارب و دست آوردهای انقلاب چین نداشتند و به همین خاطر هم خود را از آموزش‌های آن انقلاب بی بهره ساخته بودند (بی شک طرفداری از شوروی که آن را سوسیالیستی تلقی می‌کردند، با توجه به تضاد بین چین و شوروی در این امر دخالت داشته است). مثلاً هر دوی آنها در رابطه با

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مرحله انقلاب در ایران، از "انقلاب ملی دموکراتیک" سخن گفته و ضرورت رهبری طبقه کارگر برای تحقق خواسته‌های توده‌ها در ایران را مورد تأکید قرار دادند که خود یکی از نتایج بی‌توجهی این رفقا به دلایل پیروزی انقلاب در چین در سال ۱۹۴۹ می‌باشد. (۱۱) می‌دانیم که مائو با تأکید بر ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک در چین و ارائه تز "دموکراسی نوین" یا "انقلاب دموکراتیک نوین به رهبری طبقه کارگر"، موفق به رهبری انقلابی پیروزمند در کشور خود گردید. اما رفیق جزنی در نوشته‌های خود مطرح می‌کرد که در شرایط جامعه ایران پیروزی "انقلاب ملی دموکراتیک" نیز امکان پذیر می‌باشد. با این اعتقاد و نفی ضرورت حتمی رهبری انقلاب در ایران توسط طبقه کارگر متشکل و مجهز به ایدئولوژی طبقاتی خود (مارکسیسم-لنینیسم)، جزنی به واقع تجارب نه یک دهه بلکه تجارب چندین دهه جنبش کمونیستی و کارگری در سطح جهان را زیر پا گذاشته بود. چرا که آنچه مائو در نوشته خود به نام "دموکراسی نوین" تدوین نمود و پراتیک درستی آن را ثابت کرد، در آموزش‌های لنین هم در ارتباط با انقلاب ۱۹۰۵ روسیه وجود دارد. لنین در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه" به وضوح بر ضرورت پیشاهنگی طبقه کارگر در انقلاب پیشاروی تأکید و ضمن نقد نظر منشویک‌ها، اهمیت حیاتی این امر را توضیح داده و تشریح کرده بود. در واقعیت امر نیز تحلیل از ساختار اقتصادی-اجتماعی ایران نشان می‌دهد که پیروزی انقلاب در ایران بدون رهبری طبقه کارگر ممکن نیست. رفیق احمدزاده نیز درست با ارائه تحلیلی علمی و واقع بینانه از ساختار جامعه ایران که نبوغ وی در آن آشکار است، در کتاب خود با تکیه بر این واقعیت که از بین رفتن فئودالیسم در ایران باعث بهبود شرایط زندگی دهقانان نشده و تضادهای جدیدی در روستا به وجود آمده‌اند، در جهت نابودی سلطه امپریالیسم و مناسبات امپریالیستی چه در

شهر و چه در روستا، بر ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب ایران تأکید ورزیده است. لذا دل بستن به "انقلاب ملی و دموکراتیک" بدون تأکید بر ضرورت رهبری طبقه کارگر، همانطور که تجربه نشان داد در پی خود راست روی در جنبش را به وجود آورد که به نتایج فاجعه باری انجامید. در تجربه دردناک روی کار آمدن دار و دسته خمینی بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷، دیدیم که سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با رهبری باند تبهکار، با بهره‌گیری از این تئوری که گویا پیروزی "انقلاب ملی و دموکراتیک" بدون رهبری طبقه کارگر امکان پذیر می‌باشد، تمایلات عملی سازشکارانه‌شان را پیش بردند. آنها با این نظر که خمینی نماینده "صاحب کاران خرده بورژوا" است که به قدرت رسیده، ماهیت دولتی که او بر سر آن قرار داشت را خرده بورژوائی ارزیابی کردند و انقلاب شکست خورده ۵۷ را با این توجیه که گویا خرده بورژوازی به قدرت رسیده، پیروزمند خواندند. آنها نخواستند به این امر توجه کنند که انقلاب ۵۷ به دلیل فقدان رهبری طبقه کارگر بر سر آن، نمی‌توانست پیروز شود و به همین دلیل هم شکست خورد. با برداشتن اولین قدم در این کجراه، آنها و سازمان‌های مشابه، در تبلیغ جهت جلوه دادن اولین بهار پس از آن انقلاب به عنوان "بهار آزادی"، با ارتجاع هم‌نوا شدند. از نظر آنها بهار بعد از انقلاب ۵۷ "بهار آزادی" بود- آنهم در شرایطی که رژیم تازه استقرار یافته با سرکردگی خمینی برای سلاخی انقلاب و آزادی آمده بود و به همین خاطر در همان اولین بهار، توده‌های شدیداً تحت ستم‌گردد را با حملات نظامی خود به کردستان در خون می‌غلطاند. رهبری‌های این سازمان‌ها که در واقع خواستار مبارزه برای تحقق خواسته‌های کارگران و دیگر توده‌های زحمتکش نبودند، در شرایطی مماشات طلبی خود با جمهوری اسلامی را با خرده بورژوائی خواندن این

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

رژیم و یا با تشخیص این یا آن جناح به اصطلاح مترقی و خلقی در درون آن توجیه می‌کردند که در همان حال نشریاتشان مملو از خبرهای مربوط به شکایات توده‌های زحمتکش و سرکوب آنها توسط نیروهای مسلح جمهوری اسلامی بود. مثلاً در نشریه کار، به تاریخ ۴ مرداد ۱۳۵۸ به این خبر بر می‌خوریم که "کارگران متحصن را به گلوله بستند". در توضیح این خبر معلوم می‌شود که کارگران شرکت آمریکائی "براون اندروت"، پس از آن که برای دریافت حقوق‌های خود بارها به مسئولان وزارت کار و نیروی دریائی مراجعه کرده و عملاً نتیجه‌ای نگرفته بودند، در تاریخ ۳۱ تیرماه (۱۳۵۸) در محل شرکت، متحصن می‌شوند. اما نیروهای مسلح رژیم در "کمپیه ۳" شبانه به محل تحصن یورش می‌برند. آنها که دستور سرکوب کارگران را از مسئولین خود دریافت کرده بودند، در حالی که کارگران دلیل تحصن خود را به آنها توضیح می‌دادند و تصور نمی‌کردند که آن مأموران در مقابل خواست برحق صنفی آنها دست به اسلحه ببرند، ناگهان کارگران را به گلوله می‌بندند.

در آن مقطع نه فقط دست اندرکاران سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بلکه نیروهای اپورتونیست دیگر نیز این شقاوت‌ها را نمی‌دیدند. از نظر آنها انقلاب اگر چه طبقه کارگر را به قدرت نرسانده بود ولی در عوض به جای رژیم وابسته به امپریالیسم شاه (در آن زمان کسی در وابستگی آن رژیم به امپریالیسم شکی نداشت) گویا خرده بورژوازی را در قدرت قرار داده بود. با این توجیه تئوریک، همانطور که می‌دانیم سازمان‌های ظاهراً چپ موجود در آن زمان که همگی علیه تئوری مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق هم آواز بودند، هرگز نخواستند این حقیقت را بپذیرا شوند که پیروزی انقلاب در ایران بدون رهبری طبقه کارگر امکان پذیر نیست، و خرده بورژوازی و هیچ "انقلاب ملی و دموکراتیک" در ایران توانائی پاسخگوئی به خواسته‌ها

و نیازهای توده‌ها در ایران را ندارد. در نتیجه در عمل با تأیید رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی که توسط امپریالیستها بر سر کار آورده شده بود، به تحکیم پایه‌های ارتجاع و به عبارت روشن‌تر به تحکیم پایه‌های یک رژیم وابسته به امپریالیسم دیگر در ایران خدمت نمودند. همانطور که دیده می‌شود یک نظر انحرافی تا چه حد می‌تواند مورد استفاده اپورتونیست‌ها و حتی فریبکاران و دغلاکاران قرار گیرد. در حالی که چریکهای فدائی خلق به مثابه اصیل‌ترین مارکسیست - لنینیست‌های ایران که در سال ۱۳۵۸ دوباره اعلام موجودیت کردند، با وفاداری به آموخته‌های خود از لنین و دیگر رهبران کمونیست و آموزش از رفقای اولیه و پایه گذار چریکهای فدائی خلق در دهه ۵۰، فقدان رهبری طبقه کارگر بر سر انقلاب ۱۳۵۷ را یکی از نشانه‌های شکست آن انقلاب دانستند و مبتنی بر تحلیل از ماهیت رژیم جدید متوجه شدند که "خرده بورژوازی" نه در قدرت حاکم است و نه سهمی از آن دارد، بلکه طبقه در قدرت کماکان بورژوازی وابسته به امپریالیسم می‌باشد و در نتیجه اعلام کردند که "بهار آزادی" فریبی بیش نیست، چرا که رژیمی که بر سر کار آمده، هم ماهیت با رژیم شاه منتها در شکل و شمایل دیگر می‌باشد که وظیفه سرکوب انقلاب توده‌ها را بر عهده دارد.

در ضمن، جهت جا انداختن دار و دسته خمینی به مثابه نمایندگان خرده بورژوازی شایعه‌ای نیز مبنی بر این که گویا رفیق جزنی روی کار آمدن خمینی را پیش بینی کرده بود، اشاعه داده شد. در این شایعه با مایه گذاشتن از رفیق جزنی، این هدف تعقیب شده است که در جهت فریب توده‌ها، ریاکارانه پایگاه و ماهیت رژیم تازه به قدرت رسیده با سرکردگی خمینی، نیروئی در صف خلق (خرده بورژوائی) جلوه داده شود. این تبلیغ که از ریاکاری و جوهری ضد انقلابی آب می‌خورد، در کتاب "شورشیان

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران" با آوردن نقل قولی از رفیق جزئی مورد تأکید قرار گرفته است. (۱۲)

در رابطه با اشاره رفیق مسعود احمدزاده به "اندیشه‌های مائوتسه دون" باید گفت که مائو علاوه بر تز دموکراسی نوین، تجارب گرانبھائی را هم در رابطه با چگونگی پیشبرد جنگ انقلابی در چین و غیره جمع‌بندی کرد. این چنین جمع‌بندی‌هائی در واقع جمع‌بندی پراتیک انقلابی توده‌ها می‌باشند و به همین دلیل مطالعه آنها بر دانش هر انسان انقلابی در هر کجای دنیا خواهد افزود و تجربه‌ای را به وی خواهد آموخت. همچنین باید به خاطر سپرد که پس از منحرف شدن شوروی سابق و ارائه ترزهای رویزیونیستی ضد انقلابی نظیر راه رشد غیر سرمایه‌داری، گذار مسالمت آمیز از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و غیره که در زمان خود برای جهان کمونیستی شوک آور بوده و اثرات بسیار منفی در سطح جهان در میان مبارزین مارکسیست به جای گذاشت، این کمونیست‌های چین بودند که علیه آن موضع گرفته و با توضیح و تشریح ترزهای رویزیونیستی ارائه شده توسط شوروی آن زمان، به افشای آن پرداخته و "مرزبندی بین مارکسیسم-لنینیسم از یک طرف و رویزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر، در یک مقیاس بین‌المللی" را عملی ساختند (مطلب توی گیومه از رفیق مسعود احمدزاده، در کتاب او در بخش "شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی" می‌باشد). اینها واقعیت‌هائی هستند که رفیق احمدزاده در کتاب خود مطرح نموده است. مسلماً برای هر انسان واقع بین این امر روشنی است که پرداختن به چنین مواردی نمونه‌ای از احاطه رفقای گروه احمدزاده به مسائل مربوط به مبارزه ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی جهانی می‌باشد. در گروه ما ترجمه فارسی نوشته کمونیست‌های چین در افشای آن ترزهای رویزیونیستی، موجود بود و من نیز شخصاً در همان زمان

آن نوشته روشنگرانه که پرده از رویونیسم شوروی دوره خروشچف بر می‌داشت را خواندم. آیا چیزی جز اینها در کتاب رفیق احمدزاده مطرح شده‌اند و یا موردی وجود دارد که بتوان رفقای آن گروه را متهم به پرو چینی بودن یا "طرفداری از چین" نمود؟ یا مسئله این است که جزئی از آنجا که شوروی را با همه انحرافات رویونیستی‌اش باز یک کشور سوسیالیستی تلقی می‌کرد، به خود اجازه داده بود که ذکر مطالب بالا علیه شوروی رویونیست از طرف رفیق احمدزاده را دال بر گویا طرفداری او و دیگر رفقا از چین بنامد؟ در واقع، تفاوت بزرگی است بین نظری که شوروی رویونیست را سوسیالیستی می‌خواند با نظری که آن را به عنوان "گرگ در لباس میش" می‌شناساند (این عبارت را رفیق علیرضا نابدل، یکی از رفقای برجسته گروه احمدزاده در توصیف شوروی آن زمان در کتابش به نام "آذربایجان و مسئله ملی" به کار برده است). برای نشان دادن تفاوت نگرش و برخورد رفقای گروه احمدزاده نسبت به حزب توده و شوروی رویونیست با دید و نظر رفیق جزئی نسبت به این دو، بی‌مناسبت نیست یک پاراگراف از نوشته رفیق علیرضا نابدل در کتاب ذکر شده در فوق نیز در اینجا نقل شود. رفیق نابدل می‌نویسد: "وقتی حکومت "سوسیالیستی" با حکومت ارتجاع عامل امپریالیسم در نهایت صلح و صفا به سر می‌برد و او را از کمک‌های بی‌دریغ اقتصادی و سیاسی و نظامی خویش برخوردار می‌سازد، وقتی رشید بهبودف چهار بار پشت سر هم به ایران دعوت می‌شود و دلکوار آهنگ‌هایی در باره روابط دختران و پسران و زن و شوهرهای پیر برای بوروکرات‌های شکم‌گنده تهران می‌خواند، وقتی رادیوی "ستاد زحمت‌کشان جهان" ندا در می‌دهد که خلق‌های سراسر جهان متفرق شوید دیگر نیازی به جنگ انقلابی و خونریزی نیست، ما امپریالیسم

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

را به تدریج ضمن مسابقه اقتصادی منکوب خواهیم کرد و بلندگوی "حزب پیشروی ایران" از آلمان، وزارت کار ایران را متوجه نقائص در طرز عمل اداره کار اصفهان می‌کند و تقاضا دارد که مقررات بیمه را در حق کارگران فلان کارخانه هم اجرا کنند، دیگر کارگران و رنجبران ایران هم باید بفهمند که دوره، دوره همزیستی گرگ و میش است (راستی هم آنها تصور نمی‌کردند که به این سرعت راز کار نزد مردم معلوم گردد که میش، میش تقلبی است و در واقع ماده گرگ است که به دامن جفت خود لغزیده است). در این نوشته منظور از "ستاد زحمت کشان جهان" (رادیو مسکو شوروی است) و منظور از "حزب پیشروی ایران"، همان رادیو حزب توده می‌باشد که از خودشان با این عناوین یاد می‌کردند.

همچنین جزئی در رابطه با دومین خصلت گروه احمدزاده وقتی می‌گوید که رفقای گروه احمدزاده "تحت تأثیر جدی چین" قرار داشتند، خود را ملزم نمی‌بیند تا توضیح دهد که رفقای گروه احمدزاده تحت تأثیر چه چیز چین، آن هم به طور جدی قرار داشتند؟ و چه برخوردی این گروه انجام داده بود که از نظر جزئی غلط و نادرست بوده است؟ و او اساساً بر مبنای چه واقعیت و فاکتی چنین حکمی علیه گروه احمدزاده می‌دهد؟ اینها را جزئی پاسخ نمی‌دهد. این نیز نمونه‌ای از شیوه برخورد جزئی است که بدون نیاز به دلیل و استدلال، حکم صادر می‌کند و گویا انتظار دارد که شنونده هم در بست آن را بپذیرد. چنین است که باید گفت که اساساً طرح مسائل به این صورت از طرف رفیق جزئی با معیارهای کمونیستی همخوانی ندارد. در جنبش ایران نیروهائی بودند که واقعاً "تحت تأثیر جدی چین" قرار داشتند و "طرفدار چین" بودند که از آنها تحت عنوان "پرو چینی" یاد می‌شد؛ به این معنا که بدون تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران و کسب شناخت و تجربه در رابطه با این امر که راه انقلاب ایران کدام است،

می‌خواستند عیناً راه انقلاب چین را در ایران پیاده کنند و مسیری که در انقلاب چین گذشته بود را در ایران بپیمایند. به همین خاطر آنها نمی‌پذیرفتند که در ایران "اصلاحات ارضی" صورت گرفته و چشم بسته جامعه ایران را "نیمه فئودال نیمه مستعمره" می‌خواندند. اتفاقاً، رفیق مسعود در کتاب خود نام "سازمان انقلابی حزب توده" را در همین رابطه ذکر کرده است. ولی آیا مدرک، سند و دلیلی وجود دارد که گروه احمدزاده را هم از جمله چنان گروه‌هائی خواند و مارک پرو چینی یا "تحت تأثیر جدی چین" قرار داشتن را به آن چسباند؟ تفاوت بزرگی است بین تقلید کردن از پروسه یک انقلاب تا کوشش در آموختن از تجارب و شناخت دست‌آوردهای آن که در حقیقت به معنی یادگیری از پراتیک توده‌هاست، آنهم در هر محدوده جغرافیائی که آن پراتیک صورت گرفته باشد.

رفقائی که گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده را تشکیل می‌دادند، نه طرفدار چین بودند، نه طرفدار شوروی، نه طرفدار کوبا و غیره و تحت تأثیر و دنباله رو هیچکدام از آنها هم نبودند، بلکه آنها معتقد بودند که ضمن استفاده از تجارب همه انقلابات، راه انقلاب در ایران باید بر اساس تحلیل از شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه ایران و شناخت از فرهنگ و وضعیت توده‌های خود ایران کشف شود. از این رو این کمونیست‌ها بر مبنای رهنمودی عمل می‌کردند که در یکی از نشریات درون گروهی ما مطرح شده بود: "ما نام همه رهبران انقلاب‌های کمونیستی را بر پرچم خود می‌نویسیم، بدون آن که بخواهیم همه آنها را در یک ردیف قرار دهیم و با اطمینان به این که راه انقلاب خلق ایران را در تحلیل نهایی باید خودمان انتخاب کنیم".

سومین خصوصیت: حاکمیت حالت محفلی

رفیق جزنی در تاریخ نویسی برای گروه احمدزاده، ایراد بعدی‌اش را به این صورت مطرح می‌کند: "سومین خصلت گروه حاکمیت حالت محفلی در گروه بود". در این قسمت او بیشتر از پیش، آشکارا به هر وسیله‌ای تمسک جسته تا عظمت عملکردهای رفقای گروه احمدزاده را که با تلاش‌های بی‌دریغ و اصولی خود موفق به تأثیر گذاری عظیم در جامعه شدند را با ایرادات به واقع من در آوردی، به خیال خود ضایع نماید. می‌نویسد: "علیرغم تشکیل هسته مرکزی اغلب افراد در شاخه‌ها یکدیگر را می‌شناختند". در جهت رفع این اتهام به دو موضوع باید اشاره کرد. اولاً هیچ مدرکی در دست نیست و نمی‌تواند وجود داشته باشد که نشان دهد که مثلاً رفقای شاخه آذربایجان رفقای شاخه مشهد یا تهران یا ساری را می‌شناختند و بر عکس، و یا مثلاً رفقائی که در تهران بودند همه رفقای ساکن در تهران و یا رفقای شاخه آذربایجان و مشهد و غیره را می‌شناختند. ثانیاً این امر طبیعی است که گروه در آغاز از افرادی تشکیل می‌شود که در پروسه‌ای در کار مشترک با هم قرار داشته و از یکدیگر شناخت به دست می‌آورند. در نتیجه معلوم است که مثلاً رفقای شاخه مشهد همدیگر را با توجه به سابقه دوستی و کار و مبارزه مشترک پیشین‌شان می‌شناختند. همانطور که افراد گروه جزنی در آغاز همدیگر را می‌شناختند ولی او با توجه به این امر در مورد گروه خودش نمی‌گوید که "حالت محفلی" حاکمیت داشت. در مورد گروه جنگل چه می‌توان گفت؟ آیا رفیق غفور حسن‌پور رفقائی را که عضوگیری می‌کرد از هویت آنها بی‌خبر بود؟ آیا بیشتر رفقای گروه جنگل که پیشتر در دانشگاه پلی تکنیک درس می‌خواندند همدیگر را به اسم و شهرت واقعی‌شان نمی‌شناختند؟ پس در مورد آنها هم باید گفت که روابط محفلی داشتند؟ در رابطه با گروه احمدزاده حتی اگر نمونه شاخه

آذربایجان را در نظر بگیریم می‌بینیم اتهام جزنی تا چه حد بی پایه و اگر بی تعارف گفته شود، غیر مسئولانه و مغرضانه است. در شاخه آذربایجان علاوه بر رفقائی که رفیق بهروز دهقانی آنها را سازماندهی کرده بود، رفقائی هم در دانشگاه تبریز دانشجو بودند که خود مستقلاً با گروه ارتباط داشتند. واقعیت این است که افراد این دو بخش در یک شاخه واحد همدیگر را نمی‌شناختند. حتی از رفیق بهروز نقل شده است که او با توجه به سواد و دانش والای خود از تاریخ مردم مبارز آذربایجان، با الهام از شیوه‌ای که انقلابیون مرتبط با "انجمن غیبی" در تبریز در دوره مشروطه برای مخفی کاری به کار می‌بردند، از اتاق تاریک برای ترتیب دادن ملاقات با دو رفیقی که نمی‌بایست قیافه هم را ببینند، استفاده می‌کرد.

بنابراین باید پرسید که آیا چسباندن انگ حاکمیت "حالت محفلی" به گروه احمدزاده، به منظور کوچک جلوه دادن و کاستن از اهمیت والای این گروه نبود؟ اتفاقاً بر خلاف آنچه جزنی نوشته است، سطح آگاهی، انضباط و جدیت در میان رفقای گروه احمدزاده در بالاترین حد قرار داشت به طوری که انعکاس این واقعیت را می‌توان در عدم ضربه خوردن و نفوذ پلیس در آن دید. اتفاقاً در نشریه داخلی- که من به عنوان یکی از افراد گروه، افتخار خواندن آن را داشتم- مطلبی درج شده بود که روابط محفلی را تشریح نموده و در مورد تفاوت بین یک محفل و یک گروه توضیح داده و تمایز گروه خودمان را با یک محفل روشن کرده بود. بی شک هنوز از زندانیان سابق که در ارتباط با چریکهای فدایی در زندان بودند کسانی هستند که در مورد این واقعیت می‌دانند و نسبت به آن آگاهی دارند.

در همین "سومین خصوصیت گروه"، رفیق جزنی ایرادات دیگری نیز مطرح کرده است که به راستی بهانه‌هایی بیش نیستند که در خدمت

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

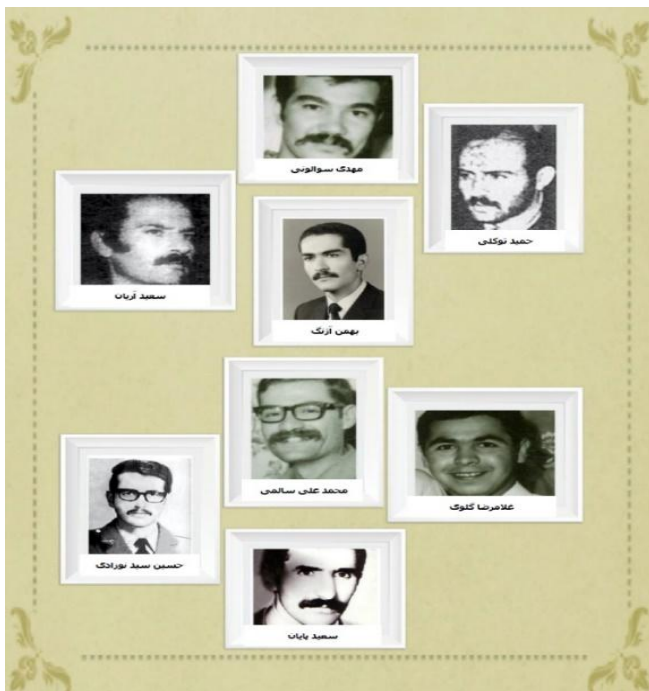
کوبیدن و ارائه تصویری غیر واقعی از گروه احمدزاده قرار دارند. مثلاً گفته شده "در تعیین مسئولیت‌ها و در عضوگیری به خصوصیات روشنفکرانه و تجربه تئوریک افراد پر بها داده می‌شد". جزئی طبق معمول در اینجا نیز فقط حکم صادر نموده بدون آن که معلوم کند که چنین حکمی را بر چه اساسی مطرح کرده است، گویا دیگران باید بدون جویا شدن دلیل و مدرک از وی آن را بپذیرند. اما باید پرسید که آیا رفقای کارگری که در این گروه عضویت داشتند، از رفیق حسن نوروزی گرفته تا اصغر عرب هریسی، تا جعفر اردبیلچی تا یوسف زرکاری، تا احمد زیبرم و ... و یا رفقای غیر کارگر که اغلب از میان خانواده‌های زحمتکش برخاسته بودند و با اعمال و برخوردهای ستایش انگیز انقلابی خود تأثیرات ارزنده و افتخار آفرین در جنبش بر جای گذاشتند، به خاطر داشتن خصلت‌های روشنفکرانه به عضویت گروه احمدزاده در آمده بودند؟! تازه کدام یک از افراد تشکیل دهنده این گروه را می‌توان دارای خصلت‌های روشنفکرانه از نوع منفی مورد نظر جزئی، نامید؟ در همین رابطه جا دارد گزارش یکی از رفقای بهروز دهقانی و صمد بهرنگی که در سال ۱۳۵۷ نوشته شده است را در اینجا ذکر کنم. او می‌نویسد:

"در آذر ماه ۱۳۴۳ بعد از یک سال و نیم خدمت در منطقه بلوچستان و شهرستان چابهار به آذربایجان برگشتم. این بار دوستان بیشتری را در اطراف صمد و بهروز مشاهده کردم. آنان همچنان به انجام مطالعات بیشتر مشغول بودند. ولی واقع بینی و آگاهی از شرایط زندگی در جامعه خود که به برکت زندگی در بین محرومان و پیوند با روستائیان حاصل شده بود مانع از آن بود که آن دو به دامن محیط‌های روشنفکری سقوط کنند، حتی کوشش‌های بعضی از محافل را نیز که برای کشاندن آن دو به محیط‌های روشنفکری انجام می‌گرفت، عقیم گذاشتند. برای نمونه بی‌مناسبت نیست اشاره شود وقتی مقالات آنان که به بررسی در باره روستاهای

آذربایجان اختصاص داشت، در یکی از نشریات معروف آن زمان به چاپ رسید، مدیر بانفوذ نشریه از آن دو دعوت کرد که جهت آشنائی بیشتر به تهران بیایند و پیشنهاد کرد که موجبات انتقال آنان را به تهران فراهم آورد. ولی حقیقت آن بود که صمد و بهروز به دور از خلق خود و جدا از توده‌های محروم و ستمدیده روستاهای آذربایجان به عاشقانی می‌ماندند که از عشق خود به دور افتاده باشند" ("صمد چگونه رشد کرد؟"، یادمان صمد بهرنگی، علی اشرف درویشیان، صفحه ۵۳۰).

به راستی بهروز با چنین خصوصیات و عشق به محرومان چطور ممکن بود که در عضوگیری برای گروهش به زعم بیژن جزنی به خصوصیات "روشنفکرانه" پر بها بدهد؟ این موضوع به گواه تاریخ در مورد بقیه رفقای مسئول این گروه نیز صادق است.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی



رفقای مشهد، یکی از اولین پایه گذاران چریک‌های فدائی خلق (سازمان طبقه کارگر ایران) بودند که دلاورانه و بی باکانه در جهت استحکام و اعتلای آن، خونشان را یا در جریان درگیری مسلحانه با مأموران رژیم شاه و یا در میدان تیر چیتگر، بی دریغ تقدیم راه رهائی توده‌های دربند ایران نمودند.

حمید توکلی، سعید آریان، مهدی سوالونی، غلامرضا گلوی، بهمن آژنگ. این رفقا در ۱۱ و ۱۲ اسفند ۱۳۵۰ در میدان چیتگر توسط جوخه اعدام رژیم شاه تیرباران شدند. رفقا مجد علی سالمی و حسین سید نوزادی در سال ۵۰ در جریان مقاومت مسلحانه در خانه تیمی محاصره شده توسط دشمن، جان باختند.

رفیق کارگر سعید پایان در ۲۵ بهمن ۱۳۵۳ با دریغ و تأسف در حین باز و بسته کردن اسلحه اش، تیری به خود شلیک کرد که منجر به شهادتش گردید (شرح کامل در کتاب "بذرهای ماندگار" از نویسنده این سطور آمده است).

رفیق جزنی این ایراد را هم وارد کرده است که: "برای عضوگیری ضوابط مشخصی وجود نداشت". این اتهام هم از اساس نادرست و بی پایه می‌باشد. تنها برای روشن شدن اذهان باید بگویم که اتفاقاً درست برعکس این اتهام، در گروه احمدزاده ضوابط کاملاً مشخصی برای عضوگیری وجود داشت و حتی این موضوع به صورت مدون نیز توسط رفیق پویان تنظیم شده و در نشریه درونی گروه درج شده بود. مطابق آنچه پویان نوشته بود، برای عضو شدن در گروه سه مرحله وجود داشت. فرد مورد نظر برای عضویت ابتدا باید دوره سمپاتی را می‌گذراند و اگر در این دوره صلاحیتش مورد تأیید قرار گرفته بود، ارتقاء یافته و سمپات پیشرفته محسوب می‌شد و بعد با گذراندن این دوره به عضویت گروه در می‌آمد. اتفاقاً رفیق جزنی بر خلاف ادعای خویش راجع به عدم وجود ضوابط مشخص عضوگیری، در زندان از وجود چنان ضوابطی در نزد گروه احمدزاده مطلع شده بود و در تاریخچه مورد بحث هم همین موضوع را بیان نموده و اضافه کرده است که: "برای عضویت گروه سه مرحله تعیین شد، این سه مرحله عبارت بود از سمپاتیان، سمپات پیشرفته و عضویت. در دو مرحله اول فرد برای فعالیت در درون گروه آماده می‌شد و قبل از عضویت گروه، داوطلب عضویت، در یک رشته فعالیت‌های ابتدائی تدارکاتی شرکت می‌کرد". منتها او این طور جلوه می‌دهد که این برخورد به جا و منطقی گویا پس از دستیابی گروه به ضرورت مبارزه مسلحانه صورت گرفته بوده، در دوره‌ای که از نظر جزنی گویا گروه تا "حدی" بر "گرایش‌های روشنفکرانه" خود غالب آمده و گویا تا حدی توانسته بود به "گروه پیشتاز جزنی- ظریفی" که غیر روشنفکرانه و غیر جوان و باتجربه و بالاتر و مهمتر بود، نزدیک شود!

در ایرادات مربوط به "سومین خصوصیت گروه"، به مسائلی هم بر

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

می‌خوریم که به واقع امور طبیعی بوده‌اند. مثلاً عنوان شده که "در شاخه‌های گروه اختلاف سطح جدی در اغلب مسائل به چشم می‌خورد". اگر از این حرف این استنباط بشود که افراد در شاخه‌ها در رابطه با اغلب مسائل، هم سطح نبوده و بین آنها اختلاف سطح جدی وجود داشته، معلوم نیست که این امر طبیعی چرا باید به مثابه ضعف و ایراد به عنوان "سومین خصلت گروه" مطرح شود. مگر در گروه‌های دیگر چنین وضعی وجود نداشته که از آن به عنوان "خصلت" و ویژگی خاص گروه احمدزاده نام برده شده؟ آخر معلوم است که مثلاً بین رفیق پویان با فلان رفیق تازه کار و کم سن و سال‌تر از او که نه دانش سیاسی، نه تجربه و نه حتی سواد دانشگاهی و نه استعدادها بی نظیر ادبی پویان را داشته تفاوت وجود داشت. آیا به خاطر این تفاوت، آن رفیق کم دانش‌تر، کم تجربه‌تر و کم سوادتر از پویان نباید عضوگیری می‌شد؟ آیا در همان زمان در گروه مبارز و جدی دیگر یعنی در گروه جنگل این امر طبیعی وجود نداشت و هر رفیقی در آن گروه از هر لحاظ مثلاً با رفیق صفائی فراهانی هم سطح بود و از همان قابلیت‌های نظامی برخوردار بود که رفیق صفائی داشت؟ آیا وجود چنان "اختلاف سطح جدی" ایرادی برای آن گروه محسوب می‌شود؟ به راستی پرسیدنی است که رفیق جزنی که انسان مبارزی بود بر پایه کدام تربیت ایدئولوژیک و بر مبنای کدام جهان بینی به خود اجازه ایراد تراشی‌های این چنینی برای گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده داده بود و چرا و با چه انگیزه‌ای او در این تاریخچه از هر موضوعی برای کوچک و بی ارزش جلوه دادن گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده استفاده کرده است؟

چهارمین خصوصیت: بی‌اعتمادی به کار صنفی

در توصیف "چهارمین خصوصیت گروه"، جزنی از "بی‌اعتمادی آن به کار صنفی و بی‌توجهی به حرکات جمعی در محیط فعالیتش" می‌گوید.

منظور از این ایراد، اختصاص ندادن یا کنار نگذاشتن افرادی از گروه برای انجام کار صنفی و حرکات جمعی که عمدتاً در دانشگاه‌ها وجود داشت، می‌باشد.

واقعیت این است که رفقای ما در فعالیتهای دانشجویی و در هر حرکت جمعی که اتفاقاً در نیمه دوم دهه چهل به صورت رادیکال جریان می‌یافت فعالانه شرکت داشتند. مثلاً من اگر از دانسته‌های خود در این مورد بگویم باید از رفیق کاظم سعادت‌ی نام ببرم که در جریان اعتصاب دانشجویان تبریز در سال ۶۶ یکی از فعالترین افراد بود. هم دوره‌ای‌های او در تبریز حتی سخنرانی او در جلوی ارک تبریز در دفاع از دانشجویان مبارز را به یاد داشته و در مورد آن نوشته‌اند. از رفیق صمد بهرنگی نیز یاد شده است که با این که دانشجو نبود ولی در جریان اعتصابات دانشجویی در تبریز و تهران با ایجاد ارتباط با دانشجویان مبارز تهران (که احتمالاً یکی از آنان رفیق پویان بوده) و رساندن اعلامیه آنان به دست دانشجویان تبریز نقش فعالی داشته است. همچنین از فعالیت رفقا بهروز دهقانی و صمد بهرنگی در بین دانشجویان دانشگاه تبریز علیرغم دانشجو نبودنشان باید یاد کرد که با همراهی رفیق کاظم سعادت‌ی که در آن مقطع در حین معلم بودن، در دانشگاه تبریز هم درس می‌خواند و دانشجو بود، فعالیت‌های عملی مفیدی را در آن دانشگاه پیش می‌بردند که از جمله شرکت در ترتیب برنامه‌های آگاه‌گرانه و یا هنری و یا نوشتن مطلب در نشریه دانشجویی را می‌توان نام برد. هنوز در نشریه دانشجویی دانشگاه تبریز که در سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۴۵ در تبریز منتشر می‌شد مقاله‌ای ماندگار از رفیق بهروز دهقانی در رابطه با لنگستون هیوز، شاعر و نویسنده سیاه پوست آمریکائی و مقاله‌ای از کاظم سعادت‌ی در رابطه با کتاب الدوز و کلاغ‌ها وجود دارند. اینها نمونه‌هایی از

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

دخالت مبارزین این گروه در کار صنفی - سیاسی بود. یا می‌توان از فعالیت رفقا حمید توکلی و غلامرضا گلوی در رابطه با کمک به زلزله زدگان در استان خراسان (دشت بیاض و فردوس و...) نام برد. این زلزله در شهریور ۱۳۴۷ به برخی شهرها و روستاها در آن منطقه آسیب‌های جدی رساند. این دو رفیق از وضعیت پیش آمده برای مردم و شرایط زندگی‌شان گزارش کامل و با ارزشی نیز تهیه کرده بودند. رفقا حمید توکلی، غلامرضا گلوی، بهمن آژنگ و مهدی سوالونی در مبارزات دانشجویی نیز فعال بودند. یکی از فعالیت‌های به یاد ماندنی آنها ترتیب تظاهراتی علیه اجرای نمایش نامه چهار صندوق از بهرام بیضائی به دلیل بد آموزی‌های آن در دانشگاه مشهد بود. نمایش نامه چهار صندوق کوشیده بود دلیل شرایط ظالمانه حاکم بر جامعه را به گردن خود مردم بیان‌دازد و رژیم شاه به عنوان "مترسک" که قادر به دیکتاتوری و سرکوب است را حاصل ندانم کاری مردم جلوه دهد؛ و به واقع وضع موجود را توجیه کند.

همچنین در فاصله بین سال ۴۶ تا اواخر سال ۴۸ که دوره مورد نظر رفیق جزنی است، علاوه بر اعتصابات دانشجویی، چند حرکت مهم مبارزاتی نظیر تظاهرات در روز هفتم و چهلم قتل تختی، تظاهرات در اعتراض به گران شدن بلیط اتوبوس، در تهران به وقوع پیوست. در رابطه با این حرکات مبارزاتی نیز به هیچوجه این طور نبود که رفقای گروه احمدزاده در لاک خود فرو رفته باشند و فقط به مسائل درون گروهی بپردازند. اتفاقاً در همه این مبارزات رفقای ساکن تهران و به طور مشخص رفقا پویان و احمدزاده کاملاً فعال بودند. رفیق صمد بهرنگی هم که در آن مقطع در تهران و در تماس با رفیق پویان بود، در تظاهرات هفتم تختی شرکت داشت (در مقاله معروف آل احمد به نام "صمد و افسانه عوام"، در مورد حضور صمد در آن تظاهرات نوشته شده است). همچنین رفقای این گروه در تهران در

تظاهرات مربوط به گرانی بلیط اتوبوس فعالانه شرکت داشتند. حتی رفیق بهروز دهقانی صرفاً به منظور شرکت در آن تظاهرات، از تبریز به تهران رفته و در تجمع اعتراضی که موعدهش از قبل روز دوم اسفند (سال ۱۳۴۸) تعیین شده بود، شرکت کرده بود. در این مورد، مجد دهقانی تعریف می‌کند که بهروز وقتی برای شرکت در تظاهرات اعتراض به گرانی بلیط اتوبوس عازم تهران بود، با این پیش بینی که ممکن است در جریان آن تظاهرات دستگیر شود، برخی دست نوشته‌های خود که بیشتر مربوط به آثار مائو بودند را به او می‌سپارد و مجد آنها را به خانه دوستی برده و در آنجا پنهان می‌کند و بعد از برگشتن بهروز آنها را دوباره به او تحویل می‌دهد.

با در نظر گرفتن واقعیت‌های فوق، باید گفت که اساساً دید رفیق جزنی در مورد اختصاص دادن نیروی خاصی برای دخالت در کارهای صنفی - سیاسی که اساساً در دانشگاه بود چه در رابطه با گروه جنگل باشد و چه در رابطه با گروه احمدزاده در مقطعی که آنها در تدارک مبارزه مسلحانه بودند، نادرست می‌باشد. مثلاً بیشتر رفقای گروه جنگل قبلاً در کارهای صنفی- سیاسی شرکت داشتند ولی وقتی به ضرورت تدارک برای انجام شیوه اصلی مبارزه پی بردند و به واقع پس از آن که هدف انقلابی مشخصی را در مقابل خود گذاشتند، از آن فعالیت‌ها به تدریج کناره‌گیری کرده و همه نیروی خود را صرف هدف اصلی نمودند. بنابراین، موضوع به هیچوجه به معنی بی اهمیت یا کم اهمیت شمردن کار صنفی - سیاسی نیست و نبود بلکه مقتضیات اهدافی که هر دو گروه در مقابل خود گذاشته بودند چنان برخوردی را ایجاب می‌کرد، با این ایرادگیری، رفیق جزنی معلوم می‌کند که متوجه نبود که روی آوردن به فعالیت‌های صنفی- سیاسی علنی با هدف جدی‌ای که گروه در مقابل خود گذاشته بود یعنی شروع

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مبارزه مسلحانه، همخوانی نداشت. از طرف دیگر این واقعیات بیانگر آنند که رفیق جزنی به جای بررسی اشتباهات گروه خود و شکل کاری که در گروه خود داشته که با آن هرگز نمی‌توانست و نتوانست به اقدامی عملی در رابطه با مبارزه مسلحانه دست بزند، غیر مسئولانه دست به ایرادگیری زده است.

جزنی پس از وارد کردن اتهامات بی پایه برشمرده در فوق به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده، با دست و دل بازی، جمع‌بندی زیر را ارائه کرده است: "مجموعاً این خصوصیات به گروه سیمای یک گروه مخفی مارکسیست با برنامه‌ای صرفاً سیاسی و خصلت‌های روشنفکرانه می‌بخشد". جزنی که قادر به درک کارهای تدارکاتی عظیم انجام شده در این گروه در جهت انقلاب در ایران نبود و تصویری هم از انسجام و انضباط قابل تقدیر حاکم در این گروه با وجود داشتن دموکراتیک‌ترین روابط درونی در آن نداشت، اتفاقاً دوره‌ای در حیات این گروه را با نسبت دادن خصال منفی و از جمله قائل شدن خصلت "روشنفکرانه" به آن می‌شناساند که با توجه به دست‌آوردهای انقلابی و بسیار ارزنده‌اش برای جنبش انقلابی ایران (در زمینه انجام تحقیقات عینی، ترجمه آثار انقلابی، دخالت در مبارزه ایدئولوژیکی که رژیم از جمله با ترویج تروتسکیسم علیه کمونیسم راه انداخته بود و... و... و بالاخره دستیابی به تئوری انقلاب در ایران)، پربارترین دوره حیات گروه بود. جزنی حتی وجود روابط دموکراتیک در گروه احمدزاده را به نوعی مورد ایرادگیری خود قرار داده است. در این مورد نوشته شده: "به دنبال پذیرش مشی مسلحانه در راه تدارک مبارزه مسلحانه، روابط سازمانی و ضوابط کار در گروه تکامل یافت. در این دوره سانترالیسم در گروه تقویت شد. به بقایای روابط محفلی در گروه پایان داده شد...". واقعیت این است که در گروه احمدزاده در تمام دوران حیاتش بهترین نمونه مثال زدنی

از برقراری سانترالیسم دموکراتیک وجود داشت. در این گروه چنان روابط دموکراتیک وسیعی حاکم بود که مرکزیت موجود، علاوه بر اعضا، سمپات‌ها را نیز در جریان مسائل مطرح در گروه قرار می‌داد؛ و در عین حال از طرح و شنیدن نظرات اعضا و حتی سمپات‌ها هم غافل نمی‌ماند. وجود چنین فضای دموکراتیک، در رشد و تعالی رفقای مرتبط با این گروه بسیار مؤثر بود و بر این اساس بی دلیل نیست که رفقای متشکل در این گروه در حد خود بر مسائل جاری در جنبش اشراف داشته و دارای نظرات همگونی بودند.

در سال ۵۰، رفقای دستگیر شده از گروه احمدزاده، در زندان با افتخار از وجود روابط دموکراتیک در گروهشان سخن می‌گفتند و جزئی هم در زندان از این موضوع مطلع شده بود. در نتیجه او علیرغم همه ذهنی‌گرایی‌های خود در مورد این گروه و بستن ایرادات بی پایه به آن، اتفاقاً به وجود روابط دموکراتیک و برقراری دموکراسی در این گروه آگاهی پیدا کرده بود. حتی وی ضمن اذعان به این واقعیت نوشته است: "روابط سازمانی، رابطه بین هسته مرکزی و اعضا، دموکراتیک بود. گرچه روابط سازمانی با شرایط اختناق پلیسی متناسب نبود ولی این نتیجه را داشت که گروه از همه امکانات خود برای رسیدن به واقعیت استفاده کند. نظرات افراد مورد توجه ارگان‌های بالاتر قرار می‌گرفت و گروه بدون برخورد با موانعی از نوع خودخواهی‌های فردی و فراقسیونی تکامل می‌یافت..." (نشریه ۱۹ بهمن شماره ۴ صفحه ۹). بنابراین جای سؤال است که چرا جزئی وجود چنین روابط و برخوردهای دموکراتیک در گروه احمدزاده که خود به آن اعتراف داشته را "روابط محفلی" می‌نامد؟ بر مبنای کدام "تربیت عمیق ایدئولوژیک" می‌توان چنین گفت؟ رفقای مرکزیت و دیگر رفقای دست اندرکار گروه احمدزاده می‌دانستند که کمونیست‌ها دموکرات‌ترین

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

انسانها هستند و همین را در عمل خود نمایان ساختند. آنها با اعمال خود نشان دادند که توانسته بودند از ایدئولوژی مارکسیستی، عمیق‌ترین مفاهیم و والاترین فرهنگ مورد نظر و توجه این مکتب علمی را جذب و در عمل به کار ببرند.

در ادامه بحث، رفیق جزنی به برخی از دست‌آوردهای این گروه هم در همان دوره‌ای که به زعم او "روابط محفلی" (بخوان روابط دموکراتیک) بین آنها برقرار بود اشاره کرده و نوشته است: "در سال ۴۸ در گروه کوشش‌هایی در جهت تحلیل و شناخت مسائل اقتصادی و اجتماعی ایران آغاز شد. تحلیل‌هایی از شرایط اقتصادی و اجتماعی سیستان، ساری، رضائیه، کردستان، گیلان به عمل آمد. به مسائلی همچون مسئله ملی در آذربایجان توجه شد...". نوشته‌های تحلیلی مورد اشاره جزنی در واقعیت امر تنها بخشی از نوشته‌های افراد گروه احمدزاده می‌باشند. در این گروه گزارشات ارزشمند قابل توجهی از شرایط زندگی توده‌ها و واقعیت‌های جامعه ایران همراه با تحلیل آنها در جریان تماس و برخورد از نزدیک رفقای این گروه با کارگران و دیگر توده‌های زحمتکش و دیدن واقعیت‌های عینی و بررسی آنها تهیه شد. گزارش مبسوط از چگونگی عملکرد اصلاحات ارضی در مازندران و شرکت‌های سهامی زراعی توسط رفقای ساری، تحلیل و بررسی روستاهای قره داغ توسط رفیق بهروز دهقانی، بررسی اصلاحات ارضی در یکی از روستاهای اصفهان توسط رفیق مجد تقی زاده (و... لیست بلند بالایی که در آثار مختلف ما از آنها یاد شده که در اینجا ذکر نام تمام آنها مقدور نیست)، همه از دست‌آوردهای رفقای آگاه، با مطالعه و جدی و فعال در امر مبارزه این گروه می‌باشند.

حال باید این سؤال را مطرح کرد که این آثار و کوشش‌های عملی که برای تدوین آنها صورت گرفته از چه اهمیتی برخوردارند؟ اگر به شرایط آن

دوره از جنبش کمونیستی توجه کنیم می‌بینیم که اکثر نیروهای سیاسی، مطالعه آثار مارکسیستی و رجوع به تجربیات این یا آن انقلاب را برای تعیین مشی کافی می‌دانستند که با توجه به تجربه و تأثیرات انقلابی‌ای که مبارزه مسلحانه در چین، ویتنام، الجزایر، کوبا و غیره، در میان جوانان داشت، عمدتاً برای ایران نیز مشی مسلحانه را تجویز می‌کردند. اما وجود آثار ذکر شده در فوق بیانگر آن است که رفقای متشکل در گروه احمدزاده ضمن توجه به تجربه انقلابات جهانی و مطالعه آثار مارکسیستی، به واقعیات جاری در خود جامعه ایران به طور جدی توجه داشته و تحقیق از شرایطی که در عینیت در جامعه ایران وجود داشت و حتی توجه به روحیات و فرهنگ توده‌های خود مردم ایران و در کل تحلیل از شرایط اقتصادی-اجتماعی ایران را برای اتخاذ راه درست انقلاب در ایران ضروری می‌دانستند و بدون انجام چنان اقدامات ارزشمند به خود اجازه تعیین مشی در ایران را نمی‌دادند. باید روی این واقعیت انگشت گذاشت و تأکید کرد که مردم ما چنین برخوردی جدی به مسئله انقلاب را تنها در رابطه با گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده سراغ دارند.

همچنین باید دانست که در گروه احمدزاده مسائل نظری گوناگونی مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌گرفتند. مثلاً عبارت "بورژوازی وابسته" اولین بار در نشریه داخلی گروه مطرح شد و در مورد حوزه‌های فعالیت این بورژوازی و همچنین بورژوازی وابسته بوروکراتیک در ایران مطالب توضیحی نوشته شد. در این دوره رفقای گروه احمدزاده از برخورد به مسائلی چون مذهب و دین نیز غافل نبودند. کار تحقیقی علمی و جالب توجه رفیق غلامرضا گلوی در مورد اسلام یک نمونه از آن کارها بود. (۱۳)

واقعیت این است که گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده از چنان

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

خصوصیات انقلابی والا و پتانسیل واقعاً کمونیستی برخوردار بود که توانست انقلابی‌ترین، جسورترین و آگاه‌ترین جوانان ایران که بعداً، از آنها به عنوان چریک فدائی خلق یاد شد را در درون خود پرورش دهد. اعمال انقلابی بسیاری از رفقای این گروه از جمله خود رفقا احمدزاده، پویان، مفتاحی، و به طور کلی رفقائی که در سال ۵۰ در خیابان‌ها و خانه‌های تیمی با نیروهای دشمن به نبرد مسلحانه می‌پرداختند، رفقائی که در همان سال به تعرض علیه مراکز سرکوب و مالی رژیم دست می‌زدند، رفقائی که به هنگام دستگیری به چنان مقاومت جانانه در مقابل شکنجه‌گران بر می‌خاستند که موجب حیرت شکنجه‌گران می‌شد، رفقائی که با شجاعت بی نظیر و با برخوردهای انقلابی خود دادگاه‌ها یا به واقع بیدادگاه‌های رژیم شاهنشاهی را به دادگاهی برای محاکمه خود رژیم شاه تبدیل می‌نمودند، و... آری همه این انقلابیون صدیق و شجاع و صمیمی با توده‌های خویش، پرورده شده در گروه احمدزاده بودند. این جوانان که در این گروه کمونیستی منسجم و منضبط و با روابط دموکراتیک آموزش انقلابی دیده بودند، مسلح به یک تئوری انقلابی بودند و درست اعتقاد و ایمان به درستی همین تئوری بود که چنان ایمانی به پیروزی راه در آنها به وجود آورده بود که هر یک با اقدامات انقلابی بی نظیرشان تاریخ پرافتخاری را در جامعه خفقان زده ایران، جامعه‌ای که دچار یأس و ناامیدی بود رقم زدند. آنها در مقابل توده‌های به بند کشیده شده ایران صداقت بی نظیری از خود نشان دادند؛ و با حرکات انقلابی و فداکاری‌های ستودنی‌شان، چه در سطح جامعه و چه در سپاه‌چال‌های رژیم، نقش عظیمی در تغییر فضای سیاسی ایران (و همین‌طور در تغییر فضای بی تحرک زندان‌ها به فضای مبارزاتی) به نفع توده‌ها ایفاء کردند. این رفقای انقلابی با چنان رفتار و اعمال کمونیستی توانستند کمونیسم را در ایران با نام فدائی زنده کنند. به

این ترتیب بود که رفقای ما با خون خویش نام ننگین حزب توده را از این مکتب به مثابه علم شرایط رهائی طبقه کارگر زدودند. آنها به توده‌ها نشان دادند که کمونیسم تنها با رفتار و اعمالی که چریکهای فدائی خلق معرف آن می‌باشند می‌تواند به مفهوم واقعی خود تجلی یابد. همین رفقای پرورش یافته با روحیه دموکراتیک و انقلابی در گروه احمدزاده بودند که سال ۱۳۵۰ را به یک سال تاریخی درخشان در تاریخ مبارزاتی مردم ایران تبدیل نمودند. چه کسی می‌تواند این واقعیت را انکار کند که این کمونیست‌های فدائی منشاء و سرچشمه اعمال انقلابی و ایمان خلل ناپذیر خود به راه انقلابی‌شان را از گروه احمدزاده و از تعالیم مارکسیست - لنینیستی آن در مفهوم انقلابی و واقعی این عبارت، اخذ کرده بودند؟

سال ۵۰، به واقع یک سال تاریخی ماندگار در تاریخ مبارزاتی مردم ایران می‌باشد. سالی که توده‌های آگاه و روشنفکران مبارز دوره‌ای از بیم و امید، هیجان و شادی، غم و اندوه را با هم تجربه می‌کردند. شادی از آغاز یک مبارزه جدی علیه دشمنانشان و بیم از عدم تداوم آن. امید به گسترش مبارزه علیرغم همه سرکوب‌های خونین و غم و اندوه از خونهای ریخته شده در این راه. خوشبختانه، سندی از این واقعیت در دست است که وضعیت آن سال را در سرودی با آهنگ و دکلمه‌ای زیبا بیان کرده است که سرود "کارنامه خون سال ۵۰" نام دارد. این سرود با این شعر شروع می‌شود:

سال ۵۰

سال خون و گلوله

سالی که شکست و پیروزی

شادی و اندوه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

چون دو رشته روشن و تیره

به هم بافته شده بود.

سالی که بغض

لبخند را در چهره‌ها ویران می‌کرد

و به ناگاه بر ویرانه‌های لبخند

هیجان و شادی جوانه می‌زد.

سالی که زنگ بزرگ خون به صدا در آمد

و توفان شکوفه داد.

در این سرود ابتدا از رفقای حماسه ساز سیاه‌کل یاد شده و سپس

نام رفقائی با تأثیرات انقلابی و تاریخ سازشان بر جامعه که اکثراً متعلق به

گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده بودند ذکر گردیده است. یکی دو قطعه را در

اینجا می‌آورم.

سال ۵۰،

سالی که بهار با هراس و شگفتی

از پله‌های روشن رنگین کمان فرود می‌آمد

زیرا ایران میان خون و گلوله و امید می‌لرزید...

سالی که جلادها در کنار ابزارهای شکنجه

با رعشه‌های هیستریک

در حسرت و شگفتی ماندند...

سال سیاست ارشادی

و قتل عام کارگران جهان چیت

سالی که خون کارگران و دانشجویان را

از پله‌های کارخانه‌ها و دانشکده‌ها شستند...

سالی که در آن چیزی شکسته شد، چیزی جوانه زد

سالی که زنگ بزرگ خون به صدا در آمد
و توفان شکوفه داد...

بی مناسبت نیست دو نمونه نیز از چگونگی برخوردهای شجاعانه و حماسه آفرین رفقای متعلق به گروه احمدزاده در اینجا یادآوری شود تا خلاف القائات منفی رفیق جزنی در مورد این گروه (به زعم او "جوان"، "بی تجربه"، دارای خصلت‌های "روشنفکرانه" و گویا با رهبری‌ای که در دوره محصلی در مدرسه، گروه "سیاسی-مذهبی" تشکیل داده بود)، هر چه عینی‌تر نشان داده شود که این گروه در درون خود پرورش دهنده کدام کمونیست‌های آگاه و حماسه آفرین بود.

آری صرفاً برای ذکر نمونه از برخوردهای شجاعانه و حماسه آفرین رفقای متعلق به گروه احمدزاده، می‌توان از حماسه آفرینی رفیق رزمنده مهنوش ابراهیمی یاد کرد که یک زن کمونیست پرورده شده در گروه احمدزاده بود. او که اولین تعالیمش از مارکسیسم - لنینیسم و اخلاق انقلابی را در ارتباط با رفیق عباس مفتاحی و چنگیز قبادی فرا گرفته بود، ایمانی خلل ناپذیر به آرمان‌های طبقه کارگر داشت، ایمانی که انگیزه‌های مبارزاتی قوی در او به وجود آورده بود. مهنوش به آنچه لازم بود در عمل صورت بگیرد، پیشاپیش در تئوری رسیده بود و این امر در جوهر وجودش جای گرفته بود. چه کسی می‌تواند تأثیر سترگ رزم مسلحانه و دلاورانه او با مأموران مسلح رژیم شاه روی زنان و حتی مردان ایران را منکر شود؟ او که در زندگی پر بارش در گروه احمدزاده عشق به توده‌ها و کینه به دشمن را با ایمان به پیروزی راهی که این گروه برای رهائی کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم ایران ترسیم کرده بود، در آمیخته بود، نقش به سزائی در شکستن فرهنگ مردسالاری غالب بر جامعه که گویا زن عنصری درجه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

دوم و در مقام پائین‌تر از مرد قرار دارد، ایفاء نمود. مهرنوش به راستی یکی از زنان کمونیست ایران بود که در شرایطی که جامعه تصویری عینی از یک زن آزاده نداشت، چنان تصویری را به جامعه ارائه داد.

یک نمونه دیگر، رفیق کارگر اصغر عرب هریسی از شاخه آذربایجان گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده می‌باشد. او را با خشم و نفرت بی حدش به دشمن به یاد آوریم. او در تمام مدت زندانش این نفرت و خشم را حتی در چهره خود حفظ نموده بود و در مقابل ساواکی‌ها که به اصغر می‌گفتند دوره بازجوئی تمام شده، کمی با قیافه آرام با ما حرف بزن، با لهجه ترکی‌اش می‌گفت "إله من اینجوریم، إله قیافه من اینجوریه". اصغر عرب هریسی، رفیق کارگر و زحمتکشی که زنده یاد رفیق مرضیه احمدی اسکوئی هم داستانی در رابطه با زندگی وی نوشته است، کسی بود که به راستی محکمه شاه را به دادگاهی برای محاکمه شاه و رژیم منفورش تبدیل نمود. رفیق اصغر عرب هریسی همان کارگر کمونیستی بود که وقتی شکنجه‌گرانش شغلش را پرسیدند، او با جسارت باور نکردنی شغل خود را چریک فدائی (یعنی یک انقلابی حرفه‌ای کمونیست) بیان کرد؛ و هنگامی که از او خواستند در مورد تابعیت خود بر اساس سنت معمول (تابع نظام شاهنشاهی ایران) بگویند، اعلام کرد که "من تابع خلق ایرانم".

اصغر عرب هریسی و مهرنوش ابراهیمی، به عنوان نمونه‌هایی از رفقای قهرمان پرورده شده در گروه احمدزاده، در این گروه وفاداری به خلق و به طبقه کارگر و پایداری تا آخرین نفس در مقابل دشمن را آموخته بودند. به یاد آوردن صداقت‌ها و جسارت‌های انقلابی چنین رفقای حماسه آفرین و خلاقیت‌ها و دست‌آوردهای بسیار تأثیرگذار رفقای متشکل در گروه احمدزاده برای جنبش کمونیستی ایران، بی تردید وظیفه پاسداری از اعتبار و ارزش‌های انقلابی این گروه و مقابله با هر نوع برخورد عاری از حقانیت

نسبت به آن را ایجاب می‌کند. می‌دانیم که رفیق جزنی به مثابه انسانی مبارز و آزادیخواه، صداقت و شجاعت این رفقا را با احساسی انقلابی می‌ستود. با این حال او حاضر نبود اعتراف کند که آنها درس صداقت و شجاعت‌شان را در گروه احمدزاده فرا گرفته بودند؛ و نمی‌توانست ببیند که عشق عظیم این انقلابیون کمونیست به رهائی کارگران و زحمتکشان و ایمان خلل ناپذیرشان به پیروزی راهشان که در تئوری تدوین گشته بود، حاصل کار گروهی چند ساله‌شان بود.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

www.siahkal.com
@bazi / baziMandegar2
@Bazi / baziMandegar
/Siahkal / Falyee

چریک فدائیر خلق

رفیق اصغر عرب هریسی

1972

سالروز تیرباران چریک فدایی خلق رفیق اصغر عرب هریسی به
دست رژیم وابسته به امپریالیسم پهلوی در ۲۲ اسفند ۱۳۵۰

Mar

S	M	T	W	T	F	S
			1	2	3	4
5	6	7	8	9	10	11
12	13	14	15	16	17	18
19	20	21	22	23	24	25
26	27	28	29	30	31	

رفیق کارگر اصغر عرب هریسی را با خشم و نفرت سوزانش به دشمن به یاد آوریم. او کارگر کمونیستی بود که حتی در اتاق شکنجه وقتی بازجو از او پرسید شغل چیست، با جسارت باورنکردنی گفت که چریک فدائی خلق است. آخر انقلابی حرفه‌ای بودن در خون و وجود او جای داشت و او به راستی شغلی جز آن که با همه وجود برای رهائی طبقه کارگر مبارزه کند، نداشت. در شکنجه گاه او با استقامتی بی نظیر شکنجه‌ها را به جان خرید و شکنجه‌گرانش را متحیر و با احساس حقارت در خود باقی گذاشت.

رفیق اصغر محکمه شاه را نیز به دادگاهی برای محاکمه رژیم وابسته به

امپریالیسم شاه تبدیل نمود. در دادگاه هنگامی که از او خواستند در مورد تابعیت خود بر اساس سنت معمول (تابع نظام شاهنشاهی ایران) بگویند، اعلام کرد که "من تابع خلق ایرانم". این رفیق کارگر در تمام مدت زندانش نفرت و خشم خود از مزدوران رژیم را حتی در چهره خود حفظ نموده بود و در مقابل ساواکی ها که به اصغر می گفتند دوره بازجویی تمام شده، کمی با قیافه آرام با ما حرف بزن، با لهجه ترکی اش می گفت "إله من اینجوریم، إله قیافه من اینجوریه" (إله، لفظ ترکی).

اصغر یکی از شاگردان معلم انقلابی، صمد بهرنگی بود. لذا از کودکی و در روستا از معلمی که به وی عشق می ورزید فرا گرفته بود که باید آموخته‌هایش را در زندگی‌اش به کار گیرد. او که بعد از سفر بی بازگشت صمد به قره داغ، در مکتب آموزگاران انقلابی چون بهروز دهقانی، کاظم سعادت‌ی و علیرضا نابدل درس مبارزه یاد می‌گرفت، از اولین مبارزینی بود که از طریق رفیق بهروز دهقانی به عضویت یکی از گروه‌های تشکیل دهنده چریک‌های فدائی خلق (گروه احمدزاده) درآمد.

این کارگر کمونیست فدائی یکی از اعضای تیمی بود که در ۱۳ بهمن ماه ۱۳۴۹ جهت به دست آوردن اسلحه و گسترش مبارزه مسلحانه، کلانتری شماره ۵ تبریز را مورد حمله قرار داده و "مسلسل پشت ویت‌ترین" را مصادره نمودند تا به رهنمودهای معلم بزرگ خود جامه عمل بپوشانند. گوشه‌ای از زندگی او را زنده یاد رفیق مرضیه احمدی اسکوئی طی یک داستان به تصویر کشیده است.

رفیق اصغر عرب هریسی در بهار سال ۱۳۵۰ به دلیل همکاری بنگاه معاملات ملکی‌ای در تهران با ساواک، دستگیر شد. او در ۲۲ اسفند سال ۵۰ به همراه ۸ تن دیگر از رفقای فدائی به دست دژخیمان رژیم شاه جنایتکار تیر باران شد. یاد عزیزش گرمی بخش قلب کارگران مبارز و رهروان راه آزادی و سوسیالیسم است.

ادعای عدم " تربیت عمیق ایدئولوژیک " در

گروه احمدزاده

پس از برشمردن چهار خصلت فوق‌الذکر برای گروه احمدزاده، رفیق جزنی مطرح کرده است که این گروه چون "فاقد سابقه مبارزاتی قابل توجه" بود، این کمبود " الزاماً به صورت نارسائی تجارب پراتیک و تربیت عمیق ایدئولوژیک نمایان می‌شد" (نشریه ۱۹ بهمن شماره ۷ صفحه ۹). این ادعا را باید اتهامی دانست که رفیق جزنی در بهترین حالت به دلیل داشتن تربیت ایدئولوژیک غیر مارکسیستی حزب توده‌ای‌اش (درک سطحی و التقاطی از مارکسیسم) و به همین دلیل ناتوانی‌اش در درک درست نظرات و تئوری‌های تدوین شده توسط این گروه از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم راستین، علیه گروه احمدزاده عنوان کرده است. سخنان فوق در مورد جزنی یک ادعا و یا اتهام بی اساس به او نیست. اولین مرزبندی ما با نظرات جزنی در جزوه "در باره شرایط عینی انقلاب" (آبان ۱۳۵۷) بلافاصله پس از اعلام رسمی پذیرش نظرات او توسط افراد باقیمانده از ضربات بزرگ ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران صورت گرفت. پس از تشکیل مجدد چریک‌های فدائی خلق در خرداد ۱۳۵۸ نیز به طور مرتب نظرات انحرافی جزنی از طرف ما مورد نقد قرار گرفته و ما در ارتباط با غیر مارکسیستی بودن دیدگاه او و انحرافی و غیر منطبق بودن نظراتش با واقعیت‌های جامعه ایران، مطالب مستدل نوشته و این ادعا را ثابت کرده‌ایم. همچنین آثاری چون "شمائی از پروسه تکوین نظرات چریک‌های فدائی خلق (۱۳۴۶-۵۰)" (نوشته شده در بهار ۱۳۵۸)، "مبارزه مسلحانه و اپورتونیست‌ها"، "سه سال کار آرام سیاسی" (آبان ۱۳۶۱)، "در باره تئوری مبارزه مسلحانه" (مرداد ۱۳۵۸)، "چریک‌های فدائی خلق و بختک حزب توده

بخش سوم - ادعای عدم "تربیت عمیق ایدئولوژیک" در گروه احمدزاده

خائن" (اردیبهشت ۱۳۹۱) (و نوشته‌های دیگر که لیست طولانی‌ای را تشکیل می‌دهند عدم حقانیت جزنی در مقابله با گروه احمدزاده و نفی نظرات اصیل چریک‌های فدائی خلق از طرف او که نشأت گرفته از "تربیت عمیق ایدئولوژیک" غیر مارکسیستی وی می‌باشد را نشان داده‌اند. در "شمائی از پروسه تکوین نظرات چریک‌های فدائی خلق" مثلاً تز "پای دوم" جنبش مسلحانه جزنی که همانا توصیه "سیاسی کاری" در شرایط سلطه دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بود، مورد نقد قرار گرفته است. در آنجا نشان داده شده است که جزنی به اصول مارکسیسم پایبند نیست و یک "دوآلیسم آزاداندیش" می‌باشد. در این جزوه همچنین ضمن توضیح در مورد کار سترگ چهارساله گروه احمدزاده، جهت روشن‌گری در مورد تاریخ شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق مطالب قابل توجهی از طرف ما به جنبش انقلابی عرضه شده است. در کتاب "مبارزه مسلحانه و اپورتونیست‌ها" (نوشته شده در مرداد ۱۳۵۸) پس از ذکر این نظر از رفیق مسعود احمدزاده که حزب توده کاریکاتوری از یک حزب مارکسیست - لنینیست بود در برخورد به جزنی، مطرح شده است که: "متأسفانه پس از انتشار آثار رفیق جزنی در جنبش مسلحانه در این زمینه آشفته فکری به وجود آمد. در آثاری که رفیق جزنی از زندان بیرون می‌داد مطالب ضد و نقیضی در مورد این حزب بیان شده که به هر حال همگی با این درک تفاوت اساسی دارند و معلوم نیست که چرا رفیق جزنی که با کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" آشنا بوده و ظاهراً نوشته‌های خود را در ارتباط با مطالب این کتاب می‌نوشت هنگام این اظهار نظرها در باره حزب توده اشاره‌ای به دیدگاه این کتاب در باره آن نمی‌کند. اصولاً این خصلت در تمام آثار رفیق جزنی در ارتباط با مبارزه مسلحانه دیده می‌شود..."

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

به طور کلی، جزئی به کمونیست‌هائی در گروه احمدزاده اتهام در رنج بودن از "تربیت عمیق ایدئولوژیک" می‌زند که علاوه بر برخورداری از آگاهی‌های سیاسی و اشراف به تاریخ ایران که حاصل مطالعات قبلی شان بود، در طی چهار سال کار گروهی، بیشتر آثار کلاسیک مارکسیستی را مطالعه کرده و برخی از آنها را خود به فارسی ترجمه کردند. همچنین با قاطعیت می‌توان گفت که اغلب رفقای این گروه از رفیق بهروز دهقانی و علیرضا نابدل گرفته تا رفقا پویان و مفتاحی و مسعود احمدزاده و غلامرضا گلوی و بهمن آژنگ و... اکثر کتاب‌هائی که در رابطه با تاریخ معاصر چون آثار احمد کسروی در مورد انقلاب مشروطیت و یا مربوط به گذشته‌های دور ایران - که در مورد اخیر ترجمه‌هائی از پژوهش‌های آکادمی‌های شوروی هم در دسترس بود- را مطالعه کرده بودند. آگاهی و تسلط آنها به تاریخ ایران و به تاریخ بسیاری از انقلابات جهان از یک طرف و مطالعه دقیق آثار مارکسیستی با هدفی مشخص، این کمونیست‌ها را قادر ساخت تا در کنار پژوهش نسبت به شرایط جامعه و برخوردهای عینی‌شان با توده‌ها، به انجام چنان کار تئوریک عظیمی بپردازند که بدون اغراق تا آن زمان و متأسفانه تا به امروز هیچ نیروی سیاسی در ایران به آن دست نرسانده است. بسیاری از کارهای تئوریک گروه احمدزاده که به صورت مقاله یا جزوه در حد محدودی در میان نیروهای جنبش پخش می‌شد، در سال ۱۳۵۰ به دست نیروهای امنیتی رژیم شاه افتاد. این موضوع در همان دهه ۵۰ در کتاب "حماسه مقاومت" به گونه‌ای مطرح شد و من آنچه در زندان شهربانی تهران با چشمان خود دیده بودم را به این صورت توضیح دادم که دست اندرکاران شهربانی برای چیدن نوشته‌های درونی ما روی میز مجبور شده بودند حدود سه میز دراز را به هم بچسبانند. نوشته‌های ما را با فاصله‌های کم روی آن میزها چیده بودند...

کل برخورد جزئی به خوبی نشان می‌دهد که او اهمیت و ارزش دست‌آوردهای تئوریک گروه احمدزاده را درک نمی‌کرده و قادر نبود بفهمد که تئوری‌هایی که توسط رفقا پویان و احمدزاده در پروسه یک کار جمعی واقعاً جدی و متعهدانه تدوین شدند توانستند پشتوانه یک جنبش انقلابی در ایران بشوند. او متوجه این واقعیت نبود که جنبش نوین کمونیستی ایران موقعی به بلوغ خود دست یافت که دارای تئوری‌هایی گردید که قادر بودند ضرورت مبارزه مسلحانه را در جامعه توضیح بدهند، به طوری که بدون آنها یک جنبش مستقل کمونیستی نمی‌توانست در جامعه ایران به وجود آید. واقعیت آن بود که جنبش نوین کمونیستی که بعد از ۱۵ خرداد آغاز شده بود تنها در سال ۴۹ به چنان رشدی دست یافت که قادر شد "رهنمود مشخصی برای عمل تعیین کند. تجمع ساده را به تجمع متشکل و رشد خودبخودی را به رشد آگاهانه مبدل کند... برای پیوند یافتنش با توده‌ها و مبارزات توده‌ها، راهگشائی کند" (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک- یادداشت شماره ۱). تئوری‌های رفقا امیرپرویز پویان و مسعود احمدزاده مانیفست نظری - عملی این جنبش (جنبش مستقل و نوین کمونیستی ایران) بودند.

اتفاقاً تاریخچه مورد بحث در شرایطی توسط بیژن جزئی نوشته شده است که عملیات و درگیری‌های مسلحانه در شهر، مقاومت‌های جانانه در خانه‌های محاصره شده (که اولین آنها مربوط به رزم دلاورانه رفقا پویان و پیروندیزی بود که حیرت و تحسین همگان را برانگیخت)، و همچنین مقاومت‌های افسانه‌ای رفقای برخاسته از این گروه در زیر شکنجه‌های وحشیانه‌ای که قبلاً سابقه نداشت - که دو رهبر کبیر، رفیق مسعود احمدزاده و رفیق عباس مفتاحی از جمله آن قهرمانان بودند، شهادت در زیر

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

شکنجه، مورد رفیق بهروز دهقانی که همه کسانی که در آن زمان از این امر مطلع شدند متفق‌القول بودند که این شهادت خشم و کینه فزونی را در دل انقلابیون شعله ور ساخت و آشکارا آنها را در پیمودن راه انقلابی‌شان مصمم‌تر ساخت، همچنین برخوردهای سلحشورانه رفقای دیگر این گروه با زندانبان‌ها و غیره، همه اینها موج بزرگی از سمپاتی و اعتباری عظیم برای این رفقا البته با نام جدیدشان (چریک‌های فدائی خلق) ایجاد و مهر آنها را در دل همه نیروهای آزادیخواه جامعه جای داده بود. بی هیچ تردیدی رفیق جزنی منکر سلحشوری‌های این رفقا نبود. با این حال او به خود اجازه نگرش از بالا به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده را داد، به گروهی که به مثابه یک گروه واقعاً مارکسیست-لنینیست در ایران برای تحقق تئوری منسجم و جامع خود در عمل و اثبات عشق خود به رهائی توده‌ها به چنان اعمال و برخوردهای انقلابی در جامعه دست زد و نمودار چنان خلوص و صداقت بی نظیری شد که موجب عظیم‌ترین و تأثیرگذارترین اقدامات در خدمت به کارگران و توده‌های تحت ستم ایران گردید و سُرایش زیباترین شعرها و نگارش پر محتواترین ادبیات را در ایران به دنبال آورد.

ظاهراً آنچه برای رفیق جزنی مهم بود دست زدن به مبارزه مسلحانه بود- حال با چه درک و نظر و چشم اندازی مهم نبود، گوئی که اعتقاد به مبارزه مسلحانه معجزه‌ای بود که به هر فردی خصوصیات و برخوردهائی را می‌داد که رفقای متشکل در گروه احمدزاده از آن برخوردار بودند. اما، یکی دیگر از دلایل نگرش از بالای رفیق جزنی به گروه احمدزاده این است که وی با انتساب دست آوردها و افتخارات برحق گروه "جوان" جنگل به گروه "سابقه دار" جزنی، خود را بالاتر از گروه دیگر و بعد در رأس چریک‌های فدائی خلق تصور می‌نمود. به راستی که از نگاه روانشناسانه، این خیال پردازی در مورد خود و آنگاه رفقای گروه احمدزاده را پائین تر از خود دیدن - که در

سراسر تاریخچه نوشته شده توسط وی برجسته است و در زیر توضیح بیشتری در این مورد داده خواهد شد - را جز این نمی‌توان تعبیر و تفسیر نمود. مسلماً، مبارز و انقلابی بودن و حتی شهید شدن به دلیل ایستادگی در مقابل ارتجاع که حس احترام و همبستگی هر انسان آزادیخواهی را بر می‌انگیزد، نباید موجب لاپوشانی حقیقت گردد. آنهم جائی که رفیق جزنی در رابطه با تشکیل دهندگان اولیه چریکهای فدائی خلق و بنیان گذاران واقعی این تشکل کمونیستی، به وارد آوردن چنان اتهامات نابجائی مبادرت نموده که حقیقت در آنها مثله گشته است. این واقعیت از طرف دیگر، سختی مبارزه و دشواری راه پر پیچ و خم برای رسیدن به آزادی را بیان می‌کند که علاوه بر دشمن باید با افکار و راه و روش‌های انحرافی نیز به ناگزیر به نبرد پرداخت و تجربه نشان داده است که این دومی در مواردی سخت تر و طاقت فرساتر است.

این را هم باید گفت که جزنی با ترسیم تصویری کوچک و کم ارزش از گروه احمدزاده، از همان آغاز تئوری آنها را هم تحریف، تحقیر و مورد حمله قرار داد که همانطور که گفته شد خود بیانگر عدم درک اهمیت و ارزش واقعی تئوری راهنمای چریکهای فدائی خلق از طرف وی بود. او در همین نوشته تاریخچه دست ساز خود، تحت عنوان "در باره مقاله مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" می‌نویسد: "از آنجا که این مقاله اولین کوشش سیستماتیک گروه در جهت تعیین خط مشی جنبش انقلابی میهن ما بود، این اثر نمی‌توانست پاسخگوی کلیه مسائل و ارائه دهنده یک برنامه کامل استراتژیک و تاکتیکی باشد". لازم است در اینجا گفته شود که اولاً اثر رفیق احمدزاده که در اینجا از آن به عنوان "مقاله" یاد شده حاصل چهار سال کار جمعی آگاه ترین و باسواد ترین کمونیست‌های ایران بود و نباید آن را صرفاً

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

کار یک فرد تلقی کرد - اگر چه این نبوغ غیر قابل انکار رفیق احمدزاده بود که توانست پژوهش‌های عینی صورت گرفته از شرایط جامعه و بحث و مطالعات انجام شده در طی چهار سال را در اثر خود جمع‌بندی نماید. ثانیاً اثر "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" رفیق مسعود احمدزاده "اولین کوشش سیستماتیک گروه" نبود بلکه قبل از آن مقالات متعددی در رابطه با ضرورت مبارزه مسلحانه در گروه نوشته شده بود. وانگهی، به طور مشخص جزوه "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" رفیق پویان قبل از اثر رفیق احمدزاده نوشته شده است و رفیق جزنی هم از این امر مطلع بود. از اینها گذشته، به بهانه "اولین کوشش سیستماتیک گروه" نمی‌توان حکم داد که اثری نتوانسته "یک برنامه کامل استراتژیک و تاکتیکی" ارائه دهد. البته چنان بیانی تاکتیکی است که جزنی با آن سعی کرده است نظر مخالف خود را در نزد خواننده مقبول سازد. این هم جالب است که وی علیرغم ابراز چنین احکام غیر واقعی، نتوانسته منکر تأثیر عظیم کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" در جنبش و به دست دادن مشعلی به دست جوانان انقلابی جهت پی‌گیری راه مبارزه مسلحانه، گردد. به طوری که در ادامه اقرار کرده است که: "این مقاله آغاز روشن یک حرکت انقلابی بود. این مقاله در مطرح ساختن مبارزه مسلحانه در سطح جنبش رهائی بخش تأثیر انکار ناپذیر داشت".

کُد‌های درون گروهی با اسامی انقلابیون جهان!

در رابطه با معرفی و نمایاندن گروه احمدزاده به عنوان گروهی از جوانان "بی تجربه" با "خصلت‌های روشنفکرانه" در تاریخچه‌ای که جزنی از موضع برتری طلبی خرده بورژوازی و به شیوه سکتاریستی نوشته است، بسیار می‌توان گفت. اما در اینجا برای تجربه اندوزی به یک مورد دیگر اشاره

بخش سوم - ادعای عدم تربیت عمیق ایدئولوژیک" در گروه احمدزاده

کرده و به این مبحث پایان می دهیم.

در بخش "خصوصیات گروه در دوره دوم" جزئی استفاده از اسامی انقلابیون در سطح جهان به عنوان اسم مستعار از طرف رفقای گروه احمدزاده را نشانه‌ای از "بقایای جدی کار سیاسی و گرایش‌های روشنفکرانه" در این گروه نامیده است. او با این که تأیید می‌کند که این امر "از یک سو نشانه افزایش شور انقلابی گروه و از سوی دیگر نشانه تأثیر قاطع ادبیات انقلابی جهان در زندگی گروه است"، ولی باز همین موضوع را بهانه دیگری برای حمله به این گروه قرار داده و می‌نویسد: "صرفنظر از مغایرت این گروه نامگذاری با اصول پنهانکاری، این نوعی بی توجهی به فرهنگ توده‌های زحمتکش وطن ماست و به سود نزدیکی و پیوند پیشاهنگ با توده نیست. این خود نشانه بقایای جدی کار سیاسی و گرایش‌های روشنفکرانه در گروه است که از دور اول مانده است".

لازم است این مورد از عیب جوئی‌های جزئی با اندکی تفصیل توضیح داده شود.

واقعیت این است که در یک دوره از حیات گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" اسامی مستعار برای رفقای گروه انتخاب شد که همگی نام انسانهای مبارز متعلق به جنبش کارگری و کمونیستی و به طور کلی نامهای انقلابیون در اقصی نقاط جهان بودند. این نامهای مستعار اگر چه نام انقلابیون ایران چون "عمواوغلی" (حیدر عمواوغلی، مبارز کمونیست در دوره مشروطیت) را هم در بر می‌گرفت ولی اغلب، نام‌های مربوط به انقلابیون جهان چون نام مستعار فردریک (برای رفیق مسعود احمدزاده- این نام کوچک انگلس است که با توجه به ترجمه کتاب او به نام "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" توسط رفیق مسعود، برای این رفیق

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

انتخاب شده بود)، کامیلو (برای رفیق پویان)، امانوئل (برای رفیق عباس مفتاحی)، رامون (برای بهروز دهقانی) شیرز (مناف فلکی) و غیره بودند. این نام‌ها به واقع، نقش گُدهای درون گروهی را داشتند و در ملاء عام از آنها استفاده نمی‌شد. بنابراین عیب جوئی رفیق جزئی در این مورد بی اساس می‌باشد که گفته است که آن نامگذاری‌ها با اصول مخفی کاری مغایرت داشت. در حالی که استفاده از آن نام‌های مستعار نه تنها با اصول پنهانکاری مغایرت نداشت بلکه اتفاقاً درست به خاطر رعایت اصول پنهانکاری بود که چنان گُدهائی در قالب اسم انقلابیون جهان توسط مرکزیت و رفقای مسئول جهت پنهان نگاه داشتن اسامی واقعی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. اما رفیق جزئی که گوئی می‌بایست هر موضوعی را دستاویزی برای ایرادگیری به این گروه قرار می‌داد ظاهراً متوجه این واقعیت نبود.

چریک فدائیر خلق

رفیق عباس جمشیدی رودباری



متن وصیت نامه

وصیت‌نامه غیر نظامی عباس جمشیدی رودباری فرزند محسن در سحرگاه ۵۳/۵/۲
پدر و مادر عزیزم؛

قرار است این را به عنوان وصیت به شما بنویسم. ولی شاید خودتان هم خوب می‌دانید وصیت من آنطور که بر طبق معمول نوشته می‌شود، در یک جمله تمام شدنی است: به هیچ‌کس بدهی و از هیچ‌کس طلبی ندارم. اما اگر وصیت‌ام را آنطور که معمول آدم‌های سیاسی است بنویسم، چیزهایی برای نوشتن وجود خواهد داشت.

از شما به عنوان پدر و مادر راضی و ممنونم، آرزویم این است که شما هم از من به عنوان فرزند راضی باشید. این را می‌دانم که به خاطر من خیلی ناراحتی کشیدید اما این نمی‌تواند و نباید علت نارضایی شما از من قرار گیرد. می‌دانید آخر همه چیز که به خانواده ختم نمی‌شود، خیلی چیزهای دیگر و آدم‌های دیگر هستند که آدم نسبت به آنها تعهد دارد، و اگر بخواهد آدم بماند باید به هر قیمت که شده به تعهدش عمل کند. راهی را که انتخاب کرده‌ام به حساب فقدان احساسات خانوادگی‌ام نگذارید؛ شما فرزندى را بیامرزید که احساسات خانوادگی‌اش را پای احساسات به مراتب بزرگ‌تری فدا کرده است.

همیشه و عمیقاً آرزوی دیدارتان را داشته‌ام هر چند هم که آرزوی محالی بوده باشد.

به عنوان آخرین سخن این‌که هرگز برایم ناراحت نباشید، زیرا من با چشم‌های باز راهم را انتخاب کردم.

با بهترین آرزوها

آدرس مازندران شیرگاه روبه‌روی بهداری منزل محسن جمشیدی

نماینده دادستانی ارتش سرگرد علی‌اکبر نادریان

نماینده مذهبی متقی

فرمانده گردان زندان ستوان حسن زاده

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

ایراد دیگر او این است که گویا استفاده از نام انقلابیون جهان، "نوعی بی توجهی به فرهنگ توده‌های زحمتکش وطن ماست و به سود نزدیکی و پیوند پیشاهنگ با توده نیست". ای‌کاش رفیق جزنی در مورد این عیب جوئی خود بیشتر توضیح می‌داد تا معلوم می‌شد که از این نوع اسم گذاری‌ها چه تصویری داشت که آن را مغایر با مخفی کاری و بی توجهی به فرهنگ توده‌ها نامیده است! ولی از حکم داده شده، تصور رفیق جزنی از رفقای متشکل در گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده"، بیشتر خود را عیان می‌سازد. گوئی تصور او از احمد فرهودی‌ها، عباس جمشیدی رودباری‌ها، حمید توکلی‌ها، سعید آریان‌ها، بهمن آژنگ‌ها، غلامرضا گلوی‌ها، کاظم سلاحی‌ها، بهروز دهقانی‌ها، کاظم سعادت‌ی‌ها، علیرضا نابدل‌ها، محمد تقی زاده‌ها، مهرنوش ابراهیمی‌ها، چنگیز قبادی‌ها، حسن نوروزی‌ها، یوسف زرکاری‌ها، مناف فلکی‌ها، احمد زبیرم‌ها و... این بود که آنها "جوانان بی تجربه" و "روشنفکر"ی بودند که با شوری در سر متوجه نبودند که باید به فرهنگ توده‌های زحمتکش وطن توجه نمود و در جهت پیوند پیشاهنگ با توده‌ها حرکت کرد؟ آیا واقعا او فکر می‌کرد که گویا قرار بوده وقتی مثلاً رفیق جمشیدی رودباری با صاحبخانه و یا همسایه‌ها و مردم دور و برش روبرو می‌شود خود را "فوچیک" معرفی کند؟ فوچیک نام مستعار یا کُد سازمانی این رفیق بود. یا رفقای دیگر او را در نزد مردم به آن اسم بخوانند که رفیق جزنی آن را در مغایرت با اصول پنهان کاری و مغایر با فرهنگ توده‌های زحمتکش عنوان می‌کند؟ در حقیقت جزنی با این حکم بی اساس خود در رابطه با آن اسم‌ها، آشکار ساخته است که وی به راستی همه رفقای ما از مسعود احمدزاده گرفته تا امیرپرویز پویان و عباس مفتاحی تا بقیه رفقای کارگر و غیر کارگر در این گروه که بررسی زندگی نامه‌هایشان نشان می‌دهد که اکثر آنها یا متعلق به خانواده‌های کارگر و زحمتکش بودند و یا در

طول زندگی شان با محرومین جامعه ارتباط داشتند و جز برای خدمت به رهائی آنان عمل نمی‌کردند و همه تلاش و کوششان مصروف این امر بود را روشنفکران جدا از توده‌های زحمتکش و بی توجه به فرهنگ آنها می‌پنداشته، و در هر حال این طور جلوه داده است.

اما، در مورد این اتهام که "این خود نشانه بقایای جدی کار سیاسی و گرایش‌های روشنفکرانه در گروه است که از دور اول مانده است"، پرسیدنی است که رفیق جزنی از "کار سیاسی" چه درکی داشت؟ شاید او از کوشش‌های افراد این گروه در ایجاد ارتباط با کارگران و زحمتکشان بی اطلاع بود ولی از کار سیاسی و تئوریک عظیمی که گروه احمدزاده انجام داد، بی خبر نبود. بنابراین، او مبادرت به انجام کارهای نظری و پژوهشی این گروه (که شامل تحقیقات عینی در ارتباط با اقشار و طبقات مختلف در جامعه و از جمله و به خصوص به منظور کسب شناخت عینی از تغییرات حاصل از اصلاحات ارضی در ساختار اقتصادی- اجتماعی ایران و به ویژه اثرات آن اصلاحات روی دهقانان بود) را سیاسی کاری بیهوده و ناشی از "گرایش‌های روشنفکرانه"، نامیده است. گوئی کمونیست‌هایی که به چنان کارهای مهم و اساسی پرداخته بودند همچون روشنفکران غیر متعهد و بی توجه به درد و رنج و "فرهنگ توده‌های زحمتکش"، آن کارها را برای سرگرمی خود انجام می‌دادند. با چنین برخوردی از طرف رفیق جزنی این طور القاء می‌شود که رفقای گروه احمدزاده پس از این که مدت‌ها به کار بی ثمر روشنفکرانه مطالعه و تحقیق و کار تئوریک و... مشغول بودند به خاطر برخورداری از صداقت (جزنی به صداقت رفقای گروه احمدزاده معترف بوده و آن را مورد تأکید قرار داده است)، یک مرتبه همه آن کارهای روشنفکرانه را کنار گذاشته و به مبارزه مسلحانه روی آوردند. منظور از مبارزه مسلحانه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

هم از نظر وی همان مبارزه مسلحانه‌ای است که گویا رفیق جزنی در رأس گروهش بدون ارتکاب به چنان گناه روشنفکرانه و عاری از "بی توجهی به فرهنگ توده‌های زحمتکش"، پیشاپیش به عنوان یک "گروه پیشتاز" به آن دست یافته بود. آخر مگر خود وی نوشته است که گویا رستاخیز سیاهکل را گروه جزنی به وجود آورد و به "تدارک طولانی جنبش مسلحانه" پایان داد!؟

در مورد این نقد که استفاده از اسامی کمونیست‌ها و انقلابیون دیگر کشورهای جهان از دید جزنی بی توجهی به "وطن" و به فرهنگ توده‌های زحمتکش "وطنی" قلمداد شده، باید گفت که چنین نقدی نمی‌تواند نقدی از دیدگاه پرولتری باشد. با در نظر گرفتن این امر که قرار نبود که آن اسم‌ها در ملاء عام مورد استفاده قرار گیرند، به کارگیری آن نام‌ها به مثابه کُدهای درون گروهی، در حقیقت نشانگر حد والائی از روحیه قابل تحسین انترناسیونالیستی در میان رفقای متشکل در گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" بود. این نام‌گذاری‌ها، اقتضای یک دوره از پروسه رشد گروه مذکور و بیانگر شور انقلابی (که بدون آن هیچ فرد انقلابی و اساساً خود انقلاب مفهومی ندارد) در میان مبارزین متشکل در این گروه بود. بنابراین، در این عیب جوئی رفیق جزنی این واقعیت کتمان شده است که ارج گذاری به انقلابیون و به فعالین صدیق جنبش کمونیستی در سراسر جهان که به تکامل تاریخ به نفع سعادت بشریت خدمت کرده‌اند و زنده نگاه داشتن نام چنان انسان‌هائی، وظیفه‌ای کمونیستی است که تنها کسانی که حقیقتاً از روحیه انترناسیونالیستی برخوردارند به آن عمل می‌کنند. از این نظر نقد فوق پرولتری نبوده و از روحیه انترناسیونالیستی برخوردار نیست.

باید دانست که در مورد رفقای متشکل در گروه احمدزاده، اطلاع یافتن و پی بردن به زندگی و فعالیت‌های مبارزاتی فرد انقلابی که از نام او

به عنوان اسم مستعار استفاده می‌شد، خود در ارتقاء شور و انگیزه‌های مبارزاتی مؤثر بود. برای نمونه، در جایی که قرار نبود که مثلاً رفیق رودباری خود را به مردم با نام فوچیک معرفی کند ولی به خودش می‌گفت که فوچیک به گرامی داشت نام آن کمونیست شجاع چکسلواکی روی من گذاشته شده است، همان کمونیستی که قهرمانانه با فاشیسم جنگید و با این که خونش در زندان توسط جلاد گشتاپو بر زمین ریخته شد، اما او با زندگی و مرگ خود اثری در زندگی دیگران به جا گذاشت که من امروز برای تداوم راه انقلابی‌اش نام او را بر خود نهاده و آن نام را زنده نگه می‌دارم. در واقعیت نیز همانطور که می‌دانیم رفیق عباس جمشیدی رودباری، نام فوچیک را در قلب خویش حک نمود تا فوچیک وار علیه ساواک و همه دشمنان مردم مبارزه کند. رفیق رودباری چه آن موقع که در کنار رفیق مهرنوش ابراهیمی آتش سلاح به روی نیروهای نظامی-امنیتی رژیم شاه گشود و چه آن زمان که در زندان و در چنگال شکنجه‌گران شاه قرار گرفت، نشان داد که در راه آزادی و سعادت توده‌ها چه بی‌باک و از خود گذشته است- همانگونه که فوچیک در مبارزه علیه فاشیسم و اشغالگران کشورش بود. فوچیک می‌گفت: "ما می‌دانیم که افتادن به دست گشتاپو یعنی مرگ و پایان زندگی، اما درست با آگاهی به چنین واقعیتی با آن می‌جنگیم" (نقل به معنی). رفیق رودباری ما نیز فوچیک وار با دشمنان توده‌ها جنگید و خونش را تقدیم رهائی کارگران و زحمتکشان نمود. یادش همواره گرامی باد. در رابطه با تأثیر نام‌های انقلابیون جهان، بی‌مناسبت نیست بگویم که در مورد من، به گرامی داشت یک زن کمونیست در جهان انترناسیونالیستی، نام الینور انتخاب شده بود. الینور، نام دختر مبارز و گرامی مارکس بود. آیا لازم است توضیح دهم که آن نام گذاری و پی بردن

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

به زندگی و فعالیت‌های ایلینور چه مهری از آن زن کمونیست و یاور واقعی کارگران و زحمتکشان (هر چند غیر "وطنی" هم بوده باشد) در دل من ایجاد نمود؟

این نکته هم بی‌مناسبت نیست یادآوری شود که استفاده از نام کمونیست‌ها و انقلابیون در سطح جهان، بیانگر وسعت سواد و دانش و آگاهی رفقای گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" و احاطه آنان به ادبیات انقلابی و کمونیستی در سطح جهان نیز می‌باشد. همانطور که می‌دانیم امروز منتقدین مغرضی هستند که تهمت بی‌سوادی و یا نخواندن آثار کمونیستی به پایه‌گذاران چریک‌های فدائی خلق (به کسانی که خود مترجم تعدادی از آثار انقلابی و مارکسیستی بودند) می‌زنند که اتفاقاً همین مورد نیز خلاف آن ادعاها را به آن مغرضین، به کسانی که حتی به اندازه یک دهم آن رفقا از سواد و دانش انقلابی برخوردار نیستند، ثابت می‌کند.

در مورد آن کُدهای سازمانی هم لازم است یادآوری شود که حتی هنگامی که نام چریک‌های فدائی خلق به جنبش اعلام شد، از بین نرفتند ولی با پیشرفت گروه، شرایط جدیدی به وجود آمد و رفقا صاحب اسم‌های مستعار جدید در ارتباط با توده‌ها شدند. شرح این واقعیت چنین است:

هنگامی که گروه احمدزاده با تدوین تئوری انقلاب در ایران ضرورت مبارزه مسلحانه با هدف و چشم اندازه‌های خود را ترسیم نمود، اقدام به سازماندهی نیروهای خود نمود که شکل خوشه‌ای داشت تا مسائل امنیتی در حداکثر حد خود رعایت گردند. پایه این سازماندهی را تیم‌های سه نفره تشکیل می‌دادند که در آن هر رفیق تنها دو رفیق را می‌توانست با اسم مستعار بشناسد. البته رفیق مسئول تیم علاوه بر دو رفیق هم تیم خود، با رفیق رابط خود با مرکزیت هم در تماس قرار می‌گرفت. به این ترتیب برای انجام وظایف انقلابی، راه پویا و نوین زندگی در خانه‌های تیمی بدعت

بخش سوم - ادعای عدم تربیت عمیق ایدئولوژیک" در گروه احمدزاده

گذاری شد. در پی‌گیری این روش، در راه و روش زندگی و فعالیت‌های مبارزاتی "رامون"ها، "کامیلیو"ها، "فردریک"ها و امانوئل‌ها و غیره نیز در گروه "پویان، مفتاحی، احمد زاده" تغییرات مهمی ایجاد شد. حالا دیگر به جهت پنهان کاری وجود گُدهای قبلی کافی نبودند. در این مرحله که رفقا برای انجام پراتیک مشخصی در جنبش در خانه‌های تیمی مستقر شدند، هر رفیق با یک اسم مستعار برای صاحبخانه و همینطور برای رفقای دیگری که با آنها در تماس بود، شناخته می‌شد. واضح است که این اسم‌های مستعار هم نام‌های ایرانی بودند. بنابراین رفقائی که به حکم وظایف انقلابی جدید خود، دیگر نمی‌خواستند همچون سابق بطور علنی در جامعه زندگی کنند جهت اجاره خانه تیمی و رعایت "اصول پنهانکاری" در نزد همسایه‌ها و صاحب بنگاهی‌ای که خانه از آنجا اجاره می‌شد می‌بایست خود را با نام‌های مستعار معمول در میان مردم به دیگران بشناسانند- که چنین نیز بود.

بخش چهارم

شیوه برخورد غیر پرولتری در مبارزه ایدئولوژیک

در ارتباط با مطالبی که در تاریخ جعلی در مورد دو گروه تشکیل دهنده چریک‌های فدائی خلق مطرح شده، یکی از نکاتی که در بررسی برخوردهای بعدی بیژن جزنی به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده حائز اهمیت بیشتری است، این امر می‌باشد که در بخشی از این تاریخچه، او به بررسی دو اثر به جا مانده از این گروه یعنی "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" از رفیق امیرپرویز پویان و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" از رفیق مسعود احمدزاده" پرداخته و با آوردن نقل قول‌های متعدد و طولانی از آنها آشکارا نشان داده است که او این دو اثر را در زندان در اختیار داشته و آنها را خوانده است. اهمیت موضوع در آنجاست که جزنی بعداً اثر رفیق احمدزاده را با ذکر نقل قول‌های بریده بریده و تحریف آمیز از او که مطابقتی با اصل حرف رفیق احمدزاده نداشتند آنهم بدون آن که نام نویسنده را ذکر کند به اصطلاح مورد نقد قرار داد. این امر در زندان باعث انشقاق در میان طرفداران چریک‌های فدائی خلق گشت. عده‌ای از زندانیان سیاسی به درستی دریافتند که حملات جزنی متوجه نظرات مندرج در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک می‌باشد ولی او این موضوع را کتمان می‌کند. در مقابل، خود جزنی و عده‌ای که به طرفداری از وی برخاسته بودند این امر را انکار نموده و مطرح می‌کردند که چنین نیست. بعد که بحث‌ها بیشتر پیش رفت مدعی شدند که مسائلی که جزنی مطرح می‌کند در تکامل نظرات احمدزاده می‌باشد و باز تفاوت و مغایرت آن نظرات را با نظرات چریک‌های فدائی خلق منکر شدند. بعدها نشان داده شد که در ادامه این روند، بیشتر کسانی که به طرفداری از جزنی برخاسته بودند در

موضع نه فقط رد نظرات رفیق احمدزاده بلکه نفی کل مبارزه مسلحانه افتادند.

جزئی اثر "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" را به چنان شکل غیر صریح مورد نقد خود قرار داده که خواننده تصور خواهد کرد که با توجه به محدودیت‌های زندان، او به آن کتاب دسترسی نداشته و آن را نخوانده بود، و گویا صرفاً نقل قول‌های غیر صحیح یا ناکاملی را از زبان زندانیان سیاسی متعلق به چریک‌های فدائی خلق شنیده و آن شنیده‌ها را به نقد کشیده است. البته حتی اگر چنین هم بود، برخورد درست و کمونیستی ایجاب می‌کرد که او به خواننده اطلاع دهد که موضوع نقدش نظرات رفیق مسعود احمدزاده می‌باشد، چه، در این صورت خط‌کشی‌ها روشن‌گشته و امکان به جریان افتادن یک مبارزه ایدئولوژیک شفاف در جنبش به وجود می‌آمد. اما با توجه به این که جزئی کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک را خوانده بوده، در مورد عدم ذکر نام رفیق احمدزاده در نقد خود، این نظر مطرح است که او با در نظر گرفتن محبوبیت و احترام ستایش‌انگیز در نزد اکثر زندانیان سیاسی آن دوره، آگاهانه نخواست به در حالی که نظرات او را به عنوان نظرات چپ روانه می‌کوبد، نامی از نویسنده بیاورد. به واقع در چنان جوی، او حساب کرده بود که اگر صراحتاً به خواننده و مخاطبش بگوید که نقد یا به واقع حمله‌اش متوجه نظرات رفیق احمدزاده می‌باشد، در موضع ضعیفی قرار خواهد گرفت. انعکاس این برخورد در نوشته‌های او و به خصوص در کتاب "نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده‌ترین دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم" با برجستگی تمام قابل مشاهده است. اتفاقاً در مورد نوشته شدن این کتاب در زندان

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

توسط جزنی به نکته قابل توجهی در مصاحبه "اتحاد فدائیان خلق" با اصغر ایزدی مندرج در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی"، صفحه ۱۱۲ برخوردیم که مؤید ادعای فوق می‌باشد و نشان می‌دهد که چطور جزنی برخلاف یک شیوه کمونیستی شناخته شده در جنبش که به خصوص در برخورد شجاعانه و قاطعانه و در عین حال شرافتمندانه لنین دیده می‌شود، سعی در پنهان کردن واقعیت نظرش از خواننده می‌کرد و به واقع می‌کوشید با خام کردن خواننده، نظراتش را به او بقبولاند (مخفی کاری ایدئولوژیک). در آن جنگ، مصاحبه کننده که ایزدی او را مصطفی خطاب کرده (احتمالاً مصطفی مدنی)، می‌گوید: "پس اگر اشتباه نکنم شدت گرفتن اختلاف بر سر همین موضوع {شرایط عینی انقلاب} است که بیژن را وادار می‌کند به اختلاف نظرش با مسعود صراحت بیشتری بدهد. ما در حقیقت سه نوشته تحت عنوان نبرد با دیکتاتوری از بیژن به یاد داریم که از سال ۵۱ تا ۵۳ سه بار بازنویسی شده و بحث شرایط عینی انقلاب مورد نظر مسعود در هر کدام نسبت به قبلی شدیدتر مورد انتقاد قرار گرفته است. به طوری که در نسخه سال ۱۳۵۱ کسی تا بحث‌های شفاهی خود بیژن را نشنیده باشد به راحتی به این اختلاف عمیق نمی‌تواند پی ببرد. راستش در بیرون هم وقتی آخرین نسخه بازنویسی شده نبرد با دیکتاتوری در اختیار سازمان قرار گرفت، همه از لحن تند بیژن سخت متعجب شده بودیم" (تأکید از نویسنده این سطور می‌باشد). در ضمن در این مصاحبه هم هست که اصغر ایزدی ضمن توضیح کاراکترهای مثبت جزنی از نظر خود، تجربه‌اش از چگونگی برخورد وی با مخالفین نظرش را این طور توضیح می‌دهد: "دلم می‌خواهد یک نکته دیگری را هم بگویم و آن این است که بیژن در عین حال و علیرغم همه این محاسن، به نظر من یک نقطه ضعفی هم داشت و آن این بود که در رابطه با برخی مخالفان بی‌رحمی‌های خاصی نشان می‌داد. منظورم به

هیچ وجه برخورد فکری، قاطعیت و صلابت و جنگندگی‌اش در زمینه‌های فکری بادبزرگان نیست. اینها نه تنها مثبت است بلکه معتقدم انسان باید برای نظر خود مبارزه کند، بجنگد. منظورم این است که در واقع در مبارزه با مخالفان، جنبه‌هایی از ترور فردی وجود داشت و می‌شود گفت که نه مستقیم بلکه غیر مستقیم شخصیت دیگران را می‌زد. همان طور که، و درست روی دیگر این سکه این بود که ضعف‌های کسانی را که با او نزدیک می‌شدند نادیده می‌گرفت" (همانجا صفحه ۱۱۵). بر چنین اساسی است که به هنگام مطالعه کتاب "نبرد با دیکتاتوری...." با مشاهده نقل قول‌های تحریف آمیز از نظر رفیق مسعود در آن کتاب، هر کسی می‌تواند دچار این تردید شود که شاید جزئی اصلاً کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" را ندیده و نخوانده بود. در آنجا وی بدون آن که حتی یک بار اسم رفیق احمدزاده را ذکر کند، نظرات او و یا به واقع نظراتی که همراه با نظرات رفیق پویان، اساس نظرات تئوریک چریک‌های فدائی خلق را تشکیل می‌داد و این سازمان بر مبنای آنها شکل گرفته بود را به عنوان نظرات گویا بی صاحب در جنبش- به این صورت که "گفته می‌شود"، "برخی می‌گویند"، "گرایش‌های ماجراجویانه- آوانتوریستی و آوانگاردی" و غیره می‌گوید؛ و یا بهتر است گفته شود که ذهنیات و تلقی‌ات تحریف آمیز خود از نظرات مندرج در کتاب رفیق احمدزاده را به اصطلاح به نقد می‌کشد و در پایان نیز راضی از حملات خود به آن اثر گرانبقدر، نظرات مندرج در آن را "اپورتونیسیم چپ" می‌نامد و به نیروهای وفادار به جنبش مسلحانه و در رأس آنها به چریک‌های فدائی خلق هشدار می‌دهد که خطر این اپورتونیسیم از اپورتونیسیم راست (که منظورش اپورتونیسیم حزب توده بود) برای جنبش بیشتر است. تأثیر این برخورد و نظر به روی زندانیان سیاسی و دور کردن آنها از نظرات رفیق

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

احمدزاده و "تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" متأسفانه به دوره شاه محدود نشد. هنوز جوانان و نوجوانانی که پس از سرنگونی رژیم شاه با سمپاتی و عشق به چریک‌های فدائی خلق اوایل دهه ۵۰ به سازمان غصب شده چریک‌های فدایی خلق ایران بعد از قیام بهمن پیوسته بودند، به یاد دارند که مسئولین‌شان با سوء استفاده از ناآگاهی آنان نسبت واقعیت نظرات پایه‌ای چریک‌های فدائی خلق، با تکیه بر همین نظر غیر واقعی جزئی در مورد نظرات رفیق مسعود احمدزاده، به آنها می‌گفتند که سازمان، اول دچار اپورتونیسیم چپ بوده و آن نظرات اپورتونیستی به جنبش ضربه زده است. به طور کلی، این نوع برخورد به نظرات پایه‌ای و اصیل چریک‌های فدائی خلق یکی از مضامین به اصطلاح آموزشی در هسته‌ها و محافل پر شمار این سازمان را تشکیل می‌داد و بخشی از کمپین آگاهانه مسعود زدایی توسط رهبری غاصب سازمان بود.

اطلاعات نادرست در تاریخ جعلی

نکته دیگر در رابطه با تاریخ جعلی، اطلاعات نادرستی است که در آن وجود دارد. اگر چه خود جزئی نیز متذکر شده که اطلاعات مطرح شده در تاریخچه‌ای که وی نوشته کامل نیستند و باید توسط افراد مطلع تکمیل شوند، اما در مواردی هم دید و برخورد نادرست وی باعث طرح مطالب نادرست گشته است. مثلاً او در مورد این که پلیس از چه طریق به هویت افرادی از گروه جنگل که اسم و عکس آنها را منتشر کرد، دست یافته بود، در آن تاریخچه وارد جزئیات نشده و اطلاعات خاصی ارائه نداده است. ولی در مورد رفقائی از گروه احمدزاده که اسم و عکس آنها را هم ساواک منتشر نمود و از مردم برای دستگیری آنها در ازای دریافت ۱۰۰ هزار تومان استمداد طلبید (مجموعاً ۹ رفیق از هر دو گروه که به عنوان صد هزار تومانی ها هم از آنها یاد می‌شود)، به تفصیل سخن گفته است. در صفحه

۲۲ نشریه ۱۹ بهمن شماره ۷ نوشته شده است: "در رابطه با هیرمندپور نام پویان لو می‌رود و این موضوع نیز آشکار می‌شود که نویسنده "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" شخصی به نام مسعود است که توسط پویان به هیرمندپور معرفی شده است".

قابل ذکر است که جزئی نام اصلی که بیژن هیرمن‌پور می‌باشد را به اشتباه "هیرمندپور" نوشته است. در اینجا در ادامه مطلب هر جا لازم بود نامی که در تاریخچه مورد بحث به کار رفته، آورده خواهد شد). هیرمندپور (بیژن هیرمن‌پور) که یکی از اعضای گروه احمدزاده بود در دیماه ۱۳۴۹ دستگیر شده بود. او با داشتن سواد و دانش مارکسیستی چشمگیر، یکی از رفقای صاحب نظر در مسائل تئوریک بود. همانطور که دیده شد اسم او در تاریخچه نوشته شده توسط جزئی با توضیح در مورد لو رفتن اسم و کتاب رفیق احمدزاده مطرح شده است. اما، واقعیت جز آن است که جزئی نوشته است. اول این که "هیرمندپور" اساساً پویان را نمی‌شناخته است. در ثانی چون او پویان را نمی‌شناخته و با او در تماس نبوده پس اسم او را هم نمی‌توانسته لو بدهد. در نتیجه این درست نیست که گفته شده "در رابطه با هیرمندپور نام پویان لو می‌رود". همچنین این اطلاعات نادرست است که پویان، مسعود احمدزاده را به هیرمندپور معرفی کرده بود. هیرمندپور خود با مسعود احمدزاده از طریق دیگری آشنا شده بود. او با مسعود احمدزاده از طریق رفیق مارتیک قازاریان در زمانی که هر سه دانشجو بودند آشنا شده بود. بنابراین، این گفته هم درست نیست که در ارتباط با هیرمندپور "این موضوع نیز آشکار می‌شود که نویسنده "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" شخصی به نام مسعود است". در آخر، جزئی با تکیه بر خبر نادرستی که خود در مورد این رفیق (بیژن

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

هیومن‌پور) نوشته تأکید کرده است: "قابل توجه است که هیرمندپور نابینا بود و جز از راه گوش نمی‌توانست به هویت افراد پی ببرد". این جمله، چه رفیق جزنی بدان آگاه بود یا نبود، نوعی ولنگاری و بی‌در و پیکر بودن را در گروه احمدزاده بیان می‌کند که گویا اسم مسعود احمدزاده و کتابش که نمی‌بایست در پیش هیرمندپور گفته می‌شد، مطرح شده و در نتیجه هیرمندپور هم از طریق گوش به آن اسم پی برده است و گویا از این طریق این موضوع که نویسنده "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک شخصی به نام مسعود است" برای پلیس افشاء شده است. در حالی که اولاً همانطور که گفته شد مسعود احمدزاده را مارتیک قازاریان به هیرمندپور (هیومن‌پور) معرفی کرده بود (مارتیک در تاریخ هفتم تیرماه ۱۳۵۴ در حالی که خانه تیمی‌اش در کرج مورد محاصره دشمن قرار گرفته بود در جریان یک درگیری مسلحانه حماسی با نیروهای مسلح رژیم، شهید شد). همچنین واقعیت این است که پلیس از طریق شخص دیگری به اطلاعات ذکر شده در فوق دست یافته بود. این شخص، جلال نقاش نام داشت که نزدیکترین فرد برای بیژن هیومن‌پور بوده است. جلال نقاش که در ارتباط دائم با هیومن‌پور قرار داشت و از روابط و کارهای او مطلع بود، به اطلاعاتی دست یافته بود که پس از دستگیری، همه آن اطلاعات را در اختیار پلیس قرار داد. موجبات دستگیری جلال نقاش را برادر ساواکی‌اش که پی به افکار او برده بود فراهم کرده بود. در نتیجه با توجه به رو شدن همه اطلاعات مربوط به هیومن‌پور، پلیس نیازی به شکنجه هیومن‌پور نداشت و به واقع هیومن‌پور تحت شکنجه قرار نگرفته بود که گفته شود که وی در زیر شکنجه، مسعود احمدزاده را لو داده بود. در نتیجه می‌توان دید که رفیق جزنی در توضیح چگونگی لو رفتن اسامی رفقا پویان و احمدزاده در نزد پلیس، مطالبی مطرح کرده است که حتی اگر به نادرستی آنها هم واقف نبود ولی آن مطالب به

طور غیر قابل کتمان در خدمت ضعیف نشان دادن و خدشه‌دار کردن اتوریته نظری و شخصیت رفقائی از گروه احمدزاده قرار داشتند. واقعیت این است که رفیق بیژن هیرمن‌پور فرد ضعیفی در زندان نبود. او با توجه به دانش تئوریک برجسته‌اش از یک طرف، و برخوردهای صمیمانه‌اش با زندانیان مبارز از طرف دیگر، در زندان مورد احترام دیگر زندانیان سیاسی قرار داشت. واضح است که بیان مسائلی نظیر این که وی حتی اطلاعاتی که از طریق گوش متوجه شده بود را به پلیس گفته بود، به موقعیت او در نزد دیگران لطمه می‌زد.

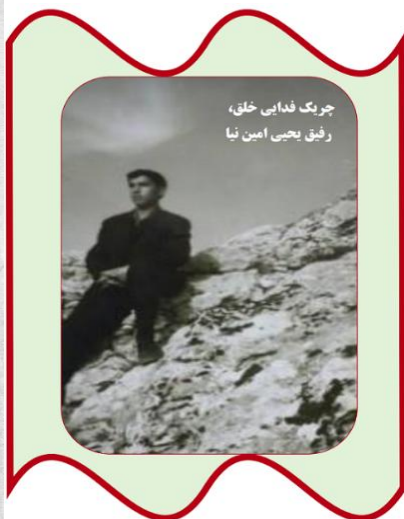
لازم است در اینجا به برخی دیگر از اطلاعات نادرست مطرح شده در تاریخ جعلی هم اشاره شود. جزئی در چند جا از تاریخچه‌ای که در مورد گروه احمدزاده نوشته است، تاریخ شکل‌گیری این گروه را اواخر سال ۱۳۴۶ ذکر کرده که درست نیست. در ضمن او نوشته است که صمد بهرنگی و امیرپرویز پویان در اوایل سال ۱۳۴۷ در یک محفل ادبی با هم آشنا شدند. در صفحات پیشین در مورد آشنائی این دو توضیح داده شد و بر آن مبنا تاریخ ذکر شده از طرف جزئی در رابطه با آشنائی صمد و پویان با یکدیگر واقعی و درست نیست. همانطور که اشاره شد، اقامت صمد در تهران به مدت چند ماه در سال ۴۶ امکان نزدیکی هر چه بیشتر او و رفیق پویان را فراهم کرد. دوستان صمد در همین رابطه پس از بازگشت صمد از تهران خاطراتی نقل کرده‌اند که به نوبه خود نشانگر آنند که وقتی صمد در اواخر سال ۴۶ از تهران به تبریز برگشته بود، گروه مورد بحث شکل گرفته بود. برخی از آن گفته‌ها را در اینجا نقل می‌کنم. یکی از دوستان صمد و بهروز و کاظم در آن مقطع (غلامحسین فرنود) نوشته است: "صمد بعد از این که از تهران برگشت و کار کتاب الفبا را نیمه تمام گذاشت، دگرگون شده بود. او فکر خط

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

و مشی‌هائی افتاده بود. او چندین بار با پرویز پویان ملاقات کرده بود. می‌خواست یک کار عملی انجام دهد، ولی وقتی تمام درها را به روی خود بسته می‌دید، دست به کارهای حداقل ممکن می‌زد. اعلامیه‌های دست‌نویس را که شاید هم با خط خودش بود به دوستان نزدیکش می‌داد، از رادیوهای خارجی مخالف رژیم مخصوصاً از قسمت‌های آموزشی آنها یادداشت بر می‌داشت و به صورت جزوه دست‌نویس یا پلی‌کپی شده در اختیار دوستان مطمئن خود می‌گذاشت. یا شب‌ها بیرون می‌آمد و با دوچرخه آن جا و این جا پخش می‌کرد" (نقل از غلامحسین فرنود، کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او"، اسد بهرنگی، صفحه ۱۷۲). باید دانست که کاری که بر اساس این خاطره از صمد نقل شده، بقیه رفقای اولیه گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده در آغاز شکل‌گیری این گروه انجام می‌دادند. یادداشت برداری به خصوص از رادیو پکن صورت می‌گرفت. من خود دست‌نوشته‌های این نوع یادداشت‌ها را در ابتدای پیوستنم به این گروه دیده و آنها را خواندم که برخی از آنها به خصوص با خط بسیار زیبایی نوشته شده بودند که بعداً فهمیدم آن خط بسیار زیبا، خط رفیق فراموش‌نشده حمید توکلی بوده است. رحیم رئیس‌نیا یکی دیگر از دوستان نزدیک صمد بهرنگی نیز پس از برگشتن صمد از تهران (در اواخر سال ۱۳۴۶)، در مورد وی گفته است: "یک بار مرا به خانه‌اش دعوت کرد و دو تا از جزوات دست‌نویس شده را به من داد و سفارش اکید کرد موقع رفتن در کوچه و خیابان مواظب خودم باشم تا مبادا با ماشین و چیزی تصادف کنم. می‌گفت اگر تصادف کردی و یا زخمی شدی و یا اتفاقی افتاد که این جزوه‌ها لو رفتند، تنها خودت نیستی که گیر می‌افتی بدان که خیلی‌ها پشت سر تو لو خواهند رفت" (همان منبع). رئیس‌نیا در گفتگویی با علی اشرف درویشیان نیز در این مورد که صمد جزوه‌های "ممنوعه" به وی می‌داده، گفته است:

بخش چهارم - شیوه برخورد غیر پرولتری در مبارزه ایدئولوژیک

"در آخرین دیداری هم که در کتابفروشی شمس با او داشتم جزوه‌هایی از مائو به من داد. یکی از آنها در باره تضاد بود و دیگری تحلیل طبقاتی چین که خودش دستنویس کرده بود".



چریک فدائی خلق، یحیی امین نیا در جریان درگیری مسلحانه با مأموران رژیم شاه به پایش گلوله خورد و دستگیر شد. او در ۲۲ اسفند ۱۳۵۰ همراه با تعدادی از رفقای تبریز اعدام شد. از رفیق یحیی امین نیا نقل شده که پس از بازگشت از بازجویی گفت: کروکی چریکهای شاخه آذربایجان را به من نشان دادند و من اسم صمد را بالای کروکی دیدم. اخوت بازجوی ساواک می‌گفت که همه آنها از گور این گور به گور شده بر می‌خیزد.

همچنین او مطرح کرده است: " سال ۱۳۵۰ که ما را دستگیر کرده بودند و در زندان بودیم، دو تا از بچه‌های چریک هم آنجا بودند. یکی از آنها یحیی امین نیا بود که اعدام شد.

او هنگام دستگیری پایش تیر خورده بود و در گچ گرفته بودند. روزی او

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

را برای بازجوئی مجدد بردند، وقتی برگشت گفت: کروکی چریک‌های شاخه آذربایجان را به من نشان دادند و من اسم صمد را بالای کروکی دیدم. اخوت بازجوی ساواک می‌گفت که همه آتش‌ها از گور این گور به گور شده بر می‌خیزد". رئیس نیا اضافه کرده است: " فکر کنم سفر بهرنگی به تهران و دیدار او با امیر پرویز پویان در این مسئله تأثیر داشته است" (یادمان صمد بهرنگی، صفحات ۵۵۰ و ۵۴۹). این اظهارات از یک طرف معلوم می‌کنند که صمد بهرنگی در ارتباط با رفیق پویان با گروهی فعالیت می‌کرد که تازه شکل گرفته بود، و از طرف دیگر نقش صمد در ایجاد ارتباط بین رفقای تهران و تبریز را آشکار می‌کنند. در همین رابطه در کتاب "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" در همان صفحه ۱۷۲ به آمدن پویان به تبریز در زمان حیات صمد اشاره شده است که تاریخ آن بهار ۱۳۴۷ بود، از قول دوست دیگری که نامش ذکر نشده، گفته شده است که پویان در رابطه با کتاب‌هایی که صمد می‌نوشت گفته بود که "ماکسیم گورگی ایران در راه است". در مورد آمدن پویان به تبریز در زمان حیات صمد و حتی رفتن با وی به "آخرجان"، آخرین دهی که صمد در آن معلم بود و کتاب‌هایش را در همانجا می‌نوشت، من نیز خود مطلع بوده و همانطور که قبلاً نیز نوشته‌ام، رفیق گرامی پویان در این مورد با من صحبت کرد. او در مورد رفتنش به تبریز و از همسفر شدن با صمد برای رفتن به ده آخرجان تعریف کرده و به من گفت که کودکان در آنجا چطور با دیدن صمد او را با صمیمیت در آغوش گرفته و دورش حلقه زده بودند. شکی نیست که رفیق جزئی از چنین مسائلی اطلاع نداشت. با این حال او نیز - اگر چه تاریخ آشنائی صمد با پویان را به نادرست اوایل سال ۱۳۴۷ ذکر کرده است- برقراری ارتباط بین شاخه تهران با شاخه تبریز را از طریق ارتباط بین رفیق پویان با رفیق صمد بهرنگی ذکر نموده است. به طور کلی، امروز دیگر چگونگی وصل شدن

رفقای آذربایجان به رفقای تهران از جمله از طریق ارتباط صمد بهرنگی با امیرپرویز پویان امر شناخته شده‌ای است.

در صفحه ۳ نشریه ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۷ از دوستی و ارتباط عباس مفتاحی با "صفائی فراهانی، سیف دلیل صفائی، کیانزاد و حسن‌پور" و از این که رفیق عباس مفتاحی "اغلب برنامه‌های خصوصی کوهنوردی در جنگل‌های شمال را اجرا می‌کرده" سخن رفته و گفته شده است که عباس مفتاحی در فاصله سال‌های ۴۲ و ۴۶ با عده‌ای از فعالین پلی‌تکنیک رابطه داشت و از طریق همین رابطه نشریات سازمان دانشجویان و انتشارات گروه آنها به دست مفتاحی می‌رسید. منظور از "نشریات سازمان دانشجویان"، نشریه "پیام دانشجو" می‌باشد که از طرف جبهه ملی منتشر می‌شد و به طور علنی نیز پخش می‌گردید. البته به گونه‌ای که خود جزئی در تاریخچه مورد بحث (در نشریه ۱۹ بهمن شماره ۴) مطرح نموده، در انتشار "پیام دانشجو" خود وی و عده‌ای دیگر از نیروهای چپ فعال در جبهه ملی همکاری می‌کردند. اما، در مورد "انتشارات گروه" آنها که مطرح شده به دست رفیق مفتاحی می‌رسیده، معلوم نیست که منظور کدام انتشارات می‌باشد. چون تا جایی که اسناد تاریخی نشان می‌دهند گروه جزئی فاقد چنان انتشاراتی بود.

همچنین مطرح شده است که چنگیز و بهرام قبادی و مهرانوش ابراهیمی جزو شاخه مازندران با مسئولیت رفیق عباس مفتاحی بودند. ولی این سه تن اگر چه مازندران بوده و تحت مسئولیت رفیق عباس قرار داشتند و از طریق این رفیق به گروه وصل شده بودند ولی آنها در تهران سکونت داشته و جزء شاخه مازندران نبودند.

در صفحه ۱۴ نشریه ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۷ مطرح شده که "گروه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

گرچه در این دوره از نظر روابط سازمانی و آموزش و تربیت اعضا گام‌های چشمگیری بر می‌دارد...، از دست یافتن به سازماندهی اصولی سیاسی- نظامی باز می‌ماند". با این ادعا، جزئی، ضربه به چریک‌های فدائی خلق در تابستان سال ۵۰ را هم ناشی از "شیوه نارسای قبلی در سازماندهی" قلمداد کرده است. واقعیت این است که گروه احمدزاده وقتی موفق به تدوین تئوری مبارزه مسلحانه شد و در صدد پیاده کردن آن در عمل بر آمد، دست به سازماندهی جدیدی زد که تیم‌های سه نفره و سازماندهی خوشه‌ای محصول آن اقدام بود و این بر خلاف نظر جزئی بیانگر شکلی از "سازماندهی اصولی سیاسی- نظامی" بود. در مورد ضربه‌های سال ۵۰ به تشکیلات گروه احمدزاده که همان تشکیلات چریک‌های فدائی خلق بود، جزئی آن را به "شیوه نارسای قبلی در سازماندهی" نسبت داده است، در حالی که هر چقدر هم از نظر جزئی شیوه‌های قبلی سازماندهی نارسا بوده باشند، در سال ۵۰ رفقای این تشکیلات آگاهانه به زندگی مخفی روی آورده و مبارزه خود را اغلب در تهران و در خانه‌های تیمی تحت یک سازماندهی جدید پیش می‌بردند. دلیل ضربه‌های سال ۵۰ هم اگر چه باید در جای دیگری به طور دقیق مورد بررسی قرار گیرد، ولی به طور کلی واقعیت این است که مسائلی چون بی‌تجربگی در رابطه با چگونگی شکنجه که البته با شروع مبارزه مسلحانه ابعاد هر چه وحشیانه‌تری به خود گرفته بود، یکی از دلایل آن ضربه‌ها بود. کما این که در همان سال ۵۰ فاصله قرار بین رفقا که نسبتاً دراز مدت بود به تدریج کم شد. حتی در اواخر وقتی رفیقی دستگیر می‌شد، در صورت امکان رفقا حتی ۶ ساعت هم صبر نمی‌کردند بلکه سعی می‌شد در اولین فرصت خانه تیمی تخلیه شود. همچنین در اجرای قرارهای خیابانی دقت هر چه بیشتری به کار رفت و تاکتیک‌های جدیدی به کار گرفته شد. اساساً در شرایط فقدان تجربه در

رابطه با عمکرد پلیس و در حالی که گروه از شکل سیاسی به شکل سیاسی- نظامی گذر می‌کرد باید با در نظر گرفتن همه واقعیات و فاکتورها این جمعبندی را ارائه داد که ضربه‌های سال ۵۰ به چریکهای فدائی خلق اجتناب ناپذیر بودند.

در رابطه با عملیات بانک و نک توسط تیمی از رفقای گروه با فرماندهی رفیق کاظم سلاحی، رفیق جزنی مطرح کرده است که "بر اثر عدم تسلط کاظم سلاحی به اسلحه کمربندی، گلوله‌ای از آن شلیک می‌شود که سر زیرم را زخمی کرده و از سقف اتومبیل می‌گذرد". واقعیت این است که رفقای دلیر گروه احمدزاده هنگامی که مبارزه مسلحانه را شروع کردند تنها دو - سه اسلحه که آنها هم دارای نقص فنی بودند در اختیار داشتند. به طوری که برخی رفقا سلاح سرد با خود حمل می‌کردند. معروف است که رفیق کاظم سلاحی به هنگام دستگیری، با چاقویی که به همراه داشت ضمن دفاع از خود در مقابل جنایت کاران ساواکی باعث قطع شدن انگشت یکی از آنها گردیده بود. به طور کلی رفقای ما با کمترین امکانات و با اسلحه‌هایی که بعضاً نقص و خرابی داشتند در جهت پاسخگویی به ضرورت جامعه که انجام آن را وظیفه‌ای تخطی ناپذیر بر دوش خود می‌دیدند، دست به عملیات نظامی می‌زدند. علت شلیک شدن گلوله از اسلحه کمربندی کاظم سلاحی هم در "اثر عدم تسلط" او به سلاح کمربندی نبود بلکه اسلحه وی نقص داشت. آنچه در بین خود رفقای فدائی در همان زمان در این مورد گفته می‌شد، این بود که رفیق کاظم پس از عملیات بانک و نک، وقتی می‌خواست چخماق اسلحه‌اش را بخواباند، با توجه به خرابی اسلحه‌اش، گلوله از آن شلیک شده بود. رفیق جزنی در ادامه مطرح کرده است که: "در این عمل هنوز مسئله مرگ برای افراد حل نشده بود و

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

حتی‌المقدور سعی می‌شد کسی کشته نشود". او در رابطه با عملیات حمله به کلانتری ۵ تبریز جهت مصادره مسلسل، نیز ایراد مشابهی گرفته است. به این صورت که: "اصرار در به کار بردن چکش دلیل بر عدم درک اصولی مبارزه چریکی و حل نشدن مسئله مرگ برای گروه بود". در اینجا رفیق جزنی خود را در نقش یک چریک زنده و واقف به همه امور که "درک اصولی مبارزه چریکی" را دارا است، نشان داده و دست به ایرادگیری به چریک‌ها زده است. اما، در رفع این اتهام اولاً این امر که رفقای گروه احمدزاده در عملیات نظامی خود سعی می‌کردند حتی‌المقدور پاسبان به مثابه پرسنل دون پایه رژیم کشته نشود، این از برخورد آگاهانه و تربیت ایدئولوژیکی صحیح آنها سرچشمه گرفته بود. اما، از نظر رفیق جزنی این حُسن هم ایرادی تلقی شده که به آن "حل نشدن مسئله مرگ" نام نهاده است. ثانیاً در شرایطی که سلاح گرم کافی در گروه موجود نبود و اساساً هدف کشتن پاسبان نبود بلکه تهیه سلاح منظور نظر بود، رفقای تبریز برای گرفتن مسلسل از دست پاسبان، به جای اقدام به کشتن وی از چکش جهت بیهوش کردن وی استفاده کرده بودند. حال چرا رفیق جزنی این را "حل نشدن مسئله مرگ برای گروه" فلمداد کرده است؟! آیا نیاز به درک عمیقی بود تا معلوم می‌شد برای رفقائی که به پای انجام عملیات مسلحانه علیه رژیم شاه می‌رفتند این امر واضح و پذیرفته شده‌ای بود که بسته به شرایط و محل عملیات و غیره ممکن بود "مسئله مرگ" هم به میان می‌آمد. کما این که در عملیات حمله به کلانتری پنج تبریز، وقتی مأموری، رفیق اردبیلچی را دستگیر کرده بود، رفیق مناف سر رسیده و بی درنگ با شلیک گلوله به سر او باعث نجات اردبیلچی شده بود. نکته‌ای هم که در این برخورد جزنی جلب توجه می‌کند این است که او از همین رخداد باخبر بوده و آن را در تاریخچه مزبور نوشته است و با این حال حکم حل

نشدن مسئله مرگ را برای گروه احمدزاده صادر کرده است. همچنین او از چگونگی انجام عملیات حمله به کلانتری قلّهک مطلع بود. در آن عملیات که با فرماندهی تتوریسین کبیر چریکهای فدائی خلق، مسعود احمدزاده صورت گرفت، با توجه به موقعیت و شرایط عمل، عملیات با پیش بینی احتمال کشته شدن مأمورانی از رژیم طرح ریزی شده بود. رفیق جزنی خود آن عملیات را در تاریخچه مورد بحث این گونه توصیف کرده است: "در صبح روز ۱۴ فروردین طرح به مورد اجرا گذاشته شد. گارد کلانتری بلافاصله کشته شد و با پرتاب چند کوکتل حیاط و در کلانتری به آتش کشیده شد. فرمانده تیم در میان آتش شلیک می کرد تا مانع حرکت مأموران دیگر شود". بنابراین رفیق جزنی می بایست متوجه می شد که ادعایش در مورد "عدم درک اصولی مبارزه چریکی و حل نشدن مسئله مرگ"، با واقعیت این رفقای شجاع و جان برکف همخوانی نداشت.

همچنین جزنی در رابطه با عملیات حمله به کلانتری قلّهک نوشته است که گویا "مناف انتظار داشت که فرماندهی این عمل به او واگذار شود و از این نظر ناراحت بود" و اضافه کرده است که "این خصوصیت مناف به طور جدی مورد انتقاد قرار گرفت". در این مورد باید گفت که در این عملیات انتقادی به رفیق مناف شده بود ولی نه به خاطر این که وی خواستار فرماندهی آن عملیات بوده بلکه وی به دلیل اقدام به شلیک غیر لازم که منجر به زخمی شدن دست رفیق نوروزی گشت از طرف فرمانده عملیات یعنی رفیق مسعود احمدزاده مورد انتقاد قرار گرفته بود. در ضمن در آن عملیات شیشه جلوی ماشین هم خرد نشده بود. در ماشین مخصوص برای عملیات، رفیق مجید احمدزاده نشسته بود که نقش راننده را در این عملیات به عهده داشت.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

در صفحه ۲۵ نشریه فوق‌الذکر، در رابطه با فرستادن افرادی از گروه احمدزاده برای کمک به رفیق صفائی فراهانی و تقویت تیم جنگل به شمال، نوشته شده است که: "اولین همکاری دو گروه اعزام احمد فرهودی به جنگل بود که در دیمه به عمل آمد. همچنین قرار شد که یک تیم ده نفری دیگر به جنگل اعزام شود... پس از ضربات بهمن که به شهر وارد آمد، عملیات جنگل جلو افتاد و پس از رستخیز سیاهکل اعزام تیم به چند ماه بعد پس از شناسائی و تدارک کامل موکول شد. افراد تیم تعیین شده و در جریان عملیات تدارک خود بود که قبادی و رفقاییش بازداشت شدند". اگر چه قسمت اول سخنان فوق درست و واقعی می‌باشند ولی در مورد بازداشت "قبادی و رفقاییش" باید گفت که این امر ربطی به برنامه سیاهکل نداشت و آنچه جزئی نوشته است اشتباه می‌باشد. پس از رستخیز سیاهکل، رهبری چریک‌های فدائی خلق جهت اقدام مجدد برای شناسائی و زدن انبارک در کوه، تیمی از رفقا را گسیل جنگل نمود که عبارت بودند از رفقا چنگیز قبادی، مهرانوش ابراهیمی، بهرام قبادی و مجدعلی پرتوی. شرح مختصر این موضوع را از کتاب "بذرهای ماندگار" از نویسنده این سطور نقل می‌کنم:

"وقتی رفیق مهرانوش به همراه رفقا، چنگیز و بهرام قبادی و مجدعلی پرتوی برای ایجاد انبارکی در ارتفاعات جنوبی نوشهر به آن منطقه رفته بودند، مورد سوءظن دشمن قرار گرفته و دستگیر شدند. اما، زمانی که مأموران ساواک رفقا را از ساواک نوشهر به ساواک ساری منتقل می‌کردند، رفیق چنگیز برای این که امکان فرار برای خود و دیگر رفقا ایجاد نماید، ماشین را چپ کرد که در نتیجه رفقا مهرانوش و چنگیز هر یک جدا از هم موفق به فرار گردیدند. این اتفاق، حوالی نیمه شب در نزدیکی‌های ساری رخ داد". در جریان این حرکت انقلابی، متأسفانه رفقا بهرام قبادی و

بخش چهارم - شیوه برخورد غیر پرولتری در مبارزه ایدئولوژیک

مجددعلی پرتوی تیر خورده و دستگیر شدند.

سکتاریسم، عامل انشقاق در زندان

آنچه در صفحات پیشین آمد، شمه‌ای از چگونگی تاریخ نویسی رفیق جزنی را به دست می‌دهد. اکنون خواننده می‌تواند ببیند که این رفیق تا آنجا که به گروه خود و گروه جنگل بر می‌گردد (که از آنها به عنوان "گروه پیشتاز جزنی-ظریفی" نام می‌برد)، آشکارا نظر مثبتی ارائه داده و محاسنی را به مثابه ویژگی‌های گروه مورد نظرش مطرح نموده و نتیجه گرفته است که این ویژگی‌ها "چهره‌ای مبارز به گروه می‌بخشد". اما وقتی به گروه احمدزاده برخورد می‌کند، با تنگ نظری حتی محاسن این گروه را با ایرادگیری‌های غیر واقعی، عیب جلوه می‌دهد. آیا خواننده محق نیست چنین برخوردی را از طرف رفیق جزنی غیر مسئولانه بخواند؟ آیا محق نیست از خطا و اشتباه او صحبت کرده و بگوید که چنین برخوردی از دید کاملاً سکتاریستی خرده بورژوائی صورت گرفته است که معنی آن خواه نا خواه کوشش در برتر و در مقام بالاتر جلوه دادن خود نسبت به دیگری می‌باشد؟ البته آن "دیگری" یعنی گروه احمدزاده با "کارنامه خونین سال ۵۰"ش و با کلیه عملکردهای انقلابی غیر قابل انکارش در پیوند با حماسه سازان گروه جنگل، هرگز با چنان کوچک شمردن‌هایی نه عظمت خود را از دست می‌دهد و نه کوشش در بی ارزش و کوچک جلوه دادن تلاش‌ها و دست‌آوردهای سترگ این گروه برای جنبش کمونیستی ایران، خدشه‌ای به عظمت آن وارد می‌کند. با این حال این واقعیتی است که این برخوردهای غیر کمونیستی و دارای ریشه‌های خرده بورژوائی، در زمان طرح شدنشان از طرف رفیق جزنی تأثیرات منفی خود را در زندان به جای گذاشت.

رفیق جزنی در زندان از همان آغاز که متوجه شد که تشکلی به نام چریک‌های فدائی خلق به فعالیت انقلابی در جامعه مشغول است، از موضع بنیانگذار این تشکل کمونیستی برخورد نمود و توانست عده‌ای از افراد تازه

پیوسته به جنبش و غیر مطلع از چگونگی شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق را در زندان دور خود جمع نماید که این امر خیلی زود باعث انشفاق و پراکندگی در میان زندانیان سیاسی متعلق به چریک‌های فدائی خلق گردید. به چنین امری زندانیان سیاسی آن دوره در صحبت‌های شفاهی خود اذعان داشته‌اند. اما به طور مکتوب مطلبی در کتاب "سفر با بال‌های آرزو" وجود دارد که به صورت واضح به این امر پرداخته است. این در حالی است که اتفاقاً نویسنده آن کتاب در موضع مخالفت با جزنی قرار ندارد و حتی او را در مقام گویا "اصلاح" کننده، "تدقیق" کننده و "تکامل" دهنده نظرات رفیق احمدزاده خوانده است. آن مطلب مکتوب چنین است:

"در میان انبوهی از زندانیان پرشور، تعداد معدودی دارای نظرات و تجارب لازم و غنی بودند. در رأس آنها بیژن جزنی قرار داشت... جزنی پس از چند سال شرایط آرام زندان، یک باره با امواج تازه‌ای از نیروها روبرو شد... او خیلی زود دست به کار شد. با کنجکاوی تمام از زندانیانی که وی می‌توانست با آنها برخورد داشته باشد، در مورد نقطه نظرات رهبران گروه دو که در اوین بودند، از مباحث و آخرین جمع بندی‌های آنها می‌پرسید. کتاب احمدزاده و پویان و برخی از نوشته‌های دیگر به طور محرمانه وارد زندان شده بودند... برای همه روشن بود که شروع جنبش ربط مستقیمی به نظرات بیژن نداشت. حتی نحوه کار حمید اشرف و صفائی فراهانی و دیگران که ادامه گروه جزنی بودند و خود گروه جنگل را تدارک دیدند، همانطور که واقعیات نشان داد، با نقطه نظرات بیژن جزنی همخوانی نداشت؛ و یا بالعکس، به استناد آن چه بیژن به تدریج نوشت، نقطه نظرات او در چهارچوب اصلاح، تدقیق و تکمیل نظرات مسعود قرار داشت و با تشکیل کانون شورشی در کوهستان هماهنگ نبود. به جز جزوه "آنچه یک

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

انقلابی باید بداند" که گفته می‌شد جزئی آن را به نام صفائی فراهانی در زندان نوشت، هیچ نوشته معتبر دیگری قبل از شروع مبارزه مسلحانه توسط او نوشته نشده بود. در حقیقت، بیژن پس از شروع مبارزه مسلحانه و شتاب گرفتن آن، با دیدگاه‌ها و ارزیابی‌های خودش به بازخوانی انتقادی-اصلاحی از درون دست زد. او به تدریج به عنوان "بنیانگذار" به کارش ادامه داد و یا طرفدارانش چنین تلقی از او داشتند. اما منتقدان بیژن از همان آغاز با وی به عنوان کسی که در شروع مبارزه نقشی نداشته و در زندان به سر می‌برده است برخورد می‌کردند. به نظر من احساسات گروه گرایانه در کشمکش میان بیژن و مخالفینش، بی تأثیر نبودند. پیرامون نظرات و تحلیل‌های اولیه بیژن، عمدتاً سمپات‌های جنبش مسلحانه و افراد و محافلی که با موج مبارزات مسلحانه به حرکت در آمده بودند گرد آمدند. تقریباً هیچ یک از کادرهای شناخته شده و به اصطلاح درجه اول در زندان با نظرات و دیدگاه‌های بیژن دستکم در آغاز هم داستان نشدند. حتی بر عکس اکثریت بزرگ آنها تا مدت‌ها در مقابل نظرات او ایستادند" (صفحه ۱۴۰)

حال با توجه به واقعیت‌هایی که در بالا مورد بحث قرار گرفتند، باید به خاطر سپرد که در شرایط حضور چریک‌های فدائی خلق در صحنه مبارزه‌ای خونین در جامعه در دهه ۵۰، نه تبلیغات نیروهای اپورتونیست گوناگون و نه سم پاشی‌های حزب توده (و به خصوص این به اصطلاح حزب با توجه به همه امکاناتش) علیه خط پرولتری چریک‌ها، هیچکدام نمی‌توانستند و نتوانستند ضربه‌ای جدی به چریک‌های فدائی خلق وارد کنند. اما، رفیق جزئی به دلیل آن که یک زندانی سیاسی مبارز و آزادیخواه بود و در موضع دفاع از مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق قرار داشت و دارای شور و عشق نسبت به مبارزین چریک بود، متأسفانه با "بنیانگذار" تصور کردن خود و نگارش چنین تاریخ جعلی در مورد چریک‌های فدائی خلق، و بعد با اشاعه

نظراتی که بن‌مایه‌اش را آموزش‌های رفرمیستی حزب توده تشکیل می‌داد، در روند حرکت سازمان چریک‌های فدائی خلق، تأثیرات مخربی به جا گذاشت. آن نظرات و اقدامات، آشکارا پر و بالی به اپورتونیسم و نیروهای راست برای ضربه زدن به جنبش کمونیستی در ایران و همین‌طور به جنبش ضد امپریالیستی توده‌های ما داد و لطمات سنگینی به کل جنبش وارد نمود. این حقیقت تلخ، در مقابل انسان‌های حقیقت‌جو به خصوص اگر از واقعیت‌های مربوط به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده مطلع بوده و قادر باشند عظمت کارهای صورت گرفته توسط آگاه‌ترین کمونیست‌های متشکل در این گروه را درک کنند، وظیفه بزرگی را قرار می‌دهد که همانا دفاع از حقیقت و با همه قوا طرد قاطعانه اپورتونیسم در هر شکل و شمایل خود می‌باشد. انسان‌های متعهدی که در مقابل رهائی خلق خویش مسئولیت انقلابی بر دوش خود احساس می‌کنند لازم است بیاموزند که چگونه باید بین یک فرد انقلابی و نظرات انحرافی‌ای که با خود حمل می‌کند و اشاعه دهنده آن است تفاوت قائل شوند. باید از نلین، این آموزگار کبیر پرولتاریای جهان آموخت که با نقد قاطعانه نظرات اپورتونیستی در عصر خود، با دانائی بهترین رهنمودها را در این زمینه به دست داده است.

جنبش ما در سال ۱۳۵۷ متأسفانه در فضائی که اپورتونیسم اشغال کرده بود هر نوع مبارزه نظری را به مفهوم دعوا و دشمنی با یکدیگر درک می‌کرد. در این فضا مثلاً یک "عاشیق" آذربایجانی (عاشیق حسن) که با پشتیبانی سازمان اپورتونیست بعد از قیام بهمن چریک‌های فدائی خلق، در مراسمی با حضور جمع بزرگی، عاشیقی اجرا می‌کرد و حاضر نبود در کنار نام صمد بهرنگی از بهروز دهقانی نیز که به قول نویسنده مبارز، غلامحسین ساعدی "توأمان آگاه"ی بودند "که در برابر هر مسئله‌ی مهمی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

نیزشان با هم می‌زد" اسم برده و از او هم یاد کند، وقتی آن جمع از وی تقاضای خواندن وصفی عاشیقی در مورد بهروز دهقانی کرد به جای اجابت این خواست، از آنجا که شنیده بود اشرف دهقانی نظرات بیژن جزنی را به نقد کشیده است، زبان به پندگوئی گشود و این آواز را سر داد که نتوانسته اشرف را ببیند و به او بگوید که "بیژن جزنی، هم رزم بود با بهروز دهقانی". این تلقی یک فرد عامی از مبارزه ایدئولوژیک متأسفانه صرفاً به او اختصاص نداشت و خیل روشنفکران را هم در بر می‌گرفت که امروز نیز علیرغم بلوغ جنبش و پیشرفت در زمینه فرهنگی و تجربه آموزی‌ها، هنوز از بین نرفته است. البته آن "عاشیق" جواب شنید که بله چنین است هر دوی آنها- هم بیژن جزنی و هم بهروز دهقانی- با نظرات و سبک کارهای متفاوت، علیه دشمنی مشترک یعنی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه مبارزه می‌کردند و از این نظر هم رزم بودند. اما همه‌ی مسئله آن است که اپورتونیسم حاکم بر سازمان در تلاش است که با نام بیژن جزنی راه بهروز دهقانی را کم رنگ کند و آن را از بین ببرد. همین‌طور هم بود. اپورتونیست‌های حاکم بر آن سازمان با تأیید رژیم خمینی و اقداماتی نظیر کوشش در خلع سلاح توده‌های رزمنده‌گرد، کمک به سرکوب مبارزه مسلحانه خلق دلاور ترکمن، فریب کارگران و زحمتکشان مثلاً در جریان تسخیر سفارت آمریکا و این مضحکه را برای آنان مبارزه ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی جلوه دادن و غیره و غیره مبارزات حق طلبانه و ضد امپریالیستی توده‌ها را به کج راه بردند و به این ترتیب خط بطلان بر راه بهروز دهقانی‌ها کشیدند. با تکیه بر چنین تجربه‌ای، جوانان مبارز ما باید با آگاهی و بلوغ لازم به چنین مسائلی بنگرند و توجه کنند که اساساً نقد یک نظر یا سبک برخورد و غیره به معنی وارد شدن به یک مبارزه ایدئولوژیک می‌باشد که در صورتی که با روش شناخته شده کمونیستی صورت بگیرد به غنای جنبش می‌انجامد و جز این

بخش چهارم - سکتاریسم، عامل انشقاق در زندان

هم راهی برای پالایش نظرات کمونیستی از نظرات انحرافی نیست - بدون آن که این کار به معنی نفی شخصیت و اعمال و رفتار درست فرد مورد نقد باشد.

بخش پنجم

خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در

ایران

در تاریخ مبارزاتی مردم ایران در مقطعی از دهه چهل مبارزین وقتی از شناخته شدن خود توسط ساواک مطلع می‌شدند، برای گریز از دست پلیس، راه چاره را در خروج از کشور و عمدتاً در پیوستن به انقلابیون فلسطین جستجو می‌کردند. تلاش ۵ تن از اعضای گروه جزنی برای خروج از کشور جهت پیوستن به آن انقلابیون نمونه بارز در این مورد می‌باشد. همانطور که قبلاً اشاره شد اسامی و مشخصات آن ۵ رفیق در پی ضربه به گروه‌شان برای پلیس آشکار شده بود و آنها که دیگر نمی‌توانستند همچون سابق به زندگی علنی‌شان ادامه دهند و قادر به تجدید سازمان گروه خود (همان گروه جزنی) نبودند، راه چاره را در خروج از کشور یافته بودند. در عین حال در شرایط یاد شده حتی مبارزینی هم که برای پلیس شناخته نشده بودند برای پیوستن به جنبش فلسطین که در آن زمان جنبشی انقلابی و مترقی بود و نیروهای چپ در آن قوی بودند، جهت کسب تجربه نظامی، آگاهانه از کشور خارج می‌شدند. نمونه برجسته در مورد اخیر تعدادی از افراد مبارز بودند که هنوز قدم عملی در این جهت بر نداشته در ارتباطی زنجیره‌ای با مبارزینی دیگر دستگیر شدند. از این عده به همراه ارتباطات‌شان در زندان به عنوان "گروه فلسطین" یاد شد. اما مبادرت به چنین اقدامی اگر چه در زمان خود ناشی از وجود جوهر انقلابی در آن مبارزین بود در هر حال راهی نبود که می‌بایست توسط جوانان مبارزی که خواهان تغییر در شرایط جامعه خود و انقلاب در آن بودند دنبال شود. در آن مقطع به نظر می‌رسید که در شرایط اختناق و دیکتاتوری شدید حاکم در

بخش پنجم - خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران جامعه، راهی برای اختفاء خود از پلیس و ادامه مبارزه وجود ندارد. ولی در هر حال می‌بایست برای تداوم مبارزه راه نوینی در پیش گرفته می‌شد. بی شک این راه نوین به الزامات و امکاناتی نیاز داشت که تهیه آنها از عهده هر نیروئی ساخته نبود و تنها یک گروه انقلابی منسجم و منضبط با تعداد اعضای قابل توجه می‌توانست پاسخگو باشد.

در اواخر سال ۱۳۴۸ که برنامه کار مطالعه و تحقیق در جامعه توسط رفقای گروه احمدزاده نتیجه داد و هنگامی که این گروه به تئوری انقلابی در ایران دست یافت، عزم قاطع و انقلابی آنان برای تحقق راه مبارزه مسلحانه مورد نظرشان به آنجا منجر شد که توانستند دست به ابتکاری نوین زده و با خلاقیت، راهی برای ماندن در ایران و پی‌گیری مبارزه در درون جامعه خود بیابند. این راه نوین به مثابه یک کار گروهی از اهمیت خاصی برخوردار بود و آن روی آوری به زندگی مخفی و زندگی در خانه‌های تیمی در شرایط دیکتاتوری شدید و اختناق حاکم بر جامعه بود. این، تنها راه درست و ثمربخش برای تداوم مبارزه در مقطع مورد بحث بود. آری، در میان رفقای گروه احمدزاده با توجه به تعداد قابل توجه اعضایش بود که این تجربه و پختگی به عنوان یک کار گروهی به وجود آمد که برای مقابله با پلیس سیاسی به جای خروج از کشور، به گونه‌ای دیگر عمل کنند. اسکان در خانه‌های تیمی و پیشبرد مبارزه از این طریق، همان ابداعی بود که گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده در جنبش کمونیستی ایران به مثابه راهی برای پیشبرد کار گروهی پایه گذاشتند. در آن مقطع، این گروه بر اساس سازماندهی خوشه‌ای خود، از طریق اسکان در خانه‌های تیمی موفق به انجام عملیات مسلحانه علیه دشمن و در کل، پیشبرد مبارزه خود شد. پراتیک، کارآئی آن را ثابت نمود و نشان داد که خانه‌های تیمی علیرغم

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

فقدان تجربه و سابقه کار در آن، برای انجام وظایف انقلابی آن مقطع از جنبش کاملاً مناسب بوده و کارهای مبارزاتی در رابطه با آن می‌تواند با موفقیت به پیش برود. تردیدی نیست که پدیده خانه‌های تیمی تنها شکل کار و زندگی مبارزاتی در جامعه نبود و در جریان رشد مبارزه می‌بایست با اشکال دیگر تکمیل شود. اما، این ابداع، بعدها به دلیل عدم پیشبرد خط مشی مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک در سازمان چریک‌های فدائی خلق، به تنها شکل اختفاء از پلیس تبدیل شد. در حالی که بر اساس خط مشی انقلابی بنیان‌گذاران چریک‌های فدائی خلق می‌بایست در نقاط مختلف ایران کانون‌های چریکی ایجاد شود و صرفاً به عملیات مسلحانه در شهر و در نتیجه صرفاً به زندگی و کار در خانه‌های تیمی اکتفاء نشود. متأسفانه عدم اقدام به حرکت‌های مبارزاتی‌ای که رهنمود تئوری چریک‌های فدائی خلق بود و لذا در جا زدن در امر مبارزه، از بار انقلابی سابق خانه‌های تیمی کاست و خلاقیت‌های دیگری به وجود نیامد تا محدودیت‌های حاصل از زندگی در خانه‌های تیمی را جبران کند. با این حال قابل تأکید است که بدون ابداع ایجاد خانه‌های تیمی، نتایج درخشانی که مبارزه مسلحانه برای جنبش کمونیستی ایران به بار آورد، به وجود نمی‌آمد.

شکست تاکتیکی، پیروزی استراتژیک

بر اساس آموزش مارکس و انگلس در "مانیفست کمونیست"، مبارزه طبقاتی در هر جامعه‌ای پیشبرنده و لکوموتیو تاریخ است. بر مبنای همین مبارزه طبقاتی، در هر دوره‌ای نیازها و ضرورت‌هایی در جامعه مطرح می‌شوند که توده‌ها و نیروهای آگاه جامعه برای پیشبرد تاریخ باید به آنها پاسخ دهند. در نیمه دوم دهه چهل در شرایط سلطه جوّ ترور و وحشت، اختناق و دیکتاتوری که به خصوص پس از "انقلاب سفید" شاه شدت بی

بخش پنجم - خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران

سابقه‌ای یافته و نفس‌ها را در سینه می‌برید، اقدام به مبارزه مسلحانه و به جریان انداختن چنین مبارزه‌ای علیه رژیم حاکم در جامعه، همان نیاز و ضرورتی بود که جوانان مبارز و انقلابی را برای پاسخگوئی به آن فرا می‌خواند. درست بر این مینا بود که به خصوص در سال‌های آخر این دهه، جامعه ایران شاهد شکل‌گیری روابط و تشکل‌هایی بود که انجام مبارزه مسلحانه را در دستور کار خود قرار می‌دادند. در چنین جوّی، حرکت‌های مسلحانه در ابعاد کوچک یا بزرگ به وقوع پیوست. بانک‌های جهت تأمین مالی مبارزه مسلحانه پیشاروی مصادره شدند، کانون‌های مسلحی در خارج از شهر ایجاد گشتند، طرح‌هایی چون گروگان‌گیری فلان سفیر یا یک مقام دولتی در دستور کار قرار گرفتند و... در این برهه حتی عملیات پر سر و صدا، شگفت‌انگیز و تکان‌دهنده ربودن هواپیما در آسمان نیز توسط جوانان مبارز صورت گرفت که خبر آن رسماً در روزنامه‌های رژیم اعلام شد و در همه جا پیچید (اطلاعات ۲۶ دی ماه ۱۳۴۹). بر این اساس باید گفت که حمله به پاسگاه سپاهک اولین حرکت مسلحانه در ایران نبود. اما چرا این حرکت برجستگی خاصی در جامعه ما پیدا نمود؟

این یک واقعیت است که در رابطه با حمله به پاسگاه سپاهک، ویژگی‌های منطقه شمال از یک طرف و عکس‌العمل شدید و پُر سر و صدای رژیم در مقابل رزمندگان سپاهک و نبردهایی که بین این رزمندگان و دشمن در جنگل به وجود آمد، باعث انعکاس وسیع این حرکت مسلحانه در سراسر جامعه شد و چنان فضائی ایجاد نمود که خلق خسته ایران به راستی تکان خورد و ضربه خوردن دشمن طبقاتی خود و ایجاد تغییر در وضع ظالمانه‌ای که در آن قرار داشت را احساس نمود. اما، آیا این فاکتورها کافی بودند تا "سپاهک" همان باری را پیدا نماید که امروز در جنبش انقلابی



همانطور که می‌دانیم در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ یک تیم از بهترین فرزندان خلق ستم‌دیده ایران، کمونیست‌های مسلح و جان برکفی که هدفی جز رهائی خلق خود از قید ستم و استثمار نداشتند، به یکی از پاسگاه‌های رژیم واقع در سیاهکل حمله کردند. رژیم شاه که پیشاپیش با توجه به اسارت تعدادی از رفقای گروه جنگل در شهر، از وجود تیمی از انقلابیون مسلح در جنگل آگاه شده و از این امر شدیداً دچار خوف و هراس گشته بود، با مطلع شدن از این حمله، عکس العمل بسیار شدیدی از خود نشان

بخش پنجم - خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران

داد. نیروهای رژیم، ضمن میلیتاریزه کردن منطقه مربوطه، نیروی نظامی بزرگی را برای سرکوب تیم جنگل سازمان داده و برای این منظور حتی از هلی‌کوپتر نیز استفاده نمودند. تیم جنگل مرکب از ۹ رفیق (علی اکبر صفائی فراهانی، احمد فرهودی، مهدی اسحاقی، رحیم سماعی، جلیل انفرادی، هادی بنده خدا لنگرودی، عباس دانش بهزادی، مجدعلی محدث قندچی، هوشنگ نیری) بود. در جنگل، بین رفقای ما و مأموران رژیم که برای دستگیری و یا ریختن خون آن رزمندگان به آن محل اعزام شده بودند، درگیری‌های نظامی به وجود آمد که طی آن عده‌ای از نیروهای دشمن کشته شدند. بالاخره پس از چندین روز دشمن توانست ۷ تن از رزمندگان جنگل را دستگیر و ۲ تن از آنها (رفقا مهدی اسحاقی و رحیم سماعی) را در جنگل به شهادت برساند. پس از آن، دست اندرکاران رژیم، این را پیروزی خود به حساب آورده و شرح حمله به پاسگاه و درگیری‌های مسلحانه پیش آمده را با آب و تاب به عنوان موفقیت خود در سرکوب "اشرار" در روزنامه‌های‌شان درج نمودند. اما مبلغین رژیم از این امر غافل بودند که با آن تبلیغات به دست خود توده‌های تحت ستم و دربند ایران را از وقوع حرکتی مسلحانه علیه رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم، مطلع می‌نمایند، آنهم در شرایطی که در سایه بگير و ببند و سیطره اختناق در جامعه، چنان رعب و وحشتی در دل مردم وجود داشت که آنها تصور چنان حرکتی را علیه شاه نداشتند. نبردهای مسلحانه در جنگل در شرایطی که رژیم شاه در ذهن توده‌ها قدرقدرت می‌نمود و همواره تبلیغ شده بود که گویا هیچ نیروئی جرأت مخالفت با آن رژیم را ندارد، در شرایطی که به گفته داهیان رفیق پویان، توده‌ها به نادرست ضعف خود را مطلق تصور می‌کردند، به تصور قدرقدرتی دشمن در ذهن توده‌ها ضربه زد و در شرایط غلبه رکود و خمود بر

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مبارزات توده‌ها، بارقه‌هایی از امید به تغییر را در دل آنها زنده نمود. اما، عظمت مبارزه مسلحانه‌ای که با نام سیاهکل شناخته شد با همه تأثیرات مبارزاتی بزرگش با این واقعیت همراه بود که همه رزمندگان جنگل یا اسیر دست دشمن گشته و یا در نبردی خونین، جان باخته بودند. حرکت مسلحانه متوقف شده، جنگل به خون نشسته و "سیاهکل" شکست خورده بود. مسلم است که اگر کار به همین جا ختم می‌شد، حرکت سیاهکل در تاریخ، حداکثر به عنوان واقعه‌ای مهم در محدوده زمانی که اتفاق افتاده بود، باقی می‌ماند و می‌توانست همانند وقایع مهم دیگر در تاریخ مبارزاتی مردم ایران ثبت گردد. اما می‌دانیم که علیرغم این شکست، حمله رزمندگان دلیر به پاسگاه سیاهکل و نبرد آنان در جنگل، امروز به عنوان رستاخیزی در جامعه غم زده و مختنق ایران و سرآغاز جنبش مسلحانه شناخته می‌شود. حال پرسیدنی است که رمز این واقعیت در چیست و چه عوامل و فاکتورهایی باعث این وضع گشتند؟ آیا وضعیت پیش آمده را می‌توان صرفاً با اهمیت نظامی خود حرکت در جنگل و یا با تأثیراتی که در مقطع معینی بر جامعه گذاشت توضیح داد؟ بی شک جواب منفی است. حقیقت را بخواهیم مبارزه مسلحانه در سیاهکل تنها با درآمیختن با فاکتورهایی می‌توانست در قالبی که امروز شناخته می‌شود در جامعه مطرح گردد؛ و واقعیت این است که در فراهم آوردن آن فاکتورها، این گروه احمدزاده بود که نقش عظیم و پر اهمیت خویش را ایفاء نمود. ذکر این امر در عین حال بیانگر آن است که هنوز گستردگی و اهمیت خدماتی که کمونیست‌های متشکل در گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده در جنبش کمونیستی ایران انجام دادند و عظمت آن خدمات و تأثیرات سترگ اعمال‌شان در اعتلای جنبش انقلابی توده‌های تحت ستم ما، به صورتی گویا تماماً بازگوئی نشده‌اند.

بخش پنجم - خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران
رفقای متشکل در گروه احمدزاده که با دیدگاه و فرهنگ
کمونیستی‌شان به چیزی جز خدمت به رهائی کارگران و زحمتکشان و
پیشرفت جنبش کمونیستی نمی‌اندیشیدند و از هر گونه برخورد
سکتاریستی به دور بودند، از همان آغاز ارتباط با گروه جنگل،
کمونیستی‌ترین و انقلابی‌ترین برخوردها را با رفقای آن گروه داشتند و از
موضع وحدت با آن انقلابیون راستین حرکت نموده و هر کمکی که برایشان
مقدور بود برای پیشبرد مبارزه مسلحانه در جنگل انجام دادند. اکنون در
اوضاع جدید، پس از شکست جنگل، وظایف خاصی در مقابل مبارزین این
گروه قرار گرفته بود. اقدامات انقلابی آنها می‌بایست شکست جنگل و
سیاهکل را به یک پیروزی تبدیل نماید.

حمله به پاسگاه سیاهکل و درگیری نظامی متعاقب آن در جنگل،
برای توده‌ها و روشنفکران مبارز سئوالات متعددی مطرح ساخت. آنها در
درجه اول می‌پرسیدند که سیاهکلی‌ها چه نیروئی و چه کسانی بودند؟
مبلغین رژیم، آنها را دسته‌ای اشرار معرفی می‌کردند. ولی مردم که
مطمئن نبودند که سخنان آن مبلغین درست باشد، می‌خواستند بدانند که
آیا آنها واقعاً اشرار بودند یا مبارزینی با هدف سیاسی که جسورانه به
مقابله با رژیم برخاسته بودند؟ می‌خواستند بدانند که رزمندگان جنگل چه
چشم اندازی و چه هدفی از حمله خود به یکی از ارگان‌های نظامی رژیم
شاه داشتند؟ و... و بالاخره این سئوال برایشان مطرح بود که آیا دستگیری
و شهادت آن رزمندگان، پایان کار آنها خواهد بود؟

در رابطه با سئوالات مطرح برای توده‌ها و روشنفکران و کل نیروهای
سیاسی در جامعه، واضح است که در درجه اول تنها با دادن پاسخ افناعتی
و درست به آن سئوالات اساسی و در اقدام بعدی، با رساندن آن پاسخ‌ها

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

به گوش توده‌ها از طریق پخش کتابها، جزوات و اعلامیه‌ها می‌شد، توده‌ها را از حرکت انقلابی جدید در جامعه آگاه ساخت؛ و یک نیروی سیاسی از این طریق قادر بود ماهیت انقلابی این حرکت و اهمیت و اعتبار واقعی سپاهکل را به توده‌ها بشناساند و رزمندگان جنگل را در چشم توده‌ها در همان جایگاه شایسته و رفیعی که بودند، قرار دهد. در عین حال تنها با تداوم مبارزه مسلحانه در جامعه می‌شد به توده‌ها اطمینان داد که با شهادت رزمندگان سپاهکل، مبارزه آنها نه تنها پایان نیافته بلکه تازه آغاز شده است. همچنین تنها با انجام حرکت‌های انقلابی در ادامه رزم‌های جنگل و رساندن پیام سپاهکل به جامعه، می‌شد تأثیرات مثبت مبارزاتی سپاهکل در میان مردم را در ذهن آنها تثبیت نمود و به توده‌ها امید به مبارزه علیه رژیم شاه را بخشید تا خود قدم به صحنه مبارزه بگذارند. در همین جاست که باید به طور مشخص به دو مؤلفه که معرف نقش گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده در ارتباط با رستاخیز سپاهکل می‌باشد، تأکید نمود. آن دو مؤلفه را می‌توان به این صورت توضیح داد که این گروه پس از شکست مبارزه در جنگل، از یک طرف تئوری انقلابی و از طرف دیگر تشکیلات منسجم و منظم خود را پشتوانه تداوم رزم دلاوران سپاهکل قرار داد. اما قبل از توضیح مبسوط این امر، لازم است به شرح کوتاهی از وضعیت گروه جنگل پس از شکست حرکت انقلابی سپاهکل پرداخته شود.

پس از ضربات پلیس به گروه جنگل که حتی مرتبطین با این گروه در شهر را نیز در بر گرفت، رفقای این گروه در شرایط بسیار دشواری قرار گرفتند. از رزمندگان دست اندرکار گروه جنگل تنها ۵ نفر باقی مانده بودند که هویت‌شان نیز برای پلیس آشکار شده و تحت تعقیب قرار داشتند. آنها عبارت بودند از رفقا حمید اشرف، مجد صفاری آشتیانی، رحمت پیرو نذیری، منوچهر بهائی‌پور و رفیق کارگر، اسکندر صادقی نژاد. این ۵ تن از زمره‌ی

بخش پنجم - خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران

"صدهزار تومانی"ها بودند که به حق در نزد توده‌های آگاه به مثابه قهرمانان واقعی شمرده می‌شدند. اما این قهرمانان و کلاً مبارزین راستین توده‌ها در شرایط دیکتاتوری آن روز جامعه "نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم بلکه در محاصره تمساح‌ها و مرغان ماهیخوار" قرار داشتند. تحت آن شرایط ترور و خفقان، این رفقا در حالی که دژخیمان و نیروهای سرکوبگر رژیم برای دستگیری آنها به همه جا سرک می‌کشیدند، از کمترین امکانات برای حفظ خود برخوردار بودند و هر لحظه زندگی‌شان با خطر مواجه بود. چه می‌بایست و یا می‌شد کرد؟ در چنین اوضاع دشواری، در مقابل این رفقا نیز همان راهی تصور می‌شد که انقلابیون پیشین پس از تحت تعقیب پلیس قرار گرفتن خود به آن مبادرت می‌کردند، یعنی خروج از کشور. در آن مقطع رفیق حمید اشرف که رابط رفقای گروه جنگل با گروه احمدزاده بود علی‌رغم همه نزدیکی‌های فکری‌اش با گروه احمدزاده، نه از امکانات این گروه مطلع بود و نه از عملیاتی که رفقای گروه احمدزاده قبل از واقعه سیاهکل انجام داده بودند خبر داشت. او بعد از واقعه سیاهکل در آخرین ارتباطش با رفیق مسعود احمدزاده، با توضیح شرایط دشوار خود و رفقای باقی مانده دیگر از گروه جنگل، اندیشه خروج از کشور را مطرح می‌کند و رفیق مسعود با درک اوضاع، ضروری می‌بیند که شرایط گروه خود را با وی در میان بگذارد. رفیق حمید اشرف مطلع می‌شود که عملیات مسلحانه‌ای چون حمله به کلانتری ۵ تبریز و مصادره بانک ونک و همچنین حمله به کلانتری قلعهک توسط گروه احمدزاده صورت گرفته بود. بنابراین با مطلع شدن از امکانات این گروه برای تداوم مبارزه، دیگر جایی در ذهن او برای فکر کردن به خروج از کشور باقی نمی‌ماند. پس از آن بود که رفیق حمید همراه با ۴ رفیق دیگر باقی مانده از گروه جنگل به همراه دو مبارز مرتبط با آنها یعنی رفقا شیرین معاضد و مجد

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

علی پرتوی با توجه به پذیرش تئوری تدوین شده در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک به گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده پیوستند و با این عمل درخشان خود وحدت دو گروه را عملی نمودند. (۱۴)

باید دانست که در جریان اولین ارتباطات بین دو گروه، برخی از نوشته‌های گروه "پویان، مفتاحی، احمدزاده" و به طور مشخص دو اثر جاودان از رفقا پویان و احمدزاده در اختیار رفقای جنگل قرار گرفته بود و این رفقا تئوری‌های مطرح در آن آثار را مشخصاً مورد پذیرش خود قرار داده بودند. با این حال دو گروه به لحاظ تشکیلاتی همچنان حرکتی جدا از هم داشتند. حال با پیوستن آن رفقا به تشکیلات گروه احمدزاده، وحدت تشکیلاتی نیز حاصل گردید که از آن به عنوان ادغام یا وحدت دو گروه یاد می‌شود. پس از این وحدت بود که تشکل چریک‌های فدائی خلق پا به عرصه وجود نهاد. بنابراین در واقعیت امر تشکیلاتی که در فروردین ۱۳۵۰ با صدور ۱۳ اعلامیه روشن‌گرانه، خود را به اسم چریک‌های فدائی خلق به جنبش شناساند و در نظر و عمل به مردم تحت سلطه ایران اطمینان خاطر داد که راه سیاه‌کل ادامه خواهد داشت، در مفهوم واقعی "تشکیلات"، همان تشکیلات انقلابی منضبط و منسجم ساخته شده توسط گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده بود. متن آن ۱۳ اعلامیه نیز که نام چریک‌های فدائی خلق اولین بار به عنوان امضاء در زیر آنها گذاشته شد توسط رفقای این گروه (رفقا امیرپرویز پویان و علیرضا نابدل) نوشته شد، تایپ اعلامیه‌ها توسط خود من انجام شد و تکثیر آنها با پلی‌کپی نیز به وسیله رفقای این گروه صورت گرفت. در آن اعلامیه‌ها در مورد عملیات مسلحانه صورت گرفته تا آن زمان توسط دو گروه جنگل و احمدزاده روشنگری به عمل آمد و مسائل مبارزاتی مختلف و چشم اندازه‌ها و هدف‌های مبارزه مسلحانه جدیداً آغاز شده، مورد توضیح و تشریح قرار گرفتند.

بخش پنجم - خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران نام "چریکهای فدائی خلق" هم با پیشنهاد رفقای تبریز و تأیید رفقای دیگر انتخاب شد. نام چریک دارای سابقه تاریخی در مبارزات مردم ایران است. به طور مشخص در سالهای قبل از فرقه دموکرات، در آذربایجان نیروهای مبارزی بودند که علیه فئودالها می‌جنگیدند و چریک خوانده می‌شدند. از طرف دیگر در آن زمان در سطح بین‌المللی پارتیزان‌ها یا انقلابیون مسلح در صحنه نبرد علیه امپریالیسم و حکومت‌های دیکتاتور محلی حضور داشتند که در نزد روشنفکران و توده‌های آگاه ایران از برجستگی و اعتبار خاصی برخوردار بودند و از آنها به عنوان چریک یاد می‌شد. هم، انقلابی کمونیست، ارنستو چه‌گوارا، شخصیت برجسته و نمودار یک چریک بود و هم، انقلابیون مسلح فلسطینی که علیه اسرائیل صهیونیست می‌جنگیدند، چریکهای فلسطین خوانده می‌شدند که رزم‌های انقلابی‌شان تأثیر به‌سزائی بر توده‌های مبارز ایران داشت. نام فدائی نیز از انقلابیون مشروطیت در آذربایجان که کماکان مهد انقلاب ایران محسوب می‌شد، گرفته شده است. "خلق" واژه‌ای است که به توده‌های تحت ستم ایران اطلاق می‌شد و می‌شود که شامل کارگران، دهقانان و خرده‌بورژوازی شهر و روستا می‌باشد.

بنابراین، در رابطه با دو مؤلفه ذکر شده در فوق باید گفت که از یک طرف تشکیلات انقلابی منضبط و منسجم کمونیستی گروه پویان، مفتاحی، احمدزاده که آگاه‌ترین مارکسیست - لنینیست‌های ایران و کمونیست‌های دلیر و جان‌برکف در آن متشکل بودند، و از طرف دیگر تئوری‌هائی که توسط این گروه، پیشاپیش (قبل از واقعه سیاهکل) در میان نیروهای مبارز و آگاه در جامعه تا حدی پخش شده و آنها را از چرائی و اهداف مبارزه مسلحانه آگاه ساخته بود، در پشت نام "سیاهکل" قرار گرفت و جایگاه شایسته آن را

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

در جنبش به روشنفکران مبارز و توده‌های آگاه در جامعه شناساند. به این ترتیب نام چریک‌های فدائی خلق از یک طرف بیانگر دست آوردهای بسیار پربار و پراهمیت این گروه و از طرف دیگر تبلور دست‌آوردهای درخشان گروه جنگل گردید. چنین بود که راه رزمندگان جنگل در قالب تشکیلات چریک‌های فدائی خلق تداوم یافت و این تشکیلات، شکست تاکتیکی سپاهک را به پیروزی استراتژیک آن تبدیل نمود.

به نظر می‌رسد که تأمل و تعمق روی واقعیت فوق، خود به تنهایی اثبات‌گر این حقیقت باشد که تشکیلاتی که از سال ۱۳۴۶ توسط کمونیست‌های متشکل در گروه احمدزاده ساخته شده بود، برخلاف آنچه در تاریخ جعلی عنوان شده یک گروه روشنفکری غرق در مسائل نظری و بی‌توجه به "فرهنگ توده‌های زحمتکش وطن ما" نبود. شکی نیست که کمونیست‌های متشکل در گروه احمدزاده، جوان بودند همانطور که رفقای جنگل نیز عموماً هم سن و سال آنها بودند. ولی واقعیت این است که انجام بسیاری از کارهای سترگ نیز در جامعه از جوانان ساخته است. پیران می‌توانند تجربیات مبارزاتیشان را در اختیار جوانان قرار دهند که متأسفانه پیشینیان این رفقا نه در عمل و نه در تئوری چیز مثبت قابل ارائه‌ای نداشتند و آنچه وجود داشت تجربیات منفی بود. در هر حال کسی نمی‌تواند انکار کند که عملکردهای همین جوانان دلیر متشکل در گروه احمدزاده با سابقه مبارزاتی متفاوت از گروه جزئی، تداوم رزم دلاوران سپاهک و تحقق آرمان‌های انقلابی آنها را تضمین نمود و پاسخگوی سئوال‌های اساسی مطرح شده در رابطه با حرکت مسلحانه در جنگل گردید؛ و توانست با آشکار کردن ماهیت انقلابی عملیات سپاهک و مبارزه مسلحانه متعاقب آن در شهرها آگاهی سیاسی در میان نیروهای مبارز جامعه را ارتقاء دهد.

عملیات مسلحانه قبل و بعد از سیاهکل

با این که سیاهکل رسماً به مثابه سرآغاز مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق به جنبش اعلام گردید، ولی قبل از سیاهکل، انقلابیون مسلح در هر دو گروه، مبارزه مسلحانه را با انجام چند حرکت نظامی در تهران و تبریز آغاز کرده بودند. عملیات یاد شده عبارت بودند از حمله مسلحانه به بانک‌ها (بانک ونک توسط رفقای گروه احمدزاده و بانک وزرا توسط گروه جنگل) و حمله به کلانتری ۵ تبریز (توسط رفقای آذربایجان گروه احمدزاده). اتفاقاً حمله به کلانتری ۵ تبریز در ۱۳ بهمن ۱۳۴۹ شش روز قبل از حمله به پاسگاه سیاهکل صورت گرفته بود و این حمله تأثیر عظیمی در شهر تبریز و در مناطقی که از آن عملیات مطلع شده بودند به جا گذاشت. در رابطه با این عملیات، در تبریز مردم آشکارا از این که حمله مسلحانه به یکی از مراکز سرکوب رژیم شاه، آغاز حرکت جدیدی است که در جامعه شکل می‌گیرد صحبت می‌کردند. در همین رابطه جمله پیرمردی در این شهر پس از مطلع شدن از حمله جوانانی به کلانتری و مصادره مسلسل از آن با در نظر گرفتن سابقه مبارزاتی مردم تبریز، فراموش نشدنی است. او گفته بود: "همین که اسلحه از دست پاسبان افتاد، یعنی قلم از دست شاه افتاده". در زمان وقوع این عملیات، هیچ یک از آنها به جنبش اعلام نشدند تا نیروهای انقلابی در شرایط سردرگمی دشمن فرصت بیشتری برای سازماندهی و تدارک مبارزات مسلحانه بعدی خود داشته باشند. اما با وقوع سیاهکل وضعیت جدیدی به وجود آمد و هنگامی که حرکت مسلحانه در جنگل در قالب یک تشکیلات کمونیستی و در پرتو تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک تداوم یافت، سیاهکل به مثابه سرآغاز جنبش مسلحانه در جنبش مطرح شد و به درستی از آن به عنوان نقطه عطف در

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

جنبش کمونیستی و جنبش ضد امپریالیستی ایران یاد شد.

پس از سیاه‌کل بود که هویت چریک‌های فدائی خلق با جریان مبارزه مسلحانه در شهر، در قامت حماسه آفرینی‌ها و قهرمانی‌های کمونیست‌های انقلابی مسلح، به تدریج برای توده‌ها شناخته شد. چریک‌های فدائی خلق با رزم‌های دلیرانه و شجاعانه و توأم با فداکاری‌ها و ایثارگری‌های بی نظیر و افسانه‌ای‌شان که در شرایط آن روز جامعه ایران ناباورانه جلوه می‌کرد، تأثیر غیرقابل انکاری در شکست تصور قدر قدرتی دشمن در ذهن توده‌ها و اعتلای روحیه انقلابی کارگران و ستمدیدگان بر جای گذاشتند. آن رزم‌های دلاورانه که موجب تحسین فراوان توده‌های تحت ستم واقع می‌شد و به این توده‌ها انرژی مبارزاتی می‌بخشید، مهر چریک فدائی را در قلب محرومان و قشرهای مبارز و روشنفکر جامعه جای می‌داد. اولین عملیات بعد از سیاه‌کل، حمله به کلانتری قل‌هک با فرماندهی رفیق مسعود احمدزاده و شرکت رفقا مجید احمدزاده و ۳ رفیق کارگر، مناف فلکی، حسن نوروزی و خلیل سلماسی نژاد در ۱۴ فروردین سال ۵۰ بود. لازم است یادآوری شود که رفیق خلیل سلماسی نژاد که گد درون گروهی‌اش به یاد کارگر انقلابی ویتنامی، "وان تروی" بود، مدتی بعد در جریان ساختن کوکتل مولوتف مجروح گشت و به شهادت رسید. این نیز قابل ذکر است که درست در فردای حمله به کلانتری قل‌هک، پرویز ثابتی، مقام امنیتی رژیم شاه باز در تلویزیون ظاهر شد و در جهت خنثی کردن تأثیر عملیات چریک‌ها بر روی توده‌ها، به رجز خوانی پرداخت. پس از آن در ۱۷ فروردین ۵۰، عکس و نام ۵ رفیق به عنوان فراریان سیاه‌کل در روزنامه‌های رژیم منتشر شد و سه روز بعد (۲۰ فروردین) نام و عکس ۴ رفیق دیگر را به آنها اضافه نمودند. این ۹ نفر، رفقا امیرپرویز پویان، عباس مفتاحی، اسکندر صادقی نژاد، جواد سلاحی، منوچهر بهائی‌پور، رحمت اله پیرو نذیری، مجد

بخش پنجم - خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران صفاری آشتیانی، احمد زبیرم و حمید اشرف بودند که رژیم برای دستگیری هر یک از آنها به مردم وعده صد هزار تومان که رقم بزرگی در آن زمان بود، پاداش تعیین کرد.

بعد از حمله به کلانتری قلعهک، ه رفیق انقلابی و جان برکف باقی مانده از گروه جنگل که در فوق به نام آنها اشاره شد، در آستانه پیوستنشان به گروه احمدزاده، طرح از قبل شناسائی شده خود یعنی مجازات فرسیو (کسی که حکم اعدام رفقای دلاور جنگل توسط وی در مقام رئیس دادرسی ارتش داده شده بود) را در تاریخ ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ عملی نمودند که تأثیر به سزائی در ارتقای روحیه انقلابی در میان نیروهای آگاه جامعه به جای گذاشت، به طوری که فریاد "فرسیو مرگت مبارک" در دانشگاه طنین انداز شد و در جامعه پژواک یافت. فرماندهی این عملیات به عهده رفیق کارگر، اسکندر صادقی نژاد بود.



مصادره مسلحانه بانک آیزنهاور در ۲۳ اردیبهشت ۵۰ یکی دیگر از

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

عملیات بزرگ و موفق چریک‌ها بود که رفیق امیرپرویز پویان هم در آن شرکت داشت. او در حین عملیات در حالی که عکس‌های کنده شده شاه از دیوار بانک را زیر پا له می‌کرد، برای کارمندان و مشتریان بانک سخنانی کرد و هدف از مصادره بانک و دیگر اعمال انقلابی چریک‌ها را توضیح داد. در سال ۵۰ که زنگ بزرگ خون به صدا در آمده بود، چنین عملیات متهورانه و درگیری‌های مسلحانه با پلیس امنیتی در خیابان‌ها و در خانه‌های تیمی، بمب‌گذاری‌ها در پاسگاه‌های پلیس و مجسمه‌های شاه و غیره، و همراه با این اعمال مسلحانه پخش اعلامیه‌های توضیحی که خود در شرایط دیکتاتوری و میلیتاریزه بودن جامعه به منزله انجام یک عمل سیاسی-نظامی بود و تشریح هدف‌های سیاسی عملیات نظامی از این طریق، باعث شدند که مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق برای مردم معنای سیاسی روشنی بیابد. با مجموعه این اعمال و تلاش‌های مبارزاتی همه رفقای دست اندر کار که بدون فعالیت آنها در حوزه‌های دیگر چنین اقداماتی نمی‌توانست صورت بگیرد، و همچنین انعکاس مقاومت‌های تا پای جان رفقای دستگیر شده در زیر شکنجه در میان خانواده‌های زندانیان سیاسی و از طریق آنها در میان توده‌های دیگر، در همان حال مطلع شدن آنها از روحیه انقلابی و سرشار از شور مبارزاتی و بسیار تأثیر گذار زندانیان سیاسی فدائی در بندهای زندان، شرایط نوینی در جامعه به وجود آمد.

رفیق مسعود احمدزاده در مقدمه کتاب خود به تاریخ خرداد ۱۳۵۰ پس از توضیح روشن‌گرانه‌ای در مورد رزم دلاوران سیاه‌کل، اوضاع جدید را به گونه‌ای که همگان در آن روزها شاهد بودند این چنین تشریح کرده است: "مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی شهر هم، نتایج شگفت‌انگیزی به بار آورد. تحت تأثیر مبارزه مسلحانه و به منظور پاسخگوئی به ندای این مبارزه بود که دانشجویان انقلابی دانشگاه‌ها، قهرمانانه به پا خاسته و

بخش پنجم - خلاقیت و عزم قاطع گروه احمدزاده برای مبارزه در ایران شکوهمندترین تظاهرات چند ساله اخیر خود را بر پا کردند، و حادثترین و انقلابی‌ترین شعارهای ممکن را مطرح ساختند. تحت تأثیر همین مبارزه مسلحانه بود که کارگران رزمنده جهان چیت، دلیرانه برای تحقق خواسته‌های خود پا فشاری کردند و قهر ضد انقلابی را با قهر انقلابی (گرچه نه با اسلحه) پاسخ گفتند و دهها شهید دیگر بر شهدای انقلاب ایران افزودند. اینک مردم مشغولیت‌های فکری تازه‌ای پیدا کرده‌اند. از خود می‌پرسند، چریکها برای چه و به خاطر که می‌جنگند؟ این فداکاری و از جان گذشتگی چگونه امکان پذیر است؟ و می‌بینند این جانبازی امکان پذیر است، و می‌توان با نیروئی کوچک در برابر دشمنی این چنین تا دندان مسلح به پا خاست". آری، با تداوم این راه بود که تاریخ شکوهمند و درخشانی در ایران شکل گرفت که مردم ما امروز با آن آشنا هستند.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی



چریک فدایی خلق رفیق امیر پرویز پویان، در اندیشه و عمل سمبل ایمان به کمونیسم و بقای پویان بود. او هم در بنیانگذاری چریک‌های فدائی خلق و هم به عنوان یک رهبر شایسته و اندیشمند بزرگ، در تدوین تئوری مبارزه مسلحانه، تئوری انقلاب ایران نقش بسیار برجسته‌ای داشت. رفیق پویان با آشکار کردن و اثبات ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر ایران، راز بقای یک تشکل کمونیستی و مسیری که می‌تواند به تشکیل حزب طبقه کارگر بیانجامد را به گونه‌ای موجز با چنان روش دیالکتیکی متکی بر واقعیات تئوریزه نمود که تا به امروز همگان را معترف به جایگاه رفیع خود در جنبش کمونیستی ایران نموده است. در تاریخ کشور ما، نقش او در راهگشایی‌های مبارزاتی برای چند نسل از جوانان مبارز و انقلابی مایه افتخار و فراموش ناشدنی است

بخش پنجم - بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد

بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد

واقعیت این است که صرف انجام عمل مسلحانه بدون پشتوانه تئوریک برای آن مبارزه، و بدون آن که ضرورت و چشم انداز آن (مبارزه مسلحانه) با اتکاء به تحلیلی علمی از شرایط اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران تشریح شده و توضیح داده شود، نمیتوانست یک جنبش انقلابی در جامعه ایران به وجود آورد. جنبش مسلحانه در ایران با پیشگامی چریکهای فدائی خلق، جنبشی انقلابی بود که در پشت آن یک تئوری انقلابی قرار داشت که ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران چه به عنوان تاکتیک و چه به مثابه استراتژی را توضیح و تشریح نموده و پیشاپیش، چشم اندازها و اهداف آن مبارزه را نیز با روشنی بیان و تشریح کرده بود. در رابطه با این سؤال که چرا انقلابیون در ایران دست به مبارزه مسلحانه زدند، و اساساً در شرایط آن روز جامعه ایران مبارزه مسلحانه چه می‌بایست بکند و چه مشکلی را باید از جلوی پای جامعه بر می‌داشت، هم در اثر به جا مانده از رفیق پویان و هم در کتاب جاودان رفیق احمدزاده پاسخ‌های روشن و کاملاً مستدلی وجود دارند، پاسخ‌هایی که بن بست فکری حاکم بر روشنفکران را شکستند و چشم اندازه‌های روشن در مقابل آنها گشودند، به گونه‌ای که به اعتبار این تئوری‌ها، هیچ نیروئی که حقیقتاً دلسوز کارگران و زحمتکشان و خواستار رهایی آنان از قید ظلم و ستم بی حد سرمایه‌داران و رژیم شاهنشاهی حاکم بود نمی‌توانست با آنها موافق نباشد. در اینجا این پاسخ‌ها را در شکلی موجز، با استفاده از نوشته خود این رفقا از نظر می‌گذرانیم. رفیق پویان ضمن تشریح شرایط دیکتاتور زده ایران تاکید می‌کند که "به دنبال شکست مبارزه ضد امپریالیستی ایران (سال ۳۲)، "سلطه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

فاشیستی نمایندگان امپریالیسم" بر جامعه حاکم شد. سپس در رابطه با ضرورت ارتباط روشنفکران کمونیست با طبقه کارگر جهت بردن آگاهی سوسیالیستی به درون این طبقه و متشکل کردن آنها، به این واقعیت تاکید نمود که "تحت شرایطی که روشنفکران انقلابی خلق فاقد هرگونه رابطه مستقیم و استوار با توده خویشند، ما نه همچون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه همچون ماهی‌های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح‌ها و مرغان ماهیخوار به سر می‌بریم"؛ و این ضرورت را مطرح نمود که "باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش رابطه‌ای مستقیم و استوار به وجود آوریم". آنگاه به همین منظور و مشخصاً جهت ایجاد "رابطه با پرولتاریا"، ضمن تشریح دلایل و شرایطی که باعث جدائی بین روشنفکران انقلابی و کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم گشته، وجود دو "مطلق" در ذهن توده‌ها (توده‌ها قدرت دشمن را مطلق و ضعف خود را نیز مطلق تصور می‌کنند) را که موجب رکود و خمود در مبارزات توده‌ها گشته را شناساند و دلایل این امر را به بهترین شکلی که نشانگر دید عمیق ماتریالیستی وی و قدرت وی در به کارگیری روش دیالکتیکی تشریح واقعیت بود، آشکار نمود. او به واقع با اتکاء به ماتریالیسم دیالکتیک و انطباق آن با شرایط جامعه خود، ضرورت اعمال قهر انقلابی جهت شکستن دو مطلق موجود در ذهن توده‌ها را مطرح نموده و با پافشاری بر ضرورت اعمال قهر انقلابی (مبارزه مسلحانه)، توضیح داد که: "اعمال این قدرت که علاوه بر سرشت تبلیغی خود با تبلیغ مجزای سیاسی در مقیاس وسیع همراه می‌شود، پرولتاریا را به وجود منبعی از نیرو که متعلق به خود اوست، آگاه می‌سازد. نخست در می‌یابد که دشمن ضربه پذیر است و می‌بیند نسیم تندی که وزیدن گرفته است، دیگر جائی برای مطلق بودن سلطه دشمن نمی‌گذارد. اگر این "مطلق" در عمل به مخاطره افتاده، پس در ذهن او نیز

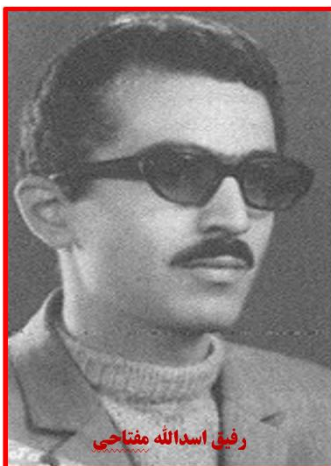
بخش پنجم - بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد نمی‌تواند به بقای خود ادامه دهد. از این پس او به نیروئی می‌اندیشد که رهائیش را آغاز کرده است. بیگانگی از پیشاهنگانش جای خود را به حمایتی که در درون او نسبت به آنها پیدا شده، می‌دهد. اکنون این پیشاهنگان انقلابی تنها از او دورند، ولی دیگر به هیچوجه با او بیگانه نیستند. او با علاقه به آنها فکر می‌کند ولی نه فقط به این خاطر که می‌بیند جمعی کوچک به خاطر منافع او با دشمنی برخوردار از زرادخانه‌ای بزرگ درافتاده است، بلکه بیشتر به این سبب که آینده خود را با آینده مبارزه این جمع کوچک در ارتباطی مستقیم احساس می‌کند. قدرت انقلابی که توسط پیشاهنگان پرولتری اعمال می‌شود، تنها انعکاس بخشی از نیروی طبقه کارگر است.

اما آنچه نسیمی تند است باید به طوفانی ویران‌کننده تبدیل شود تا واژگونی نظام مستقر را ممکن سازد. پس این انعکاس ناکامل باید جای خود را به انعکاس کامل نیروی او بدهد. به این ترتیب اعمال قدرت انقلابی نقشی دوگانه را بر عهده می‌گیرد: از سوئی خودآگاهی پرولتاریا را به عنوان یک طبقه پیشرو به آنها باز می‌دهد، و از سوئی دیگر آنان را وامی‌دارد تا به خاطر تثبیت آینده خویش، برای تثبیت پیروزی مبارزه‌ای که درگیر شده است، نقش فعال ایفا کنند. این راه با حمایت کارگران از مبارزه انقلابی آغاز می‌شود و در ادامه خود به حمایت فعال آنان می‌انجامد". رفیق پویان همچنین در رابطه با بقای رشد باینده یک گروه یا سازمان در شرایط سلطه دیکتاتوری، امری را مورد تجزیه و تحلیل خود قرار داد که حقانیتش در همان دهه ۵۰ کاملاً به اثبات رسید و امروز درسی برای نیروهای انقلابی در شرایط کنونی جامعه ایران در جهت ایجاد تشکل پویا و ادامه دار می‌باشد. او نظر فوق را با این جمع‌بندی به پایان برد: "باید دریافت که اصل

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

پنهان‌کاری، این شرط لازم اما غیرکافی، را با چه چیز باید پیوند داد تا در مجموع شرایط بقای رشد یابنده ما را فراهم آورند. پنهان‌کاری یک شیوه دفاعی است. ولی به تنهایی یک شیوه دفاعی منفعل است و تا هنگامی که از قدرت آتش برخوردار نباشد همچنان منفعل باقی خواهد ماند. پس طبیعی است اگر تأکید کنیم که پنهان‌کاری بی آنکه با اعمال قدرت انقلابی همراه باشد، دفاعی غیرفعال و نامطمئن است، و اگر می‌باید پنهان‌کاری و قدرت انقلابی توأمأً شرط بقای ما باشند ناگزیر باید اصل بنیانی تئوری "بقاء"، یعنی اصل عدم تعرض را نفی کنیم. به این ترتیب نظریه "تعرض نکنیم تا باقی بمانیم"، لزوماً جای خود را به مثنی "برای اینکه باقی بمانیم مجبوریم تعرض نکنیم" می‌دهد. رفیق پویان تأکید می‌کند که "نظریه "تعرض نکنیم تا باقی بمانیم"، در حقیقت چیزی جز این نیست که بگوئیم: "به پلیس اجازه دهیم تا بدون برخورد با مانع ما را در نطفه نابود کند" و نوشته خود را با طرح مسائل فوق و رد تئوری بقا پایان داد. رفیق پویان در نوشته خود به یکی از مهمترین معضلاتی که در آن زمان برای روشنفکران چپ مطرح بود پاسخ داد. در آن مقطع، نیروهای پایبند به مارکسیسم-لنینیسم در جامعه به درستی معتقد بودند که برای دست‌یابی طبقه کارگر به پیروزی، وجود یک حزب کمونیست ضروری است. اما، مسئله آن بود (و هست) که در شرایط سلطه دیکتاتوری در ایران که به کارگران حتی امکان ایجاد تشکل‌های صنفی خود را نیز نمی‌دهد، روشنفکران پرولتاریا چگونه می‌بایست آگاهی سوسیالیستی را به میان کارگران برده و آنها را متشکل و از این طریق موفق به تشکیل حزب کمونیست کردند. چرا که ارتباط با پرولتاریا به منظور تشکیل حزب طبقه کارگر از طریق ایجاد ارتباط با تشکل‌ها و محافل کارگری امکان پذیر می‌باشد (نه با کارگران منفرد). واضح بود (و هست) که دیکتاتوری حاکم از هر گونه تشکل طبقه کارگر جلوگیری

بخش پنجم - بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد می‌نماید و در نتیجه امکان انجام چنین وظیفه‌ای برای کمونیست‌های متعهد نسبت به پرولتاریا، از راه‌های مسالمت آمیز مقدور نبود (و نمی‌باشد). با چنین نگرشی، رفیق پویان برای حل معضل فوق، راه حل ارائه داد.



رفیق اسدالله مفتاحی

گروه ما، گروهی است معتقد به مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه‌ای که بی شبهه حاوی ایده‌آل‌ترین آرمان‌های بشری است... ما به داشتن این ایدئولوژی افتخار می‌کنیم. گروه ما از اشرار مسلح تشکیل نشده است بلکه از چریک‌های تشکیل شده که فدائی خلق خود هستند. به همین مناسبت است که ما نام گروه را "چریک‌های فدائی خلق" برگزیده‌ایم.

وی نظر جمع‌بندی شده خود را چنین بیان نمود: "ناگزیر تحت شرایط موجود، شرایطی که در آن هیچگونه امکان دمکراتیکی برای تماس، ایجاد آگاهی سیاسی و سازمان دادن طبقه کارگر وجود ندارد، روشنفکر پرولتاریا باید از طریق قدرت انقلابی با توده طبقه خویش تماس بگیرد. قدرت انقلابی بین روشنفکران پرولتری و پرولتاریا رابطه معنوی برقرار می‌کند، و اعمال این قدرت در ادامه خویش به رابطه سازمانی می‌انجامد..." این راه حل ارائه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

شده توسط رفیق پویان در شرایط سردرگمی نیروهای مارکسیست-لنینیست پایبند به اصول در مورد چگونگی دست‌یابی به تشکیل حزب طبقه کارگر، با اهمیت در خور از طرف نیروهای آگاه و مارکسیست‌های انقلابی مواجه گردید. نوشته رفیق پویان که در بهار ۱۳۴۹ به تحریر در آمده بود توانست ضرورت دست بردن به سلاح و انجام مبارزه مسلحانه در جامعه دیکتاتور زده ایران را با خلاقیتی چشمگیر به موجزترین شکل از جنبه تاکتیکی توضیح دهد. از این رو نوشته وی در مقطع مورد بحث نقش بسیار تأثیر گذاری داشت و به مثابه یک پشتوانه تئوریک قابل اتکاء در تأیید مبارزه مسلحانه قرار گرفت. اما در واقعیت امر، رفیق پویان دلایل و ضرورت مبارزه مسلحانه را با چشم انداز ایجاد حزب طبقه کارگر بیان و تشریح نموده بود. در حالی که هدف و چشم انداز مبارزه مسلحانه می‌بایست فراتر از تشکیل حزب کمونیست باشد. چرا که خود حزب کمونیست وسیله‌ای برای سرنگونی ارتجاع و دست‌یابی طبقه کارگر به قدرت سیاسی می‌باشد.

همانطور که می‌دانیم کمونیست‌های متشکل در گروه احمدزاده با توجه به پویائی مداوم خود، درک خود از ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران را تکامل دادند. در این مسیر، توضیح دهنده اصلی چشم انداز و اهداف مبارزه مسلحانه در ایران (در کوه و در شهرهای ایران)، کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" بود که رفیق مسعود احمدزاده با نبوغ غیر قابل انکار خود آن را مدون و اساس تئوری انقلاب ایران را در آن کتاب تشریح نمود. او از دید استراتژیکی مطرح نمود که مسئله اصلی برای طبقه کارگر دست‌یابی به قدرت سیاسی از طریق نابودی نیروهای مسلح طبقه حاکم می‌باشد. بنابراین مبارزه مسلحانه، در چشم انداز خود نه فقط تشکیل حزب کمونیست بلکه باید تشکیل ارتش خلق برای نابودی ارتش امپریالیست ساخته ایران را در مقابل خود قرار دهد. کسانی که آثار

بخش پنجم - بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد
 گرانبهای مارکس و انگلس و لنین در مورد دولت را با تعمق مطالعه کرده
 باشند، می‌توانند به عمق نگرش و تئوری ارائه شده توسط رفیق مسعود
 احمدزاده پی ببرند. در آن آثار مارکسیستی توضیح داده شده است که
 دولت به واقع طبقه حاکم متشکل شده‌ای است که قدرت خود را عمدتاً
 مدیون نیروهای نظامی خود می‌باشد. بنابراین در هم شکستن یک دولت
 مفروض جز از طریق در هم شکستن نیروی نظامی‌ای که به آن اتکاء داشته
 و به قول رفیق احمدزاده ستون فقراتش را تشکیل می‌دهد، مقدور
 نمی‌باشد.





به طور خلاصه باید گفت که در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک"، رفیق احمدزاه تأکید می‌کند که "یک چیز مسلم است و آن اینکه شرط پیروزی انقلاب در هم‌شکستن نیروهای مسلح ضد انقلابی است و این امر نیاز به یک ارتش توده‌ای دارد، اما ارتش توده‌ای چگونه به وجود می‌آید؟..."، "در شرایط کنونی جامعه، ارتش خلق اساساً در مبارزه چریکی در روستا به وجود می‌آید و این امر مستلزم ایجاد کانونهای چریکی

بخش پنجم - بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد است..."، "یک مبارزه چریکی در روستا، بدون حمایت سیاسی- نظامی شهر و کار سیاسی- نظامی نیروهای شهری پیروز نخواهد شد...". با این اظهارات و مطالب توضیحی دیگر، این رفیق راه پیروزی انقلاب در ایران را نشان می‌دهد که راه جنگ توده‌ای می‌باشد که در مسیر طولانی آن بسیج و سازماندهی توده‌ها و تأمین رهبری طبقه کارگر امکان پذیر خواهد شد.

در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تا کتیک" مسایل اساسی جامعه ایران که زمینه ساز راه انقلاب در ایران می‌باشند، با دیدی کاملاً علمی و با قوی‌ترین استدلال‌های متکی به واقعیت مورد برخورد قرار گرفته‌اند. در آن کتاب، از توضیح شرایط جامعه ایران قبل از آغاز مبارزه مسلحانه گرفته تا تحلیل از اصلاحات ارضی و نتایج آن که برای درک شرایط اقتصادی- اجتماعی ایران ضروری بود (و هست)، و تا تحلیل از ساختار اساسی جامعه تا تاریخ و چگونگی تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفتن ایران، تا تشریح تفاوت بین شرایط جامعه ایران با چین و روسیه و کوبا در زمانی که انقلاب در آن کشورها جاری شد، تا تشریح مسیر مبارزه مسلحانه در ایران و غیره مورد بحث قرار گرفته است. از این رو مشخص است که تشریح همه آن مباحث در اینجا مقدور نمی‌باشد. در نتیجه برای درک مسائل مطرح شده در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" باید به خود این اثر ارزشمند رجوع نمود. نوشته‌های زیر نیز که مقدمه هائی بر کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک می‌باشند می‌توانند به شناخت مباحث این کتاب و درک آن یاری رسانند: "در باره تئوری مبارزه مسلحانه، تئوری انقلاب ایران- مقدمه ای بر چاپ انگلیسی کتاب رفیق مسعود احمدزاده، اشرف دهقانی"

<https://www.siahkal.com/> :

انتشارات/مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک/HTM/ مقدمه رفیق اشرف دهقانی/مقدمه چریک‌های فدائی خلق/

تئوری انقلاب ایران که از آن به عنوان تئوری مبارزه مسلحانه نام میبریم راه انقلاب را در ایران آشکار ساخت. این تئوری، به مفهوم واقعی، خلاق‌ترین شکل انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط جامعه تحت سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته ایران است. باید تأکید کرد که در کار تدوین این تئوری تک تک رفقای گروه احمدزاده، از سمپاتیزان ساده گرفته تا اعضای که در رأس آن قرار داشتند با ارائه گزارشات عینی از مشاهدات و بررسی‌های خود از جامعه سهیم بودند؛ و به واقع هر کس گوشه‌ای از کار را بنا به توانمندیها و امکانات و شرایطش انجام داده و به رفیق نابغه رفیق مسعود احمدزاده امکان جمع بندی آن تحقیقات عینی را داده بود. در ضمن در همان نیمه دوم دهه ۴۰، گروه‌های دیگری (البته اغلب به مفهوم ارتباط افراد با یکدیگر و نه یک گروه منسجم و دارای مرکزیت و منضبط همچون گروه احمدزاده) نیز تشکیل شده بودند که برخی دست به عمل مسلحانه هم زدند. اما هیچ کدام قادر نشدند مبارزه‌ای را در جامعه بنیان بگذارند که در تداوم خود به قول رفیق پویان به جدائی غم انگیز بین توده و پیشاهنگ پایان دهد. در حالی که چریک‌های فدائی خلق در پرتو تئوری‌های تدوین شده خود توسط رفقا پویان و احمدزاده در مدت کوتاهی توانستند پشتیبانی وسیع‌ترین نیروهای جنبش را به طرف خود جلب نمایند.

دفاع ایدئولوژیک، دفاع حقوقی

بعد از قیام بهمن و در دوره رژیم جمهوری اسلامی، نظرات بیژن جزنی و تاریخی که وی نوشته بود در دست نیروهای راست و فرصت طلب به وسیله‌ای برای ضربه زدن به اعتبار چریکهای فدائی خلق با همه دست‌آوردهای درخشان مبارزاتی‌شان قرار گرفت. این بیانگر یک مبارزه طبقاتی بود که آن نیروها علیه کمونیسم واقعی به کار گرفتند. باند حاکم بر سازمان چریکهای فدائی خلق، این کار را با بنیانگذار و تئوریسین نامیدن بیژن جزنی که گویا در رأس سازمان ما قرار داشته انجام دادند. یک نمونه از روش برخوردهای حيله گرانه نیروهای راست برای فریب هواداران صدیق و پرشور سازمان، این موضوع می‌باشد که در شرایطی که نوشته‌های جزنی در سطحی بسیار گسترده در جامعه پخش می‌شد، آنها از انتشار متن دفاعیه او در دادگاه اجتناب کردند. این امر بی دلیل نبود.

در مقطع یاد شده، آوازه برخوردهای بسیار شجاعانه چریکهای فدائی خلق در بیدادگاه‌های رژیم شاه در همه جا طنین انداز بود. هنوز چگونگی برخورد این رفقا به خصوص در دادگاه معروف ۲۳ نفر در جنبش و همچنین در یاد زندانیان سیاسی‌ای که از آن مطلع یا خود شاهد بودند، زنده بود. در دادگاه ۲۳ نفر، رفقای فدائی ما، با رهبری دو تن از رهبران چریکهای فدائی خلق، رفقا مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی با شجاعت و جسارت تمام به چنان اعمال و رفتارهای انقلابی دست یازیدند که نمونه‌اش در تاریخ معاصر ایران دیده نشده بود و این اخلاق و رفتار انقلابی هنوز هم منشاء شور مبارزاتی دوچندانی برای جوانان مبارز و انقلابی ایران می‌باشد. میزان شجاعت و جسارت این چریکهای فدائی خلق، رؤسا و دیگر دست اندرکاران

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

شاه در آن دادگاه را دچار بهت و شگفتی کرده بود. توصیف یک صحنه از رویدادهای آن دادگاه این واقعیت را عیان می‌کند: رفیق مسعود احمدزاده متهم اول بود که وقتی رئیس دادگاه بر اساس رسم معمول و اجباری دادگاه از او خواست از صندلی خود بلند شده و خود را معرفی نماید، او از جای برخاست و در همان حالت نشسته به اعتراض علیه دادگاه نظامی و عدم صلاحیت آن در محاکمه مبارزین سیاسی پرداخت و کار به جایی رسید که حسینی (استوار شعبانی)، شکنجه‌گر معروف ساواک با هیکل درشت و گول آسای خود، رفیق مسعود را با همان صندلی که روی آن نشسته بود بلند کرده و به بیرون دادگاه برد و به ضرب و شتم وی پرداخت. اما آن ضرب و شتم بی جواب نماند و با اشاره رفیق عباس مفتاحی، رفقای فدائی به طور دسته جمعی به خواندن سرود چریک‌های فدائی خلق که از قبل آن را تمرین و حفظ کرده بودند پرداختند. هم‌نوائی موزون و خشم آلود این چریک‌های فدائی خلق، فضای دادگاه را تسخیر کرد:

"من چریک فدائی خلقم

جان من فدای خلقم

جان به کف خون خود می فشام

هر زمان برای خلقم

در پیکار خلق ایران پرچمدار توده‌هایم

ایران، ای گُنام شیران

وقت رزم تو شد

خلق قهرمان ایران

هم‌رزم است و هم‌نوائیم

ایران، ای گُنام شیران

وقت رزم تو شد"

این برخوردهای جسورانه انقلابی، بیانگر قد بر افراشتن یک نسل انقلابی جدید در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم و دیکتاتور شاه بود و با این اعمال انقلابی که البته توسط دیگر رفقای چریک فدائی نیز در دادگاه‌هایی با تعدادی کمتر انجام می‌شد، برگه دیگری بر تاریخ شکوهمند چریک‌های فدائی خلق و به واقع جنبش کمونیستی ایران، افزوده شد. بسیاری می‌دانند و این واقعیت امروز دیگر مستند است که پس از دستگیری چریک‌های فدائی خلق در سال ۱۳۵۰ و با ورود آنها به زندان‌های عمومی با توجه به روحیه پر شور و انقلابی این زنان و مردان کمونیست که عشق به رهائی توده‌ها و تلاش برای برپائی جامعه‌ای عاری از هر گونه ظلم و ستم محرک آنان در مبارزه بود، جو پیشین زندان تغییر یافت و جو کاملاً مبارزاتی جای آن را گرفت. در پرتو این امر، سنت‌های زندگی کمونی و بسیاری از برخوردهای ناشی از فرهنگ کمونیستی در زندان برقرار گردید. چریک‌های فدائی خلق که به قیمت خون خویش به رژیم وابسته به امپریالیسم شاه اعلان جنگ داده و به مبارزه مسلحانه با آن مشغول بودند، در دادگاه نیز با شجاعت تمام در مقابل دادستان و قاضی و غیره ایستاده، قوانین حاکم را به مسخره گرفته و خصومت خود با طبقه و دولت ضد خلقی حاکم را علناً ابراز می‌کردند. در آن دادگاه‌ها، آنها با جسارت باور نکردنی رو به دادگاه در ضرورت و حقانیت مبارزه مسلحانه سخن می‌گفتند و اعلام می‌نمودند که ما به عنوان چریک فدائی خلق برای نابودی شما و رژیمتان اسلحه به دست گرفتیم. آنها بدون کمترین هراس از مرگ و پس از همه شکنجه‌های وحشیانه‌ای که تحمل کرده بودند، به زبان گویای شاعر ندا سر می‌دادند که:

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

"هرگز

خون

عُریانی جان نیست

و کبک را

هراسناکی سُرَب

از خرام

باز

نمی‌دارد

...

ابلهامردا

عدوی تو نیستم من

انکارِ توأم"

(قطعه ای از شعر شاملو با نام "نمی‌توانم زیبا نباشم...").

bazrhayemandegar2
@Bazrhayemandegar
SiahkalFadayee

چریک فدایی خلق

علیرضا نابدل

تهرباران ۲۲ اسفند ۱۳۵۰

www.siahkal.com

از زمانی که سرفراز و مغرور، بی هیچ دریغی، در هیاهوی گذر از طوفان، بر خاک افتاد، همیشه با خود اندیشیده‌ام که رفیق نابدل، در آخرین شبی که چشم به راه سپیده بود تا پای در میدان تیر چیتگر بگذارد، آیا پر ترنم‌ترین شعر زندگی خویش، یعنی "آچیل سحر" را، زمزمه می‌کرد؟ خون او در طنین آواز گلوله‌های شقاوت دشمن، در نغمه‌های این ترانه سرود جاری شد. رفیق نابدل ترانه سرود "آچیل سحر" را بر مبنای آهنگ "مرا ببوس" تنظیم کرده بود که انقلابی محکوم به اعدام را در آخرین شب تصویر می‌کند. کمونیست فدائی، رفیق علیرضا نابدل آذرخشی بود که در سخن خویش زیست.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

این نوع دفاع چریک‌های فدائی خلق در دادگاه که در حقیقت نه دفاع از خود بلکه دفاع از خلق محروم ایران بود، "دفاع ایدئولوژیک" نامیده می‌شد که در مقابل "دفاع حقوقی" قرار داشت. در سال ۱۳۵۰ روزنامه‌های رژیم ضمن کار همیشگی خود یعنی تحریف اصل مطلب، به صورت جسته‌گریخته گوشه‌هایی از متن دفاعیه چریک‌های فدائی خلق در دادگاه ۲۳ نفر را درج کردند. حتی توجه به همان متن‌ها، درجه روحیه انقلابی و شجاعت بی نظیر این رفقا در دفاع از آرمان‌های کمونیستی خود را آشکار می‌سازد. در آن دادگاه خروش رفیق حمید توکلی که حتی در روزنامه‌های رژیم به گونه‌ای منعکس شد، به گوش رسید که من یک کمونیست‌ام و در راه تحقق آرمان‌هایم برای نابودی بساط حکومت ننگین شما سلاح به دست گرفتم. این سخنان بیانگر ایمان رفقای صادق و شجاع ما به درستی راهی بود که برای دست‌یابی به سعادت توده‌ها در پیش گرفته و می‌پیمودند. در این میان دفاعیه تحلیلی و دشمن‌شکنانه رفیق مسعود احمدزاده در دادگاه جداگانه‌ای که برای وی ترتیب داده بودند، زبانزد بود. متأسفانه بعد از قیام بهمن، در شرایطی که جمهوری اسلامی هنوز خود را سازمان نداده بود، تلاش یکی از رفقای ما برای دست‌یابی به دفاعیه رفیق مسعود احمدزاده، به نتیجه نرسید ولی خوشبختانه نمونه‌ای از دفاع ایدئولوژیک متعلق به رفیق اسدالله مفتاحی (برادر رفیق عباس مفتاحی) در دست است که برای آن که خوانندگان بتوانند تصویری عینی از این نوع دفاعیه داشته باشند، بخش‌هایی از آن را در پاورقی درج می‌کنم. (۱۵)

واقعیت این است که قبل از ورود چریک‌های فدائی خلق به زندان، مبارزین در دادگاه اساساً به دفاع حقوقی از خود می‌پرداختند که معنی آن این بود که متهم سیاسی ضمن قبول رژیم شاهنشاهی ایران و قانون اساسی کشور، به رد اتهامات دادستان علیه خود بر مبنای مفاد مندرج در

قانون اساسی می‌پرداخت. رفیق جزئی و رفقای همراهش به این دسته از زندانیان سیاسی تعلق داشتند. در این نوع دفاع ابتدا در رد صلاحیت دادگاه نظامی برای محاکمه افراد سیاسی و همچنین به نبود هیأت منصفه در دادگاه، اعتراض می‌شد. مثلاً رفیق جزئی در ابتدای دفاعیه خود مطرح کرده بود: "آقای رئیس، دادستان محترم، نظر به این که اتهامات وارده و محتویات پرونده‌ای که جهت رسیدگی به این دادگاه ارجاع شده است صریحاً مؤید این است که در این دادگاه باید به یک پرونده‌ی سیاسی و یک اتهام سیاسی رسیدگی شود، بر طبق قوانین، دادگاه حاضر را صالح برای رسیدگی به اتهامات منتسبه نمی‌دانم." یا، "آقای رئیس، دادستان محترم، در این که اتهام وارده سیاسی است و در این که نص صریح قانون اساسی و سایر قوانین که شما خود را مجری و مدافع آن می‌دانید، صراحت دارد که رسیدگی به اتهامات وارده باید در محاکم دادگستری و در حضور هیأت منصفه انجام پذیرد، تردیدی نیست. حقوق ملت ایران که در قانون اساسی تعیین شده و اعلامیه جهانی حقوق بشر و همچنین روح دموکراسی و آزادی و احترام به فرهنگ و تمدن ملت ایران حکم می‌کند که به چنین اتهاماتی در محکمه‌ی غیر نظامی و در حضور هیأت منصفه رسیدگی شود. اگر چنانچه تا به امروز نسبت به این اصل اساسی، که رعایت آن نشانی از وجود حداقل آزادی و تأمین حقوق ملت ایران است، بی‌توجهی شده و یا در موارد مشابه رای لازم صادر نشده است، من امیدوارم هیأت محترم دادرسان با آزادگی و عدالت و شجاعت رأی به عدم صلاحیت دادگاه صادر کرده و با رعایت قانون و دفاع از آن، احترام خود را به قانون اساسی ایران که موجب و موجد تمام مؤسسات سیاسی مملکت است و از جمله دادگاه حاضر موجودیت خود را ناشی از آن می‌داند، نشان دهد و احترام ملت ایران

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

و تمام محافل متمدن و آزادیخواه جهان را نسبت به خود جلب نماید". در قسمت‌های دیگر این دفاعیه، رفیق جزنی "عضویت در دسته و جمعیت با مرام و رویه اشتراکی یا ضدیت با سلطنت مشروطه" را در مورد خود رد نموده و مطرح کرد که "هر عقیده‌ای را نمی‌توان به صرف مخالفت با دولت وقت اشتراکی نامید... چنانچه من در صفحه ۲۱۸ تصریح کرده‌ام "هدف‌ها و شعارها هدف‌های ملی است نه کمونیستی. یعنی شعارهای کمونیستی و حتی سوسیالیستی مطرح نیست". این دفاعیه حقوقی رفیق جزنی به عنوان فردی که در شرایط قبل از شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق در دادگاه رژیم شاه محاکمه می‌شد، تفاوت آشکاری را با دفاع‌های ایدئولوژیک رفقای چریک فدائی که دستگاه قضائی رژیم را به لرزه در می‌آوردند، نشان می‌دهد. رفقای چریک در دادگاه در حالی که صلاحیت دادگاه نظامی برای محاکمه خود را رد می‌کردند و نبود هیأت منصفه در دادگاه را محکوم می‌نمودند، با شجاعت تمام مستقیماً اعلام می‌کردند که کمونیست هستند و به مارکسیسم-لنینیسم اعتقاد دارند و صراحتاً می‌گفتند که رژیم شاه و قانون اساسی موجود را قبول ندارند و اساساً به منظور به جریان انداختن انقلاب و برای این که توده‌ها را به صحنه مبارزه آورند، به مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه برخاسته‌اند. بنابراین، واقعیت این است که دفاعیه حقوقی رفیق جزنی در مقابل دفاعیه‌های ایدئولوژیک چریک‌های فدائی خلق که متهم نه از خود بلکه از ایدئولوژی و اهداف انقلابی خود دفاع می‌نمود، بیانگر شرایط و فرهنگ حاکم بر نیروهای مبارز در دوره قبل از تشکیل چریک‌های فدائی خلق بود. اما اگر این دفاعیه رفیق جزنی در همان زمان بعد از قیام بهمن و در شرایط توده‌ای شدن مبارزه منتشر می‌شد، می‌توانست برای نیروهای جنبش کاملاً اصلاح طلبانه و سازشکارانه به نظر آید. به خصوص با مقایسه برخورد رفیق جزنی در دادگاه با برخوردی که رفیق

مسعود احمدزاده در دادگاه مشابه به مثابه رهبر چریکهای فدائی خلق داشت، دیگر نمی‌شد جزئی را رهبر انقلابی در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق و احمدزاده را "آوانتوریست" و "اپورتونیست چپ" جلوه داد. رفیق مسعود احمدزاده نه فقط در دادگاه ۲۳ نفر بلکه بعداً که آن جمع از چریکهای فدائی خلق را به دسته‌های جداگانه تقسیم کردند، در دادگاهی که برای وی ترتیب داده بودند، برخورد قهرمانانه و بسیار تحسین برانگیز یک رهبر و تئوریسین واقعی چریکهای فدائی خلق را به مَنصّه ظهور رساند. در دادگاه تجدید نظر مسعود احمدزاده، دو ناظر بین‌المللی که دو حقوق دان فرانسوی به نام‌های نوری آلبلا و هنری لیپرتایلس بودند، حضور داشتند. خبرهایی که از آن دادگاه چه از طریق آن دو ناظر و چه از طرق دیگر بیرون آمد و در بین زندانیان سیاسی که در آن زمان من نیز یکی از آنها بودم، پخش شد، بسیار حیرت‌انگیز و باعث سرافرازی و افتخار ما بود. خبرها حاکی از آن بود که رفیق کبیر ما در آن دادگاه به دفاع جانانه از کارگران و ستمدیدگان ایران برخاسته و به مدت یک ساعت بدون آن که نوشته‌ای در دست داشته باشد در محکومیت رژیم شاه و در دفاع از حقانیت مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق صحبت کرده بود. رفیق مسعود، قاطعانه چریکهای فدائی خلق را نیروئی متعلق به طبقه کارگر معرفی کرده و گفته بود که چریکها برای رهائی کل خلق ستمدیده ایران از شرایط ظالمانه موجود و رسیدن به جامعه‌ای رها از ستم و استثمار، سلاح به دست گرفته و در جهت نابودی سلطه امپریالیسم و سیستم سرمایه‌داری وابسته حاکم در ایران، مبارزه می‌کنند. به راستی که رفیق مسعود احمدزاده نمونه‌ای از یک چریک فدائی خلق و یک رهبر کمونیست بود که با چنین دفاع قاطع از توده‌های دریند ایران و با پافشاری بر ضرورت

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه به مثابه نماینده امپریالیسم در ایران، سیستم قضائی ضد خلقی شاه را لرزاند و به واقع، بیدادگاهی که در آن محاکمه می‌شد را به دادگاهی برای محاکمه کلیت رژیم شاهنشاهی ایران و همه دست‌اندرکارانش تبدیل نمود و محکوم کرد.

یکی دیگر از اقدامات شجاعانه رفیق مسعود در دادگاه مزبور آن بود که وی در یک فرصت مناسب با دست زدن به ابتکاری توانست آثار شکنجه‌های وحشتناک اعمال شده بر خودش توسط نیروهای امنیتی رژیم شاه در شهربانی را جهت افشای رژیم شاهنشاهی ایران که هنوز می‌کوشید در انظار عموم، چهره دموکرات به خود بدهد، به خبرنگاران خارجی نشان دهد. در "گزارش عفو بین‌الملل در مورد ایران (نوامبر ۱۹۷۶) سایت اسناد عفو بین‌الملل - صفحه ششم"، واقعیت فوق‌الذکر به این صورت نیز مطرح شده است:

"وکیل فرانسوی نوری البلا، در گزارشی از ماموریت خود در ایران که به نمایندگی از طرف سازمان بین‌المللی وکلای آزادیخواه که در ژانویه/فوریه سال ۱۹۷۲ صورت گرفت، به مشاجره لفظی بین یک متهم به نام مسعود احمدزاده و دادستان اشاره می‌کند... احمدزاده به تصور این که نوری البلا یک "روزنامه‌نگار" خارجی است، به ناگاه ژاکت خود را بالا کشید و جاهای سوختگی وحشتناکی بر روی شکم و پشت خود که به نظر می‌رسیدند چندین ماه قدیمی هستند را به وکیل مذکور نشان داد". گزارش نوری البلا و هنری لیبرتایلِس، دو حقوق‌دان فرانسوی به نمایندگی از سازمان بین‌المللی وکلای آزادیخواه، در همان زمان در نشریات غرب به چاپ رسید و در سالهای بعد نیز در مجامع مختلف بین‌المللی منعکس شد. یک نمونه از گزارش نوری البلا که در روزنامه ساندی تایمز به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۵ تحت عنوان "شکنجه در ایران" به قلم فیلیپ جاکسون درج شد در مورد رفیق

مسعود احمدزاده چنین است: "شکنجه‌های وحشتناک جسمی و روانی از سوی ساواک در زندان‌های ایران وجود دارد. یک وسیله اختراعی ساواک "تخت سوزان" نام دارد که تختی آهنی است و سطح آن با شبکه سیمی پوشیده شده و با حرارت الکتریسته داغ می‌شود. زندانی را روی تخت می‌خوابانند، چهار دست و پایش را به چهار طرف تخت می‌بندند، آنگاه تخت را با الکتریسته داغ می‌کنند. از جمله کسانی که به این وسیله شکنجه شده‌اند، مسعود احمدزاده، مهندس فارغ التحصیل دانشگاه تهران می‌باشد. او در سال ۱۹۷۱ به دلیل فعالیت‌های چریکی اعدام شد. نوری البلا برای خبرنگار ساندی تایمز نقل کرد که او در دادگاه، یک روزنامه فرانسوی را طوری پیش روی خود می‌گیرد که احمدزاده دریابد که او یک خارجی است و در فاصله چند متری او نشسته است. نوری البلا ناگهان می‌شنود که احمدزاده با صدای آهسته می‌گوید "مستر"، "مستر"، و آلبلا به او نگاه می‌کند. احمدزاده پلپور خود را بالا می‌زند. ابتدا سینه خود را نشان می‌دهد. بعد برمی‌گردد و پشت خودش را نشان می‌دهد. وسط سینه و شکم او توده‌ای از گوشت پیچ خورده و سوخته شده و زخم عمیق استخوانی بود که به نظر مهیب می‌نمود. با آنکه من دکتر نیستم ولی می‌توانم تخمیناً بگویم که زخم‌ها چندماهه بودند - پشتش وضع بدتری داشت - يك زخم مستطیلی سیاه شده در وسط بود که از توده‌ای از نسوج زخمی تشکیل شده بود - در داخل این زخم مستطیلی شکل، پوست بدن در اثر سوختن مجدد زخمی و براق بود. حدس می‌زنم تختی که اثرش بر روی پشت احمدزاده بود حدود ۹ اینچ پهنا داشته است (حدود ۲۲ سانتی متر). و من فکر کردم که مشکل بتوانم وضع دقیق پشت او را به خاطر بسپارم. به این دلیل فوراً طرح ناقصی از پشت و جلوی او روی کاغذ آوردم".

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

طرح یاد شده از نوری البلا در برخی از روزنامه‌های معتبر آن دوره غرب نیز چاپ شد و در همان دوره به عنوان یکی از موارد آشکار و مستند از وجود شکنجه در بیدادگاه‌های رژیم شاه وسیعاً در مجامع بین‌المللی علیه این رژیم مطرح و موجب افشای چهره ضد خلقی شاه و رژیم وابسته به امپریالیسمش گردید. برخورد شجاعانه رفیق مسعود احمدزاده باعث شد دو حقوقدان فرانسوی گزارش خود در افشای جنایات رژیم شاه در مجامع بین‌المللی را با گفته‌های ناصر صادق (مجاهد انقلابی) به مثابه یک زندانی سیاسی که شاهد شکنجه سه تن با "تخت سوزان" بود، تکمیل نمایند. به گزارش آنها "صادق گفت که بدیع‌زادگان را آنچنان سخت سوزانده‌اند که فلج شده و نمی‌تواند راه برود.... و فریاد زد بگذارید آنها بدانند که من شاهد مرگ بهروز دهقانی در اطاق شکنجه بوده‌ام"

بدون شک، دفاعیه رفیق مسعود احمدزاده و برخوردهای قهرمانانه او و رفقای چریک فدائی دیگر در دادگاه، به هیچ وجه با دفاعیه رفیق جزنی در دادگاه خود قابل مقایسه نمی‌باشد. بنابراین واضح است که انتشار آن دفاعیه در شرایط انقلابی اواخر دهه ۵۰ در بین توده‌ها و جوانان انقلابی‌ای که شاه و قانون اساسی‌اش را با فریادهای مرگ بر شاه طی نبردهای سهمگین و خونین و با قیام مسلحانه خود سرنگون کرده بودند، تأثیر مثبتی به جای نمی‌گذاشت. چهره‌ای که در مقطع بعد از قیام بهمن در جنبش به درستی از چریک فدائی خلق در رابطه با برخورد در دادگاه رژیم شاه مطرح بود، همان بود که در بالا توصیف شد. در حالی که دفاعیه بیژن جزنی چنان چهره‌ای به او نمی‌داد. همین واقعیت را می‌توان دلیلی برای اجتناب از پخش دفاعیه رفیق جزنی در شرایط بعد از قیام بهمن از طرف نیروهای راست که ریاکاری و فریبکاری با وجودشان عجین می‌باشد، دانست. آری، در شرایط بعد از قیام بهمن، هنوز آوازه دفاع‌های ایدئولوژیک چریک‌های فدائی

خلق، در ذهن‌ها زنده بود و هنوز روشنفکران و توده‌های آگاه، سخنان و عکس‌های منتشر شده آنها را به یاد داشتند. واضح است که با توجه به این واقعیت، انتشار متن دفاعیه حقوقی بیژن جزنی در بیدادگاه شاه و قرار گرفتن آن در دسترس نیروهای هوادار، کار اپورتونیست‌های ریاکار را در فریب جوانان مبارز بسیار دشوار می‌کرد و آنها با چنان دفاعیه‌ای نمی‌توانستند رفیق جزنی را بنیان گذار و رهبر چریکها جا بزنند. واضح است که برخورد فریبکارانه و آگاهانه دار و دسته تبهکار حاکم بر سازمان که رفیق جزنی را در مقابل رفیق مسعود علم کرده و با اتکاء به امکاناتشان در رهبری بزرگترین سازمان چپ خاورمیانه، علیه رفیق مسعود و تئوری مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک سمپاشی می‌کردند، در خدمت دشمنان مردم قرار داشت و مکمل اقدامات سازشکارانه و مماشات گرانه‌شان با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بود.

متن دفاعیه بیژن جزنی سالها بعد که کار فریب و اغراض اپورتونیست‌ها تحقق یافته بود، در نشریه آرش (شماره ۱۰۸ به تاریخ تیر ماه ۱۳۹۱- ژوئیه ۲۰۱۲) در خارج از کشور به چاپ رسید. نشریه آرش در رابطه با انتشار این دفاعیه و دفاعیه رفیق حسن ضیاء ظریفی (متن دفاعیه حسن ظریفی نیز مشابه دفاعیه بیژن جزنی بود. به خصوص با توجه به این که او خود یک وکیل بود و به قوانین جاری در کشور اشراف داشت به طور مبسوط بندهای قوانین مربوطه را مطرح و با استناد به آنها به دفاع حقوقی از خود پرداخته بود)، توضیح زیر را داد:

"بعد از ظاهر شدن ثابتی در تلویزیون آمریکا، دوست عزیزم از ایران تلفن زد و گفت: حدس می‌زنم که در این مورد ویژه نامه‌ای خواهی داشت. پس از شنیدن پاسخ مثبت من، محتوای آن دو سند را برایم تعریف کرد.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

لحظه‌ای سکوت بین ما برقرار شد. او گفت "باور کن سال‌ها بود منتظر این بودم که دفاعیات با ارزش بیژن جزنی و حسن ظریفی را در مجله آرش منتشر کنم و امروز روز موعود است...".

در اینجا قصد ندارم وارد این بحث بشوم که این "دوست عزیز" که لازم ندیده بود در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که آثار بیژن جزنی به وفور چاپ می‌شد دفاعیه او را نیز در آن دوره در اختیار مردم قرار دهد حتماً فرد "وقت شناسی" بود که فقط موقعی به یاد انتشار آن دفاعیه آنهم در نشریه آرش در خارج از کشور پس از گذشت حدود ۲۵ سال از آن دوران افتاد که ثابتی پس از این همه سال در تلویزیون آمریکا ظاهر شد!! اما لازم است اشاره کنم که در همان زمان در نشریه آرش، کسی هم پیدا شد که با القای این تصور که انگار بیژن جزنی و حسن ضیاء ظریفی همان چریک‌های فدائی خلق پر آوازه سال ۵۰ در بیدادگاه‌های رژیم شاه بودند به توجیه کاری پرداخت که چرا آن دو رفیق بر خلاف انتظار صرفاً به دفاع از خود پرداخته و دفاع ایدئولوژیک نکرده بودند. امضای آن نوشته، مجدرضا شالگونی، یکی از رهبران سازمان راه کارگر بود که در آغاز نوشته‌اش این سئوالات را مطرح نمود: "چرا دو تن از شناخته‌ترین مبارزین مارکسیست ایران تأکید می‌کنند که "دسته و جمعیتی با مرام و رویه اشتراکی" تشکیل نداده‌اند و حتی فراتر از آن، ضدیتی با قانون اساسی کشور و "سلطنت مشروطه" ندارند؟" او در پاسخ به این سئوالات دلایلی را ذکر می‌کند و از جمله با تکیه بر تفکر راست روانه خود دست به خیال پردازی زده و می‌گوید که "آنها به لحاظ سیاسی نیز "دفاع ایدئولوژیک" در آن شرایط را مفید نمی‌دانستند و گمان می‌کردند تأکید بر مارکسیسم و سوسیالیسم می‌تواند گسترش نفوذ چپ در جنبش ضد دیکتاتوری را کندتر سازد". چنین توجیهاتی صرفاً در خدمت تحریف تاریخ و گذاشتن چوب لای چرخ تاریخ و کند کردن روند انقلاب قرار

دارد. در صورتی که اگر با دید تاریخی به مسائل نگاه شود و هر موضوع و رویدادی با شرایط خاص و تاریخی خود در نظر گرفته شود، دشوار نیست تا در نظر گرفته شود که آن رفقا اساساً قبل از ظهور چریکهای فدائی خلق در صحنه مبارزاتی ایران دستگیر شده بودند و در پرونده آنها مسائلی متفاوت از مسائل مربوط به چریکها مطرح بود. بنابراین، اگر رفیق جزنی و همین طور رفیق ظریفی نه به عنوان چریک فدائی خلق بلکه با واقعیت مبارزاتی خودشان مورد قضاوت قرار گیرند، آنگاه سئوالات طرح شده فوق توسط شالگونی در نشریه آرش می‌توانند پاسخ‌های کاملاً روشن و قانع کننده‌ای بیابند. در این صورت می‌توان دید که این دو رفیق با توجه به سطح فعالیت‌های سیاسی‌شان و معلومات پلیس در مورد آنها (مثلاً می‌دانیم که دستگیری رفیق جزنی موقعی صورت گرفته بود که رفیق سورکی با اسلحه‌ای که از ناصر آقایان - حزب توده‌ای سابق و پلیس نفوذ کرده در گروه آنان- گرفته بود در محلی در خیابان او را سوار ماشین خود کرده بود. بنابراین طبیعی بود که رفیق جزنی در پیش دشمن از وجود اسلحه در نزد سورکی اظهار بی اطلاعی نماید و پلیس نتواند مدرکی علیه وی داشته باشد و این البته با مقاومت رفیق سورکی در مقابل شکنجه‌گران امکان پذیر شده بود)، الزامی نداشتند تا همچون چریکهای فدائی خلق در مقابل دادگاه ایستاده و کلیت رژیم شاه، سلطنت به اصطلاح مشروطه با قانون اساسی‌اش را نفی نمایند. بنابراین، برای کسانی که مسائل را نه در انتزاع بلکه در ارتباط دیالکتیکی با شرایط زمان خود بررسی می‌کنند کاملاً آشکار است که جزنی و ظریفی به درستی در دادگاه دست به دفاع حقوقی زده بودند و اگر غیر از این می‌بود، برخوردشان غیر طبیعی و ماجراجویانه به حساب می‌آمد. این دو رفیق به درستی نمی‌خواستند واقعیت وجودی خود و اعتقادات

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

راستین‌شان را برای فضا و دست اندرکاران در دادگاه، معلوم سازند. در آن مقطع، آن رفقا نیز همانند بقیه نیروهای مبارز در زمان خود حتی تصویری هم از چگونگی برخوردهای چریک‌های فدائی چه در دادگاه و چه در کل جامعه مثلاً در سال ۵۰ را نداشتند و اساساً مبارزات آنها در سطح دیگری قرار داشت.

در حقیقت، اگر با دید تاریخی و مارکسیستی به واقعیت‌ها نگرسته شود به راحتی می‌توان دید که اتفاقاً دفاعیه رفقا جزئی و ظریفی در مقطع تاریخی خود که قبل از ظهور چریک‌های فدائی خلق در جامعه و حدوداً به دو سال قبل از آن بر می‌گردد، علیرغم دفاع حقوقی بودنشان به نوبه خود یکی از پیشروترین دفاعیه‌ها در زمان خود بود. دقیقاً با در نظر گرفتن شرایط تاریخی سال ۴۷ که دادگاه این رفقا برگزار شد، می‌شد و می‌توان دید که در حالی که برخی از مدعیان مبارزه علیه رژیم شاه چون نیکخواه و پارسا نژاد (به قول رفیق احمدزاده: "خائنین خود فروخته") پس از دستگیری، با خفت سر تعظیم در مقابل دستگاه حاکم فرود آوردند و رژیم با نمایش آنها در تلویزیون و رسانه‌های خود سعی در ایجاد ناامیدی در توده‌ها و تثبیت وضع ظالمانه حاکم نمود، رفقا ظریفی و جزئی با تأکید به وفاداری خود به "ملت ایران" و "مردم وطن خود" (در دفاعیات بیژن جزنی) و "عشق به این مردم زحمتکش و نجیب" و "آزادی و سعادت وطنم و سرافرازی و خوشبختی مردم زحمتکش و رنج دیده" (در دفاعیات حسن ضیاء ظریفی)، و به طور کلی با سر خم نکردن در مقابل رژیم دیکتاتور و ارتجاعی حاکم، نشان دادند که در کنار توده‌های تحت ستم ایران ایستاده‌اند. آخرین سخنان حسن ظریفی در دادگاه با گویائی هر چه بیشتری مبین این امر است. او رو به دادگاه گفت: "... اکنون بیش از هر وقت دیگری، قلبم سرشار از محبت و عاطفه‌ی نیرومندی است که مرا به همه مردان و زنان

هموطنم که در این سرزمین پهناور پراکنده‌اند، پیوند می‌دهد. من اگر از این که دیوارها و سال‌ها بین من و این مردم فاصله می‌اندازد متأسفم، ولی سرافرازم که به خاطر عشق به این مردم زحمتکش و نجیب و به خاطر نگرانی عمیق برای سرنوشت و آینده آنهاست که این دوری بر من تحمیل می‌گردد". به راستی که رفیق ظریفی با زندگی مبارزاتی‌اش و با استقامتی که در زندان با وجود همه شرایط طاقت فرسائی که بر وی اعمال می‌شد، از خود نشان داد، ثابت نمود که سخنان آخرش در دادگاه از دل وی بر خاسته بودند.

در آن دادگاه، جزئی و ظریفی به جنایات و شکنجه‌هایی که بر آنها اعمال شده بود نیز با استناد به قانون اساسی، دست به اعتراض زدند و رفیق جزئی حتی اسامی شکنجه‌گران خود که پرویز ثابتی، رئیس اداره سوم ساواک، یکی از آنها بود را نیز افشاء نمود و گفت: "طی قریب ۹ ماه، من شرح بازداشت، شکنجه‌ها و انتقال به زندان اوین و اسامی شهود و مأموران تحقیق را خواه به نام مستعار آنها و خواه به نام حقیقی نوشته‌ام و از جمله اسامی مأموران تحقیق به نام‌های مستعار عبارت است از: مهاجرانی، یوسفی، عاملی، جوان، خواجه‌وی، نصیری که به احتمال زیاد نام حقیقی عاملی - شهاب است و جوان و پرویز ثابتی و سرهنگ عمید. به جز اسامی فوق‌الذکر، اشخاصی به اسامی حاجی (حاجی سلامی)، حسینی (که نام حقیقی اش استوار شعبانی، زندانبان اوین است) و یک نفر دیگر که اسم او را به طور کلی نشنیدم، نقش عمده شکنجه را داشتند". خبر محاکمه این رفقا و رفقای همراه‌شان در همان زمان در بیرون به خصوص با توجه به حضور خبرنگاران خارجی در آن منعکس شد و در زمان خود روی کسانی که مسائل آن دادگاه را دنبال می‌کردند، تأثیر مبارزاتی به

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

جای گذاشت. به طور کلی هم رفقا جزئی و ظریفی و هم رفقائی که بعداً در تپه‌های اوین به طور وحشیانه توسط دژخیمان رژیم تیرباران شدند، در آن دادگاه و بعداً در زندان نیز سر تسلیم به رژیم فرود نیاوردند و تا آنجا که شرایطشان اجازه می‌داد وفاداری خود به مردم تحت ستم ایران را اعلام نمودند.

واقعیت این است که برای درک درست مسائل و دست‌یابی به حقیقت باید مسائل را به همانگونه که در واقعیت بوده‌اند و با در نظر گرفتن شرایط تاریخی آنها مورد توجه قرار داد. با چنین دید و برخوردی حتی می‌توان درستی یا نادرستی برخی اظهارات و ادعاها را هم تشخیص داد. مثلاً وقتی در زندگی نامه رفیق حسن ضیاء ظریفی از زبان برادرش (آقای ابوالحسن ضیاء ظریفی) گفته شده که گویا او و رفقاییش در دادگاه دسته جمعی سرود خواندند می‌توان در آن تردید نمود که آخر کسانی که همه سعی خود را در دادگاه به کار بردند تا ثابت کنند که خلاف قانون عمل نکرده‌اند و بنابراین در موضع دفاع قرار داشتند، چرا باید ناگهان دسته جمعی سرود بخوانند که بی شک منظور هم سرود انقلابی است. البته این ادعای تنظیم کننده زندگی نامه با ارزش حسن ضیاء ظریفی را کسان دیگری که در آن دادگاه حضور داشتند تأیید نکرده‌اند (یکی از کسانی که در آن دادگاه محاکمه می‌شد مجدمجید کیانزاد بود که وی در پاسخ به این سؤال که "در دادگاه سرود هم خواندید؟" پاسخ می‌دهد: "نه. من اصلاً به یاد ندارم سرود خوانده باشیم" (نقل از "به زبان قانون" صفحه ۲۶۷). در دادگاه ۲۳ نفر، چریک‌های فدائی خلق با توجه به موقعیت خود به عنوان چریک و فدائی خلق که علیه رژیم دست به مبارزه مسلحانه زده بودند، نه در موضع دفاع بلکه در موضع مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه و به عبارت دیگر در موضع تهاجمی نسبت به آن قرار داشتند و لذا فریاد آنها در دادگاه طنین انداز شد که "من

چریک فدائی خلقم، جان من فدای خلقم..."

واقعیات فوق بیانگر آنند که بیژن جزنی با شخصیت و تفکرات‌اش انسان انقلابی دوره خود بود. ولی در محضر تاریخ خطاست که او را همان چریک فدائی خلق با خصوصیات و نظرات و عملکردهای متفاوت با وی تلقی کرد که در شرایط تاریخی متفاوت از دوره جزنی در جامعه ظهور کرد. چریک فدائی خلقی که با نوع خاصی از برخوردهای انقلابی و حماسه آفرینی‌هایش شناخته می‌شود، همان برخوردها و اعمال و رفتارهایی که کمونیسم را در ایران با نام چریک فدائی زنده کرد. اگر به غیر از این برخورد شود، انتظاراتی از بیژن جزنی مطرح خواهد شد که امکان پاسخگویی به آن وجود ندارد. همانطور که امروز نیروهای راست و توجیه‌گر در مورد این که چرا وی در دادگاه دفاع ایدئولوژیک نکرده است، دست به تعبیر و تفسیرهای ذهنی می‌زنند تا با توسل به آنها بتوانند از در هم شکستن این تصور یا توهم که وی رهبر و بنیانگذار چریک‌های فدائی خلق بوده جلوگیری کنند. نتیجه‌ای که از این بحث‌ها باید گرفت این است که رفیق جزنی و یاران انقلابی دیگرش باید با هویت خودشان و نه با هویت چریک فدائی خلق به جنبش شناسانده شوند.

پایان سخن

در پایان، مجبورم بی هیچ خودسانسوری این واقعیت تلخ را بیان کنم که تاریخ جعلی‌ای که رفیق جزنی در رابطه با شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق نوشته است به دلیل غیر واقعی بودن آن همراه با اطلاعات برخاسته نادرست و برخوردهائی از موضع سکتاریستی خرده بورژوائی، اساساً به عنوان تاریخی از چریک‌های فدائی خلق از حقانیت برخوردار نیست و به همین دلیل باید بی هیچ توجیهی به کناری نهاده شود. نقد آن از این نظر ضروری بود که در مقطعی از رشد سازمان ما، نام بیژن جزنی با نام چریک‌های فدائی خلق وابستگی پیدا کرد. این در شرایطی بود که متأسفانه سازمان ما موفق به پی‌گیری خط مشی تعیین شده در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نشده و از راه اصلی خود منحرف گردیده بود. با نفوذ نظرات بیژن جزنی به درون سازمان چریک‌های فدائی خلق در اواخر سال ۱۳۵۳ که متأسفانه به راهنمای عمل مرکزیت تبدیل شد، خَزَف جایگزین لعل شد (اشاره به قطعه شعری از حافظ: جای آن است که خون موج زند در دل لعل / زین تغابن که خرف می شکند بازارش). پس از آن، وضعیت به گونه‌ای پیش رفت که در مقطعی، نوشته‌های بیژن جزنی که در زندان نوشته شده بودند، با پشتوانه و اعتبار عظیم فعالیت‌های خونین چریک‌های فدائی خلق، این نیروی محبوب کارگران و توده‌های تحت ستم ایران، به جنبش عرضه شدند و از این رو اعتبار یافتند. عمل به رهنمودهای آن نظرات توسط مرکزیت، سازمان چریک‌های فدائی خلق را به بن بست کشاند و چنان اثرات مخرب و ضربه زنده‌ای در جنبش به جای گذاشت که ابعادش هنوز آشکار و مشخص نشده است و این امر باید در جایی به طور مجزا مورد بررسی و تفحص قرار گیرد. در مورد "تاریخ جعلی" یاد شده نیز باید گفت که هنوز اثرات سوء آن از دامان جنبش پاک

نشده است.

تا جایی که به جنبش کمونیستی مربوط است، موفقیت و پیروزی این جنبش که سعادت واقعی بشریت در آن نهفته است تنها در مبارزه با قدرت سیاسی حاکم به مثابه دشمن توده‌ها تأمین نمی‌گردد، بلکه مبارزه قاطع و بی‌هیچ‌گذشتی با نیروهائی که در حین قرار داشتن در صف خلق، نظرات و سبک کارهایشان سد راه پیشرفت این جنبش بوده و آن نظرات و سبک کارها خواه ناخواه در خدمت ارتجاع قرار می‌گیرند نیز ضرورت حتمی دارد. تجربه نشان داده است که اتفاقاً مبارزه با این دومی‌ها از آنجا که دوستان مردم می‌باشند گاه از مبارزه با دشمن نیز دشوارتر و جانکاه‌تر است. آموزش از تجربیات جنبش کمونیستی در جهان توجه هر فرد واقعاً کمونیست را به این درس و آگاهی جلب می‌کند که ضربه به یک جنبش انقلابی صرفاً از طرف دشمن صورت نمی‌گیرد بلکه نیروها و انسان‌های مبارز و انقلابی نیز اگر از موضع طبقاتی پرولتاریا به مسائل برخورد نکنند، اگر مارکسیسم - لنینیسم را به درستی نیاموخته و در سایه آن از رفع ایرادات و نواقص نگرشی و خصلتی خود غافل شوند، ناخواسته به نوبه خود می‌توانند حتی خلاف جهت آرمان‌های انقلابی خود به جنبش ضربه وارد نمایند و حتی جنبشی را منحرف و آن را در معرض ضربه دشمن قرار دهند. در اینجا لازم می‌بینیم تأکید کنم که همانطور که در متن بارها اشاره شد نقد برخوردهای بی‌زنی جزئی نسبت به تاریخ چریک‌های فدائی خلق به هیچ‌وجه به معنی نفی مبارزات او با دشمن مشترک نیست. اما لازم بود ضمن حفظ این موضع، خطاها و بر خوردهای نادرست وی قاطعانه مورد نقد قرار گیرند. در شرایط کنونی، با توجه به این که نظرات جزئی هیچ رهنمودی برای معضلات شرایط کنونی در بر ندارند (کما این که در گذشته نیز

شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

نداشت)، در جنبش مطرح نمی‌باشند. از طرف دیگر، آنهایی که دیروز با توسل به اعتبار مبارزات این رفیق به منزوی کردن ادامه دهندگان راه مسعود احمدزاده‌ها و پویان‌ها در تشکل دوباره ایجاد شده "چریکهای فدائی خلق" دست زده و خط راست و سازشکارانه خود را به جنبش تحمیل کردند، امروز دیگر سخنی از او به میان نمی‌آورند. آخر، نام بیژن جزنی با توجه به تأکید وی از ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران - حال با هر برداشتی- با نوعی از رادیکالیسم گره خورده است. بسیاری از طرفداران پر و پا قرص او امروز به همان جایی رسیده‌اند که بگویند: نه مسعود نه بیژن، "ما" هیچکدام را قبول نداریم، همان سخنی که روزی فرخ نگهدار در برخورد با رفقای ما گفته بود. با این حال، حجم بزرگی از نوشته‌های مربوط به چگونگی شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق در جنبش موجود است که همگی با استناد به تاریخی که بیژن جزنی در این مورد نوشته، به نگارش در آمده‌اند. بر این اساس متأسفانه دیگر آثار او هم به خطا هنوز مَهر چریکهای فدائی خلق را با خود حمل می‌کنند. این واقعیات توضیح‌گر لزوم نقد تاریخ جعلی یاد شده و ارائه تصویری واقعی از چگونگی شکل‌گیری چریکهای فدائی خلق می‌باشند و این کوشش الزام و وظیفه‌ای بود که قطعاً می‌بایست انجام شود. در انجام این وظیفه، من تا آنجا که می‌توانستم سعی کردم به هنگام نقد مطالب نادرست و طرح موضوعاتی که بر درستی آنها واقف بودم، همواره حقیقت را مد نظر داشته و با واقع بینی به آنها برخورد نمایم. این که تا چه حد در این کار موفق بودم را خوانندگان حقیقت جو تعیین خواهند کرد. امیدوارم مجموعه مطالب این نوشته در پنجاهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل در خدمت ارتقای آگاهی جوانان متعهدی قرار گیرد که می‌خواهند در راه مبارزه برای دستیابی طبقه کارگر و کل توده‌های ایران به زندگی سعادت‌مندانه سهمی داشته باشند و

پایان سخن

می‌دانند که باید گذشته را چراغ راه آینده خود قرار دهند.

یادداشت‌ها

(۱)

این گفته رفیق حمید اشرف با واقعیت و فاکت‌های موجود انطباق دارد. او در جزوه "یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" می‌نویسد که گروه جنگل "در پائیز سال ۱۳۴۷" با هشت کادر سازمان داده شد. اما در "جمع‌بندی سه ساله"، تاریخ تشکیل گروه جنگل را به عقب برده و سال ۱۳۴۵ را برای آن تعیین می‌کند و "مؤسسین ابتدائی" آن را هم "بیژن جزنی، عباس سورکی و ضرار زاهدیان" نام می‌برد. او البته در همان "جمع‌بندی سه ساله" دو گروه تشکیل دهنده چریک‌های فدائی خلق را "گروه جنگل" و "گروه رفیق مسعود" ذکر می‌کند، و حتی به طور مشخص از "گروه جزنی" به طور مجزا نام برده و به توضیح ضعف‌های این گروه هم می‌پردازد و مثلاً در توصیف گروه جزنی می‌گوید که "کادرهای این گروه از لحاظ سازماندهی عمل مسلحانه کاملاً بی تجربه بودند... افراد غالباً شاغل بوده و کادر حرفه‌ای در میانشان نبود..."، و به این ترتیب آشکارا گروه جنگل را از گروه جزنی متمایز می‌کند. با این حال، تاریخ واقعی شکل‌گیری گروه جنگل در این جزوه، با توجه به عقب بردن زمان تشکیل این گروه و نام بردن از افرادی به عنوان "مؤسسین ابتدائی" آن، مخدوش گشته است. این برخورد نیز به نوبه خود به فرصت طلبان امکان تحریف تاریخ را می‌دهد. همچنین آنچه رفیق حمید اشرف در "جمع‌بندی سه ساله" نوشته است با استناد به اطلاعات موجود، بیانگر آن می‌باشد که اطلاعات رفیق حمید اشرف از گروه جزنی کامل نبوده است. خود رفیق جزنی در تاریخچه‌ای که در مورد گروه خود نوشته، مطرح کرده است که عباس سورکی و حسن ضیاء ظریفی در سال ۴۵ در مرکزیت گروه شرکت کردند و از آنها به عنوان مؤسسین گروه خود نام نمی‌برد. معلوم است که حمید اشرف، حسن ضیاء

ظریفی که یکی از کادرهای اصلی و مرکزی "گروه جزنی" بود و نامش با جزنی ذکر می‌شود را نمی‌شناخته که در جزوه خود نامی از او نمی‌برد. واقعیت این است که گروه جنگل در سال ۱۳۴۷ شکل گرفت و نباید این امر که برخی از افراد تشکیل دهنده آن قبلاً در ارتباط با گروه جزنی بودند، خللی در این تاریخ ایجاد نماید.

(۲)

کل محتوا و مفهومی که مطالب "چه می‌گفتم" القاء می‌کند و حتی برخی جملات و عبارات عیناً همان‌هائی هستند که در جزوه "مسایل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، و عمده‌ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی" دیده می‌شوند. این امر بیانگر آن است که جزوه مذکور را نیز رفیق ظریفی نوشته است. این جزوه اولین بار در انگلستان چاپ شد. در روی جلد آن عیناً چنین نوشته شده بود: "مسایل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران و عمده‌ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی (تنظیم شده در پائیز ۱۳۴۶)" و کمی پائین تر این عنوان‌ها دیده می‌شود: "ضمیمه: ۱۹ بهمن در خدمت جبهه آزادیبخش ملی ایران" و آرمی که حروف اختصار "ج.ا.م.ا" در آن دیده می‌شود همراه با تاریخ آذر ماه ۱۳۵۱. این جزوه یک بار دیگر پس از اقدام خونین شاه در زندان و کشتار هفت تن از رفقای "گروه جزنی، ظریفی، سورکی"، با عنوان "تذکره جزنی" همراه با ذکر نام جزوه از طرف ۱۹ بهمن در انگلستان منتشر شد که روی آن قیمت ۶۰ ریال دیده می‌شود. این بار دست اندرکاران ۱۹ بهمن در انگلستان، عنوان عضو به "گروه پیش‌تاز جزنی-ظریفی" اعطا نموده و در روی جلد نوشتند: "تنظیم شده در پائیز سال

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

۱۳۴۶ توسط گروه پیش‌تاز جزئی-ظریفی اعضای سازمان چریک‌های فدائی خلق"، چاپ دوم فروردین سال ۱۳۵۵.

متأسفانه، بعدها طرفداران بیژن جزئی بدون ارائه هیچ دلیل و مدرکی، حتی عبارت "تر گروه جزئی" را هم حذف کرده و آن را نوشته‌ای از بیژن جزئی جلوه دادند. به طور مشخص "سازمان اتحاد فدائیان خلق" آن جزوه را با گذاشتن عکس بزرگی از بیژن جزئی که روی جلد را پوشانده، در سال ۱۳۸۲ به قول خودشان باز انتشار دادند. در حالی که تناقض دید و نظرات ارائه شده در این جزوه با دید و نظرات رفیق بیژن جزئی از یک طرف و هماهنگی آن با مطالب "چه می‌گفتم" نشان می‌دهد که "مسایل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران و عمده ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی" نوشته رفیق حسن ضیاء ظریفی می‌باشد.

(۳)

آنچه در "مسایل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، و عمده ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی" که به یقین متعلق به حسن ظریفی می‌باشد و همین طور در "چه می‌گفتم"، جلب توجه می‌کند بخشاً برخی نکات مشترک آن نوشته‌ها با نظرات جزئی است که به طور عمده در مورد حزب توده و شوروی آن دوره می‌باشد. به طور مشخص حسن ضیاء ظریفی نیز حزب توده را در دهه بیست، حزب طبقه کارگر می‌خواند و اصلی ترین ایراد به این حزب را به برخورد فاجعه بارش در برخورد به کودتای ۲۸ مرداد محدود می‌سازد. یا همانند جزئی شوروی رویزیونیست را سوسیالیستی به حساب می‌آورد. اما در این دو جزوه، به خصوص و به طور برجسته در رابطه با تحلیل از اصلاحات ارضی و آماده دیدن شرایط عینی انقلاب نظراتی وجود دارند که در مغایرت با نظرات رفیق جزئی

قرار دارند. اگر نظرات جزئی در مورد تأثیر رفرم‌های شاهانه در جامعه با نظرات حزب توده انطباق دارد که مطرح می‌کرد که گویا آن رفرم‌ها باعث تخفیف تضادها در جامعه گشته است، نظرات ظریفی در این مورد بر مبنای نقد حزب توده می‌باشد. او از به وجود آمدن تضادهای جدید در روستا و شدت تضادهای طبقاتی در جامعه صحبت می‌کند.

همانطور که در متن هم مطرح شد جزئی به خصوص در رابطه با دهقانان معتقد بود که: "درک سیستم پیچیده استثمار بورژوازی کمپرادور محتاج رشد بیشتر تضادها و عمیق‌تر شدن و حادث‌تر شدن آن همراه با جریان‌های آگاه سازنده است" و از چنین تحلیلی نتیجه می‌گرفت که گویا خیلی مانده که دهقانان به سوی حیات سیاسی کشیده شده و آماده مبارزه علیه دشمنانش باشند (۱۹ بهمن شماره ۳، صفحه ۱۱). ظریفی بر عکس به تخفیف تضادها بعد از رفرم ارضی معتقد نبود. او در "چه می‌گفتم" نوشته است که:

"اصلاحات ارضی باعث شد که قدرت سیاسی و اجتماعی مالک در دهات به شدت زیاد لطمه ببیند و دهقان کم و بیش به سوی حیات سیاسی کشیده شود که این از نظر تاریخی امری است برای نهضت بسیار مثبت". در ادامه نیز مطالبی در آن نوشته آمده است که نه تنها در مفهوم بلکه در کلمات نیز عیناً همان است که در جزوه "مسایل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، و عمده ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی" مطرح شده‌اند. مثلاً وی مطرح کرده است که: "اصلاحات ارضی تا چند سالی امیدهای زیادی در توده دهقان برانگیخت ولی ... در حال حاضر توده دهقان امیدهای خود را مواجه با شکست می‌بینند... عینیات ملموس امروزه دهقان را با حقایق بیشتری آشنا می

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

سازد...اصلاحات ارضی تضادهای جدیدی در عرصه روستای ایران به وجود آورده است". نظر زیر نیز در هر دو نوشته "چه می‌گفتم" و "مسایل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران، و عمده‌ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی" مشترک می‌باشد که مغایر نظر بیژن جزنی است: "توده دهقان البته در وضع انفجار انقلابی قرار ندارند ولی مناسبات رژیم با توده دهقان و سیاست طبقاتی رژیم به نحوی نیست که بتواند با تکیه بر آن از توده دهقان به عنوان نیروی ضد انقلابی استفاده کند و یا با تکیه بر مانورهای خود توده دهقان را به حمایت سیاسی خویش برانگیزاند. در عوض نیروهای انقلابی با توجه به سیاست طبقاتی صریح و روشنی که در حمایت از زحمتکشان شهر و ده دارند، از نظر عینی (البته نه در یک زمان کوتاه) امکانات بیشتری برای استفاده از تضادهای موجود در جامعه روستائی و جلب حمایت توده دهقان دارند" (نقل از "مسایل جنبش ضد استعماری و... " صفحه ۲۷).

اگر جزنی همانند حزب توده وجود شرایط عینی برای انقلاب را در ایران بعد از رفرم‌های ارضی و از بین رفتن فئودالیسم، انکار می‌نمود و بر این مبنا همانطور که می‌دانیم علیه نظرات رفیق مسعود احمدزاده به عنوان گویا "اپورتونیسم چپ" تبلیغ می‌کرد، ظریفی برعکس معتقد بود که شرایط عینی انقلاب بعد از آن رفرم‌ها از بین نرفته است. مثلاً در جزوه "مسائل جنبش ضد استعماری..." مطرح می‌کند: "بررسی دقیق تأثیرات مانورهای اصلاحی رژیم در شرایط کنونی اهمیت خاصی پیدا کرده است. زیرا عده‌ای به غلط تصور می‌کنند که حسیض نهضت و خاموشی توده‌ها به دلیل انجام این مانورهاست که زمینه عینی حرکت را سلب کرده است. در حالی که به نظر ما، بدون نفی برخی از تأثیرات این مانورها، علت اساسی خاموشی و سکوت در جامعه ایرانی، خفقان و استبداد بی نظیری است که حاکم است

و هر صدای مخالفی را با گلوله خاموش می‌سازد". او همچنین ضمن یادآوری شرایط فقر کارگران و زحمتکشان شهر و فشارهایی که تحمل می‌کنند این جمع‌بندی را ارائه می‌دهد که: "فاصله بین رژیم و خلق چنان است که حتی برای یک روز هم حکومت بدون سرنیزه و شلاق برای رژیم امکان پذیر نیست". همین نظر در مورد شدت تضادهای طبقاتی در جامعه و وجود شرایط عینی برای انقلاب را وی در "چه می‌گفتم" به این صورت بیان می‌کند: "اگر به اصطلاح حزب توده شرایط انفجاری در جامعه وجود ندارد این برای آن نیست که واقعاً چنین چیزی نیست بلکه به خاطر آن است که سرپوش سنگین خفقان و استبداد بی رحمانه به زور مانع تبلور علنی و تظاهر آن شده است و بعلاوه انقلابیون از نظر من نقش بزرگی در تکمیل و جهش دادن به شرایط عینی انقلاب دارند".

اصولاً در یک برخورد کلی، ظریفی در نوشته خود نشان می‌دهد که بر خلاف جزئی سعی در پایبندی به اصول مارکسیسم-لنینیسم دارد. برای نمونه ظریفی بر اساس اصول مارکسیسم متوجه است که اگر در جامعه‌ای شرایط عینی انقلاب وجود نداشته باشد، پیشاهنگ مجاز به مبارزه مسلحانه نیست. ولی جزئی در حین انکار وجود شرایط عینی انقلاب در جامعه زمان خود، ضمن ادعای پایبندی به اصول مارکسیسم، با آزاد اندیشی غیر مارکسیستی، مبارزه مسلحانه نیروهای انقلابی را تأیید می‌کند. ظریفی در برخورد به حزب توده مطرح کرده: "اگر شرایط عینی و ذهنی برای اعمال راه قهر آمیز مناسب نیست، پس این نتیجه‌گیری که تنها راه، راه قهرآمیز است از کجا گرفته شد؟ مگر نه این است که کمونیست‌ها هنگام تعیین استراتژی و تاکتیک خود باید با توجه به شرایط لازم برای اعمال آنها به نتیجه‌گیری برسند؟... شیوه‌ای که برای اعمالش شرایط عینی و

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

ذهنی لازم وجود ندارد دیگر راه نیست، بیراهه است" (نقل از "مسایل جنبش ضد استعماری و... " صفحه ۳۵).

رفیق ظریفی در "چه می‌گفتم" نیز با طرح این سوال که "چه راهی در مقابل نهضت قرار دارد" می‌نویسد: "عده‌ای می‌گویند راه مسالمت‌آمیز که رهبری حزب توده در خارج علمدار آن است و عده‌ای دیگر می‌گویند راه قهر‌آمیز که گروه‌های مختلف با طرز فکرهای مختلف طرفدار آن هستند و من طرفدار این راه هستم. رهبری حزب مدعی است که شرایط عینی و ذهنی مساعد و مناسب برای اعمال راه قهر‌آمیز وجود ندارد یعنی از نظر عینی حالت انفجاری در جامعه نیست، نه اعتصابی، نه برخوردی، نه دعوائی، خلاصه آن وضعی نیست که لنین گفته است لازمه هر انقلابی است یعنی "طبقه حاکمه دیگر نتواند حکومت کند و طبقه محکوم هم نتواند مثل سابق زندگی کند؟، از نظر ذهنی هم سازمان لازم و قوی که بتواند انقلاب را هدایت کند و تشکل لازم در طبقه کارگر وجود ندارد".

در ادامه ظریفی بحثی را در رابطه با حزب توده دنبال کرده است که برای درک این امر که چرا بعد از رفرم‌های ارضی شاه بحث در مورد "شرایط عینی انقلاب" در میان روشنفکران و نیروهای مبارز ایران مطرح شد قابل توجه است. او در ادامه مطلب فوق نوشته است: "البته رهبری حزب این حرف را جرأت نکرد یک باره بزند. در اوایل سال ۴۲ زیر فشار افکار در داخل و خارج کشور پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب در قطعنامه اعلام کرد که در شرایط کنونی که رژیم همه راه‌های قانونی و مسالمت‌آمیز را بسته است راهی جز توسل به راه قهر‌آمیز باقی نمی‌ماند. پس از این پلنوم، نیروها فشار آوردند حالا که راهی جز راه قهر‌آمیز نمی‌ماند بنابراین فعالیت سیاسی و عمل خود را برای اعمال این راه متمرکز سازید. ولی برای من معلوم بود که کمیته مرکزی دروغ می‌گوید و اعتقادی به راه قهر‌آمیز ندارد و

آنچه را که در پلنوم ۱۱ گفته است زیر فشار و برای در رفتن از زیر فشار بوده است، کمی بعد قضیه روشن شد. رهبری حزب دوباره اعلام کرد که "درست است که در شرایط حاضر تنها راه، راه قهر آمیز است ولی در حال حاضر شرایط عینی نامناسب و شرایط ذهنی نامساعد است". من جواب دادم که ما با در نظر گرفتن شرایط عینی و ذهنی می‌توانیم حکم کنیم که تنها راه کدام است. اگر شرایط عینی و ذهنی نامساعد و نامناسب باشد گفتن این که راه قهر آمیز، تنها راه است حرف بی معنی است و این چیزی نبود {جز} البته روحیه اپورتونیستی و به قول لنین مثل مار در میان نظرات ناسخ و منسوخ یکدیگر خزیدن؛ و بالاخره پس از چندی رهبری خجالت را کنار گذاشت و اعلام کرد که راه قهر آمیز صحیح نیست و ما باید مبارزه را به شعارهای تاکتیکی محدود کنیم و از اصرار روی شعارهای استراتژیک خودداری ورزیم. این دیگر آخرین شاهکار بود که حزبی اعلام کند شعارهای استراتژیک یعنی کشک و اعلام کند که باید ما کوشش خود را متوجه مبارزه در راه آزادی‌های سندیکائی- افزایش حقوق، خروج ایران از پیمان‌های نظامی و چیزهائی از این قبیل کلی بافی‌ها کند".

رفیق ظریفی در پاسخ به سؤال خود که: "من چرا می‌گویم راه قهر آمیز درست است و منطبق با ضروریات جامعه ما؟" به وضوح پاسخ می‌دهد: "در شرایطی که امکان کوچکترین فعالیت علنی وجود ندارد، در شرایطی که رژیم حتی مبارزه برای تقلیل شهریه را با زندان و سربازی فرستادن دانشجویان پاسخ می‌دهد، صحبت از مبارزه مسالمت آمیز کردن فقط می‌تواند ناشی از ترس و ضعف باشد. این که دیده می‌شود در سطح جامعه هیچ گونه جنبشی دیده نمی‌شود به خاطر آن نیست که تضادی در بطن جامعه وجود ندارد و یا حالت مخالفت آمیزی نسبت به رژیم نیست

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

بلکه این به خاطر استبداد خشن و بی سابقه‌ای است که بر جامعه حکومت می‌کند و مانع از فوران تضاد است. توده در طی ۱۵ سال اخیر آموخته است که از تظاهرات خیابانی و اعتصاب هیچ نتیجه‌ای عایدش نمی‌شود، توده تکبیه گاهی ندارد تا مخالفت خود را بروز دهد. توده امیدش را از دست داده است. توده امروز آماده است که حمایت اخلاقی خود را نثار افرادی بکند که گلوله را با گلوله پاسخ می‌دهند. (نقل از "چه می‌گفتم"، زندگی نامه حسن ضیاء ظریفی به قلم دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی- صفحه ۲۶۷). این نظرات تماماً با طرز برخورد و نظرات رفیق جزنی در مغایرت قرار دارند.

(۴)

در آن جزوه "در رابطه با چشم انداز مبارزه قهر آمیز این مطلب مطرح شده است: "به نظر ما هدف حرکت قهر آمیز عبارتست از ایجاد یک جبهه نظامی بر علیه رژیم شاه و به معنی آغاز یک نبرد بسیار طولانی، سرسخت و لجوجانه و پی‌گیر و توأم با مشکلات گول آسا و دردها و قساوت‌ها"، یا، "فقط شیوه قهر آمیز مبارزه قادر است که حزب طبقه کارگر را به معنی واقعی کلمه احیا کند، جامعیت کمونیست‌های ایران را تأمین نماید، وحدت سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر ایران را عودت دهد و رهبری حزب را عملاً از دست اپورتونیست‌ها خارج سازد..." یا "شیوه قهر آمیز مبارزه علاوه بر این که به طور ارگانیک با استراتژی عمومی نهضت بستگی دارد و حامل مضمون شعارهای استراتژیک می‌باشد و از این نظر جنبش را به طور دقیق و انحراف ناپذیر در جهت حرکت به سوی استراتژی انقلاب هدایت می‌کند، قادر به رفع و حل عواقب و آثاری است که ناشی از شکست ۲۸ مرداد و عدم انجام وظایف انقلابی از طرف رهبری حزب توده

یادداشت‌ها

ایران بوده و غلبه بر آنها برای رشد و سرنوشت جنبش فوق العاده پر اهمیت است". (نقل از "مسایل جنبش ضد استعماری ... " صفحات ۴۱ و ۴۵). در اینجا هدف و چشم اندازه‌های مبارزه مسلحانه که رفیق ظریفی مطرح کرده است، شکل کاملاً کلی دارند. مثلاً در مورد "احیا" حزب طبقه کارگر، پروسه مشخصی برای این امر ذکر نمی‌شود. منظور هم احیای حزب توده است که از نظر رفیق ظریفی گویا حزب طبقه کارگر بوده که حال اپورتونیست‌ها بر آن حاکم هستند. همچنین اگر چه از "استراتژی انقلاب" صحبت شده ولی توضیحی در مورد آن داده نشده است و مشخص نگردیده که توده‌ها در چه مسیری باید مسلح شوند تا بتوانند رژیم حاکم را سرنگون و قدرت سیاسی را به دست خود بگیرند.

(۵)

در "دوشنبه سربی، یادمان امیر پرویز پویان، به کوشش یونس اورنگ خدیوی" از زبان نزدیکان پویان در مورد این که او پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به تدریج از محافل مذهبی فاصله گرفت و به مارکسیسم گرایش پیدا کرد نوشته شده است. از جمله مطرح شده که "از مجد رضا حکیمی فیلسوف معروف اسلامی نقل شده است که روزی پویان "به دم مدرسه آمد، گفت بای بای به دین‌تان، رفت". او در واقع با گفتن بای بای، این را رساند که دین‌تان برای خودتان و این را گفت و رفت.

(۶)

در معرفی بهروز دولت آبادی باید بگویم که او از دوستان قدیمی صمد و بهروز و کاظم بود. پس از شهادت صمد بهرنگی او به اعتبار این دوستی،

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

دانسته یا ندانسته نقش بسیار منفی در اشاعه یک دروغ و فرو نشانیدن خشم انقلابی دوستان و آشنایان صمد نسبت به ساواک ایفاء نمود. دولت آبادی در شرایطی که خانواده و دوستان صمد، حمزه فراهتی را در مرگ صمد دخیل می‌دانستند، سخنانی را به نفع فراهتی پخش نمود و از این طریق دست به تبرئه فراهتی زد و کوشید تا فضا را به نفع او تغییر داده و باعث گمراهی ذهن دوستان و خانواده صمد شود.

بهر روز دولت آبادی درست در همان مقطع مرگ صمد، محل خدمت خود را از تبریز به تهران منتقل کرده بود و تنها کسی بود که فراهتی را در تهران در میان دوستان و مرتب‌ترین با صمد، دوست او و "بی گناه" جلوه داد. دولت آبادی در تهران با دکتر ساعدی و دوستانی چون سیروس طاهباز (سردبیر نشریه آرش) ارتباط داشت و آنها و همین طور رفیق گرانقدر پویان را مطمئن ساخت که گویا در مرگ صمد، ساواک دخالت نداشته است. واضح است که سخنان او با توجه به این که وی به عنوان یکی از دوستان قدیمی صمد شناخته می‌شد و این که گویا او در تبریز از واقعیت مرگ صمد مطلع می‌باشد، می‌توانست مورد قبول آن دوستان قرار گیرد.

من در بخشی از مقاله «بی بی سی، سعید سلطانیپور و "راز مرگ صمد"» در مورد تلاش دولت آبادی برای تبرئه فراهتی در همان روزهایی که همه ما (همه کسانی که صمد را می‌شناختند که علاوه بر دوستان و آشنایان در تبریز شامل مردم آذرشهر و روستائیان اطراف هم که وی را می‌شناختند می‌شد)، ساواک را مسئول مرگ او می‌دانستیم، نوشته بودم که شاید او ناآگاهانه چنان برخوردی داشت. ولی این را نیز مطرح کرده بودم که چه بسا در آن زمان ساواک دولت آبادی را دستگیر کرده و از او خواسته بود که با تبرئه فراهتی سعی خود را در جهت فرو نشانیدن خشم دستداران صمد نسبت به ساواک به کار برد. آخر صمد بهرنگی در میان

دوستان و توده‌هایی که وی را از نزدیک و یا از طریق داستانهایش می‌شناختند، از چنان محبوبیتی برخوردار بود که خشم آنان از کشته شدن او به دست ساواک، عواقب ناخواسته و ناگواری برای رژیم شاه داشت. می‌توانم فقط تجربه خودم را از بهروز دولت آبادی بیان کنم. من اولین بار هراس و وحشت او از ساواک را موقعی متوجه شدم که پس از اجرای یک برنامه هنری و نواختن نوحه مذهبی با تار در دانشگاه تبریز در سال ۱۳۴۷، اختطاری از ساواک دریافت کرده بود. در همان زمان که او برای صحبت با بهروز در رابطه با این موضوع به در خانه ما آمده بود، من بدون آن که از جریان امر مطلع بوده باشم از وحشت و درماندگی‌ای که تمام چهره او را پوشانده بود به راحتی متوجه شدم که موضوع باید به ساواک ربط داشته باشد. اما مورد دوم آشکارتر بود که نشان داد که وی از شدت ترس به صورت مومی در دست ساواک در آمده بود و حاضر به انجام هر کاری به میل آنان بود. این شناخت عینی را من از چگونگی برخورد بهروز دولت آبادی با ساواکی‌ها و شهربانی‌چی‌ها در سال ۵۰ به دست آوردم که در کتاب "حماسه مقاومت" هم بدون ذکر نامش به آن اشاره کرده‌ام. در آن کتاب این طور نوشته‌ام:

"دوستی را هم مجبور کرده بودند که برایم دروغی بگوید: "پویان می‌خواسته بهروز را بکشد. هنوز هم قصد این کار را دارد. در نامه‌ای برای من نوشته. اختلاف عقیده پیدا کرده‌اند و پویان می‌خواهد او را از سر راه خود بردارد! والله نامه را هنوز دارم." وقتی او را با من روبرو کردند، دست و پایش می‌لرزید. معلوم بود که کتکش زده‌اند، از دیدنش جاخوردم. از حالت مفلوکی که به خود گرفته بود، بسیار بدم آمد. احساسم را به زبان آوردم: آه ... پس چرا اینطور، این چه حالیه؟! فقط با ناله حرف می‌زد. از دروغ احمقانه‌ای که

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

ساخته بودند، تعجب نکردم. آنها که شناختی از خصوصیات کمونیستی رفقا نداشتند. نیرنگشان به طرز چشمگیری ناشیانه بود" (حماسه مقاومت، چاپ اروپا، ۱۳۸۳، صفحه ۹۰).

واقعیت در مورد دلیل برخوردهای حمایت‌گرانه بهروز دولت‌آبادی از حمزه فراهتی پس از مرگ صمد هر چه بوده باشد، در هر حال او با فرو نشانیدن خشم دوستداران راستین صمد نسبت به ساواک، داغ بزرگی بر دل آنان نهاد. فقط به این اشاره کنم که امیرپرویز پویان با داغ گذاخته‌ای در دل از مرگ صمد، اگر اطلاعات امروز ما را در مورد مرگ صمد داشت، با آن قلب پر کین و خشمش نسبت به دشمن، برخورد کوبنده‌تری به مقاله "صمد و افسانه عوام" آل احمد می‌کرد. پویان در مقاله "خشمگین از امپریالیسم، ترسان از انقلاب" به برخورد آل احمد در مورد تختی اشاره کرده و نوشته است: "در مراسم هفتم تختی صدها هزار نفر شرکت جستند. در میان انبوه شرکت‌کننده گان، حقیرترین سهم از آن دانشجویان و به طور کلی روشنفکران بود... خلق یکپارچه بر آن بود که تختی، شهید یک توطئه‌ی خائنه شده است و باز فقط روشنفکران گنده دماغ بودند که عالمانه سری تکان دادند و در این اعتقاد توده‌ای شک کردند (و مقاله‌ی آقای آل احمد به این شک اعتبار بیشتری بخشید)".

(۷)

تاریخ عید سال ۱۳۴۸ را از قول برادرم مجد دهقانی ذکر کردم که در آن تاریخ بهروز به او می‌گوید که جلوی کتابفروشی شمس برود و فردی با فلان مشخصات را ببیند و او را با خود به خانه ما (بهروز) ببرد. مجد نیز چنین می‌کند. معلوم است که بهروز برای رعایت مخفی‌کاری، برای این که دوستان و آشنایان متوجه ارتباط خاص وی با پویان نشوند، مجد را جلوی آن

کتابفروشی فرستاده بود تا پویان را به خانه بهروز ببرد. در ضمن از رفیق عباس هوشمند نقل شده است که در اواخر سال ۴۷ یا اوایل ۴۸ او با پویان برای پیدا کردن رفقای صمد به تبریز رفته و از طریق کتابفروشی شمس توانسته بودند جمعی از دوستان که رفیق بهروز دهقانی هم در آن جمع بود را ببینند. می‌توان حدس زد که در همان جمع پویان و بهروز دور از چشم دیگران قرار ملاقاتی برای خود تعیین کرده بودند که همان قراری بود که از طریق محمد انجام شد.

(۸)

در اینجا تنها به این موضوع اشاره می‌کنم که در زمانی که نشریه ۱۹ بهمن نوشته‌های رفیق جزنی را بدون ذکر نام او منتشر می‌کرد، انسان‌های آگاهی در کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی بودند که می‌دیدند چگونه آن نشریه نظرات راست و انحراف از مارکسیسم را ضمن دفاع "قاطع" از جنبش مسلحانه و "با وثیقه خون شهیدان انقلاب" اشاعه میداد. به خصوص در رابطه با تضاد عمده نامیدن دیکتاتوری شاه و غیر عمده خواندن تضاد خلق با امپریالیسم و سرمایه‌داران وابسته در نشریه ۱۹ بهمن، بحث و جدل‌های زیادی در خارج از کشور جریان داشت و مطرح می‌شد که این نظر همان است که حزب توده تحت عنوان "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" تبلیغ می‌کند....

همچنین می‌دانیم که پس از انتشار نوشته‌های رفیق جزنی در ۱۹ بهمن تئوریک بدون ذکر نام آن رفیق، کمیته مرکزی حزب توده با شم تیز خود متوجه مغایرت نظرات مندرج در آن نشریه با نظرات چریک‌های فدائی خلق شد و سران حزب توده با احساس خوشحالی از این امر پیامی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

سرگشاده به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران فرستاد و "روند تجدید اندیشه" در سازمان را که رو به گسترش است، "شادی انگیز" خواند. یک بخش کوچک از آن پیام چنین است:

"... ما صادقانه به مبارزه شما به دیده تحسین می‌نگریم، در عین این که با برخی از شیوه‌هایی که شما برای رسیدن به این هدفها انتخاب کرده‌اید موافق نیستیم... روند تجدید اندیشه در بین افراد وابسته و هوادار چریک‌های فدائی خلق در دو سال اخیر و به خصوص در چند ماه اخیر به یک نسبت پیش نرفته است. از آنچه به ما رسیده است می‌توان این طور نتیجه گرفت که عده قابل توجهی از دوستان به طور بنیادی در ارزیابی نادرست خود تجدید نظر کرده و به اندازه زیادی به ارزیابی‌ها و راه و روشی که حزب ما برای مبارزه در شرایط کنونی ایران پیشنهاد می‌کند نزدیک شده‌اند. ما به این رفا از ته دل شاد باش می‌گوئیم و امیدواریم..."

در حقیقت آنچه موجب شادی و شعف کهنه کاران ضد انقلابی حزب توده گشته بود، مشاهده مطالبی بود که در نشریه ۱۹ بهمن با ادعای دفاع از جنبش مسلحانه و چریک‌های فدائی خلق درج می‌شد و "روند تجدید اندیشه" در بین افراد وابسته و هوادار چریک‌های فدائی خلق را القاء می‌کرد. رفقای ما در ایران به پیام فوق در اسفند ۱۳۵۳ در جزوه‌ای که به مناسبت "اعدام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار چهره" منتشر شد پاسخ دادند. جزوه مزبور با مطالبی که در آن نوشته شده بود نشان داد که متأسفانه شادی سران حزب توده از "روند تجدید اندیشه" در سازمان ما بی مورد نبوده است. این جزوه خیلی دیر به دست من و رفیق حرمتی پور در خارج از کشور رسید که بسیار مایه غم، تأسف و ناراحتی ما شد، به همان حد که اطلاع از "روند تجدید اندیشه" در سازمان ما، باعث شادی و شعف حزب توده شده بود (به این موضوع تا حدی در کتاب "چریک‌های فدائی خلق

و بختک حزب توده خائن" از نویسندگان این سطور برخوردار شده است).

(۹)

به طور مشخص در کتاب "طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژیک جنبش انقلابی ایران" (قطع جیبی، صفحه ۲۰۲)، بیژن جزنی در معرفی گروه خود نوشته است "سیاست گروه در قبال حزب توده مبتنی بر به رسمیت شناختن این حزب به عنوان پیشاهنگ طبقه کارگر بود و انحرافات و اشتباه‌های این حزب و رهبری آن طی حیات سیاسی‌اش مورد انتقاد قرار می‌گرفته است. معذالک این شناخت به این معنی نبود که به جای مبارزه با دشمن، مبارزه با رهبری حزب توده در برنامه کار گروه قرار بگیرد". این سخن جزنی مربوط به حزب توده دهه چهل می‌باشد که وی برخورد به آن را "در چهارچوب مبارزه درونی جنبش ترقیخواهانه" می‌دانسته است.

(۱۰)

"تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و روستا" از رفیق حمید اشرف را من اولین بار در پایگاهی در مشهد دیده و خواندم. آن را رفیق جعفری تقریباً در اواخر پائیز یا دیماه ۱۳۵۲ به پایگاهی در مشهد که من در آنجا بودم به عنوان یک نوشته جدید آورد. در فروردین ۱۳۵۲ که رفیق شیرین نوشته‌های سازمان - در مدتی که من در زندان بودم - را برای خواندن در اختیار من قرار میداد این جزوه وجود نداشت.

حال که صحبت از "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و روستا" نوشته رفیق حمید اشرف در میان است، شاید بی‌مناسبت نباشد در مورد آن موضوعی را مطرح کنم. این نوشته اولین بار در تابستان ۱۳۵۳ از طریق رادیو میهن پرستان که توسط سازمان ما و سازمان مجاهدین خلق اداره

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

می‌شد، در جنبش پخش گردید. در آن روز، من و رفیق نسترن آل آقا (جمیله) در مشهد با هم رادیو را گوش می‌دادیم. در این هنگام، وقتی گوینده، اسم "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و روستا" را آورد و شروع به خواندن آن کرد ناگهان جمیله با ناراحتی از جا پرید و گفت این نوشته که داخلی بود پس چرا دارد از رادیو پخش می‌شود؟! چرا این نوشته درونی به رادیو فرستاده شده است؟ او گفت که آن مقاله را خود وی (نسترن آل آقا) تایپ کرده بود و رفیق حسن نوروزی شدیداً با آن مخالف بود و به همین خاطر قرار بود به عنوان یک نوشته داخلی در درون سازمان بماند و به آن صورت در بیرون پخش نشود (در آن زمان رفیق حسن نوروزی که یکی از رفقای باقیمانده از گروه احمدزاده بود به شهادت رسیده بود- ۲۰ دیماه ۱۳۵۲- این رفیق که یک کارگر کمونیست بود پس از ضربه‌های سال ۵۰ به عنوان یکی از اعضای مرکزیت، نقش بزرگی در بازسازی سازمان داشت). با این برخورد و صحبت‌های رفیق نسترن، من نیز به او گفتم که چطور در پایگاه مشهد وقتی آن را خواندم بسیار ناراحت و به واقع عصبانی شدم. چون در رابطه با گروه احمدزاده مطالب نادرستی در آن مطرح شده و گفتم که این موضوع را با رفقای هم تیمام در میان گذاشتم ولی متأسفانه آن رفقا متوجه موضوع نبودند- شاید به این دلیل که در جریان امور ارتباط دو گروه قرار نداشتند و بعد از تشکیل سازمان به آن پیوسته بودند.

در آن جزوه، من برخوردی غیر واقعی و خلاف حقیقت نسبت به گروه احمدزاده می‌دیدم. بعد از رفتن رفیق نسترن از مشهد او صحبت‌های من و خودش را با رفیق حمید اشرف در میان گذاشته بود. بعداً که من، رفیق حمید را در تهران دیدم (در روزهایی که عازم اهواز بودم و قرار بود از ایران خارج شده و به منطقه بروم)، رفیق حمید از آنجا که عدم توافق من با نوشته خود را می‌دانست از من خواست بگویم که مورد اختلافم چیست.

مختصراً به او گفتم که در آن نوشته در توضیح رابطه بین گروه جنگل و گروه احمدزاده یک جنبه برخورد شده تا آنجا که علت ضربه در کوه تلویحاً به گردن گروه احمدزاده انداخته شده است. در حالی که علت شکست تماماً عدم رعایت سه اصل طلائی مطرح شده توسط چه گوآرا در رابطه با تجربه انقلاب کوبا بود (آن اصول عبارتند از تحرک مطلق، عدم اعتماد مطلق، هوشیاری مطلق). رفیق حمید دفاعی در مقابل گفته‌های من نکرد. فقط به من پیشنهاد کرد که در منطقه نظرم را در مورد آن مقاله بنویسم. در این بحث با توجه به تجربه‌ای که من در رابطه با انتشار نشریه درونی در گروه احمدزاده داشتم به رفیق حمید گفتم که درست این است که نشریه‌ای درونی در سازمان داشته باشیم که چنین مطالبی در آنجا درج شوند و این گونه مطالب صرفاً در گفتگوهای شفاهی بین رفقا مطرح نشوند. او با این امر موافقت کرد. متأسفانه من پس از رسیدن به منطقه بلافاصله اقدام به نوشتن نقد به نوشته رفیق حمید نکردم و وقتم بیشتر برای آشنائی با محیط جدید و وظایفی که داشتم صرف شد و البته مدت کوتاهی از خروج من از ایران نمی‌گذشت که با برقراری ارتباط بین ایران و عراق در جریان قرارداد الجزایر، ارتباط ما با رفقا در ایران قطع شد و کلاً فرصت برای انجام آن کار از بین رفت.

در جزوه "یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" رفیق حمید اشرف اگر چه بر مبنای پذیرش نظر رفیق احمدزاده که در مقدمه کتابش نوشته، در مورد علت شکست تیم جنگل مسائلی را توضیح می‌دهد (رفیق مسعود نوشته بود: "ما دقیقاً از آنچه گذشته مطلع نیستیم. ولی به نظر می‌رسد دو عامل یعنی عدم توجه به تحرک لازم و دیگری عدم رعایت بی اطمینانی مطلق موجب شکست شد...") و حتی خود به مورد مشخصی اشاره

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

می‌کند که فاکت محکمی بر درستی تحلیل رفیق احمدزاده بود، ولی باز در رابطه با شکست و تلاشی این تیم علل دیگری را بر می‌شمارد که از جمله "تأخیر در شروع عملیات" و "عدم هماهنگی گروه‌های دیگر از لحاظ عمل و نظر با گروه جنگل" می‌باشند. در متن نوشته، او دلیل "تأخیر در عملیات" را طولانی شدن مباحث تئوریک دو گروه می‌نامد و آن را متوجه گروه احمدزاده می‌کند که برخلاف گروه جنگل آغاز مبارزه مسلحانه را در شهر درست می‌دانسته و از دور گرفتن این مبارزه در شهر می‌گفته است. منظور وی از "عدم هماهنگی گروه‌های دیگر از لحاظ عمل و نظر با گروه جنگل" نیز به گروه احمدزاده بر می‌گردد. صرفنظر از این که بین رفقا مسعود و حمید در مباحثی که با هم داشتند چه گذشته بود، خود رفیق حمید در همین جزوه مطرح می‌کند که "گروه احمدزاده... از طرفی از امکانات ما و مهمتر از همه از حرکت عملی ما در این زمینه بی اطلاع گذاشته شده بودند. ما می‌خواستیم پس از توافق تئوریک امکانات را مطرح کنیم". اما دیگر از تأثیر این امر در طولانی شدن بحث‌ها سخنی نمی‌گوید. بی شک اگر رفیق مسعود می‌دانست که آن رفقا امکاناتی برای حرکت در کوه دارند و یا در حال حرکت در کوه هستند، بحث آغاز مبارزه از شهر یا کوه از جنبه نظری خارج شده و طولانی هم نمی‌شد. اگر به نوشته رفیق حمید اشرف در "جمع‌بندی سه ساله" رجوع کنیم، می‌بینیم که خود وی می‌گوید که تقریباً یک ماه قبل از حمله به پاسگاه ژاندرمری سپاهکل وجود رفقائی در جنگل را به رفیق مسعود احمدزاده اطلاع داده است. در آن جزوه نوشته شده است که "در دیماه ۴۹ ... " وجود دسته شناسائی جنگل" به گروه رفیق مسعود اطلاع داده شد". اتفاقاً عملکرد رفقای گروه احمدزاده پس از اطلاع از این امر بیانگر آن است که وجود تیمی در کوه خیلی زودتر می‌بایست به رفیق مسعود احمدزاده گفته می‌شد. چه رفقای این گروه بلافاصله پس از اطلاع

از موضوع، رفیق فرهودی را جهت کمک به رفقای جنگل به کوه فرستادند و آمادگی خود برای اعزام ۱۰ رفیق به جنگل را نیز اعلام نمودند. رفیق حمید اشرف هم این موضوع را در همان جزوه تأیید کرده و نوشته است که: "و قرار شد رفیق مسعود رفقائی را برای اعزام به روستا آماده نماید". واضح است که اگر ایرادی در رابطه با طولانی شدن بحث‌ها مطرح بوده، این ایراد به اطلاع ندادن هر چه زودتر رفیق حمید اشرف در مورد وجود تیمی شناسائی در جنگل به رفیق مسعود بر می‌گردد. چه دیدیم که این رفقا پس از مطلع شدن، از هیچ کمکی برای تقویت تیم کوه دریغ نکردند و می‌دانیم که این گروه خواستار فرستادن ۱۰ رفیق دیگر برای کمک به مبارزه در کوه بود ولی تا این ۱۰ رفیق فرصت کنند به تهیه وسایل لازم از کفش و لباس مناسب و ملزومات دیگر پرداخته و خود را برای رفتن به کوه آماده نمایند در فاصله حدود یک ماه، واقعه سیاهکل با مسایل مربوطه‌اش پیش آمد.

این موضوع قابل فهم است که شرایط دیکتاتوری و لزوم نهایت مخفی کاری باعث شده بود که چه رفیق صفائی که در تابستان ۴۹ با رفیق عباس مفتاحی در ارتباط قرار گرفته بود و چه رفیق حمید وجود تیمی در جنگل را به رفقای گروه احمدزاده اطلاع ندهند. ولی متأسفانه رفیق حمید بدون در نظر گرفتن این امر که خود پس از مدت طولانی وجود تیمی در کوه را به رفیق مسعود اطلاع داده بود، طولانی شدن بحث‌ها را برجسته کرده و دلیل آن را هم گویا نادرستی نظر رفیق مسعود بیان کرده است.

در آخر جزوه "تحلیل یک سال..." که هشت مورد را به عنوان تجربه دسته کوهستان ذکر می‌کند باز به ارتباط گیری با گروه احمدزاده اشاره کرده و به طور تلویحی این طور القاء می‌کند که گویا یکی از دلایل شکست

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

تیم کوه، گروه احمدزاده بوده است. در آنجا به عنوان یکی از تجارب آمده است: "در آغاز گروه باید به خود متکی باشد و با اتکاء خودش عمل را شروع کند". با این جمع‌بندی در اینجا این موضوع عنوان شده است که چون رفیق صفائی "بر امکانات سربازگیری از طریق گروه احمدزاده حساب می‌کرد، و بعلاوه این گروه امکان ایجاد کارهایی را در شهرهای مازندران دارا بود که می‌توانست قسمت مهمی از مسائل دسته کوهستان را حل نماید" یعنی روی امکانات گروه احمدزاده تکیه داشت ولی توافق نظری طول کشید، عملیات را دیرتر شروع کرده و این گویا باعث شکست تیم جنگل شده و در نتیجه به عنوان یک تجربه مطرح شده است که هر گروهی باید با "اتکاء خودش عمل را شروع کند". در حالی که اگر همه سخنان و برداشت‌های رفیق حمید از مباحثاتی که با رفیق مسعود داشته است را هم در بست بپذیریم و طولانی شدن بحث‌ها را هم تقصیر رفیق مسعود بدانیم، باز علت شکست تیم جنگل چیزی جز همان نظری نیست که رفیق مسعود احمدزاده با درایت و نکته سنجی در مقدمه کتابش (به تاریخ خرداد ۱۳۵۰) بیان نمود. در نتیجه اظهارات و ادعاهائی از این قبیل در آن جزوه که گویا "وضع غیر حرفه‌ای کادرهای گروه احمدزاده"، و یا "هنوز تمام افراد گروه احمدزاده نسبت به توافق دو گروه توجیه نشده بودند"، حتی اگر فرض را تماماً بر درستی این حرف‌ها بگیریم، ربطی به اصل موضوع ندارند. به خصوص که اتفاقاً خود رفیق حمید اشرف در همین جزوه به موضوعی اشاره کرده است که صد در صد مؤید نظر رفیق مسعود احمدزاده می‌باشد. رفیق حمید اشرف نوشته است: "... علت اساسی، تغییر در طرح استراتژیک دسته کوه بود". اگر روی همین "علت اساسی" متمرکز شویم، خواهیم دید که علل دیگری که در جزوه مورد بحث عنوان شده‌اند (مسائلی نظیر تأخیر در انجام عملیات و عدم اتکاء به امکانات خود)، در سایه همین "علت

اساسی" رنگ باخته و چنان فاکتورهائی در تحلیل علل تلاشی تیم کوه، جایی ندارند؛ و اساساً نمی‌توانند حتی به مثابه علل فرعی هم مطرح باشند. چون "تغییر در طرح استراتژیک دسته کوه" به معنی عدم تحرک مطلق بود و همین کافی بود تا هر چقدر هم "تأخیر در شروع عملیات" و "عدم هماهنگی گروه‌های دیگر از لحاظ عمل و نظر با گروه جنگل" و طولانی شدن بحث‌های تئوریک و غیره واقعیت داشتند، باز آن "علت اساسی"، دست رژیم را در ضربه زدن به تیم جنگل باز می‌گذاشت. در همین رابطه رفیق حمید اشرف خود نوشته است:

"علت اساسی، تغییر در طرح استراتژیک دسته کوه بود"، "افراد دسته کوهستان در هفته‌های آخر برنامه شناسائی خود در مباحثات خود به این نتیجه رسیده بودند که "عملیات باید طوری تنظیم شود که بر منطقه تحت عمل تأثیر بگذارد". بدین ترتیب "تئوری تأثیرات منطقه‌ای عملیات" جای "تئوری تأثیرات سراسری عملیات" را می‌گرفت. تأثیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که رفقای کوه پس از اولین ضربه، دیگر نمی‌بایست به سرعت منطقه را ترک می‌کردند، بلکه می‌بایست در منطقه می‌ماندند و به شناسائی دقیق تاکتیکی می‌پرداختند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند، تا تداوم ضربات بر منطقه تأثیر گذارده و خلق منطقه را به مبارزه بکشانند. انعکاس عمل این تغییر در برنامه استراتژیک بدین صورت بود که رفقا با فراموش کردن اصل اساسی "حرکت مداوم"، در منطقه باقی ماندند و قرار گذاشتند که مدت سی روز از منطقه شناسائی تاکتیکی نمایند و سپس منطقه را به سمت شرق ترک کنند. با استفاده از انبارهای آذوقه بدون گذاشتن رد پا از منطقه دور شوند و پس از پیوستن نفرات جدید از شهر مجدداً به منطقه سیاهکل - دیلمان باز گشته با انکاء به شناسائی

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

تاکتیکی بیست روزه یک سری عملیات به منظور تأثیر بخشی در منطقه لاهیجان انجام دهند. البته آمادگی منطقه لاهیجان به علت تضادهای شدید بین چایکاران و سازمان چای، بین دامداران و اداره منابع طبیعی و بین بوروکراسی و متنفذین از یک طرف و خلق از طرف دیگر شرایط مناسبی را ارائه می‌کرد."

تعمق روی همین یک مورد از فاکت مشخصی که رفیق حمید اشرف ارائه کرده به روشنی بیانگر آن است که عدم رعایت اصل "تحرك مداوم" یا به صورت مشخصی که رفیق حمید نوشته یعنی عدم ترك منطقه بعد از اولین عملیات و پیروی از "تئوری تأثیرات منطقه‌ای عملیات"، وقتی با عدم رعایت اصول دیگر یعنی "عدم هشیاری مطلق و عدم اعتماد مطلق" همراه شده بود، شرایط غیر مطلوب را برای رفقای شجاع و جان برکف تیم جنگل به وجود آورده بود. در تبلیغات رسانه‌های رژیم در همان زمان این طور مطرح شد که گویا روستائیان رفقای ما را دستگیر کرده و تحویل مأموران رژیم دادند. می‌توان حدس زد که رفقا علی اکبر صفائی و جلیل انفرادی وقتی رفیق زخمی (هوشنگ نیری) را به خانه یک روستائی برده بودند به دلیل اعتماد به روستائی با هشیاری برخورد نکردند. چه وجود اسلحه در دست رفقا کافی بود که اهالی خانه‌ای که رفقا به آنجا رفته بودند، حساب کار دستشان بیاید و جرأت دستگیر کردن آنها را به خود ندهند. در مورد حوادثی که در جنگل پیش آمده، جز آنچه در رسانه‌های رژیم شاه نوشته شده که در مغرضانه بودن آنها نمی‌توان شکی داشت، گزارش قابل اتکائی در دست نیست. بیهوده نیست که بلندگوهای جمهوری اسلامی با کپی برداری از گزارشات دروغین ساواک و تبلیغات رژیم شاه کوشیده‌اند تا دروغ‌های خود مبنی بر گرفتاری رفقای جنگل به دست روستائیان را به حساب عدم حمایت مردم از چریکها بگذارند.

(۱۱)

یکی از نتایج عدم توجه به تجربیات انقلاب در چین توسط رفیق جزنی این بود که وی نتوانسته بود عظمت عملکردهای حزب کمونیست چین در رهبری مبارزات توده‌ها در آن کشور را درک نماید. بی دلیل نیست که او حزب توده رفرمیست در ایران را با حزب کمونیست چین با آنهمه اقدامات انقلابی و دستاوردهایش، در یک ردیف قرار داده و آن را نیز برای مردم ما حزب طبقه کارگر خوانده است. جزنی متوجه نبود که همه تلاش‌ها و مبارزات حزب کمونیست چین در جهت انجام انقلاب در چین بود و اگر هم در مقاطعی رهبرانی دچار راست روی یا چپ روی شده بودند این امر در مسیر انجام انقلاب در چین صورت گرفته بود. در حالی که حزب توده هرگز برنامه سرنگونی رژیم شاه و انقلاب در ایران را نداشت. این تفاوت اساسی بین حزب کمونیست در چین با حزب توده بود. در دهه ۲۰ جامعه ایران هر چند با تفاوت‌هایی، شرایط مشابهی با چین داشت و این همان زمان بود که حزب توده با توجه به ضعف حکومت مرکزی، از امکانات زیاد و چشم‌گیری برای فعالیت مبارزاتی در جهت انقلاب برخوردار بود. ولی حزب توده از آنجا که برخلاف حزب کمونیست در چین اساساً در فکر انقلاب در ایران نبود و فاقد برنامه‌ای در این زمینه بود (چرا که این حزب نه انقلابی و نه حزب طبقه کارگر و کمونیست بلکه در آن مقطع یک حزب رفرمیست بود)، قدمی در جهت انقلاب به منظور رهائی کارگران و زحمتکشان از قید ظلم و ستم بر نداشت.

این نکته هم در برخورد جزنی به دهقانان ایران قابل توجه است که به آنها ایراد می‌گیرد که در شرایطی که روابط ارباب رعیتی در ایران وجود

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

داشت به پا نخواستند. در حالی که اولاً دهقانان به طور مشخص در دهه ۲۰ در نقاط مختلف ایران به خصوص در شمال و در آذربایجان حتی به صورت مسلحانه دست به مبارزه می‌زدند. ثانیاً باید توجه داشت که دهقانان به صورت پراکنده در روستاها زندگی می‌کنند و به خودی خود از امکان مبارزه یک پارچه محروم هستند. همانطور که آموزش‌های مارکسیستی از جمع‌بندی مبارزات دهقانان در اروپا و اقصی نقاط جهان نشان می‌دهد، در طول تاریخ، دهقانان علی‌رغم مبارزاتی که می‌کردند و گاه نیز به طور موقت به موفقیت‌هایی دست می‌یافتند ولی خود قادر به پایان دادن به سلطه فئودالیسم نبودند. تجربه نشان داد که در دوره‌ای دهقانان تحت رهبری طبقه بورژوا علیه فئودال‌ها و فئودالیسم مبارزه کردند. در عصر ما نیز متشکل کردن دهقانان به عهده پرولتاریا قرار دارد. لذا اگر حزب توده یک حزب کمونیست بود و در راه رهایی طبقه کارگر ایران فعالیت می‌کرد می‌بایست از مبارزات دهقانان که در دهه ۲۰ در اقصی نقاط ایران جریان داشت حمایت نموده و در صدد متشکل کردن آنها بر می‌آمد و دست به همان کاری می‌زد که حزب کمونیست چین زد. ولی رفیق جزنی متشکل نشدن دهقانان را قصور حزب توده نمی‌بیند بلکه آن را به گردن خود دهقانان می‌اندازد. به واقع او بر خلاف رفیق مسعود احمدزاده و دیگر رفقای گروه احمدزاده چنین مسائلی را که به واقع از طرف مارکس جمع‌بندی شده است، درک نمی‌کرد. اساساً، این حقیقتی است که اغلب کسانی که سابقه عضویت در حزب توده را داشتند، اساس انتقادشان به حزب توده مربوط به برخورد فاجعه آمیز آن حزب به کودتای ۲۸ مرداد بود. در حالی که خیانت حزب توده به مردم ایران صرفاً به برخورد خفت بار و جیوانانه آن به کودتای سال ۱۳۳۲ خلاصه نمی‌شود. حزب توده، در شرایطی که توده‌های زحمتکش و تحت ستم ایران برای تحقق خواسته‌های خود مبارزه می‌کردند

نه تنها آن مبارزات را رهبری نکرد و به جلو نبرد بلکه با اتخاذ سیاست‌های سازشکارانه و مماشات طلبانه با رژیم شاه، از رشد و پیشرفت آن مبارزات نیز جلوگیری نمود و مرتکب فجایعی شد که ذکر دو نمونه از آنها برای عینی‌تر کردن موضوع اکتفاء می‌کند. یکی از آن فجایع ایفای نقش اعتصاب شکن و خواباندن اعتصاب گسترده و جسورانه کارگران نفت جنوب به سود حکومت مرکزی و امپریالیسم انگلیس بود که به واقعه خونین کشتار ۲۷ تن از کارگران آبادان و زخمی‌شدن تعداد کثیری از کارگران انجامید. (تیرماه ۱۳۲۵). در این زمان سه تن از افراد حزب توده در کابینه قوام السلطنه (مزدور مستقیم امپریالیسم انگلیس) به عنوان وزیر شرکت داشتند. شرایط سرکوب بسیار خونین مردم در سراسر آذربایجان نیز با همکاری همین‌ها در کابینه انگلیسی قوام السلطنه میسر شد. خلاصه، چنین حزبی را حزب طبقه کارگر نامیدن از جانب هر کس که بوده باشد، بدآموزی است که لاجرم به رواج و اشاعه فرمیسم با نتایج فاجعه بارش در جنبش می انجامد.

(۱۲)

در صفحه ۱۰۸ کتاب "شورشیان آرمانخواه..." نویسنده ظاهراً به نفع رفیق جزئی مدعی شده که گویا جزئی روی کار آمدن خمینی را پیش بینی کرده بود. در اثبات این امر وی این جمله را ظاهراً از کتاب "طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژیک جنبش انقلابی خلق ایران" که با عنوان "تاریخ سی ساله ایران" نیز منتشر شده، نقل کرده است: "با این پیشینه، خمینی از محبوبیت بی سابقه‌ای در میان توده‌ها، به ویژه صاحب کاران خرده بورژوا، برخوردار است و با امکاناتی که برای فعالیت نسبتاً آزاد

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

سیاسی در اختیار دارد، از شانس بی سابقه‌ای برای موفقیت برخوردار است" (تأکید‌ها از نویسنده این سطور است). بعد، وی بر مبنای این جمله که البته عیناً جمله خود جزنی نیست، مدعی شده است که گویا جزنی "با ادعان به محبوبیت آیت الله خمینی در میان بخش‌های معینی از جمعیت کشور، شاید اولین کسی بود که در اوایل دهه ۱۳۵۰ پیش بینی کرد که ممکن است آیت الله خمینی جنبش ضد شاه را رهبری کند" (همان صفحه).

اما، واقعیت این است که اولاً جمله نقل شده از رفیق جزنی در اینجا همانی نیست که در کتاب‌های ذکر شده از جزنی در فوق وجود دارد. جزنی در کتاب‌های مذکور در مورد برخورد خمینی به اصلاحات ارضی و دیگر رفرم‌های شاه نوشته و تأکید کرده است که: "خمینی در حد اعتراض به رفرم دستگاه نماند و دیکتاتوری رژیم و شخص شاه را مورد حمله قرار داد و این علت اساسی شهرت و محبوبیت او شد". او سپس ضمن توضیح حوادث ۱۵ خرداد و تبعید خمینی به عراق، نوشته است: "با این سوابق خمینی در میان توده به خصوص در بین قشرهای کاسبکار خرده بورژوازی از محبوبیت بی سابقه‌ای برخوردار است و در صورت امکان فعالیت سیاسی نسبتاً آزاد، موفقیت بی سابقه‌ای خواهد داشت" (نقل از طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران صفحه ۱۷۰، تأکید از نویسنده این سطور می‌باشد. در ضمن در جلد دوم کتاب "تاریخ سی ساله ایران" که نام دیگر کتاب فوق الذکر می‌باشد و در اینترنت قابل دسترسی است، همین نقل قول در صفحه ۱۱۹ آن نقل شده است). واضح است که این سخن جزنی با آنچه نویسنده کتاب یاد شده، به عنوان نقل قول آورده، متفاوت است. نویسنده "شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران" جمله جزنی را به این صورت تغییر داده است که خمینی "با این پیشینه... و با

امکاناتی که برای فعالیت نسبتاً آزاد سیاسی در اختیار دارد، از شانس بی سابقه‌ای برای موفقیت برخوردار است". در حالی که همانطور که ملاحظه شد، رفیق جزئی امکان موفقیت خمینی را منوط به وجود شرایط نسبتاً آزادی در ایران دانسته و گفته است که اگر چنان شرایطی به وجود آید (مثلاً شرایطی که در فاصله بین سالها ۳۹ تا ۴۲ به وجود آمد) و اگر خمینی از امکان فعالیت سیاسی نسبتاً آزاد برخوردار شود، موفقیت خواهد داشت. می‌دانیم که چنین شرایطی تحت حاکمیت رژیم شاه، هیچوقت در ایران به وجود نیامد. اما در سال ۴۶ در تهران در هفتم و چهلم مرگ تختی تظاهرات توده‌ای عظیمی برپا شد که در آن روشنفکران و توده‌های مردم انواع شعارها که در همانجا به ذهنشان می‌رسید را سر می‌دادند. در آن تظاهرات از شعر و شعارهای موزون نظیر "تا مرگ دیکتاتورها نهضت ادامه دارد"، "هر شب ستاره‌ای بر زمین می‌کشند و باز، این آسمان غم زده غرق ستاره‌هاست" گرفته تا شعارهای غیر موزونی که مردم فی‌البداهه در همانجا می‌ساختند طنین انداز بود. شعار ایجابی درود بر مصدق نیز یکی از آن شعارها بود. ولی نکته قابل توجه این است که شعاری به نفع خمینی در آن تظاهرات به گوش نرسید؛ در حالی که از ۱۵ خرداد سال ۴۲ تا این تظاهرات توده‌ای در سال ۴۶، تنها ۴ سال می‌گذشت.

این موضوع را هم باید مد نظر داشت که با توجه به فاکتور جدیدی که پس از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، در صحنه مبارزات مردم ایران ظاهر شد یعنی پس از آغاز جنبش مسلحانه در جامعه، با نبردهای سلحشورانه جوانانی که در پروسه مبارزه علیه دشمنان مردم، از جان خویش نیز مایه گذاشتند و با خون‌هایی که از آنها بر زمین ریخته شد، شرایط جدیدی به وجود آمد. در این شرایط، دیگر "موفقیت" مورد بحث برای خمینی نمی‌توانست وجود داشته

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

باشد. محبوبیت خمینی در میان بخش کوچکی از جامعه یعنی قشرهای کاسبکار خرده بورژوازی در اوایل دهه ۴۰، در مقابل محبوبیت شدید مردم سراسر ایران از کارگران و زحمتکشان گرفته تا قشرهای مختلف خرده بورژوازی نسبت به انقلابیون مسلح و به خصوص چریک‌های فدائی خلق، رنگ باخته بود. مهر و علاقه نسبت به انقلابیون مسلح و محبوبیت آنها در میان توده‌های رنج‌دیده ایران (به طور عمده چریک‌های فدائی خلق و مجاهدین خلق) که در یکی از سیاه‌ترین دیکتاتورهای حاکم با شجاعت دست به اسلحه برده و با رژیم شاه جنگیده بودند، به حدی بود که بعد از قیام بهمن خود آخوندها سعی می‌کردند با تراشیدن سابقه مبارزاتی دروغین برای خویشان، خود را از زمره همان انقلابیون مسلح جا بزنند. نگاهی به روزنامه‌های منتشر شده بلافاصله بعد از آن قیام گواه می‌باشند و این موضوع را ثابت می‌کنند.

از طرف دیگر با قبول این شایعه که گویا جزئی به قدرت رسیدن خمینی را پیش بینی کرده بود و یا به قول نویسند کتاب "... ناکامی چپ در ایران" اگر بپذیریم که گویا جزئی "در اوایل دهه ۱۳۵۰ پیش بینی کرد که ممکن است آیت الله خمینی جنبش ضد شاه را رهبری کند"، بر اساس واقعیت‌های انکار ناپذیر، باید گفت که واقعیات، مهر تأیید بر آن پیش بینی نزد و به عبارتی "پیش بینی" نسبت داده شده به جزئی درست از آب در نیامد. چرا که "موفقیت" خمینی و اعطای قدرت به او و دار و دسته‌اش ناشی از تلاش توده‌ها و قشر خرده بورژوازی ایران نبود. اساساً، این "توده‌ها" و "به ویژه صاحب کاران خرده بورژوا" نبودند که تخت سلطنتی شاه را با شکل و شمایل اسلامی عبا و عمامه آراسته و به او تقدیم کردند، بلکه خمینی و تحفه جمهوری اسلامی‌اش، تقدیمی دشمنان غدار توده‌های رنج‌دیده ما به مردم ایران بود. بنابراین در سال ۱۳۵۷ در اوج انقلاب

هم این طور نبود که چون خمینی پس از رفرم ارضی مقابل شاه ایستاده و علیه دیکتاتوری آن صحبت کرده بود، مردم از او حمایت کردند. بلکه این قدرت مالی و امکانات وسیع بورژوازی وابسته ایران و قدرت رسانه‌های امپریالیستی بود که خمینی را ناجی ملت قلمداد کردند و مردم فقط زمانی به طرفداری از او برخاستند که در شرایط فقدان یک رهبری انقلابی در صحنه مبارزه، فریب تبلیغات ضد انقلاب را خورده و به وعده‌های دروغین خمینی باور کردند. کسی فراموش نکرده است که این بی بی سی بود که سعی کرد به مردم القاء کند که عکس خمینی در ماه دیده می‌شود. آنهم در شرایطی که بسیاری از جوانانی که با فداکاری در صحنه‌های خونین آن انقلاب حضور داشته و انقلاب را به جلو می‌بردند، حتی قبلاً نام خمینی را هم نشنیده بودند. بنابراین برخلاف تبلیغات ضد انقلاب و از جمله تبلیغات کتاب "شورشیان آرمانخواه..." "خمینی" "موفقیت" خود را مدیون خرده بورژوازی ایران نبود بلکه مدیون نیاز امپریالیست‌ها برای تقویت ارتجاع در سرزمین ما برای حفاظت از سیستم سرمایه‌داری حاکم بر ایران بود که تماماً به سیستم جهانی امپریالیسم وابسته می‌باشد.

(۱۳)

شیفتگی رفیق گلوی به کار تحقیقی خود به حدی بود که حتی در سلول زندان هم به آن می‌اندیشید. در همین رابطه او از نگهبانان زندان خواسته بود که قرآن در اختیار وی بگذارند. برای آگاهی در مورد برخورد به مذهب از طرف رفقای گروه احمدزاده، یک پاراگراف از کتاب رفیق مسعود احمدزاده را در اینجا نقل می‌کنم: "انبوه کهنسال ترس و خفت"، در اینجا به نحوی جدی "در برابر این قدرت کاری نمی‌توان کرد" را به اعتقاد توده‌ها

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

مبدل کرده است. ریشه‌های عمیق اعتقادات مذهبی، تسلیم در برابر وضع موجود و توکل به یک نیروی برتر که در آغاز به علت ضعف بشر در برابر نیروهای طبیعت به وجود آمده است، در اثر ضعف مردم در برابر قدرت‌های حاکم بیش از پیش تقویت شده است. این اعتقادات ریشه دار را با حرف نمی‌توان عوض کرد و قدرت سرکوب کننده موجود را با کلمات نمی‌توان به مبارزه طلبید....".

(۱۴)

این موضوع در کتاب "سفر با بال‌های آرزو" از نقی حمیدیان (صفحه ۹۵) به نقل از رفیق عباس مفتاحی به این صورت مطرح شده است: "بعد از حمله به پاسگاه سیاهکل و دستگیری و متلاشی شدن گروه جنگل و دستگیری‌های بخش شهری... از کل گروه بیش از یک یا دو تیم عملیاتی شامل حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد، مجدصفاری آشتیانی، رحمت پیرو نذیری و منوچهر بهائی پور و چند تن دیگر باقی نمانده بودند... در چنین شرایطی موضوع وحدت دو گروه به حالت تعلیق در آمد. اعضای گروه اول به فکر ترک کشور افتادند. اما بعد از تماس میان دو گروه، آنها متوجه می‌شوند که عملیات حمله به کلانتری قل‌هک و کلانتری تبریز کار یاران گروه دوم است. آنها ضمن خوشحالی زیاد، تغییر عقیده دادند و بلا درنگ طرح از پیش آماده ترور سرلشکر فرسیو را به اجرا می‌گذارند. بعد از این عمل دو گروه در هم ادغام می‌شوند".

(۱۵)

بخش‌هایی از دفاعیه رفیق اسدالله مفتاحی در دادگاه تجدید نظر

ارتش :

... ما ادعا میکنیم که به خاطر خلق مبارزه کرده‌ایم و هدف اصلی ما محو سلطه امپریالیستی بر کشور ما بوده است. اگر شما ادعا می‌کنید که بنام خلق ما را محاکمه می‌کنید پس چرا درهای دادگاه را بروی خلق بسته‌اید. شما با این کارتان می‌خواهید گفته‌های ما را به میل خودتان تغییر داده تا در صورت فشار خلق برای اطلاع از جریان محاکمات ما، یک مقدار مطالب برگردانده شده، تحویلشان دهید. اگر دادگاه می‌خواهد که بر اساس قانون و منطق با موازین قانونی تشکیل یابد، بگذارد ما مستقیماً در دادگاه با توده صحبت کنیم و چگونگی اعمال‌مان را توضیح دهیم... همانطور که در دادگاه اول گذشت ما با خواندن سرود، به تشکیل دادگاه غیر قانونی اعتراض کردیم زیرا خواست ما بیان افکار و عقاید و اندیشه‌هایمان است

...

... گروه ما گروهی است معتقد به مارکسیسم لنینیسم. بر طبق این اصول هر کشوری در هر مرحله از تاریخ یک فرماسیون اقتصادی-اجتماعی معینی خواهد داشت. ما معتقدیم که فرماسیون اقتصادی اجتماعی کشور ما در حال حاضر بورژوازی کمپرادور یا سرمایه‌داری وابسته می‌باشد. در چنین نظامی سرمایه حاکم است و نیروی کار توده را هر چه ارزانتر برای استحصال ثروت هر چه بیشتر برای سرمایه‌داران می‌خرد. صاحبان این سرمایه را سرمایه‌داران داخلی و سرمایه‌داران خارجی که به بیان مارکسیستی امپریالیست نامیده می‌شوند، تشکیل می‌دهند. امپریالیست‌ها چه از طریق غارت ثروت ملی ما و چه از طریق بهره‌وری از نیروی کار توده، خون خلق در رنجبر ما را مکیده‌اند... بانک، یکی از مهمترین تشکیلات نظام سرمایه داریست و با غارت روزافزون سرمایه‌های توده مدام ثروتش را افزایش می‌دهد. در حالیکه توده در زیر بار وام‌های اجباری هر روز

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

ورشکسته‌تر از روز قبل می‌شود. روستائیان ما را دریافت وام و عدم امکان پرداخت آن با ربح‌های کلان بیچاره کرده است. هر روز سیل دهقانان بسوی بانک سرازیر می‌شود تا مهلت پرداخت را بتعویق بیندازند، چون امکان پرداخت برایشان مقدور نیست و سرانجام مجبور می‌شوند بابت بدهی‌هایشان قطعه زمین‌شان را به بانک تفویض کنند. چک سفته و برات‌گریبان اکثریت بازاریان را گرفته است. هر روز شاهد ورشکست شدن عده‌ای از تاجرها هستیم. بدین ترتیب قطب بندی در جامعه ما هر لحظه کاملتر می‌شود. در یک {طرف} انبوه مردمی قرار گرفته‌اند که در زیر بار ستم سرمایه مستاصل شده‌اند و در قطب دیگر عده معدودی که دائم بر ثروتشان افزوده می‌شود. این عده دست در دست سرمایه‌های امپریالیستی به غارت خلق مشغولند. از نظر ما قطبی که از اکثریت خلق تشکیل شده است نیروی بالقوه انقلاب را تشکیل می‌دهند. تنها با وحدت طبقات ستم‌دیده است که انقلاب می‌تواند به ثمر برسد و سلطه امپریالیسم را در کشور ما محو و نابود سازد. امپریالیست‌ها، بخصوص امپریالیسم آمریکا با استفاده از سود حاصل از استثمار توده‌ها و غارت ثروت ملی ما و سایر خلق‌های در بند در سراسر جهان است که موفق شده‌اند، ماشین جنگی عظیمی تدارک ببینند و هر کجا که توده‌ها با مبارزاتشان این منابع امپریالیستی را به خطر انداخته‌اند، ماشین جنگی خود را بکار اندازند... مبارزات ما و سایر خلق‌های در بند سراسر جهان برای این است که مانع غارت ثروت‌های ملی‌مان به دست امپریالیست‌ها بشویم آنها را از دسترسی به این منابع عظیم ثروت محروم سازیم. و در نتیجه قطع این شریان‌ها، امپریالیسم در تضادهای داخلی شان سردرگم می‌شود و سرانجام توسط زحمتکشانشان کشورشان سلطه جابرانه این نظام محو و نابود می‌گردد...

به دنبال چنین برداشتی بود که ما به مبارزه روی آوردیم زیرا سکوت به منزله تایید این نظام و زیر پا نهادن وجدان بشری است. از آنجایی که هر کشوری شرائط مخصوصی دارد بنابراین استراتژی خاصی باید در مبارزه علیه امپریالیسم مطابق واقعیات هر کشور انتخاب شود. ما در مقام پیشرو توده‌ها شروع به تحقیق جامعه و انتخاب راه مبارزه نمودیم. دیدیم در کشور ما هیچ گونه امکانات دموکراتیک برای اینکه حرفه‌ایمان را به توده‌ها بزنیم وجود ندارد. مطبوعات در زیر سانسور شدیدی قرار دارند. کارخانه‌ها به صورت پادگان‌های نظامی در آمده و حتی امکان تشکیل سندیکاهای و گروه‌های صنفی و حرفه‌ای آزاد وجود ندارد و هر جنبشی که صورت پذیرد به شدت سرکوب می‌شود. در روستاها کنترل شدیدی وجود دارد و هر تازه واردی به روستا نمی‌تواند مورد شک قرار نگیرد. در شهرها به خاطر ترسی که در دل مردم جایگزین کرده‌اند همه را مشکوک می‌خوانند. تشکیل اجتماعات غیر ممکن بوده است. در این میان ما برای اینکه رسالت تاریخی خود را در قبال توده‌ها انجام دهیم، چه می‌توانستیم بکنیم. چگونه می‌توانستیم با توده حرف بزنیم و راه مبارزه را به آنان نشان دهیم. روشن است که در این شرائط دو راه می‌تواند در جلوی ما قرار گیرد. یکی اینکه مایوس شده و از رسالت خود صرف‌نظر کنیم که در این صورت به تمام آرمان‌های بشری پشت پا زده‌ایم و یا اینکه دست به اسلحه ببریم و از راه تبلیغ مسلحانه راه مبارزه را به توده‌ها نشان دهیم. تاکنون گروه‌های زیادی از پیشروان توده در صدد برآمده‌اند بدون دست بردن به اسلحه در حالیکه ضرورت مبارزه مسلحانه را درک می‌کرده‌اند، خود را حفظ کنند ولی ما از سرانجام اکثرشان با اطلاعیم در یک شب طلایی! پس از شناسایی توسط پلیس دستگیر شده‌اند. ما عمدتاً اسلحه را به دو منظور به خدمت گرفته‌ایم

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

اول به منظور دفاع از خود به شکل مسلحانه، دوم جهت تبلیغ مسلحانه. ما خواسته‌ایم در عمل به توده‌ها نشان دهیم که دستگاه ضربه پذیر است و توده تنها می‌تواند از طریق مبارزه مسلحانه به یک حکومت دموکراتیک برسد. منظور ما خدشه‌دار کردن نیروی دولتی بود و می‌خواستیم بُتی که توده از نیروی دولتی در ذهنش ساخته بود، بشکنیم. برای مثال من یک بمب باروتی به داخل پاسگاه راهنمایی انداختم تا شیشه‌های پاسگاه را بشکنم. این عمل برای این بود که گول دستگاه را جلوی چشم مردم بشکنیم. این عمل هر چند به عنوان تلنگری بیش به حساب نمی‌آید ولی از نظر گاه ما ذهنیت مبارزه مسلحانه را در مغز توده‌ها تثبیت می‌کند. آن روزها پاسگاه راهنمایی سمبل ظلم و ستم بر علیه مردم بحساب می‌آمد، مثلاً کارگری صبح از خانه بیرون می‌آید تا به سر کارش برود مامورین پاسگاه جلوی موتورش را می‌گرفتند و مبلغ فوق‌العاده زیادی از او درخواست می‌کردند. خیلی‌ها به خاطر نداشتن پول مجبور می‌شدند موتورشان را رها کنند. در چنین حالتی وقتی به گوش این کارگر می‌رسد که این پاسگاه منفجر شده معلوم است که چه حالی به او دست می‌دهد. او نه تنها خوشحال می‌شود بلکه خود را بیش از پیش به عاملین انفجار نزدیک می‌بیند و بعلاوه ما با این عمل راه مبارزه را به او نشان داده‌ایم.

از نظرگاه ما انقلاب تنها زمانی به پیروزی خواهد رسید که سیل بنیان کن توده‌ها به جنبش درآید. ما آنقدر کم خرد نبوده‌ایم که فکر کنیم با تعدادی اندک بتوانیم اساس حکومت را واژگون سازیم. انقلاب کار توده‌هاست، توده‌هایی که با گوشت و پوستشان استثمار می‌شود و سلطه امپریالیستی از هستی ساقطشان ساخته است. تاریخ سراسر نبرد طبقات انقلابی است با ضدانقلاب و این توده‌ها هستند که بالاخره حکومت دلخواهشان را بر روی کار می‌آورند. ما تنها می‌خواستیم اژیتاتور مبارزه

توده‌ها باشیم و به عنوان موتور کوچک مسلح، موتور بزرگ توده‌ها را بحرکت درآوریم. توده‌ها در جریان مبارزه مسلحانه که لزوماً در ایران طولانی است اشکال سازمانی مناسب خود را پیدا خواهند کرد. بدیهی است با گسترش و رونق هر چه بیشتر مبارزات خود به خودی پرولتاریا و زحمتکشان و همبستگی گروه‌های رزمنده، هسته و نطفه حزب پرولتاریا بوجود خواهد آمد. تاکنون گروه‌های زیادی به این ضرورت، یعنی ضرورت دست بردن به اسلحه رسیده‌اند و در این راه گام نهاده‌اند. خشونت روزافزون ضدانقلابی، خشونت انقلابی شدیدتری بدنبال داشته است. اعدام سیزده تن از چریک‌های فدایی خلق و به دنبال آن اعدام پنج تن از رزمندگان "آرمان خلق" بنام‌های همایون کتیرایی، ناصر کریمی، هوشنگ ترگل، بهرام طاهرزاده و ناصر مدنی، و اعدام‌های دیگر هرگز نتوانسته است ذره‌ای بر تصمیم مبارزین تاثیر بگذارد بلکه بر عکس هر چه بیشتر بر خشونت آنان افزوده است. اگر این خشونت ضد انقلابی ادامه یابد تنها کسی که متضرر خواهد گشت ضدانقلاب خواهد بود. اعدام‌ها، خوشه‌های خشم توده‌ها را هرچه بیشتر بارور خواهد کرد. دستگاه هرگز نخواهد توانست نفرت روز افزون توده‌ها را از دل‌هایشان بزداید. از شخصیت یک انقلابی بخاطر اینکه در میان توده‌ها زیسته است همگی اطلاع دارند. و هیچ کس انگ اشرا را که بر ما زده میشود قبول نمی‌کند. فکر می‌کنم با بیان این مطلب توانسته باشم استراتژی گروهمان را در مبارزه علیه سلطه امپریالیستی، برای دادگاه روشن کرده باشم و نشان داده باشم که نه تنها گروه ما بلکه کلیه گروه‌های پیشرو فقط می‌توانند نقش کاتالیزور را در مبارزه طبقاتی بازی کنند و به هیچ وجه به تنهایی نمی‌توانند بر علیه سلطه امپریالیستی مبارزه

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

کنند. انقلاب امری است مربوط به توده‌ها و این توده‌ها ایند که سرانجام سیستم دلخواهشان را بر سر کار می‌آورند.

... گروه ما، گروهی است معتقد به مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه‌ای که بی شبهه حاوی ایده‌آل‌ترین آرمان‌های بشری است... ما به داشتن این ایدئولوژی افتخار می‌کنیم. گروه ما از اشرار مسلح تشکیل نشده است بلکه از چریک‌هایی تشکیل شده که فدائی خلق خود هستند. به همین مناسبت است که ما نام گروه را "چریک‌های فدائی خلق" برگزیده‌ایم... رفقای شهید ما، چه آنهایی که اعدام شده‌اند و چه آنهایی که در درگیری‌های اخیر شهید شده‌اند. همگی با ریختن خون خود معنی فدایی خلق بودن را به توده نشان داده‌اند. خلق هرگز خاطره قهرمانی رفقا امیر پرویز پویان، رحمت پیروندیری، اسکندر صادقی نژاد، جواد سلاخی، سیروس سپهری، دکتر چنگیز قبادی، سید نوروزی، محمدعلی سالمی، براتی، مهرنوش ابراهیمی، منوچهر بهائی پور و شاهرخ هدایتی را که در درگیری‌های اخیر شهید شده‌اند فراموش نخواهند کرد.

لازم به توضیح است که رفیق شاهرخ هدایتی را شکنجه‌گران ساواک زیر شکنجه کشتند ولی در روزنامه‌هایشان اعلام کردند که در درگیری کشته شده است. در ضمن متن کامل دفاعیه رفیق اسدالله مفتاحی، در کتاب "پرواز با بال‌های آرزو"، نقی حمیدیان چاپ شده است. مطالب فوق از آن کتاب اخذ و تایپ مجدد شد.

تعدادی از اولین اعلامیه‌های چریک‌های فدائی خلق (فروردین ۱۳۵۰)

تعدادی از اولین اعلامیه‌های چریک‌های فدائی خلق (فروردین ۱۳۵۰)

جنبش سیاهکل و رزمندگان قهرمان‌اش را بشناسید

جنبش سیاهکل توسط کسانی شروع شد که عاشق مردم ستم کشیده‌ی ایران بودند.

آنها به درستی راه نجات مردم را پیدا کردند و در این راه جان خود را فدای خلق نمودند. آنان برای دهقانان می‌جنگیدند که کمرشان زیر فشار قرض بانک‌ها خم شده و همواره زیر ستم حکومت و ارتش شاه قرار دارند. آنان به خاطر کارگرانی مبارزه می‌کردند که سرمایه‌داران بیگانه و ایادی ایرانی آنها در کارخانه‌ها شیرهی جان‌شان را می‌مکند. آنان به خاطر خلقی نبرد می‌کردند که اسیر چنگال آمریکا و انگلیس و نوکر ایرانی آنها، شاه هستند. آنها با بذل جان خود نشان دادند که فرزند خلف مردم رنج دیده‌ی ما هستند. دشمن بیپوده سعی می‌کند که مهر آنها را از دل خلق بیرون کند. شرح حال یکی از این رزمندگان قهرمان کافی است تا حکومت شاه را بیش از پیش بی‌آبرو کند.

رزمنده‌ی قهرمان، علی اکبر صفائی فراهانی، که فرماندهی چریک‌های سیاهکل را بر عهده داشت و به دست جلادان شاه تیرباران شد، معلمی بود که دانش آموزان ساری هیچ‌گاه نام‌اش را فراموش نمی‌کنند. او در سال ۱۳۴۷ به فلسطین رفت و دوشادوش فدائیان فلسطینی با ارتش اسرائیل به نبرد پرداخت. او را در سازمان "الفتح"، به نام "ابوعباس" می‌شناسند. طی مدت کوتاهی او در آن جا فرماندهی یک گروه هشت نفری از فدائیان فلسطینی را بر عهده داشت. شجاعت و قهرمانی او باعث شد تا به فرماندهی چهل نفر منصوب شود و سپس ارتش آزادی بخش فلسطین او را به فرماندهی ۱۵۰ تن از چریک‌های فلسطینی انتخاب نمود. پس از یک سال مبارزه‌ی دلیرانه دوشادوش خلق رزمنده‌ی فلسطین با مقدار کمی سلاح و مهمات که هدیه‌ی فدائیان فلسطینی برای فرزندان انقلابی میهن ما بود، به ایران بازگشت. او و یاران‌اش شش ماه تمام جنگ‌های شمال ایران را شناسائی کردند، بدون این که دشمن بتواند کمترین ردپائی از آنها به دست آورد. سپس به

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

همراه یاران قهرمان خود به جنگ چریکی دست زد. اکنون شاه بیگانه پرست این رزمنده‌ی فدائی، این برادر شجاع همه رزمندگان فلسطینی را قاتل و عامل بیگانه می‌خواند. آری نزد شاه، اربابان آمریکائی و انگلیسی خودی هستند و فرزندان انقلابی خلق ما عامل بیگانه‌اند.

قتل عام مردم رنجبر ایران، بمباران مردم غیرنظامی دهات ایران برای شاه حفظ امنیت است، اما دفاع چریک‌های فدائی از حقوق پایمال شده‌ی خلق ایران، قتل و جنایت محسوب می‌شود.

رزمندگان قهرمان سپاهکل!

بدون شک ما با مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خود خاطره‌ی شما را عزیز و جاودان خواهیم داشت.

سلام بر پانزده شهید قهرمان سپاهکل!

دروود بر چریک‌های شهری و روستائی سراسر کشور!

افتخار بر فدائیان فلسطینی!

ننگ و نفرت بر شاه، این سگ زنجیری آمریکا، انگلیس و اسرائیل!

تعدادی از اولین اعلامیه‌های چریک‌های فدائی خلق (فروردین ۱۳۵۰)

دانشجویان و روشنفکران مبارز!

تقریباً یک ماه از تیرباران شدن سیزده نفر از پارتیزان‌های رزمنده‌ی سپاه‌کل، لاهیجان و تهران می‌گذرد. حکومت شاه امروز در می‌یابد که مرگ آنها نیز به اندازه‌ی زندگی‌شان برای او خطرناک است. در می‌یابد که مبارزه‌ی مسلحانه، نه تنها خاموش نشده، بلکه اکنون رزمندگان با عزمی راسخ‌تر و تجربه‌ای بیشتر پا به میدان گذاشته‌اند تا راه ما را روشن‌تر کنند و اراده‌ی ما را در نابود کردن سلطه‌ی امپریالیستی آمریکا و انگلیس که توسط حکومت شاه نمایندگی می‌شود، استوارتر سازند.

جنبش چریکی سپاه‌کل در تسریع مبارزه‌ی انقلابی، اکنون چنان نقشی را ایفاء می‌کند که یک دهه مبارزه‌ی غیرمسلحانه نمی‌توانست ایفاء کند.

اکنون ده‌ها دست دراز شده تا سلاح این رزمندگان را بگیرد و به جنگ ادامه دهد. شکست تاکتیکی سپاه‌کل در رابطه با کل جنبش انقلابی خلق ما یک شکست استراتژیک برای حکومت شاه و یا نقطه‌ی عطف تاریخی در مبارزه‌ی خلق ما خواهد بود.

همان‌طور که شکست تاکتیکی "چه گوارا"ی کبیر، اوج‌گیری مبارزه‌ی مسلحانه را در سراسر قاره‌ی آمریکای لاتین در پی داشت، همان‌طور که شکست فیدل در "مونکادا" انقلاب کوبا را به دنبال آورد، سپاه‌کل "مونکادا"ی ایران است، با این تفاوت که مبارزه‌ی مسلحانه در این جا بدون وقفه، با نیرو و تجربه‌ی بیشتر ادامه می‌یابد.

بگذارید شاه از خشم فریاد بکشد و اپورتونیست‌های ورشکسته با استفاده از این شکست گذرا و تاکتیکی رجاله وار بر طبل‌های تسلیم طلبی خود بکوبند. این‌ها در عزم انقلابی چریک‌های فدائی خلق که به اصطلاح مبارزه‌ی مسالمت آمیز را در شرائط دیکتاتوری سفاکانه‌ی شاه چیزی جز کمک به ادامه‌ی اسارت خلق نمی‌دانند، هیچ‌گونه تاثیری ندارد.

چریک‌های فدائی خلق با حمله به پاسگاه کلانتری قلهک و تصرف مسلسل نگهبان پاسگاه و آتش زدن سردر و اتومبیل‌های کلانتری (شنبه ۱۵ فروردین) و اعدام انقلابی فرسیوی خون آشام (چهارشنبه ۱۸ فروردین) نشان دادند که مبارزه‌ی قهرآمیز تنها راه است و مبارزه‌ی مسلحانه ادامه خواهد داشت.

عزیز و جاودان باد خاطره‌ی انقلابی رزمندگان سپاه‌کل!
نابود باد سلطه‌ی آمریکا و انگلیس و سگ‌های ایرانی‌اش!

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

طفرنمون باد همبستگی روشنفکران انقلابی و خلق!

موفق باد جنبش‌های انقلابی همه‌ی خلق‌های رزمنده!

چریک‌های فدائی خلق برای خلق توضیح می‌دهند

شهربانی کل کشور به دنبال حمله‌ی دلیرانه‌ی چریک‌های فدائی به پاسگاه کلانتری قلهک، تصرف یک قبضه مسلسل و آتش زدن ماشین‌های کلانتری، اعلامیه صادر نموده و عاجزانه از مردم خواسته است که در ازای گرفتن جایزه‌ی نقدی یک میلیون ریالی در دستگیری چریک‌ها کمک کنند. این نشانه‌ی عجز پلیس است که امروز از مردمی کمک می‌خواهد که همیشه باطوم خود را بر سر آنها فرود آورده است. ما می‌دانیم که در این مورد هیچ کس هیچ گونه اطلاعی به شهربانی نخواهد داد و همچنان که سنت افتخار آمیز خلق ماست، پلیس تنها خواهد ماند. ولی باید پرسید که اگر مردم مایلند به پلیس کمک کنند چرا باید به آنها جایزه‌ی نقدی داد و اگر مردم آن را ننگ نمی‌دانند، چرا پلیس می‌گوید که نام اطلاع دهندگان را مکتوم نگاه خواهد داشت؟ این دو نکته به خوبی نشان می‌دهد که فقط مرتجعین، خائنین و دزدها با پلیس همکاری می‌کنند.

برادران و خواهران ستم‌دیده!

درود بر مردمی که سنت عدم همکاری با پلیس را حفظ می‌کنند و اعتلاء می‌بخشند!

نگ و نفرت بر دار و دسته‌ی شاه که دسته‌دسته از مردم ما را سلاخی می‌کند!

تعدادی از اولین اعلامیه‌های چریک‌های فدائی خلق (فروردین ۱۳۵۰)

چرا فرسیو اعدام شد؟

به دنبال اعدام انقلابی فرسیو، حکومت شاه که از وحشت و خشم به لرزه افتاده، به یک بازی تبلیغاتی دست زده است. دستگاه‌های تبلیغاتی شاه، به کمک دستگاه‌های تبلیغاتی تسلیم طلبان ورشکسته تاکید می‌کنند، که کشتن فرسیو یک ترور فردی است و اضافه می‌کنند که رهبران انقلابی جهان ترور فردی را تقبیح کرده‌اند. شاه که خود در راس باند جنایت کاران مزدور آمریکا و انگلیس قرار دارد، اکنون به رهبران انقلابی استناد می‌جوید تا با این چپ نمائی مسخره، توده‌ها را فریب دهد و از تاثیر تکان دهنده‌ی اعدام انقلابی فرسیو بر ذهن آنان کم کند و جنایت بعدی‌اش را توجیه نماید.

و اکنون توضیح چریک‌های فدائی خلق:

کشتن فرسیو یک ترور فردی نبود و ما آن قدر کوتاه فکر نیستیم که خیال کنیم با از بین بردن چنین مهره‌هائی می‌توان به تسلط امپریالیسم آمریکا و انگلیس خاتمه داد. کشتن فرسیو تنها جوابی بود که می‌توانستیم به قانون شکنی حکومت شاه بدهیم.

سیزده تن انقلابی رزمنده‌ی سیاهکل برای مردم و به خاطر نجات ایران از قید اسارت بیگانه جنگیدند. اما دادگاه‌های فرمایشی نظامی شاه آن‌ها را در یک چشم به هم زدن "محاكمه" کرد و به تیرباران محکوم نمود. حکم اعدام این رزمندگان فدائی خلق توسط دادستان و رئیس دادرسی ارتش شاه امضاء شد. این محاكمه و این حکم، سراسر غیر قانونی و ضدخلقی بود. فرسیو می‌بایست توسط مردم محاكمه شود و به سزای عمل ننگین خود برسد. ولی آیا مردم ما می‌توانستند از حکومت شاه بخواهند که فرسیو را به دادگاه انقلابی بکشاند؟ آیا تنها اظهار چنین مطلبی کافی نبود تا گوینده‌اش را تیرباران کنند؟ بر همین اساس، حکم اعدام انقلابی در صبح چهارشنبه ۱۸ فروردین به دست یک دسته از چریک‌های فدائی خلق اجرا گردید.

پیروز باد جنبش چریکی خلق ما!

نابود باد سلطه‌ی ددمنشان شاه، نوکر دست به سینه‌ی اربابان آمریکائی و انگلیسی!

عزیز و جاویدان باد خاطره‌ی پانزده شهید رزمنده‌ی سیاهکل!

انقلابیون از بختیار، این وردست سابق شاه متفرند

تیمسار سپهبد بختیار جلااد مشهور، اولین رئیس سازمان امنیت ایران و نزدیک‌ترین وردست رهبر باند راهزنان حاکم بر ایران، پس از آن که بین او و رهبر باند اختلاف افتاد، از ایران خارج شد و در خارج از کشور تلاش‌هایی را آغاز کرد تا شاید بتواند جای رهبر باند را بگیرد و یا او را دوباره مجبور به سازش نماید. لیکن در دو سال پیش، تیمسار هوس‌های دیگر بر سرش زد.

او مشاهده می‌کرد که در ایران جنبش انقلابی در حال شکفتن است، بی آن که سازمان پیشرو و تثبیت شده‌ای در کار باشد. او تصمیم گرفت که یک سازمان انقلابی قلابی بسازد و آن را وسیله‌ای در راه رسیدن به هدف‌های خود قرار دهد. البته او می‌دانست که مردم بین او و سایر تیمسارها فرقی قائل نیستند و ماهیت کثیف‌اش را می‌شناسند. لذا دست به دامان گروهی از مرتجعین (از جمله همکاران سابق و ناراضی خود در سازمان امنیت) وعده‌ای از عناصر فرصت طلب و ساده لوح شد و به این ترتیب به اصطلاح "جنبش آزادی بخش ملت ایران" را سرهم بندی کرد. این تشکیلات قلابی اگر هیچ خاصیتی هم نداشت، این خاصیت را داشت که از آن پس، شاه با بی شرمی و حماقت تمام کوشید تا هر بانگ اعتراض و حرکت انقلابی مردم ایران را "توطئه‌ی بختیار" قلمداد کند و مبارزان انقلابی را عوامل بختیار بنامد. غافل از این که مردم از سال‌ها پیش اعتماد خود را نسبت به هر گونه به ظاهر انقلابی‌هایی که در خارج از کشور به حرف زدن درباره‌ی انقلاب مشغول‌اند و حرف می‌زنند، بدون آن که عمل کنند، از دست داده است، تا چه رسد به سازمانی که تیمسار بختیار، وردست سابق و شماره یک شاه جلااد آن را تشکیل داده باشد. اما مسخره تر از همه این است که با آن که خود تیمسار کشته شده و بنا به ادعای حکومت شاه، تشکیلات تیمسار از هم پاشیده شده است، باز حکومت از این وسیله‌ی تبلیغاتی دست بر نمی‌دارد و این بار شخصی به نام پناهیان را به جای او دست‌آویز قرار داده‌اند تا بتوانند چریک‌های انقلابی را عوامل او قلمداد کنند.

مرگ بر شاه جنایت پیشه که به دستور او، بختیار، هزاران تن از مبارزان میهن ما را سلاخی کرد. "ادامه دهندگان جنبش سیاه‌کل"، ما، چریک‌های فدائی خلق، به حکومت شاه اکیدا هشدار می‌دهیم که اگر خشونت سازمان امنیت و پلیس هم چنان ادامه یابد، اگر زندانیان سیاسی همچنان وحشیانه رفتار شود، اگر پیگرد پلیس هم چنان دنبال شود و اگر پلیس مزاحم مردم گردد، از این پس جان هیچ آمریکائی و انگلیسی که در ایران مأموریت

تعدادی از اولین اعلامیه‌های چریک‌های فدائی خلق (فروردین ۱۳۵۰)

سیاسی، نظامی، اقتصادی و به ظاهر فرهنگی دارند، در امان نخواهد بود. حکومت شاه باید بهتر بداند که دولت غارتگر آمریکا، به تنهایی شش هزار مستشار نظامی در ایران دارد و حفظ جان این‌ها غیرممکن است. ما با اعدام فرسیوی خون آشام نشان دادیم که قادریم این کار را بکنیم و بدون شک اگر شاه مجبورمان کند، خواهیم کرد.

افتخار بر مردمی که سنت عدم همکاری با پلیس را حفظ می‌کنند و اعتلاء می‌بخشند!

کی عامل بیگانه است چریک‌ها یا شاه؟

تبلیغات چی‌های شاه مزدور با کمال حماقت می‌کوشند چریک‌های از جان گذشته‌ی انقلابی را عامل بیگانه قلمداد کنند. این خصلت ستمگران در سراسر تاریخ بوده است که انقلابیون را عوامل بیگانگان بنامند. زیرا هیچ وقت اعتراف نمی‌کنند که پایه‌های حکومت‌شان بر شانه‌های خون آلود مردم زحمتکش قرار دارد و اینک خشم و کینه‌ی مردم این پایه‌ها را به لرزه در آورده است.

اما در این‌جا حکومتی ما را بیگانه می‌نامد که چندین هزار مستشار آمریکائی بر قشون‌اش مسلط هستند و امر و نهی می‌کنند و تابع دادگاه‌های ایرانی هم نیستند. پاسبان‌های‌اش به مسلسل اسرائیلی مسلح‌اند و فرودگاه‌هایش به اشاره‌ی استعمارگران در اختیار خلبانان اسرائیلی آماده قرار داده شده است تا سوخت‌گیری و تمرین کنند و برای بمباران خلق فلسطین آماده شوند.

حکومتی که ثروت‌های بی‌کران مردم محروم ما را هم چون نفت، اورانیوم، سرب، مس، آشکارا و پنهانی می‌دزدد و به اربابان خارجی‌اش تقدیم می‌کند. اما شاه که خود سرکرده‌ی این باند راهزنان است، فقط پس از آن که مقاومت و مبارزه‌ی خلق را در دریائی از خون خفه نموده، توانسته است ما مردم این کشور را به زنجیر بکشد و دچار خفقان سازد.

اما چریک‌ها چه کسانی هستند؟

آن‌ها جوانان از جان گذشته‌ای هستند که عشق به آزادی خلق و ایمان به آینده‌ی بزرگ آنان را به حرکت درمی‌آورد. آنان مجاهدینی هستند که مرگ را با آغوش باز می‌پذیرند، زیرا ایمان دارند که راه آنان ادامه خواهد یافت و با افتادن یک فدائی، چندین فدائی تازه جای او را خواهند گرفت. به همین خاطر است که شاه، سرکرده‌ی این راهزنان جنایتکار، این اندازه از چریک‌ها وحشت دارد و با شنیدن نام آن‌ها چون مار زخم خورده به خود می‌پیچد.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

چریک‌ها شجاع‌ترین و آگاه‌ترین فرزندان خلق هستند که هم چون کاوه آهنگر با ضحاک ستمگر عصر پنجه افکنده‌اند. آن‌ها با دست خالی شروع می‌کنند، به کمک طپانچه‌ای که تصرف کرده و یا خریده‌اند، بانکی را مصادره می‌کنند تا احتیاجات مالی مبارزه‌ی انقلابی را برآورده سازند، به کلاتری‌ها حمله می‌کنند تا مسلسل اسرائیلی را تصرف کنند و با آن علیه دشمنان خلق و دوستان آمریکا و اسرائیل بجنگند. آن‌ها هر چه لازم داشته باشند از خود دشمن به زور خواهند گرفت.

پس این حرف که چریک‌ها از فلان دولت خارجی یا اشخاصی هم چون پناهیان پول یا اسلحه گرفته‌اند کاملاً مسخره است. ما جز مردم محروم و ستم کشیده‌ی خویش تکیه گاهی نداریم.

مرگ بر شاه جنایتکار نوکر دست بسته‌ی آمریکا و انگلیس!

زنده باد مبارزه‌ی مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

تعدادی از اولین اعلامیه‌های چریک‌های فدائی خلق (فروردین ۱۳۵۰)

چگونه می‌توان در مبارزه‌ی مسلحانه شرکت کرد و چگونه می‌توان به پلیس ضربه زد

همه می‌توانند در مبارزه‌ی رهائی بخشی که شروع شده با حداقل امکان و ارتباط شرکت کنند. کارهای کوچک وقتی جمع می‌شوند تأثیرات بزرگی بر جای می‌گذارند و خود نیز به تجربه‌ی کارهای بزرگ بعدی تبدیل می‌شوند.

چه کارهائی می‌توان انجام داد؟

می‌توان با تهیه‌ی یک بطری تقریباً نازک یک لیتری که در آن نزدیک به سه چهارم لیتر بنزین و یک چهارم لیتر روغن موتور ریخته شده و دهانه‌ی بطری با یک فتیله‌ی پارچه‌ای که قسمتی از آن در داخل بطری و قسمتی در خارج قرار دارد یک کوکتل مولوتف ساده درست کرد و با آتش زدن فتیله و پرتاب آن به زیر یا به داخل ماشین پلیس، ماشین را نابود ساخت. می‌توان با قرار دادن میخ‌های چند پر زیر لاستیک‌های ماشین پلیس، آن را پنجر کرد و یا با چاقو آن را درید.

می‌توان با قرار دادن ترقه‌های پرصدا زیر لاستیک‌های ماشین، اعصاب پلیس را فرسوده ساخت و یا با چاقو لاستیک‌های آن را درید. می‌توان با ریختن مقداری شن ریزه و یا شکر در مخزن بنزین ماشین آن‌ها را از حرکت انداخت.

می‌توان اعلامیه‌ی انقلابی نوشت و به طرق مختلف پخش نمود. می‌توان با رنگ یا دوده که مقداری به روغن موتور آغشته است، روی دیوارها شعار انقلابی نوشت.

می‌توان روی مقوا شعارهای انقلابی نوشت، از این مقوا یک نخ محکم رد کرد و به سر دیگر نخ یک تکه سنگ وصل کرد و سپس آن را بر روی سیم‌های برق انداخت. می‌توان با نامه و تلفن به پلیس اطلاعات دروغین داد که ضمناً مزاحم کار چریک‌ها نیز نمی‌شود و از این راه، اعصاب پلیس را خُرد کرد.

می‌توان به خائنین شناخته شده‌ی کوچک و بزرگ و همکاری کنندگان با پلیس نامه نوشت، خیانت آن‌ها را محکوم کرد، انزجار خود را نشان داد و عواقب خیانت و همکاری‌شان را به آن‌ها گوشزد نمود.

شکل‌گیری چریک‌های فدائی خلق و نقد تاریخ جعلی

هر کسی با حداقل امکان و ارتباط می‌تواند همه‌ی این کارها را و ده‌ها فعالیت دیگر از این نوع را انجام دهد و به این وسیله در مبارزه‌ی مسلحانه‌ی رهائی بخش شرکت کند.

ننگ بر شاهی که پایه‌ی حکومت خود را بر قتل و شکنجه‌ی عزیزترین فرزندان ما گذاشته است!

افتخار بر کسانی که در حد خود به مبارزه‌ی مسلحانه‌ی رهائی بخش کمک می‌کنند!

عکس‌هایی از روزنامه‌های سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰

عکس‌هایی از روزنامه‌های سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰

بختیار ۲۰ شبکه مسلح در شهرهای ایران بوجود آورده بود

اسرار توپنه‌های بختیار فاش شد

بختیار دستور داده بود شخصیت‌های مملکتی در مجالس ترحیم با مسلسل و نارنجک ترور شوند



اساسی ۲۸ نفر از رجال و امیرای لشکری که فرزند بود ترور شوند

اطلاعات

پنجشنبه ۱۳۴۹ خرداد ۲۰
شماره ۳۰ - سال ۱۳۴۹

۵ هزار قبضه سلاح‌های مختلف به ایران حمل شده بود

مرد دوازدهم از چهاره حزب منحل‌ه توده در تهران دستگیر شد

هشتم از این بختیار چهره جنایت‌کار، قتل از عوامل سازمان‌های ایران بودند

شبکه‌های جدید حزب منحل‌ه توده در ایران، خوزستان و آذربایجان کشف شد

اساسی اعضای شبکه کوه استپای جنس که، در خوزستان دستگیر شدند

پیم‌های سری رانین بغداد سری از چهره آزادی‌بخش ملت ایران کشف شدند

رامتاش به بختیار پیشنهاد کرده بود طی انفجرات از حمایت گذشته خود اظهار ندامت کند

به عراق از فرودگاه غیرایم سفر روانه شد

مجموعه‌های سازمان‌های منحل‌ه توده در خوزستان، آذربایجان، خراسان، اصفهان، کردستان، فارس، گیلان، مازندران، گلستان، کهگیلویه و بویراحید کشف شدند

تظاهرات پر شور کارگران و کشاورزان علیه کمپانی که تعداد صد انقلاب سینه‌داران داده دارد



جراحی زور

آقای جیت اطلاع دولتیان استقامت نقل بختیار

اطلاعیه شهرداری خرم‌آباد

اوسیل حامل بمباران سابق رئیس جمهوری عراق در تهران با نارنجک و مسلسل متعجب گردید

۱۰۰ نفر از اعضای هیئت مدیره و مدیران عامل شرکت‌های نفتی و پتروشیمی و سایر صنایع مهم کشور که در تهران و سایر شهرها ساکن بودند ترور شدند

سازمان‌های ایران بودند

۱۰۰ نفر از اعضای هیئت مدیره و مدیران عامل شرکت‌های نفتی و پتروشیمی و سایر صنایع مهم کشور که در تهران و سایر شهرها ساکن بودند ترور شدند

۱۰۰ نفر از اعضای هیئت مدیره و مدیران عامل شرکت‌های نفتی و پتروشیمی و سایر صنایع مهم کشور که در تهران و سایر شهرها ساکن بودند ترور شدند

۱۰۰ نفر از اعضای هیئت مدیره و مدیران عامل شرکت‌های نفتی و پتروشیمی و سایر صنایع مهم کشور که در تهران و سایر شهرها ساکن بودند ترور شدند

دادگاه نظامی یکی از خرابکاران را با اعدام محکوم کرد

دای دادگاه درباره پنج نفر از گروه ۲۳ نفری



نوبال؟

روزنامه نوبال

تاریخچه و اهداف

نوبال در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در تهران منتشر شد. هدف از تأسیس آن، آشنایی مردم با مسائل روز و بیان افکار و عقاید نویسندگان و نویسندگان است. نوبال در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و علمی فعالیت می‌کند.

تاریخچه و اهداف

نوبال در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در تهران منتشر شد. هدف از تأسیس آن، آشنایی مردم با مسائل روز و بیان افکار و عقاید نویسندگان و نویسندگان است. نوبال در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و علمی فعالیت می‌کند.

تاریخچه و اهداف

نوبال در سال ۱۳۵۲ خورشیدی در تهران منتشر شد. هدف از تأسیس آن، آشنایی مردم با مسائل روز و بیان افکار و عقاید نویسندگان و نویسندگان است. نوبال در زمینه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و علمی فعالیت می‌کند.



محاکمه در دادگاه نظامی در تهران. در میان آن‌ها، هادی گل، خرابکار معروف، دیده می‌شود.

میراثی سولونی، پیمان ازنک و عبدالکریم حاجیان با یکدیگر تعقیب از اعدام تاجان یافته

فاسادرض پیمان به ۱۵ سال زندان محکوم گردیدند

گروه پنج نفره متهمان فاسادرض، هادی گل، عبدالکریم حاجیان، پیمان ازنک، سولونی و میراثی، در دادگاه نظامی تهران محاکمه شدند. قاضی دادگاه، در حکم خود، پیمان ازنک را به ۱۵ سال زندان محکوم کرد. سولونی و میراثی نیز به حبس ابد محکوم شدند. هادی گل و عبدالکریم حاجیان نیز به حبس ابد محکوم شدند.

ملکان اوزک با کاپیتان‌ها در تبریز شروع شد

در تبریز، عملیات مبارزه با کاپیتان‌ها در حال انجام است. ملکان اوزک، یکی از کاپیتان‌ها، در جریان عملیات کشته شد. نیروهای امنیتی در حال سرکشی و پاکسازی مناطق هستند.

آموزشگاه مختلط بسته شد

آموزشگاه مختلط در تبریز، به دلیل فعالیت‌های غیرقانونی، بسته شد. مدیران و معلمان این آموزشگاه، دستگیر شدند. این آموزشگاه در زمینه‌های مختلف آموزشی فعالیت می‌کرد.

این آقا هستند: **حاجیان، گل، ازنک، سولونی، میراثی**

خبرهای کشور

کلیه دانشجویان کشور بیمه حوادث میشوند

وزارت معاش و رفاه اجتماعی اعلام کرد که کلیه دانشجویان کشور را بیمه حوادث می‌کند. این بیمه شامل هزینه‌های درمانی و هزینه‌های دیگر می‌شود.

رئیس دادگاه: شما گناهکارید ازنک: من این کارها را گناه نمی‌دانم!



رئیس دادگاه نظامی در تبریز، در جریان محاکمه، یکی از متهمان را گناهکار اعلام کرد. متهم در پاسخ اظهار بی‌گناهی کرد. دادگاه در ادامه محاکمه‌ها را ادامه خواهد داد.

قابل توجه خشک‌شوییها

شرکت خشک‌شوییهای ایران، خدمات خود را با کیفیت و قیمت مناسب ارائه می‌دهد. برای اطلاعات بیشتر، با ما تماس بگیرید.

مواضع نیایش و شکرگزاری

در سراسر کشور برگزار شد

شنبه ۱۱ فروردین ۱۳۰۲
۱۳۰۲

کیهان

۱۳۰۲ سال جنین دولوپادومین سال پنجاهاری شاهنشاهی ایران

• روز شکرگزاری
• شکرگزاری شد و
• فرزندان شهیدان
• مورد تامل قرار
• گرفتند.
• از طرف دستور
• شاهنشاهی
• عالی به جلد
• استواران شهید
• و سوادکوه
• و در نظر
• شد.

واقعه پشوم

بیست و یکم
فروردین ۱۳۰۲

روز، در تمامه نخستین سال
روز، در تمامه نخستین سال
روز، در تمامه نخستین سال
روز، در تمامه نخستین سال

در شورش خونین

سیلان ۷۰۰ نفر
گشته شدند



بیانات
والاحضرت
اشرف بهلوی
را یکشد

ترفیح کارمندان داده میشود

کارمندان در تفریح کارمندان با اوقات فراغت

حسینوی وسیع برای دستگیری فراریان جنگ ساهاکل و عوامل سوء قصد به سپهبد فراسر کشور جوانان دارند

برای دستگیری فراریان و عاملان سوء قصد به سپهبد فراسو

پلیس ۹۰۰ هزار تومان

جایزه میدهد

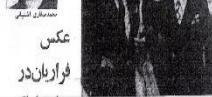
• پلیس شهرانی کل: هر کسی شهیدانی برای
فراریان فرارهم کند شریک جرم
مضروب میشود.
• پلیس اعلام کرد که در پایی از فراریان
بدست آمده است
• پلیس سکونت جایی عوامل شبکه جنگل
کنند شد.
• برای دریایی سوهفده کنندگان ستاد
معضومی زیر نظر مستقیم رئیس
شهرانی کل تشکیل شد.



عکسهای کل پلیس

حال سپهبد فرسیور به بهبود است

پاک فرسور انگلیسی برای ششودن
باره وضع مزاجی سپهبد به تهران
آمد و ناظر اسروز در بیمارستان



عکس
فراریان در

در ۲۰ کومه جان

باغبانی
دیخواست
رئیس
جمهوری
آلمان غربی
را یکشد

باغبانی که از سیاست
خارج بود، ای
تراجت است. همه
نظارت بر نظر
روز خارج و
جز بیست و
آلمان غربی را نیز
بودند.

زینش برف زیستگین در

لیست منابع

- ۱ مسعود احمدزاده - مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک
- ۲ امیر پرویز پویان - ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا
- ۳ بیژن جزنی- طرح جامعه شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران (تاریخ سی ساله ایران)
- ۴ علی اشرف درویشیان- یادمان صمد بهرنگی
- ۵ حمید اشرف- تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه
- ۶ حمید اشرف- جمعبندی سه ساله
- ۷ دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی- زندگینامه حسن ضیاء ظریفی
- ۸ بیژن جزنی- رابطه جنبش انقلابی مسلحانه با خلق
- ۹ بیژن جزنی- میرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی(نشریه ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۳)
- ۱۰ نشریه ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴
- ۱۱ نشریه ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۷
- ۱۲ بیژن جزنی- نبرد با دیکتاتوری شاه به مثابه عمده ترین دشمن خلق و ژاندارم امپریالیسم
- ۱۳ "مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران و عمده ترین وظایف کمونیست های ایران در شرایط کنونی" (چاپ های انگلستان و تز گروه جزنی- سازمان اتحاد فدائیان خلق)
- ۱۴ جُنْگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی
- ۱۵ نبرد خلق، ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۶، اردیبهشت ۱۳۵۴
- ۱۶ نبرد خلق، ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شماره ۷ ، خرداد ۱۳۵۵

- ۱۷ بیژن جزنی- آنچه یک انقلابی باید بداند
- ۱۸ اشرف دهقانی- از پاسخ به ضرورت زمان تا گسست از تئوری
- ۱۹ چریکهای فدائی خلق- شمائی از پروسه تکوین نظرات چریکهای فدایی خلق(۵۰-۶۶)- بهار ۱۳۵۸
- ۲۰ لنین- در باره قدرت دو گانه
- ۲۱ لنین- دولت و انقلاب
- ۲۲ لنین- دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه
- ۲۳ مائوتسه دون- در باره دموکراسی نوین
- ۲۴ اعلامیه در رابطه با شهادت رفیق پویان، خرداد سال ۱۳۵۰
- ۲۵ مازیار بهروز- شورشیان آرمانخواه، ناکامی چپ در ایران
- اشرف دهقانی- مجد حرمتی پور- در باره شرایط عینی انقلاب- (آبان ۱۳۵۷)
- ۲۷ اشرف دهقانی- حماسه مقاومت (۱۳۵۲)
- ۲۸ اشرف دهقانی - بذرهای ماندگار (خاطراتی از مبارزات چریکهای فدائی خلق و نقد برخی ایده ها)
- ۲۹ چریکهای فدائی خلق ایران- سه رساله (مقاله گوشه هایی از : "مبارزه ایدئولوژیک"- ۲۵/۹/۱۳۵۸)
- ۳۰ اشرف دهقانی- چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن
- ۳۱ بهروز دهقانی- ملخ ها
- ۳۲ شاملو- "نمی توانم زیبا نباشم"
- ۳۳ شماره ۲۲ نشریه کار، ۴ مرداد ۱۳۵۸
- ۳۴ تورج بیگوند- تبلیغ مسلحانه انحراف از مارکسیسم- لنینیسم
- ۳۵ به کوشش یونس اورنگ خدیوی- دوشنبه های سربی (یادمان امیر پرویز پویان)
- ۳۶ بیژن جزنی- چگونه مبارزه مسلحانه توده ای می شود
- ۳۷ علیرضا نابدل- آذربایجان و مساله ملی

- ۳۸ اسد بهرنگی- برادرم صمد بهرنگی- روایت زندگی و مرگ او
- ۳۹ اسد بهرنگی- مجموعه کامل آثار صمد بهرنگی، جلد اول
- ۴۰ ناصر مهاجر- مهرداد باباعلی، به زبان قانون (بیژن جزنی و حسن ضیاء ظریفی در دادگاه نظامی)
- ۴۱ اشرف دهقانی- راز مرگ صمد، چگونه ارتجاع مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به یاران او قرار داده است
- ۴۲ نقی حمیدیان- سفر با بالهای آرزو (شکل گیری جنبش چریکی فدائیان خلق، انقلاب بهمن و سازمان فدائیان اکثریت)
- ۴۳ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - اعدام انقلابی عباس شهریاری، مرد هزار چهره (اسفند ۱۳۵۳)
- ۴۴ نشریه آرش شماره ۱۰۸ به تاریخ تیر ماه ۱۳۹۱- ژوئیه ۲۰۱۲
- ۴۵ نشریه دانشجویی دانشجویان دانشگاه تبریز- سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۵
- ۴۶ بهرام بیضائی- نمایش نامه چهار صندوق
- ۴۷ سرود کارنامه خون سال ۵۰
- ۴۸ سرود چریکهای فدائی خلق (من چریک فدائی خلمم...)
- ۴۹ مرضیه احمدی اسکویی- داستانی بر مبنای زندگی رفیق علی اصغر عرب‌هریسی
- ۵۰ چریکهای فدائی خلق- مبارزه مسلحانه و اپورتونیستها (مرداد ۱۳۵۸)
- ۵۱ چریکهای فدائی خلق- سه سال کار آرام سیاسی (آبان ۱۳۶۱)
- ۵۲ چریکهای فدائی خلق- درباره تئوری مبارزه مسلحانه (مرداد ۱۳۵۸)
- ۵۳ گزارش عفو بین‌الملل در مورد ایران (نوامبر ۱۹۷۶) سایت اسناد عفو بین‌الملل - صفحه ششم
- ۵۴ فیلیپ جاکسون- ساندی تایمز به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۵ تحت عنوان "شکنجه در ایران"
- ۵۵ اشرف دهقانی- "در باره تئوری مبارزه مسلحانه، تئوری انقلاب ایران-

- مقدمه ای بر چاپ انگلیسی کتاب رفیق مسعود احمدزاده" (دوم بهمن ۱۳۹۶ / ۲۲ ژانویه ۲۰۱۸)
- ۵۶ مقدمه چریک‌های فدائی خلق بر مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک (۱۳۵۹/۱۱/۱۹)
- ۵۷ اشرف دهقانی- « بی بی سی، سعید سلطانیپور و "راز مرگ صمد»
- ۵۸ کارل مارکس - فردریش انگلس، مانیفست حزب کمونیست

برخی دیگر از آثار نویسنده این کتاب

- ۱ حماسه مقاومت- ۱۳۵۲
- ۲ در باره شرایط عینی انقلاب (همرا با رفیق مجد حرمتی پور)- ۱۳۵۷
- ۳ راز مرگ صمد (چگونه ارتجاع مرگ مشکوک صمد را دستاویز حمله به یاران او قرار داده است) - ۱۳۸۱
- ۴ فراز هائی از تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران - ۱۳۸۰
- ۵ بذر های ماندگار (خاطراتی از مبارزات چریکهای فدائی خلق و نقد برخی ایده ها) - ۱۳۸۴
- ۶ در جدال با خاموشی (تحلیلی از زندانهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰) - ۱۳۸۶
- ۷ چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن - ۱۳۹۱
- ۸ بگذار بر خیزد مردم بی لبخند...- ۱۳۹۶